



باستان‌شناسی

مجله پژوهشکده باستان‌شناسی ایران

شاپا: ۴۶۲۹-۲۶۴۵

دوره سوم، شماره یکم، شماره پیاپی ده، بهار ۱۳۹۸

باستان‌شناسی: از کلنگ تا قلم حکمت الله ملاصالحی

کاربرد و محدودیت‌های تاریخ‌گذاری به روش رادیوکربن برمبنای یافته‌های هفت‌تپه

بهباد مفیدی نصرآبادی

پراکنش و توالی استقرارهای پیش‌ازتاریخی غرب رودخانه کرخه، شمال خوزستان علی زکلی

کاوش درتپه چلو: شواهدی از «مجموعه باستان‌شناختی بلخی-مروی» در دشت جاجرم

علی‌اکبر وحدتی، رافائل بیشونه، مارگارتا تنگبرگ، مرجان مشکور

«خنجر، خود در جست‌وجوی چیز دیگری است»: بررسی خنجرهای با حفاظ دسته هلالی

از میانه هزاره دوم تا سده‌های نخستین هزاره اول پیش از میلاد بابک رفیعی علوی

سنگ سیاه؛ کاخی که دیگر نیست: کاوش در کاخ هخامنشی سنگ سیاه؛ دشتستان بوشهر

اسماعیل یغمایی

کاوش‌های باستان‌شناختی قلعه یزدگرد: گچ‌گنبد غربی شادروان مسعود آذرنوش

بررسی و مطالعه بناهای قاجاری و اوایل پهلوی شهرستان دره‌شهر؛ مطالعه موردی: قلعه

«پوراشرف»، «قلعه میرغلام هاشمی» و «قلعه جهانگیرآباد»

آرش لشکری، مجید ساریخانی، اکبر شریفی‌نیا

به نام خداوند جان و خرد

باستان‌شناسی

(عنوان مجله براساس طراحی دوره قدیم مجله باستان‌شناسی ۱۳۳۸)

Archaeology

Quarterly Journal of the Iranian Center for Archaeological Research
Vol.3, No.1, Spring 2019

ISSN: 2645-4629

License Holder: The Research Institute of Cultural Heritage and Tourism (RICT)

Managing Editor: Behruz Omrani

Vice-Managing Editor: Mohammad Mortezaei

Editor-in-Chief: Seyyed Rasoul Mousavi Haji

Executive Director: Kamyar Abdi

Editorial Board:

Eberhard Sauer: Professor, Faculty of Classical History and Archaeology, University of Edinburgh (eberhard.sauer@ed.ac.uk)

Behruz Omrani: Research Institute of Cultural Heritage and Tourism Tehran, Iran (behruz.omrani@gmail.com)

Pierfrancesco Callieri: Professor, Department of Archaeology, University of Bologna, Italy (pierfrancesco.callieri@unibo.it)

Daryoosh Akbarzadeh: Associate Professor, Department of Ancient Languages and Texts, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism, Tehran, Iran (pasaak@yahoo.com)

Seyyed Rasoul Mousavi Haji: Professor, Department of Archaeology, University of Mazandaran, Babolsar, Iran (seyyed_rasool@yahoo.com)

Seyyed Mehdi Mousavi Kouhpar: Associate Professor, Department of Archaeology, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran (m_mousavi@modares.ac.ir)

Mohammad Ebrahim Zarei: Professor, Department of Archaeology, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran (mohamadzarei@yahoo.com)

Mohammad Mortezaei: Associate Professor, Department of Archaeology, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism Tehran, Iran (m_mortezayi2008@yahoo.com)

Morteza Hessari: Associate Professor, Department of Archaeology, Art University of Isfahan, Iran (mhessari@au.ac.ir)

Mehdi Mortazavi: Associate Professor, Department of Archaeology, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran (mehdi.mortazavi@lihu.usb.ac.ir)

Holly Pittman: Professor, Department of Art History, University of Pennsylvania, USA (hpittman@upenn.edu)

Technical and Manuscript Editor:

Seyed Rasoul Seyedain Boroujeni & Hosein Javid

Publisher: RICHT

باستان‌شناسی

فصلنامه تخصصی پژوهشگاه باستان‌شناسی ایران

دوره سوم، شماره یکم، شماره پیاپی ده، بهار ۱۳۹۸

شاپا: ۴۶۲۹-۲۶۴۵

صاحب امتیاز: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

مدیر مسئول: بهروز عمرانی

جانشین مدیر مسئول: محمد مرتضایی

سر دبیر: سیدرسول موسوی حاجی

مدیر داخلی: کامیار عبدی

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

ابرهارد سوئر: دانشگاه ادینبورو، انگلستان

بهروز عمرانی: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

پیر فرانچسکو کالییری: استاد باستان‌شناسی دانشگاه بلونیا، ایتالیا

داریوش اکبرزاده: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

سیدرسول موسوی حاجی: دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران

سیدمهدی موسوی کوهپار: دانشیار باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

محمدابراهیم زاری: استاد باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

محمد مرتضایی: دانشیار باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

مرتضی حساری: دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان

مهدی مرتضوی: دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

هالی پیتمن: استاد باستان‌شناسی، دانشگاه پنسیلوانیا، آمریکا

ویراستار ادبی و فنی: سیدرسول سیدین بروجینی و حسین جاوید

ناشر: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

کدپستی: ۱۱۳۶۹۱۳۴۳۱
Journal.icar@gmail.com

آدرس: تهران، خیابان امام خمینی، خیابان سی تیر، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشگاه باستان‌شناسی
تلفکس: ۰۲۱-۶۶۷۳۶۴۵۲-۶۰
نمبر: ۰۲۱-۶۶۷۵۲۷۳۶

http://journal.richt.ir/archj

<p>Archaeology: From Hammer to Pen 13 Hekmatollah Mollasalehi</p> <p>Potential Applications and Limits of C14 Dating Based on the Findings from Haft Tappeh 23 Behzad Mofidi Nasrabadi</p> <p>The Distribution and Continuity of the Prehistoric Settlements in the Region West of the Karkkeh River in Lowland Susiana, Southwestern Iran 43 Ali Zalaghi</p> <p>Excavation at Tepe Chalow: Some Evidence of "Bactria-Margiana Archaeological Complex" (BMAC) in the Plain of Jajarm, Northeastern Iran 63 Ali A Vahdati, Raffaele Biscione, Margareta Tengberg, and Marjan Mashkour</p> <p>"The Dagger Itself is After Something Else": The Biography of Daggers with Crescent-Shaped Guards in the Near East 75 Babak Rafiei Alavi</p> <p>Sang-i Sīāh; a Palace that No Longer Exists: Excavation at the Achaemenid Palace of Sang-i Sīāh; Dašteshān-Bushehr 89 Ismail Yaghmaic</p> <p>Archaeological Excavations at Qal'eh-i Yazdgird: Gach Gumbad West 105 Massoud Azarnoush</p> <p>Study and Investigation of Monumental Buildings from Qajar and Early Pahlavi Periods in Darreh Shahr County; Case Studies: Qal'eh-i Pour Ashraf, Qal'eh-i Mir Gholam Hashemi, and Qal'eh-i Jahangir Abad 119 Arash Lashkari, Majid Sarikhani, Akbar Sharifinia</p>	<p>۱۳ باستان‌شناسی: از کلنگ تا قلم حکمت الله ملاصالحی</p> <p>۲۳ کاربرد و محدودیت‌های تاریخ‌گذاری به‌روش رادیوکربن بر مبنای یافته‌های هفت‌تپه بهزاد مفیدی نصرآبادی</p> <p>۴۳ پراکنش و توالی استقرارهای پیش‌ازتاریخی غرب رودخانه کرخه، شمال خوزستان علی زلقی</p> <p>۶۳ کاوش در تپه چلو: شواهدی از «مجموعه باستان‌شناختی بلخی-مروی» در دشت جاجرم علی‌اکبر وحدتی، رافائل بیشونه، مارگارتا تنگبرگ، مرجان مشکور</p> <p>۷۵ «خنجر، خود در جست‌وجوی چیز دیگری است»: بررسی خنجرهای با حفاظ دسته هلالی از میانه هزاره دوم تا سده‌های نخستین هزاره اول پیش از میلاد بابک رفیعی علوی</p> <p>۸۹ سنگ سیاه؛ کاخی که دیگر نیست: کاوش در کاخ هخامنشی سنگ سیاه؛ دشتستان - بوشهر اسماعیل یغمایی</p> <p>۱۰۵ کاوش‌های باستان‌شناختی قلعه یزدگرد: گچ‌گنبد غربی شادروان مسعود آذرنوش</p> <p>۱۱۹ بررسی و مطالعه بناهای قاجاری و اوایل پهلوی شهرستان دره‌شهر؛ مطالعه موردی: قلعه «پوراشرف»، «قلعه میرغلام هاشمی» و «قلعه جهانگیرآباد» آرش لشکری، مجید ساریخانی، اکبر شریفینیا</p>
--	---

شیوه نامه مجله پژوهشکده باستان شناسی

مجله «باستان شناسی»، مجله پژوهشکده باستان شناسی، مجله ای با رویکرد علمی-پژوهشی است که به صورت فصلنامه و دوزبانه (فارسی و انگلیسی)، در زمینه های باستان شناسی و علمی که رویکرد باستان شناسانه دارند به صورت مجموعه مقالات تحلیلی منتشر می شود.

شرایط عمومی مقاله برای پذیرش

- مقاله باید حاصل پژوهش های نویسنده (گان) بوده و در نشریه دیگری و یا مجموعه مقالات همایش ها و مجامع علمی چاپ نشده باشد و تا هنگامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، برای نشریه دیگری ارسال نشود.

- مسئولیت راستی و درستی مقاله از نظر علمی و حقوقی بر عهده نویسنده (گان) است.

- نظر نویسنده (گان) الزاماً نظر مجله نیست.

- مجله باستان شناسی نویسنده اول را نویسنده مسئول می شناسد؛ مگر اینکه مشخصاً نفر دیگری معرفی شده باشد.

- مقاله باید دارای انشایی روان و از نظر دستور زبان و آیین نگارش خالی از اشکال باشد.

- مجله در ویراستاری مقالات آزاد است و از بازگرداندن مقالات دریافتی معذور است.

- پذیرش مقاله برای چاپ بسته به تأیید هیئت تحریریه مجله بوده و پس از داوری، شایستگی نشر آن اعلام خواهد شد.

- مقاله های ارسالی منتج از پژوهش های میدانی در صورتی پذیرفته می شود که به صورت مقاله های تحلیلی از گزارش های باستان شناسی باشد.

- از دریافت مقاله به صورت مکتوب (پرینت، دست نویس) معذوریم.

- مقاله باید در نرم افزار Word 2007 با ویژگی های زیر نوشته شود: در اندازه A4، در متن زبان فارسی با قلم IRMitra، اندازه ۱۱ و در ارجاعات

درون متنی لاتین و هم در کتابنامه لاتین، با قلم Times New Roman اندازه ۱۱ باشد و در مقاله به زبان انگلیسی با قلم Times New Roman اندازه ۱۱

باشد، در هر دو زبان (فارسی-انگلیسی) باید فاصله میان سطرها به صورت Single بوده و متن مقاله حداکثر ۱۵ برگ (۳۰ سطری) تهیه و ارسال شود.

- برای ارسال مقاله امکان استفاده از پست الکترونیکی (E-mail) به نشانی Journal.icar@gmail.com فراهم است.

- صفحه نخست باید شامل مشخصات: نام و نشانی کامل، مرتبه علمی نویسنده (گان)، پست الکترونیکی، شماره تلفن محل خدمت و همراه باشد.

- متن مقاله باید به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده»، «کلید واژگان»، «پیکره اصلی مقاله: درآمد، روش شناسی، یافته ها/ بحث و بررسی/ تحلیل

نتایج»، «نتیجه گیری»، «سپاسگزاری»، پی نوشت (در صورت لزوم) و «فهرست کتاب نامه طبق راهنمای شیوه ارجاع» باشد.

- عناوین جدول ها با ذکر شماره در بالا و تصاویر، نقشه ها، طرح ها، شکل ها و نمودارها و با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود. توجه

شود که برای ارجاع در داخل متن و به تبع آن در زیر نویس تصاویر، نقشه ها، طرح ها، شکل ها و نمودارها، از واژه «تصویر» استفاده شود.

- تصاویر باید دست کم دارای کیفیت ۳۰۰ dpi بوده و با فرمت JPG ارسال گردد.

- تصاویر یافته ها باید با مقیاس یک شکل و متناسب با اندازه یافته آورده شود. - از آنجایی که برخی از تصاویر به صورت رنگی چاپ می شود؛ پس زمینه ساده و از رنگ های خنثی استفاده شود.

- در فایل ورد (Word)، تصاویر یک بار باید با زیرنویسی که در Text Box نوشته شده و سپس با تصویر مربوط به آن، Group شده و در پایان مقاله آورده می شود و همچنین تصاویر به صورت جداگانه فرستاده شوند. از قرار دادن تصویر، طرح، نقشه و مانند آن در متن مقاله جدا پرهیز شود.

- در فایل پی دی اف (PDF)، تصاویر در متن مقاله و با جانمایی درست و مورد نظر نویسنده (گان) فرستاده شود.

- نام محوطه یا منطقه ای اگر دارای نام محلی و دارای تلفظی نا آشنا برای خواننده است، با اعراب گذاری و با نوشتن املا ی لاتین آن (طبق جدول

آوایی پیوست) در کمانک (پرانتز)، آن را گویا کنید.

راهنمای ویژگی های جزئی مقاله برای پذیرش

- در تهیه مقاله باید جزئیات زیر رعایت شود.

- «عنوان» شامل موضوع مقاله، نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) و مرتبه علمی و دانشگاه محل تحصیل و دانشگاه/پژوهشکده محل کار هر یک

از نویسندگان باشد؛ عنوان مقاله، باید گویا و بیان گر محتوای نوشتار باشد.

- «چکیده» شرح مختصر و جامعی از مسائل محتوایی و نوشتاری است؛ شامل بیان مسئله، هدف، ماهیت پژوهش، نکته های مهم و نتیجه بحث می شود. چکیده مقاله نباید از ۳۰۰ واژه بیشتر و از ۲۶۰ واژه کمتر باشد.

- «کلید واژگان» شامل ۴ تا ۶ واژه تخصصی است که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه ها است.

- «پیکره اصلی مقاله» شامل درآمد، روش شناسی، یافته ها/بحث و بررسی/تحلیل نتایج، نتیجه گیری، سپاسگزاری، پی نوشت و کتاب نامه است:

الف- «درآمد» شامل طرح مسئله اصلی مورد پذیرش و هدف پژوهشگر از بررسی و انتشار آن است؛ در این بخش در صورت امکان باید پیشینه پژوهشی کوتاه و در زمینه مسئله مورد نظر مطرح شود.

ب- «روش شناسی» شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر نوآوری وی در این زمینه است.

پ- «یافته ها/بحث و بررسی/ تحلیل نتایج» شامل متن اصلی مقاله و بحث و بررسی با روش منطقی و مفید و روشنگر مسئله مورد پژوهش است و می تواند با جدول، تصویر و نمودار و موارد دیگر همراه باشد.

ت- «نتیجه گیری» در این بخش، دست آورده ای مهم برجسته و نتایج کلی جمع بندی می شوند. همچنین، توصیه هایی برای تحقیقات آتی و/یا دستورالعمل های کاربردی طرح می شود.

ث- «سپاسگزاری» که در پایان مقاله می آید، به اختیار نویسنده (گان) مختصراً به تقدیر و تشکر از اشخاص - مؤثر در نگارش مقاله - یا مؤسسات اختصاص دارد.

ج- پی نوشت ها - در صورت وجود - باید در پایان مقاله، پس از سپاسگزاری ذکر شوند.

چ- «کتاب نامه»، شیوه تنظیم کتاب نامه به طور کلی به روش APA و به شرح نمونه های ذیل است:

تبصره: کتاب نامه به روش الفبایی، ابتدا منابع فارسی و سپس غیر فارسی - در صورت وجود - تنظیم شود.

Example2: Neely, J. 2010. *Water Management During the Later Early Dynastic, Elamite, and Achaemenid Periods on the Deh Lurān Plain*. in T. wright; J. H. Neely (eds.), *Elamite and Achaemenid Settlement on the Deh Lurān Plain: Towns and Villages of the Early Empires in Southwestern Iran*. Ann Arbor, Michigan: The University of Michigan the Museum of Anthropology. 95-104.

الگو: ۱. نویسنده (گان): نام خانوادگی، نام (ها). ۲. سال انتشار. ۳. عنوان فصل (ایرانیکی). ۴. ویراستار (ان). ۵. عنوان کتاب. ۶. محل انتشار: ۷. ناشر. ۸. چاپ. ۹. صفحات

مثال: تقضلی، احمد. ۱۳۶۸. شهرستان‌های ایران. محمدیوسف کیانی (ویراستار/ویر)، ج ۳. شهرهای ایران. تهران: چاپخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۳۳۲ تا ۳۴۹.

تبصره: در منابع فارسی و غیرفارسی اگر نوبت چاپ نخست باشد، نیاز به ذکر آن نیست.

۵- ارجاع به «وب‌گاه»:

Pattern: 1. Author(s): Author Surname, Author Initial(s).
2. Year of Publication. **3.** *Website Title (Italic)*. **4.** Date Accessed, **5.** URL

Example: Hawking, S. 2000. *Professor Stephen Hawking's website*. Retrieved 9 February, 2009, from <http://www.hawking.org.uk/>

۶- ارجاع به «وبلاگ (وب‌نوشت)»:

Pattern: 1. Author(s): Author Surname, Author Initial(s).
2. Year of Publication, Article Date. **3.** *Blog Title (Italic)*. **4.** Article Title or web-page. **5.** Date Accessed, **5.** URL

Example1: Beard, M. 2013, 8 June. *A Don's Life*. [Weblog]. Retrieved 26 July, 2016, from: <http://timesonline.typepad.com/>

Example2: Compareti, M. 2011, 15 October. *The State of Research on Sasanian Painting*. Retrieved 25 July, 2016, from <http://sasanika.org>

راهنمای شیوه‌ ارجاع درون متنی:

۱. ارجاع به یک نویسنده: (نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار: شماره صفحه/صفحات): مثال: (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۸۸: ۵۴) و (Smith, 1999: 33-35).

۲. ارجاع به دو نویسنده: (نام خانوادگی نویسندگان، سال انتشار: صفحه/صفحات): مثال: (امامی و حسن‌وند، ۱۳۹۰: ۱۳۸ تا ۱۴۰) و (Cole & De Meyer, 1999: 10).

۳. ارجاع به سه نویسنده یا بیشتر: (نام خانوادگی «نویسنده اول» و همکاران، سال انتشار: صفحه/صفحات): مثال: (شاه‌بیگی و همکاران، ۱۳۹۵: ۹۰ و ۹۱) و لاتین (Wright et al., 1975: 139).

۱- ارجاع به کتاب تألیفی:

Pattern: 1. Author(s): Author Surname, Author Initial(s). **2.** Year of Publication. **3.** *Book Title (Italic)*. **4.** Place of Publication: **5.** Publisher. **6.** Edition.

Example: Sarianidi, V. 1998. *Myths of Ancient Bactria and Margiana on its Seals and Amulets*. Moscow: PentaGraphic.

الگو: ۱. نویسنده (گان): نام خانوادگی، نام (ها). ۲. سال انتشار. ۳. عنوان کتاب (ایرانیکی). ۴. محل انتشار: ۵. ناشر. ۶. نوبت چاپ. **مثال:** - طلایی، حسن. ۱۳۹۳. ایران پیش از تاریخ: عصر مس سنگی. تهران: سمت. اول.

۲- ارجاع به کتاب ترجمه‌شده:

الگو: ۱. نویسنده (گان): نام خانوادگی، نام (ها). ۲. سال انتشار. ۳. مترجم/ان یا مصحح/ان. ۴. عنوان کتاب (ایرانیکی). ۵. محل انتشار: ۶. ناشر. ۷. نوبت چاپ.

مثال: ویلبر، دونالد؛ لیزا گلمبک و همکاران. ۱۳۷۴. کرامت‌الله افسر و محمد یوسف کیانی (مترجمان). معماری تیموری در ایران و توران. تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.

۳- ارجاع به مقاله‌ای در مجله:

Pattern: 1. Author(s): Author Surname, Author Initial(s). **2.** Year of Publication. **3.** *Article Title*. **4.** Journal Title **5.** Volume, **6.** Pages.

Example: Negahban, E. O. 1979. *A Brief Report on the Painted Building of Zaghe (Late 7 Early 6 Millennium BC)*. *Pale orient* 5, 239-250.

الگو: ۱. نویسنده (گان): نام خانوادگی، نام (ها). ۲. سال انتشار. ۳. عنوان مقاله (ایرانیکی). ۴. نام مجله، ۵. سال شمار مجله، شماره پیاپی، ۶. صفحات.

مثال ۱: مجیدزاده، یوسف. ۱۳۷۲. روش کاوش در باستان‌شناسی (قسمت اول). باستان‌شناسی و تاریخ، ۷ (یکم و دوم/۱ و ۲)، ۸۷ تا ۷۵.

مثال ۲: باقرزاده، فیروز. ۱۳۹۴. نقاشی مذهبی در ایران: تحقیق در دو تصویر از مراسم خلعت‌پوشی. بزرگ نادرزاد (مترجم). باستان‌پژوهی. ۹ (۱۷)، ۹۱ تا ۹۸.

مثال ۳: عطائی، محمدتقی؛ قربانعلی عباسی. ۱۳۸۷. زرگس تپه و نشانه‌هایی از دوره ماد و هخامنشی در گرگان. باستان‌شناسی و تاریخ، ۲۲، ۴۲ تا ۵۵.

۴- ارجاع به کتابی که نویسنده (گان) مجزایی دارد

و دارای ویراستار (ان) است:

Pattern: 1. Author(s): Author Surname, Author Initial(s). **2.** Year of Publication. **3.** *Chapter Title (Italic)*. **4.** Editor(s) **5.** Book Title **6.** Place of Publication: **7.** Publisher. **8.** Edition. **9.** (Pages).

Example1: Boardman, J. 1997. *Greek Seals*. in D. Collon (ed.), *7000 Years of Seals*. London: British Museum Press. 74-87.

می‌توان تصور کرد که از دیرباز باستان‌شناسی برای بشر سرشتی مسحورکننده و پرجاذبه داشته است؛ شور کشف آثار گذشتگان و خیال‌پردازی حول زندگی آن‌ها. پس از چه‌روست که باستان‌شناسی به معنای امروزی لفظ، در زمره شاخه‌های جدید علمی است و به‌سان سایر علوم جوان بسیار در معرض تغییر و تحول؛ چه در مرتبه شیوه‌ها و روش‌ها و چه حتی در نتایج. به‌عبارت‌دیگر چرا باینکه موضوع علم باستان‌شناسی کهن‌ترین شواهد تاریخ بشر است و این شواهد همیشه ذهن ابنای بشر را به خود مشغول داشته، به‌سان دیگر شاخه‌های علوم و خصوصاً علوم تجربی، بسیار پیش‌از این چارچوبی محکم و استوار نیافته است. در وهله نخست به نظر می‌رسد شناخت علمی منافی شتاب‌زدگی، مواجهه هیجانی و یا متعصبانه است و ای‌بسا همین موضوع هم سبب شده که باستان‌شناسی تا امروز که در زمره علوم به‌جا آورده شده راه پرفراز و نشیب‌تری را طی کرده باشد. تا پیش از دهه شصت میلادی باستان‌شناسی پاسخی بود به‌نوعی کنج‌کاوی و این نام ناخودآگاه تصویری ایندیانا جونز را به ذهن متبادر می‌کرد. باستان‌شناسان تنها گروه مجاز برای سفر به سرزمین‌های کهن و دورافتاده و غارت اسناد و مدارک آن‌ها به‌مثابه عملی شرافتمندانه بودند تا جایی که حتی بعدها هم برخورد نخستین باستان‌شناسان با مصر و یونان و روم و ایران و عراق و ... تقبیح نشد. از سوی دیگر موضوع علوم جدید غربی و خصوصاً علوم تجربی، امور طبیعی است که رفتارهایی ناشی از بی‌ارادگی دارند. حب و بغض و قصد و غرض و از همه مهم‌تر خطا و اشتباه به اعمال غیرارادی راه ندارد و لذا از چنین اموری ساده‌تر بتوان به استنتاج‌های قطعی رسید. درحالی‌که در علوم انسانی وضع تفاوت دارد؛ صاحب‌اراده بودن آدمی، موضوع «تفسیر» را پیش می‌کشد و راه این علوم را یکسره از علوم تجربی جدا می‌کند. موضوع علم باستان‌شناسی مواد فرهنگی منقول و غیرمنقول

موجود در محوطه‌های تاریخی است که از گذشته‌های دور به‌جامانده و البته در موجودیتشان نمی‌توان تردید کرد. بخشی از این مدارک اثر طبیعت است؛ مثل وجود یک لایه آبرفتی در محوطه تاریخی که دلالت بر سیل دارد و یا ترک‌هایی بر روی دیواره‌ها که ناشی از زلزله است. در مطالعه رفتار این پدیده‌های طبیعی قصد و غرضی در کار نیست که تفسیر مبتنی بر ظن و گمان موضوعیت داشته باشد. اما عمده تمرکز باستان‌شناسی بر آثار به‌جامانده از آدمی به‌منظور بازسازی زندگی گذشته است. می‌توان این آثار را در طیفی میان اداری که محصول اغراض آدمیان بوده و بقایایی که یکسره ناشی از بی‌غرضی است دسته‌بندی کرد. مسلماً باستان‌شناس از مطالعه اموری که در آن‌ها قصد و اراده کمتر دخالت داشته، راه به استنتاج‌های واقعی‌تری درباره زندگی گذشته دارد. به‌عنوان مثال ممکن است در آنچه داریوش صراحتاً در کتیبه بیستون اذعان کرده و اصلاً کتیبه بیستون را به‌منظور بیان آن بنا کرده تردید کرد ولیکن در آن ردپایی از داریوش که او بی‌هیچ مقصودی از خود به‌جای گذاشته نمی‌توان شک کرد و همین بخش است که بیشترین کمک را به باستان‌شناس می‌کند. به‌طورکلی می‌توان گفت ماده اصلی کار باستان‌شناسان در هر محوطه تاریخی آثاری است که رابطه بلافاصله‌تری با زندگی آنان داشته و نه آنچه گذشتگان به‌قصد ماندگاری برای آینده به‌جا گذاشته‌اند و حتی در مورد اخیر باز سعی می‌کنند در آن مراتبی از اثر که ناشی از بی‌ارادگی و بی‌غرضی است تمرکز کنند. مثلاً اگر داریوش در بیستون نامی از مرو و ارمنستان و ماد و یا کسانی که در این نواحی علیه او طغیان کردند، می‌برد، وجود این مکان‌ها و اشخاص قرین به‌واقع است. از حیث اتقان، ای‌بسا یافتن آنچه گذشتگان دور ریخته‌اند برای یک باستان‌شناس، پرازش‌تر باشد. حتی امروز سطل‌های زباله ما راویان صادق‌تری از شیوه زندگی ماست چراکه ملاحظه در آن راهی ندارد.

ایشان برای عرضه تحلیلی علمی وقتی آشکارتر می‌شود که بدانیم پژوهش‌های باستان‌شناسی چه به لحاظ مالی و چه انسانی پرهزینه‌تر از دیگر اقسام پژوهش‌ها دست‌کم در حیطه علوم مرتبط با میراث‌فرهنگی است. یعنی در یک محوطه باستانی گاهی باید چندین فصل حفاری گسترده اتفاق افتد و گاه باید این فصول حفاری سال‌ها تداوم پیدا کند تا درنهایت تحلیلی راجع به آن محوطه منتشر شود. ضمن اینکه حتی از گزارش‌های چندین جلدی باستان‌شناسی معمولاً تحلیل‌های تاریخی کمی استنباط می‌شود و همین میزان اندک نیز درنهایت می‌تواند نقطه‌ای ناچیز از تاریخ سرزمینی به وسعت و غنای ایران را از ابهام درآورد و پرواضح است که برای بازنگری تاریخی در این سرزمین مبتنی بر یافته‌های باستان‌شناسی چقدر باید سرمایه‌گذاری کرد. به این ترتیب حتی با مواجهه‌ای سوداگرانه نیز لزوم انتشار نتایج هر فصل حفاری به نحوی که بتواند در نگارش تاریخ دوره‌ای یا منطقه‌ای اثری هر قدر اندک بگذارد آشکار می‌شود. خوشبختانه در سال‌های اخیر مواجهه میان رشته‌ای با محوطه‌های باستانی هر چند برخی از هزینه‌های جبران‌پذیر را افزایش داده، از خسارت‌های غیرقابل جبران تاریخی مثل دخل و تصرف ناپجا در محوطه‌ای تاریخی کاسته است. اما در مجموع هزینه‌ها در صورتی به حداقل خواهد رسید که ورای دانش باستان‌شناسی، مجهز به بینش باستان‌شناسی شویم. نظروری در علمی که بسیار در معرض خطر افتادن به دام جزئیات است، همچون نورافکنی است که محیط را روشن می‌کند و جای هر چیز را در نسبت با امور دیگر آشکار می‌کند. نظروری است که باستان‌شناسی را از جستجوی کورمالانه در تاریکی می‌رهاند و افقی روشن از گذشته و حتی آینده ترسیم می‌کند. در صورتی که همه زحمات ما اگر فاقد بینش باستان‌شناسی باشیم راه به جایی نخواهد برد.

سید محمد بهشتی

مدیر مسئول مجله باستان‌شناسی

باستان‌شناسی، شماره یکم

در صورت اتقان مواد فرهنگی در علم باستان‌شناسی در جزئیات است و نه در کلیات. بخش بزرگی از زندگی گذشته امروز وجود ندارد و باستان‌شناس به ناگزیر باید از روی جزئیات موجود، کلیتی را بازسازی کند و خواه‌ناخواه راه تفسیر در این موضوع باز می‌شود و شاید همین موضوع سبب شده است که باستان‌شناسی دیر به‌مثابه یک علم پذیرفته شود. جالب آنکه در این مدت به همان میزانی که باستان‌شناسی توانسته تخصصی‌تر شود و در عین حال با شاخه‌های دیگر علوم برای بازسازی کلیت گذشته تشریک مساعی کند، هر چه بیشتر توانسته از حیثیت علمی خود دفاع کند. لذا باستان‌شناسی باینکه موضوع کارش امور کهن و بی‌تغییر است، ولیکن پذیرفته شده که به‌مثابه علمی جوان بر یک منوال متوقف نماند و در روش‌ها و نتایج آن سنت تجدیدنظر همواره جاری باشد و از قطعیتی که نشانه عدم بلوغ علمی است حتی‌الامکان پرهیز شود. بدین اعتبار باستان‌شناس همواره در حال بندبازی بر روی طناب باریکی است و او اگر نتواند میان امور یقینی و امور قابل تجدیدنظر تعادلی برقرار کنند سقوطش حتمی خواهد بود. جزئیات همواره باستان‌شناس را به سمت نتیجه‌گیری سوق می‌دهد و بسیاری باستان‌شناسانی که شتاب‌زده قضاوت می‌کنند و به همان میزان دستاوردهایشان بیشتر در معرض خطر ابطال با یافته‌های جدید است و بسیاری کسانی که از ترس شتابزدگی قلم را بر روی کاغذ نمی‌گذارند؛ درحالی‌که راه پرمخاطره باستان‌شناسی از میانه این دو حالت می‌گذرد. یعنی ضمن همکاری با رشته‌های دیگر همچون فیزیک و شیمی و آمار و زیست‌شناسی و ... که کمک به قطعی‌تر شدن یافته‌ها می‌کنند باید راه را بر تحلیل باستان‌شناسانه با فرض ابطال نتایج باز گذاشت و ابتدای باستان‌شناس بر ظن و گمان باید در همه استنتاج‌های او تامل داشته باشد.

خطر حبس شدن باستان‌شناس در جزئیات و یا دست‌به‌قلم نشدن

سخن سردبیر

در چارچوب منشورهای جهانی یونسکو، انتشار و چاپ نتایج پژوهش‌های باستان‌شناسی بخشی از روند حفاظت یافته‌ها و داده‌های میراث باستان‌شناسی بوده و وظیفه تشکیلات باستان‌شناسی هر کشور است. در ایران با توجه به انبوه پژوهش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده، لازم است حاصل یافته‌ها و داده‌های تولیدشده نو در سطوح مختلف انتشاراتی: تک گزارش، مجموعه گزارش‌های سالانه، کتاب و مجلات تخصصی انتشار یابد که برخی از این موارد که از جمله آن مجلات تخصصی است، مغفول مانده است.

برآورد پژوهش‌کننده باستان‌شناسی از بررسی، و کندوکاو نشریات گوناگون ایرانی و غیر ایرانی در زمینه باستان‌شناسی؛ چنین است که با بهره‌گیری از تجربه‌ها و دستاوردهای ارزنده کوشش‌های نسل‌هایی از جامعه دانشمندان و نویسندگان ایران و جهان، می‌باید به نشریه‌ای اندیشه‌شود که گام تازه‌ای برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های علمی در قلمرو دانش باستان‌شناسی باشد.

با ویژگی و ساختار جهانی گستره باستان‌شناسی، راهبرد اتخاذشده در «مجله باستان‌شناسی» نیز در سطح جهانی خواهد بود.

راهبرد باستان‌شناسی امروز ایران ورود به دروازه جهان باستان‌شناسی است؛ از یک‌سو از دیرباز ایران در روند تحولات فرهنگی و تاریخی در سراسر تاریخ، در شبکه جهانی قرار داشته است و میراث باستان‌شناسی ایران بخشی از میراث فرهنگی جامعه جهانی است. باستان‌شناسی این سرزمین نیز فراتر از مرزهای امروز آن با همسایگان و خویشاوندان فرهنگی ارتباط و پیوند دارد و سرنوشت تاریخی و فرهنگی آن با جهان گره‌خورده و ارتباط دارد؛ از سوی دیگر دانش باستان‌شناسی جهانی است و تجربه‌ها و آزمون‌های علمی و پژوهشی در همه مراکز علمی جهان در موضوع باستان‌شناسی راهبرد و کارکرد مشترکی دارند و در ارتباط با یکدیگر می‌باشند.

پژوهش‌کننده باستان‌شناسی در فصل جدید فعالیت خود همکاری گسترده علمی با مراکز علمی باستان‌شناسی ایران و جهان به‌عنوان جامعه جهانی باستان‌شناسی در دستور کار و برنامه خود دارد، این همکاری در چارچوب اهداف و وظایف باستان‌شناسی کشور، و در جهت ارتقا و بهره‌وری از آخرین روش‌های علمی رو به افزایش است. دادوستد با مراکز علمی-پژوهشی

شهرها و مجموعه بناهای باستانی و تاریخی، زمان باستان‌شناسی و تاریخ، انسان‌شناسی جسمانی و فرهنگی، باستان‌شناسی فرهنگی و هنر و دانش‌های تجربی و آزمایشگاهی باستان‌سنجی و به‌کارگیری فن‌آوری‌های نو و به‌روز و دیگر شاخه‌های دانش‌های پایه؛ به‌یقین در راستای گسترش و دستیابی به روش‌ها و راهکارهای نو به‌عنوان ابزارهای علمی در شناخت و تفسیر بهینه مطالعات باستان‌شناسی خواهد بود و نقش و سهم ارزنده‌ای در بهبود و ارتقا دانش باستان‌شناسی خواهد داشت و گستره و موضوع این علوم بی‌نهایت و بی‌مرز است.

دیگر آنکه پژوهشکده باستان‌شناسی پرتداوم چاپ و انتشار این نشریه تأکید دارد و بر آن است که هرگونه تغییر و دگرگونی مدیریتی و یا مواردی چون کمبود منابع مالی و یا تصمیم‌های سلیقه‌ای نتواند در روند چاپ مجله تأثیر و خللی وارد نماید. گزینش نام مجله «باستان‌شناسی» به احترام و بزرگداشت کوشش‌های بنیان‌گذاران باستان‌شناسی کشور است، نخستین مجله باستان‌شناسی در سال ۱۳۳۸ خورشیدی در دو شماره با همین نام منتشر شد، اکنون با احیای نام آن شاید به توان قدرشناس و ادامه‌دهنده راه پیشگامان باستان‌شناسی ایران و صیانت از فرهنگ کشور باشیم؛ پیشینه، روند شکل‌گیری و اجرایی نشریه در گزارش مدیر داخلی مجله آمده است.

نخستین شماره مجله در بی‌کوشش دوساله متصدیان مجله و همکاری ارزنده جامعه باستان‌شناسان در ارائه مقالات به دبیرخانه مجله باستان‌شناسی، با بهره‌مندی از همکاری ارزنده مسئولان و همکاران به چاپ رسید. بی‌تردید کار نخستین، خالی از کاستی‌ها نیست، امیداست مجله باستان‌شناسی به‌عنوان نهاد رسمی باستان‌شناسی کشور، با دریافت رهنمودها و انتقادات سازنده از دانش و پشتیبانی جامعه باستان‌شناسی و دیگر دانش‌پژوهان عرصه‌های همگام با باستان‌شناسی، در راستای بهبود و ارتقای آن بهره‌مند گردد و سخن آخر این‌که «مجله باستان‌شناسی» نیازمند همکاری مؤثر و فزاینده همه دانش‌پژوهان در ارائه مقالات ارزشمند علمی هست.

حمیده چوبک
سردبیر مجله باستان‌شناسی

در سراسر جهان رویکردی هوشمندانه است. چشمداشت پژوهشکده از این همکاری‌های علمی آن است که از یکسو این همکاری‌ها منجر به چاپ و انتشار نتایج پژوهش‌های مشترک انجام‌شده گردد و از دیگر سو، با دستاوردهای پیش‌روانه پژوهشی و دانشی این مراکز علمی در حوزه باستان‌شناسی آشنا شده و در عرصه ملی به‌کاربرده شود.

همان‌گونه که در آخرین منشورهای کمیته‌های باستان‌شناسی بین‌المللی مانند ایکوموس آمده است، دامنه زمانی موضوع باستان‌شناسی از حضور انسان تا همین چند لحظه پیش است؛ و پهنه مکانی و جغرافیایی آن سراسر جهان در حوزه‌های گوناگون جغرافیایی و پهنه‌ها و مناظر فرهنگی با لایه‌های گوناگون مادی و معنوی است؛ قلمرو باستان‌شناسی گستره جهان، و موضوع آن رفتار انسان است و مرز نمی‌شناسد، ارزش و اعتبار مشترکی دارد. باستان‌شناسی نقش مهمی در شناخت ابعاد گوناگون جهان و شناخت عوامل و شاخصه‌های تأثیرگذار در تحولات تاریخی، فرهنگی جهان دارد.

پژوهش‌های باستان‌شناسی تولید دانش و افزودن بر دارایی‌های مادی و معنوی میراث باستانی کشور و میراث بشری جهان است. نتایج یافته‌ها و داده‌های باستان‌شناختی؛ برگه‌های بودن، هویت و سند مرزهای فرهنگی است که بایستی ثبت، پژوهش، تحلیل و مستند و چاپ و انتشار شود تا بتواند برای دیگر دانش‌ها بهره‌برداری و در توسعه سرزمین به‌عنوان دانش‌ها و داشته‌ها زیرساختی بکار گرفته شود.

با رویکرد علمی و پژوهشی این مجله، دریافت مقاله‌های تحلیلی، فراتر از گزارش‌نویسی و مستندنگاری است، چراکه تنها با ارزیابی، تحلیل و پژوهش عمیق بروی یافته‌ها است که می‌توان پژوهشی راستین و کاربردی برای شناخت گذشته و چگونگی و چرایی تحولات فرهنگی در حوزه‌های جغرافیایی و پهنه‌های فرهنگی داشت. و تحلیل و تبیین یافته‌ها است که به داده‌ها و دانش تبدیل خواهد شد. از دیدگاهی دیگر با ویژگی میان‌دانشی باستان‌شناسی؛ پذیرش مقاله‌های پژوهشی-علمی در زمینه دیدگاه‌های فلسفی، مبانی و نظریه‌پردازی، علوم مرتبط، همگام و هم‌خانواده در قلمرو پهنه‌های طبیعی و محیط زیستی و فرهنگی، زمین‌باستان‌شناسی، آبادی‌ها،

مجله «باستان‌شناسی» در دهه ۱۳۳۰ خورشیدی برای نخستین بار توسط «اداره کل باستان‌شناسی کشور» در دو مجلد به کوشش صادق صمیمی، رئیس اداره کل باستان‌شناسی ایران، به چاپ رسید. نخستین مجلد این مجله شامل شماره‌های ۱ و ۲ بود که در بهار و تابستان ۱۳۳۸ چاپ گردید (تصویر ۱). در پاییز و زمستان همان سال، شماره‌های ۳ و ۴ آن نیز در مجلدی دیگر انتشار یافت (تصویر ۲)؛ اما متأسفانه انتشار این مجله دیری نپایید و پس از ۴ شماره متوقف گردید.

در دهه ۱۳۸۰ خورشیدی بار دیگر مجله‌ای که خود را رهرو مجله «باستان‌شناسی» می‌دانست با همین نام و با مجوز «باستان‌شناسی» و تکمله «و علوم میان‌رشته‌ای» با مشارکت «جهاد دانشگاهی» و «موزه ملی ایران» در پنج شماره انتشار یافت که متأسفانه دچار سرنوشت مجله پیشین گردید.

در سال ۱۳۹۵ خورشیدی پژوهشکده باستان‌شناسی تصمیم به انتشار مجله‌ای در زمینه باستان‌شناسی گرفت؛ اما از آنجاکه این پژوهشکده خود را ادامه، دنباله و امتداد «اداره کل باستان‌شناسی ایران»، که چهار شماره نخستین مجله «باستان‌شناسی» را منتشر کرده بود، می‌داند و همچنین برای ارج‌گذاری به دهه‌ها تلاش و کوشش متولیان میراث فرهنگی و باستان‌شناسی آن زمان، مسئولان مجله و پژوهشکده باستان‌شناسی بر آن شدند که انتشار مجله‌ای با این عنوان و با همان نشان‌واره (لوگو) را در صدر اهداف خود قرار دهند.

از آنجاکه مجوز انتشار مجله «باستان‌شناسی» در اختیار «جهاد دانشگاهی» قرار گرفته بود؛ گفتگو در خصوص واگذاری حق انتشار آن به پژوهشگاه میراث فرهنگی آغاز گردید. پیگیری‌ها و رفت‌وآمدهای بعدی و یاری آن نهاد محترم و موافقت سردبیر محترم پیشین، جناب دکتر حکمت‌الله ملاصالحی، منجر به صدور مجوز انتشار مجله «باستان‌شناسی» به شماره ثبت ۲۴۰۰۲ مورخه ۱۳/۰۷/۹۵ و به صاحب‌امتیازی «پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری» از سوی وزارت ارشاد اسلامی گردید.

اکنون پژوهشکده باستان‌شناسی به‌عنوان ستاد و مرکز صدور مجوزهای میدانی اعم از بررسی، گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم، گمانه‌زنی به منظور لایه‌نگاری و کاوش‌های باستان‌شناختی و از آن مهم‌تر به‌سبب اینکه وظیفه ذاتی هر پژوهشگاه و پژوهشکده‌ای انتشار علمی پژوهش‌های ناشی از فعالیت‌های خود است؛ عزم جزم نموده تا افزون بر چاپ کتاب و گزارش‌های سالانه باستان‌شناسی که تاکنون منتشر می‌کرده است نتایج فعالیت‌های پژوهشی خود را در مجله باستان‌شناسی منتشر نماید.

مجله باستان‌شناسی شماره اول و دوم بهار و تابستان ۱۳۳۸

آقای علی حاکمی	کتیبه بزرگ نهاوند
آقای محمدتقی مصطفوی	آثار ایران در معبد سلطنتی زاپون
خانم ملک‌زاده بیانی	سکه‌هایی از الجایتو
آقای صادق صمیمی	سلطانیه آرامگاه سلطان محمد الجایتو
آقای فریدون توللی	شهر باستانی فسا
خانم فاطمه مهران	کتابخانه موزه ایران باستان
آقای دکتر جواد کامبیز	سیر و تکامل هنرهای ملی ایران
آقای دکتر صمدی	حفريات گرمابک و تماچان
مرحوم صهبا	آثار تاریخی بندرآباد یزد
آقای باستانی‌پاریزی	ابنیه دختر - قلعه دختر کرمان
جرج کامرون - ترجمه آقای دکتر آبادانی	نسخه برداری از کتیبه‌های داریوش
علی سامی	گزارشی از اداره آثار تاریخی فارس



تصویر ۱. تصویر روی جلد و فهرست مقالات مجله باستان‌شناسی شماره‌های اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۳۸

مجله باستان‌شناسی شماره سوم و چهارم پاییز و زمستان ۱۳۳۸

آقای علی حاکمی	مجسمه هرکول در بیستون
آقای محمدتقی مصطفوی	اهمیت تاریخی جره در سرزمین فارس
خانم ملک‌زاده بیانی	تحقیق درباره صد و بیست و نه سکه ساسانی
آقای صادق صمیمی	یک گردش علمی
آقای دکتر جواد کامبیز	صنعت ظروف سفالین ایران در دوران پیش از تاریخ
آقای دکتر حبیب‌الله صمدی	از ادبیات شش هزاره
آقای علی سامی	حفر ترعه سوئز توسط داریوش کبیر و کتیبه میخی آن
آقای لطف‌الله هنرفر	مناره و مسجد برسیان
بانو فاطمه مهران	تاریخ پیدایش کتاب و تکامل آن
آقای محمود علمی	تاریخ مشهد و آثار و ابنیه آن
نامشخص	ساتراپی‌های هخامنشی
آقای منوچهر ایمانی	گزارش حفاری در تخت سلیمان
آقای باستانی‌پاریزی	آرامگاه قراختایان کرمان
آقای مشیرپور	تحول لباس در ایران
آقای محمود آرام	تحول نقاشی و مینیاتورسازی ایران در دوره اسلامی
آقای صادق صمیمی	اصفهان - آثار تاریخی عمده آن سامان
آقای محمدتقی مصطفوی	بقعه امامزاده قاسم (ع) در شمیران



تصویر ۲. تصویر روی جلد و فهرست مقالات مجله باستان‌شناسی شماره‌های سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۳۸

با توجه به اینکه مجله‌های وزینی مانند «باستان پژوهی»، «مجله باستان‌شناسی و تاریخ» و ... دیگر منتشر نمی‌شوند؛ ضرورتی بیش از پیش برای حضور در این عرصه و انتشار فعالیت‌های باستان‌شناسی میدانی و نتایج حاصل از آن احساس می‌شود.

شمار نشریه‌هایی که اکنون در زمینه باستان‌شناسی منتشر می‌شوند به تعداد انگشتان یک دست نمی‌رسند. این شمار اندک عبارت‌اند از: نشریه «مطالعات باستان‌شناسی» که دانشگاه تهران منتشر می‌کند. مجله «پژوهش‌ها باستان‌شناسی» که دانشگاه بوعلی سینا همدان منتشر می‌کند. «International Journal of the Society of Iranian Archaeologists» که نشریه «انجمن باستان‌شناسی ایران» است و نشریه «Iranian Journal of Archaeological Studies» که نشریه دانشگاه

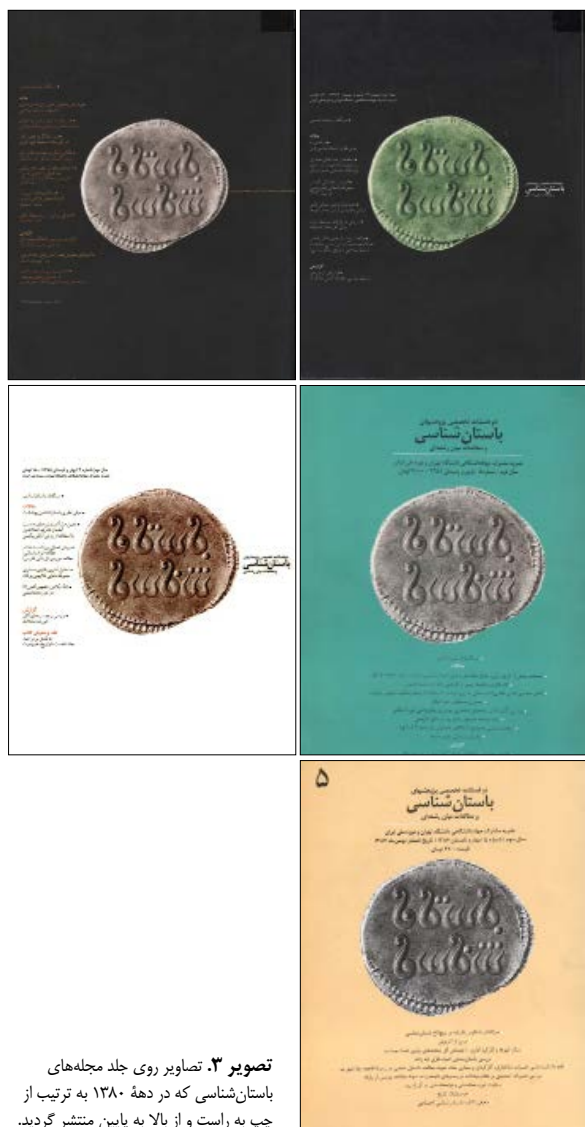
سیستان و بلوچستان است.

پژوهشکده باستان‌شناسی براساس آمار ارائه‌شده در گزارش‌های سالیانه و آمار داخلی پژوهشکده باستان‌شناسی هرساله بیش از ۲۰۰ مجوز عملیات میدانی در زمینه باستان‌شناسی صادر می‌کند و تقریباً در همین حدود گزارش دریافت می‌کند. مثلاً در نیمه دوم سال ۱۳۹۵، ۱۰۵ و در نیمه اول سال ۱۳۹۶، ۱۲۵ مجوز صادر کرده است که شامل کاوش، بررسی، گمانه‌زنی، هیئت‌های مشترک و کاوش‌های آموزشی می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت که در هر سال کاری، کم‌وبیش ۲۳۰ مجوز صادر شده است.

مقایسه نسبی شمار مقالات منتشرشده با گزارش‌های دریافتی و مجوزهای صادره نشان می‌دهد که همخوانی‌ای در این عرصه وجود ندارد و اطلاعات عرضه‌شده با داده‌ها و اطلاعات تولیدشده در سطح انتشار همسنگ نیست؛ بنابراین دست‌کم بخشی از خلأ موجود در زمینه انتشار مقالات را می‌توان به‌شمار کم نشریه‌هایی که در زمینه باستان‌شناسی منتشر می‌شوند نسبت داد؛ بنابراین بایسته و لازم است نشریاتی جدید دیگری پا در این عرصه گذاشته و خلأ موجود را پر نمایند.

با یاری از پروردگار، کوشش و عزم ما در خصوص انتشار این مجله چنین است که با دوری کردن از کاستی‌هایی که باعث توقف چاپ مجله در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۸۰ خورشیدی گردید نظامی استوار را برای گردآوری، داوری، و انتشار مجله حاکم کنیم که استمرار مجله را در طولانی‌مدت و فارغ از آمدوندها تضمین نمایند و به معنای واقعی بازتابی از دانش و پژوهش، علمی-پژوهشی، باشد.

مدیر داخلی مجله باستان‌شناسی
سید رسول سیدین بروجنی



تصویر ۳. تصاویر روی جلد مجله‌های باستان‌شناسی که در دهه ۱۳۸۰ به ترتیب از چپ به راست و از بالا به پایین منتشر گردید.

باستان‌شناسی: از کلنگ تا قلم

حکمت‌الله ملاصالحی*

مسئله نوع رابطه و حدود مناسبت میان کلنگ و قلم، منطق تصور و تصدیق، ماده و متن، امر مشهود و مفقود، مدرک و معنا و مراحل متن پذیر شدن ماده‌ها و مدارک باستان‌شناسی و معضل دوپارگی موضوعی و شکاف و شقاق (Dichotomy) در پیکره و منابع موضوعی مورد مطالعه باستان‌شناسان طی دهه‌های اخیر به‌طور جدی در محافل باستان‌شناسی به‌ویژه محافل باستان‌شناسی غرب مورد بحث و نقد و تحلیل قرار گرفته و پیگیری شده است. مسئله تکرارناپذیری و درجه و دامنه اهمیت کاوش‌های باستان‌شناسی به‌مثابه فرصت بی‌بدیلی که امکان تکرار و عمل و اجرای دوباره‌شان نیست و بازگشت‌ناپذیری زمان و حساس و بیدار شدن ذهن باستان‌شناسان به جنبه‌های نامادی منابع و شواهد مورد مطالعه در باستان‌شناسی و توجه به «باستان‌شناسی امر نامادی» (Archaeology of Immaterial) اگر زمانی در حاشیه مطالعات و مباحث نظری باستان‌شناسی بود اینک در هسته و ثقل مسئله‌ها و مباحث کلیدی فلسفه و معرفت‌شناسی دانش باستان‌شناسی مطرح است و با دقت و مراقبت و حساسیت دنبال می‌شود.

کلیدواژه‌گان: کلنگ، قلم، ماده، متن، باستان‌شناسی امر مادی، باستان‌شناسی امر نامادی.

Archaeology: From Hammer to Pen

Hekmatollah Mollasalehi*

The central question and the difficult problem in archaeology as an academic discipline are rational bridging between material and immaterial aspects of subject matters which are addressed by archaeologists. In a general sense, a fundamental dilemma in any process of archaeological studies and historical discipline that are involved with human past is a dichotomy between present and past, and between material and immaterial aspects of their subject matters. Archaeological excavation can only be conducted once as it is an unrepeatable experiment. Conceptualization of archaeological data and adoption of texts are likewise inevitable in any archaeological fieldwork. All topics addressed in this article, from top to down, are about clarifying the same issue.

Keywords: Hammer, Pen, Material, Immaterial, Text

*دانشیار گروه باستان‌شناسی
دانشگاه تهران

•Associate Professor
at the University of
Tehran, Department of
Archaeology
msalehi@ut.ac.ir

دارد که کلنگ باستان‌شناس ناتوان از کاویدن و کشف آن است. هر اثری چونان سر یک تار است از سر تار آثار پرشمار و کلاف‌های مفقود نامریی و مستور و محجوب و مفقود و غایب مادی و نامادی دیگر. از مسیرهای دیگر به ردیابی و رصد و جستن و کاویدن و کشف لایه‌های نامریی و وجوه نامادی آثار مکشوف می‌باید رفت و از ابزارهای شناخت نوع دیگر نیز می‌باید استفاده برد و موازین و عیارهای دیگری را در دآوری‌ها و محک زدن‌های باستان‌شناسانه آثار به خدمت فراخواند.

بدیهی است که آثار باستانی صرفاً کمیت‌های مادی نیستند. کیفیت‌های نامادی هم هستند. کیفیت‌های نامادی و مفقود را با استفاده از ابزارهای شناخت و موازین متناسب با آنها می‌توان شناخت و درباره آنها دآوری کرد. کار کلنگ در باستان‌شناسی، کاویدن و برکندن و برگرفتن است و کار قلم به رشته تحریر و نگارش درآوردن و مکتوب و مستند کردن آثار مکشوف و مدارک و شواهد مادی موجود باستان‌شناسی. اتفاقاً یک تفاوت متمایز مهم مورخان با باستان‌شناسان در این است که آنان تنها با قلم می‌نگارند و اینان با کلنگ هم می‌باید بجویند و بکاوند و بیابند هم با قلم بنگارند و یافته‌ها و نیافته‌هایشان را به رشته تحریر درآورند. ماده‌های مکشوف و ناماده‌های مفقود را در قالب مفاهیم بریزند از این منظر باستان‌شناسی هم مهارت کاویدن و کندن است هم ممارست نگاشتن. هم دانش کمیت‌های مادی است هم دانایی کیفیت‌های نامادی. هم با کلنگ ره می‌سپارد هم با قلم متن می‌نگارد.

مسئله نوع رابطه و حدود مناسبت‌های پیچیده میان کلنگ و قلم، ماده و مدرک و مفهوم و متن، امر مادی و نامادی در باستان‌شناسی و مراحل مفهومی و متن پذیر شدن ماده‌ها و مدارک باستان‌شناسی و جایگاه و اهمیت بی‌بدیل کاوش‌های باستان‌شناسی چونان رویداد تاریخی و یا به مفهوم دقیق‌تر شبه رویدادی تاریخی در نوع خود و ریختن و پیکربندی مشاهدات و مطالعات میدانی و مکشوفات و مدارک باستان‌شناسی در قالب مفاهیم و زبان مفهومی چونان متن و سند تاریخی دهه‌هاست که در هسته و ثقل مسئله‌ها و مباحث نظری و نقدها و تحلیل‌های فلسفه و معرفت‌شناسی دانش باستان‌شناسی مطرح است و با دقت و مراقبت و حساسیت پیگیری می‌شود (Shanks, 2007; Shanks & McGuire, 1996; Tilley, 1991, 1999; Wheeler, 2010b; Olsen, 2010; Olsen et al., 2012). واکاوی و شفاف‌سازی و تعریف حدود رابطه و مناسبت‌های پیچیده میان کلنگ و قلم، ماده و معنا، منطق تصور و تصدیق، مدرک و متن، امر مشهود و مفقود، وجه مادی و نامادی باستان‌شناسی هم به لحاظ نظری هم عملی و روش‌شناختی برای باستان‌شناسان حائز اهمیت بسیار است و به‌غایت تعیین‌کننده در فرجام مشاهدات باستان‌شناسان و سرانجام مطالعات باستان‌شناسی.

معضل دوپارگی (Dichotomy) و شکاف و شقاق و مفاک‌ها و حفره‌های عمیق میان امر مادی و نامادی، میان ماده و معنا، میان امر مکشوف و مفقود در باستان‌شناسی و امکان و نحوه برکشیدن

مباحث این نوشتار از صدر تا ذیل طرح و معاینه یک مسئله کلیدی و مهم مرتبط با پاره‌ای از مسئله‌ها و معضلات مهم و کلیدی دیگر در باستان‌شناسی است. پاسخی در میان نیست و نسخه‌ای پیچیده نمی‌شود و تجویز دارویی نیز در دست و دکان نیست. پاسخ‌ها را موکول می‌کنیم به فرصت و مناسبتی دیگر. طرح مسئله و معاینه همیشه و علی‌القاعده مقدم بر پاسخ و راه‌حل‌های مناسب است. مادام که طرح مسئله و ابهامی در میان نیست به دنبال پاسخ و راه‌حل رفتن و گشتن و گردیدن و چرخیدن بیهوده است. چنان‌که گفته‌اند و درست هم گفته‌اند: «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ». نخست معاینه سپس مقابله.

کلنگ یک مفهوم متعارف و معمولی در باستان‌شناسی نیست. کلنگ در باستان‌شناسی استعاره‌ای از مجموعه ابزارکارهای دانش باستان‌شناسی در میدان عمل است برای کاویدن محوطه‌ها و جراحی لایه‌های باستانی و کشف و گردآوری مدارک و شواهد و نگارش آثار و ارقام مکشوف. کلنگ در باستان‌شناسی بمانند چرخ و دلو است در حرفه و کار مقنبان. چرخ و دلو مقنبان نیز استعاره‌ای از مهارت و مهندسی و مدیریت آب و قنات و آبادانیست در صنعت قنات، چنان‌که بیل در حرفه باغبانی و هنر باغداری و کار کشاورزی استعاره‌ای از کشتن دانه‌ها و هسته‌ها و نهال‌هاست و آبیاری کشته‌ها و مراقبت مزرعه‌ها و نهالستان‌ها و بوستان‌ها و باغستان‌ها و نخلستان‌ها.

استعاره کلنگ در دانش باستان‌شناسی و حرفه باستان‌شناسان جراحی و عمل باستان‌شناسانه است روی محوطه‌های باستانی و مهارت و تجربیت و مهندسی و مدیریت کشف و گردآوری شواهد و قرائن از پیکر لایه‌های فرهنگی متأخر و متقدم. یک لایه، یک شیء یک اثر باستانی یا بقایای یک مجموعه معماری و بناها و ساختارها و بافتارهای مسکونی و نامسکونی مادام که زیر تلی از خاک مدفون است؛ محبوس و مستور و محجوب در تاریکی است. محبوس و مستور و محجوب در ظلمتی که گویی اصلاً و اساساً نیست و یا به بیان دیگر چنان است که نیست. وقتی مورد پرسش ما قرار می‌گیرد و موضوع شناخت ما واقع می‌شود و در پرتو اندیشه و آگاهی ما موضوعیت می‌پذیرد؛ احراز موجودیت می‌کند. وقتی با کلنگ باستان‌شناسی کاویده و کشف می‌شود در پرتو روشنایی تازه قرار می‌گیرد. صورتی از آن در برابر ما مرئی و دیده می‌شود. در معرض حواس ما ظاهر یا نمایان می‌شود لیکن هنوز موجودیت واقعی آن بر ما آشکار نیست. آن شیء و اثر و بنا یا ماده فرهنگی هنوز چیزی از هویت و ماهیت یا هستی و چیستی خود را بر ما آشکار نکرده است. به‌خودی‌خود نیز نمی‌تواند هستی و چیستی‌اش را بر ما آشکار و بازنمایی کند. این وجه یا صورت مادی معیوب و منجمد و صامت اثر مادی مکشوف، وجه یا وجوه نامادی (Immaterial) و نامرئی و مفقود (Lost) و غایب (Absence) بس عظیم دیگر نیز

از برهم کنش‌های کثیرالاضلاع و کثیرالافعال و کثیرالاهداف میان جمعیت‌های انسانی با زیست‌بوم خود و جغرافیایی که در آن می‌زیست‌اند و سکنی داشته‌اند. دمیدن دوباره زندگی در آنها و بازگرداندن و اعاده افعال و اعمال و احوال و اطوار انسان‌ها و فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های گذشته به شرایط و موقعیت اکنون برای همیشه منتفی و ناشدنی و ناممکن و بیرون از دسترس بوده و بیرون از دسترس نیز خواهد ماند. «و حرام علی قریته اهلکناها اَنهم لایرجعون» (راه بازگشت بر مردمان سرزمینی که هلاکشان کردیم بسته شد).

باستان‌شناسان نیک می‌دانند که هر محوطه، مکان، منظرگاه و لایه باستان‌شناختی در هر مقیاس و متعلق و منسوب به هر دوره‌ای در نوع خود محوطه و مکان و منظرگاه و لایه‌ای بی‌بدیل و جایگزین ناپذیر است. وقتی محوطه‌ای، تپه یا تلی کاویده و لایه‌ای متأخر جراحی و از سر و روی لایه‌ای متقدم برکنده و برگرفته می‌شود و یا آن‌که مورد تجاوز و تخریب و تاراج به هر دلیل و علت ناموجه قرار می‌گیرد و از میان می‌رود برای همیشه طومار عظیمی از تاریخ و فرهنگ و میراث جامعه و جهان بشری ما از کف رفته و نابود شده و دیگر هیچ بدیل و جایگزین و جبرانی بر آن مترتب و برایش متصور نیست.

محوطه‌ها و لایه‌های باستانی برای یک‌بار کاویده و جراحی می‌شوند. مجال و فرصت و امکان تکرار کاوش‌ها و جراحی‌های دوباره روی محوطه‌های کاویده و لایه‌های جراحی شده نیست. این‌که گفته‌اند و درست و بجا و به‌حق هم گفته‌اند اولین خطای باستان‌شناس در میدان عمل و جراحی و کاویدن و کشف محوطه‌ها و لایه‌های باستانی آخرین خطای او نیز است هشدار مهم و مفید امر در هر کشوری. وقتی محوطه‌ای، لایه‌ای، شیئی و اثری آسیب می‌بیند و از بین می‌رود برای همیشه زخم‌خورده است و آسیب‌دیده است و یا آن‌که برای همیشه از بین رفته است. دست به کلنگ بردن و کاویدن محوطه‌های باستانی بدون تمهیدات لازم بدون توجه به اهمیت و حساسیت کار یا ناتمام و زخمی رها کردنشان و تسامح در پیش‌بینی حفاظت‌های ضروری روی محوطه‌هایی که کاویده و جراحی شده‌اند و یا از همه غم‌انگیزتر بدون ارائه گزارش‌ها و مستندسازی‌های ضروری و لازم از عملیات کاوش، به‌صراحت و بی‌اغراق باید اذعان کرد که تفاوت چندان با تخریب‌ها و حفاری‌های غیرمجاز ندارند. عمر ما آدمیان کوتاه است و اندام‌های حسی ما نیز محدودیت‌های خاص خود را دارند و عقل جستجوگر و تخیل‌ورزی‌های تیزپا و چالاک ذهن و فکر ما و فهم ما به ما امکان دسترسی به زوایا و زیر لایه‌های نهان و هزارتوی پنهان هیچ واقعیتی را نمی‌دهند. در باستان‌شناسی دست و پنجه نرم کردن با شبه واقعیت‌های معیوب و منجمد و مخدوش و خاموش به‌مراتب پیچیده‌تر و دشوارتر و عمر خوارتر و سرگیجه‌آورتر است. کاوش‌ها، فرصت‌ها و امکانات بی‌بدیلی را هر چند نامستقیم هر چند مع‌الواسطه

و برافراشتن پل و بردن از نردبان فرسوده کمیت‌های مادی معیوب و مخدوش و خاموش و منجمد و متوقف و اجساد مرده و متفرق و مدفون و آثار و انتقال پراکنده باستان‌شناختی به آن‌سوی ناماده‌های مفقود و دسترسی به بام کیفیت‌های نامادی و عاملان و فاعلان و موثران و مسببان و یا علت‌ها و دلیل‌های غایب و نامرئی نیز دهه‌هاست که ذهن تفکر و عقل و فهم باستان‌شناسان را در محافل باستان‌شناسی غرب به خود معطوف و مشغول داشته است. طرح مسئله و بحث پیچیده حدود رابطه و مناسبت میان باستان‌شناسی امرمادی و امرنامادی (Archaeology of Immaterial) (Buchli 2010a, 2010b, 2016) و یا «انسان‌شناسی امرغایب» (Anthropology of Absence) (Bille et al., 2010) همه مؤید و مبین توجه و دقت و مراقبت و حساس شدن بیش از پیش باستان‌شناسان به جنبه‌های نامادی و نامرئی و مفقود و غایب جغرافیای موضوعی و موضوع شناسی رشته و حرفه خود و عبور از پوسته به هسته آثار و شواهد مورد مطالعه در باستان‌شناسی است. در ادبیات و مباحث نظری باستان‌شناسی میهن ما در همین رابطه مقاله‌ای از این قلم با عنوان و با موضوعیت «از قلم مورخان تا کلنگ باستان‌شناسان» در دوره پنجم شماره یکم بهار و تابستان سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی در مجله «مطالعات باستان‌شناسی» دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به چاپ رسید و منتشر شده است. سال جاری نیز مقاله دیگری با عنوان و با موضوعیت «تأملی معرفت‌شناختی در مفهوم ماده و معنا در باستان‌شناسی» در همان مجله به چاپ رسیده و منتشر شده است (ملاصالحی، ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۶). برگردان کتاب لمبزر مالافوریس با عنوان و موضوعیت «چگونه اشیاء ذهن را شکل می‌دهند» از زبان انگلیسی به فارسی به همت آقای دکتر وحید عسکر پور بیش از پیش جامعه باستان‌شناسی و باستان‌شناسان و میراثیان میهن ما را به مسئله‌ها و مباحث نظری از این دست حساس‌تر و بیدارتر کرده است. اصطلاح «باستان‌شناسی امرنامادی» در ادبیات باستان‌شناسی ما هنوز وارد نشده و شناخته شده نیست؛ همین‌طور گمان می‌برم اصطلاح «انسان‌شناسی امرغایب» هم در ادبیات باستان‌شناسی ما چندان شناخته و مفهوم و تعریف شده نیست. مباحث نوشتار حاضر به این یا آن طریق معطوف به واکاوی و شفاف‌سازی جنبه‌های مختلف باستان‌شناسی امرنامادی و حدود رابطه میان کلنگ و قلم در مطالعات دانش باستان‌شناسی است.

محوطه‌های باستانی در نوع خود متعلق و منتسب به هر دوره‌ای و در هر مقیاسی اصالت و اعتبار خود را دارند. آنها علی‌المعمول متشکل و برآمده از لایه‌های به هم فشرده و محتمل، انباشته از آثارند و بقایای فرهنگی. این محوطه‌های خشک و برهوت و منجمد، زمانی پر از شور زندگی و فعالیت و احوال و اطوار و افعال و اعمال و مناسبت‌ها و معاشرت‌ها و مراودت‌ها و دادوستدها و روابط چندگون میان گروه‌ها و جمعیت‌های انسانی بوده‌اند. محوطه‌هایی با چشم‌اندازها یا منظرگاه‌هایی بس عظیم و پیچیده و پر دامنه

اکنون ما از گذشته نیست. پرسش گذشتگان و گذشته ما از اکنون ما نیز است. همان قدر که ما اکنونیان، اکنون گذشته‌ایم، گذشته و گذشتگان نیز اکنون و اکنونیان ما هستند. ما مدام گذشته را تداعی می‌کنیم و به حضور و اکنون فرامی‌خوانیم. به آن تعلق خاطر داریم. گذشته با کیهانی از سنت‌ها و موارث فرهنگی و ذخایر و سفره‌های عظیم منابع مدنی و معنوی و دستاوردهایش در خاطرات و حافظه و تذکر تاریخی ما حضور دارد. البته که حضوری زنده و فعال و عمیقاً تعیین‌کننده و تأثیرگذار.

هر پرسشی از گذشته علی‌رغم آن‌که در اکنون طرح می‌شود و در شرایط و موقعیت و ذهنیت اکنون به آن پاسخ گفته می‌شود سرانجام به گذشته می‌پیوندد و در میراث گذشته ذخیره می‌شود و به سنت فکری و موارث گذشته می‌پیوندد. این پیوند و پیوستگی مادام که قطارهای تاریخ در حرکت‌اند همیشه هست و تداوم دارد. در جغرافیای طبیعی رودها بهر میزان خروشان‌تر و پُرآب‌تر و موج‌تر و سیلابی‌تر، حجم رسوبات بجای مانده در بسترها پر وسعت‌تر و فراوان‌تر و سنگین‌تر. بسترها و رودهای رویدادها و تحولات تاریخی نیز چنین‌اند. پُر و غنی از انباشت و حجم سنگین رسوبات تاریخی و فرهنگی‌اند. رسوباتی که لایه به لایه روی هم انباشته شده‌اند. باستان‌شناسان با چنین بسترها و رسوبات تاریخی و فرهنگی درگیر هستند. البته این نکته نیاز به توضیح بیشتر دارد که ارائه داده می‌شود.

گفته می‌شود مورخان راویان و تحلیل‌گران و مفسران و منتقدان وقایع اتفاقیه و تحولات تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری ما هستند؛ و در این روایت و نقد و تحلیل و تفسیر و رویکرد و رجوع و فهم تاریخی از روندها و رویدادها و فرگشت‌ها و دگرگشت‌های تاریخی و مدنی و معنوی عالم بشری ما هر موخری دستش در میدان گردآوری منابع و شواهد و مدارک باستان‌شناختی و متون و مستندات تاریخی موثق و معتمدتر پُرتر و در مقام داوری تیزبین‌تر و ژرف‌کاوتر و فهم‌تر و ترازی داوری‌اش دقیق‌تر، موخر تر.

سخن این است؛ جایگاه و موقعیت باستان‌شناس و دانش باستان‌شناسی در این میانه کجاست؟ گفته‌اند و درست هم گفته‌اند؛ کاوش‌ها و جراحی‌های باستان‌شناختی در هر مقیاسی فی‌نفسه در نوع خود رویدادهای تاریخی هستند. رویدادهایی که بمانند هر رویداد دیگر تاریخی تکرار و عودت در آنها راه ندارد. رویدادهایی بی‌بدیل و تکرارناپذیر و یکتا و یگانه در نوع خود و در هر مقیاس و در هر محوطه و لایه و دوره‌ای که کلنگ باستان‌شناسی آنها را کاویده است. با این‌همه و به‌رغم اهمیت و حساسیت و ماهیت تکرارناپذیر کاوش‌های باستان‌شناسی چونان یک رویداد تاریخی این کاوش‌ها و جراحی‌های ظریف و حساس باستان‌شناسانه که علی‌الغالب پرهزینه و عمر خوار نیز هستند با هر مقیاسی و در هر محوطه‌ای به هر میزان با دقت و مراقبت طراحی و برنامه‌ریزی و مهندسی و مدیریت و عملی بشوند و تمهیدات لازم و ضروری در ثبت و مرمت و مستندسازی و نگهداری آثار و گردآوری و استخراج

هرچند محدود و معیوب برای ورود به گذشته و برقراری نوع خاصی از ارتباط با اتفاقات و تحولات گذشته و دسترسی به معرفت و منظری باستان‌شناسانه از نحوه زندگی و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی مردمان گذشته در اختیار ما قرار می‌دهند.

به‌هرروی این واقعیت را می‌باید پذیرفت که گذشته، گذشته است و بازگشت‌ناپذیر و اعاده «وقایع اتفاقیه» یا روندها و رویدادها و تحولات گذشته به شرایط و موقعیت اکنون، ناشدنی و ناممکن است و برای همیشه بیرون از دسترس اکنونیان و عودتشان به زمان اکنون عملاً منتفی است. در بستر جریان سیال و جاری و به‌هم‌پیوسته رود هیراکلیتوس هستی که دم‌بدم و لحظه‌به‌لحظه در دیمومت و کینونت و صیروت و شدن پیوسته است و به تعبیر هیراکلیتوس دو بار شنا کردن ممکن نیست. رویدادها و تحولات تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری ما نیز چنین‌اند. عودت پذیر نیستند. تداعی آنها لزوماً و یا به مفهوم دقیق‌تر، اساساً و اصلاً اعاده واقعی آنها به زمان اکنون نیست. شانه‌به‌شانه جایگاه ماده و مکان در باستان‌شناسی زمان نیز به‌مثابه یک مؤلفه مهم و کلیدی و مقوم معرفت و منظر باستان‌شناسان هم به لحاظ نظری هم فلسفه معرفت‌شناسی دانش باستان‌شناسی طی دهه‌های اخیر مورد بحث و نقد و تحلیل و معنا کاوی و تفسیر قرار گرفته است (Lucas, 2005; Murray, 1999). بحث زمان و جایگاه و اهمیت کلیدی و ماهیت زمان و گاهنگاری‌های باستان‌شناختی را موکول می‌کنیم به فرصت و مناسبتی دیگر.

سوال مهم و اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است؛ عالمان و متخصصان رشته‌ها و دانش‌های تاریخی از جمله دانش باستان‌شناسی که موضوعشان وقایع اتفاقیه و تحولات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و مدنی و معنوی گذشته است چگونه می‌توانند میان موقعیت و شرایط اکنون عصری که در آن زندگی می‌کنند و می‌اندیشند و بازیگران صحنه و تقدیر تاریخی خویش هستند با گذشته‌ای که دیگر نیست و بیرون از دسترس آنهاست ارتباط برقرار کنند. ارتباطی منطقی و راست و درست نه موهوم و زمان پربشانه (Anachronistic). * تصور می‌کنم درجه و دامنه گذشتگی گذشته در اینجا نیاز به توضیح دارد که ارائه می‌شود:

نخست آن‌که هیچ اکنونی بی‌گذشته، اکنون نیست. اکنونیت ما در حضوری که گذشته با همه دستاوردها و سنت‌ها و موارثش در روان و رفتار ما دارد؛ زیسته و معنا و فهمیده می‌شود. وحدت و پیوستگی زنده و زیستوار یا آرگانیک تاریخ و فرهنگ بشری ما یک استعاره نیست. امری واقعی و اصیل و بنیادین و حیاتی است. اگر جز این بود تاریخ و حیات و حضور تاریخی و تاریخ‌مند انسان در جهان دستخوش توقف و تعطیل می‌شد و از حرکت بازمی‌ایستاد. هر پرسش از گذشته به اعتباری پرسش گذشته از اکنون ما نیز است. از کجا آغاز کرده‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم؟ تنها پرسش اکنونیان و

هیچ شیء و اثر و مدرک باستان‌شناختی سرگذشت خود را برای ما روایت نمی‌کند. چیزی از حوادثی را که بر او گذشته است به ما نمی‌گوید مگر آن‌که در چارچوب‌ها و قالب‌های زبان مفهومی بریزیمش و با متن همراهش کنیم. وجه نامادی مفقود و غایب کمیت‌های مادی و شواهد باستان‌شناختی را با زبان مفهومی و متن و نوشتار می‌توان بازنمایی کرد. همه داورهای باستان‌شناختی اعم از توصیفی و تحلیلی و تبیینی و تفسیری و یا ارجاعات و تصدیقات و استدلال‌ات و احتجاجات و استنتاجات باستان‌شناسانه ما با زبان مفهومی و نگارش و نوشتار و متن مستند می‌شوند. در باستان‌شناسی کلنگ و قلم شانه‌به‌شانه هم حرکت کرده‌اند. این‌که می‌گوییم باستان‌شناسی دانش کلنگ است و قلم، ماده و متن، مدرک و سند به همین معناست. معنای مفقود در متن بازنموده می‌شوند. در متن می‌توان درباره آنها سخن گفت. در متن دست به تصدیقشان زد. درباره آنها استدلال و احتجاج کرد. زیر نوک هر کلنگ باستان‌شناسی عملاً قلم حضور دارد. به سخن دیگر از پی کلنگ باستان‌شناسی، قلم باستان‌شناس در می‌رسد. مشاهدات و تصورات باستان‌شناسان از یافته‌ها و شواهد مکشوف و موجود در یک دست او و در دست دیگر او جامه تصدیق و مفهوم و زبان مفهومی و متن را بر تن می‌پوشند و مدرک‌های باستان‌شناسی متن‌ها و سندهای تاریخی می‌شوند. تجربه یعنی مشاهده و تعقل، میدان گردآوری و مقام داور، مشاهده و تصور و تصدیق و تأملات باستان‌شناسانه یکی از پی دیگری حرکت کرده و ره می‌سپارد.

با توجه و اذعان به اهمیت و حساسیت و ظرافت و تکرارناپذیری کاوش‌ها و جراحی‌های باستان‌شناسی در میدان عمل، به صراحت می‌باید به این نکته به‌غایت مهم و تعیین‌کننده در مطالعات باستان‌شناسی توجه داشت و آن را چونان یک اصل و قاعده پذیرفت که باستان‌شناسی تنها و صرفاً یک‌رشته و روش و حرفه و فن و مهارت و مهندسی و مدیریت کاویدن این یا آن محوطه باستانی و جراحی این یا آن لایه فرهنگی و گردآوری خرمنی از ماده‌ها و مدارک و آثار و اشیاء و اجساد و ابقال ارض تاریخ آدمی و مشاهده و مطالعه کمیت‌های مادی در میدان عمل نیست. باستان‌شناسی حتی صرفاً دانش توصیف و تحلیل و تبیین و تفسیر کمیت‌های مادی در مقام داور هم نیست. جغرافیای دانش باستان‌شناسی و دایره مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسان به‌مراتب فراخ‌تر و پر وسعت‌تر از میدان گردآوری و مقام داور کمیت‌های مادی است. به سخن دیگر جغرافیای موضوع شناسی دانش باستان‌شناسی به مراتب و بسیار فراخ و پرچین و شکن و پیچیده‌تر از جغرافیای باستان‌شناسی امرمادی است.

باستان‌شناسی ماهیتاً یک دانش دوزیستی است. دوزیستی به صد معنا و از هر نظر. دوزیستی هم به لحاظ موضوع شناسی یا نوع موضوعات و منابع مورد مطالعه هم به لحاظ مسئله شناسی یا نوع مسئله‌های مطرح شده در باستان‌شناسی هم به لحاظ روش شناسی

اطلاعات از داده‌های مکشوف به عمل آید مادام که به قلم و نگارش درنیامده و به‌صورت متن اعم از گزارش‌ها و توصیف‌ها و تحلیل‌ها و تفسیرها و دریک کلام تصدیقات و استدلال‌ات و احتجاجات و استنتاجات باستان‌شناسانه درنیامده‌اند اگر نگوییم نمایشی بیش نیستند لیکن به‌صراحت می‌باید گفت و اذعان کرد که چندان هم قابل استناد نخواهند بود. یادآور می‌شویم که مراد ما از قلم و نگارش به مفهوم باستان‌شناختی در تمامیت و جامعیت معنای آن است که شامل انواع مستندسازی‌های باستان‌شناسانه آثار مکشوف و موجود از فیلم و عکس‌ها و طراحی‌های فنی و جدول‌ها و نمودارهای آماری و گاهنگاری‌ها گرفته می‌شود تا تسمیه و نام‌گذاری‌های گسترده شواهد بی‌نام و سرانجام پدیدآوردن متن‌های زبان مفهومی در قالب گزارش‌های مقدماتی و تحلیلی و تبیینی و تفسیری و استنتاج‌های سپسین باستان‌شناسان و همکاران و متخصصان میان‌رشته‌ای آن‌ها. لایه‌های باستان‌شناختی با هر دقتی که لایه‌برداری و لایه‌بندی و لایه‌نگاری و خوانش بشوند؛ نهشت‌ها نیز بهر میزان روشمندانه و با دقت از لایه‌ها برگرفته و آثار و بقایای مکشوف بهر میزان با مراقبت گردآوری بشوند؛ ناتوان از توصیف و معرفی خود هستند و آن‌ها چیزی از معانی و فحواوی مفقود و غایبشان را بر ما آشکار نمی‌کنند. هیچ ماده و مدرک و یافته باستان‌شناختی به‌خودی‌خود قادر به توصیف و معرفی هویت و ماهیت یا هستی و چیستی خود نیست. کمیت‌های مادی معیوب و مدارک الکن و صامت و منجمد باستان‌شناختی علی‌رغم آنکه عینی و ملموس و مستقیم‌تر در برابر قوای ادراکی و در معرض انطباعات حسی ما قرار دارند لیکن هیچ‌گاه چیزی از هویتشان را برای ما باز نمی‌گویند و باز نمی‌نمایند چون الکن هستند و صامت و منجمد و خاموش. آنها صراحت زبان مفهومی و یا نوشتاری و متن را ندارند. به همین دلیل است که به هنگام کاوش یا پس از هر کشفی دست به تسمیه، مفهوم‌سازی یا نام‌گذاری آنها می‌زنیم. کمیت‌های مادی معیوب و مدارک و شواهد الکن باستان‌شناختی علی‌المعمول بی‌نام و هویت و تغییر صورت و ماهیت پذیرفته، کاوبده و کشف می‌شوند. دست به تسمیه و نام‌گذاری و مفهوم‌سازی روی آنها می‌زنیم تا از لکت و ابهام آنها کاسته شود و در روشنایی نشانه‌های مفهومی، آنها را روشن‌تر و شفاف‌تر ببینیم و بشناسیم و بفهمیم و معرفی و تعریفشان کنیم. البته به این نکته می‌باید توجه داشت که آنچه اصطلاحاً گفته می‌شود کشف زویا و لایه‌های پنهان واقعیت، تحقق آن در باستان‌شناسی بسیار دشوار است و در اغلب موارد حصول و وصول به آن ناممکن. ناممکن از آن‌جهت که اساساً واقعیت‌های واقعی یا نفس‌الامری (Factual facts) در باستان‌شناسی مفقودند و باستان‌شناسان با آثار واقعیت‌های واقعی و یا به‌عبارتی دیگر با شبه واقعیت‌های (Quasi facts) معیوب و منجمد و خاموش و مخدوش می‌باید دست و پنجه بفشارند. اگر بخواهیم با زبان دقیق‌تر سخن بگوییم درست‌تر این است که کاوش‌های باستان‌شناسی را شبه رویدادهای تاریخی اطلاق کنیم نه رویداد به مفهوم واقعی آن.

در باره‌اش سخن گفت. بحث را پیرامون حدود رابطه میان کلنگ و قلم و ماده و مدرک و متن و سند پی می‌گیریم.

برکشیدن و بپا کردن پل میان دو سپهر از شبه واقعیت‌های معیوب و منجمد و ایستا و ناپویا و کمیت‌های مادی باستان‌شناسی از یک‌سوی و وجه نامادی در باستان‌شناسی از دیگر سوی و بر شدن و عبور از مغاک‌های عمیق و حفره‌های ژرف ظلمات گذشته به مفهوم باستان‌شناختی آن علی‌الغالب بر ناشدنی و پُرناشدنی و به مراتب سرگیجه‌آور و کمرشکن و دشوارتر از آن است که اغلب خوش‌بینانه گمان رفته است. شکاف و دوبارگی میان امرمشهود و نامشهود میان امرمکشوف و مقفود ماده و معنا و ظرف و مظروف و جام و باده. امر حاضر و غایب و در یک کلام میان کمیت‌های مادی و کیفیت‌های نامادی، در باستان‌شناسی محدود به موضوع شناسی یا نوع موضوعات و منابع مورد مطالعه در باستان‌شناسی نمی‌شود؛ روش‌شناسی و مسئله‌شناسی باستان‌شناسی را نیز شامل می‌شود.

قوم‌شناسان و عالمان روان‌رفتار فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و گروه‌ها و اقشار اجتماعی زنده و جاری و فعال و زمینه‌ها و ساختارهای پویا با معضلات و مغاک‌های عمیق و حفره‌های ژرف و عبور ناپذیری که باستان‌شناسان به طرز سرگیجه‌آور با آن رویارویند و می‌باید دست‌وپنجه نرم کنند مواجه نیستند. آنها با واقعیت‌های فرهنگی و پدیده‌های اجتماعی زنده و عاملان و فاعلان انسانی فعال بر صحنه و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی که میان لایه‌های ادراکی-شناختی و کنشی-رفتاری و پیکره مادی‌شان وحدت و پیوند و پیوستگی زیستوار یا ارگانیک وجود دارد می‌توانند به نحوی زنده و مستقیم‌تر رابطه و گفتگو و مناظره یا دیالوگ برقرار کنند.

در باستان‌شناسی شرایط به گونه دیگر است و موقعیت به مراتب دشوارتر و ره‌سپردن در کوره پیچ‌های ظلمات گذشته بی چراغ نظر دشوارتر و خطر خیزتر و مخاطره‌انگیزتر و خطر گم‌شدن زیر آوار سنگین آثار و انتقال ارض تاریخ بی‌آنکه نوری برگزیده تابیده شود نیز همیشه در کمین است و باستان‌شناسان در معرض آن.

هر اثری که باستان‌شناس می‌کاود و می‌یابد، می‌باید بداند که گواه و دلیل و دال بر اثر دیگری است و آن اثر باز گواه و دلیل و دال بر اثر دیگری است که مقفود و غایب است. تکه سفال‌ها دال و گواه بر آثار کوزه‌هایند و کوزه‌ها گواه و دال بر آثار کوره‌ها و آثار کوره‌ها و کوزه‌گرها دال و گواه بر آثار کوزه‌گرها و کوزه‌گرها و کوزه‌گرها دال و گواه بر آثار عرضه‌ها و تقاضاهای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و چرخه‌های تولید و مصرف خود گواه و دال بر نوع رابطه‌ها و نحوه زندگی عاملان و فاعلان انسانی و نحوه زندگی و نوع رابطه‌ها و مناسبت‌های گروه‌های میان اجتماعی و انسانی؛ و اینها خود آثار اراده‌ها و عزم‌ها و انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و نیت‌ها و نیازهای مقفود آدمیان غایب؛ و اراده‌ها و عزم‌ها و نیت‌ها و نیازهای آدمیان نیز آثار اندرکنش‌های کثیرالاضلاع میان گروه‌ها و تشکل‌های انسانی و اجتماعی با زیست‌بوم و جغرافیای طبیعی و اقلیم و عالمی که در مقطع زمانی خاص در آن زیسته‌اند.

یعنی نوع روش‌ها و راهکارها و ابزارهای پژوهشی اتخاذشده در مطالعات باستان‌شناسی هم از این منظر که باستان‌شناسان از طرح‌ها و برنامه‌های پژوهشی پرهزینه و عمر خوار خود چه نوع اهدافی را در سر داشته و چه نوع مقاصدی را دنبال کرده‌اند.

به دیگر سخن هر باستان‌شناسی در یک دست کلنگ دارد و می‌کاود و در دستی دیگر قلم دارد و می‌نگارد. کاویدن و نگاشتن سیر و مسیر اجتناب‌ناپذیر مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسی است از مقتضیات و ضروریات حرفه و رشته و دانش باستان‌شناسی. باستان‌شناس خواسته و ناخواسته در میانه دو واقعیت و دو موقعیت ایستاده است. از این منظر می‌توان گفت ما دو باستان‌شناسی داریم که یکی باستان‌شناسی امرمادی (An Archaeology of material) است و دیگری باستان‌شناسی امرنامادی (An Archaeology of immaterial) که در پیش نیز یادآور شدیم و در باره‌اش سخن رفت. یک وجه باستان‌شناسی، باستان‌کاوی کمیت‌های مادی است و وجه دیگر آن باستان‌یابی کیفیت‌های نامادی. به بیان صریح و شفاف‌تر یک باستان‌شناسی پوسته و قشر داریم و یک باستان‌شناسی مغز و هسته. یک باستان‌شناسی کلنگ داریم و یک باستان‌شناسی قلم. یک باستان‌شناسی ماده و مدرک و یک باستان‌شناسی متن و مستند. یک باستان‌شناسی یافته‌های مکشوف و داده‌های معیوب و الکن و خاموش و مخدوش داریم و یک باستان‌شناسی بوده‌های مقفود. یک باستان‌شناسی کمیت‌های مادی و ماده‌های ملموس و مشهود و یک باستان‌شناسی بوده‌های مقفود و نامرئی و غایب. یک باستان‌شناسی ظرف و یک باستان‌شناسی مظروف یک باستان‌شناسی اثر و یک باستان‌شناسی مؤثر و یا به تعبیری ذوقی‌تر یک باستان‌شناسی جام‌های شکسته داریم و یک باستان‌شناسی باده‌های ریخته. یک باستان‌شناسی قشر و پوسته داریم و یک باستان‌شناسی مغز و هسته؛ و یک پوسته باستان‌شناس و یک هسته باستان‌شناس. این دانش و دانایی امرمادی و نامادی، مرئی و نامرئی یافته و نایافته مکشوف و مقفود یکی از پیچیده و دشوارترین حوزه‌های شناختی انسان در نظام‌های شناختی در دوره جدید است. در حاشیه بحث بی‌مناسبت نیست به این نکته اشاره شود که باستان‌شناسی و یا به مفهوم دقیق‌تر و جامع‌تر «آرکئولوژی» بی‌اغراق و به‌راستی یکی از مصادیق محرز و آشکار تحولی‌عظیم در اندیشه تاریخی و نظام دانایی دوره جدید بوده است. آرکئولوژی پدیده‌ای بیش از یک‌رشته و حرفه و دانش دانشگاهی در میان سیلابی از رشته‌ها و دانش‌ها و تخصص‌های علمی و آکادمیک روزگار ماست. آرکئولوژی یک نسبت است. نسبتی که انسان دوره جدید با تقدیر تاریخی و حضور تاریخ‌مند خود در جهان چنان‌هستنده‌ای تاریخی برقرار کرده است؛ و در پیشینه و عقبه تاریخی و فرهنگی و مدنی و معنوی خویش می‌کوشد حضور تاریخی و تاریخ‌مند بشر را در جهان بجوید و بکاود و بشناسد و بفهمد و تعریف کند. البته این یک موضوع و مبحث و مدخل فلسفی و نظری مهم دیگری است و در مباحث اکنون ما در نمی‌گنجد و در فرصت و مناسبتی دیگر می‌توان

دسترس حواس ما قرار دارند در تور مشاهدات ما در می‌گنجند ما را بس. از جام‌های شکسته که نمی‌توان بادهٔ معنا پرکشید به‌ویژه ظرف‌های معیوب بی‌مظروفی که گاه چنان شکسته و تکه‌تکه یافته می‌شوند که باستان‌شناسان در تشخیص و توصیف صورت بیرونی‌شان با مشکلات جدی مواجه می‌شوند حال چه حاجت و ضرورت بیهوده که عمر در طلب کشف مظروف‌های مفقود هزینه شود!

این سخن به‌ظاهر محتاطانه و متواضعانه و عالمانه هم به‌غایت فریب ناک است هم مغالطه‌آمیز و مغالطه‌انگیز و ناصواب. فریب ناک به این دلیل که مدعی شویم چون آبی در دسترس نیست هم موجودیتش را انکار می‌کنیم هم برای رفع تشنگی به تشنه کوزهٔ خالی می‌دهیم که سیرایش کنیم! مغالطه انگیز و مغالطه آمیز و ناصواب به این دلیل که از یک‌سوی شیء مادی را اثر اطلاق می‌کنیم و برچسب صفت اثر بر پیشانی آن می‌نهمیم و از دیگر سوی مؤثر اثر را انکار می‌کنیم. مؤثر یا مؤثرانی که غایب‌اند؛ و چون غایب‌اند اصل بودنشان را نفی می‌کنیم. به‌هرروی وقتی می‌پذیریم یافته‌ای اثر است نمی‌باید پرسید مؤثر و پدیدآورنده اثر کیست؟

نمی‌توان از سرسبزی و شادابی برگ‌ها و شکوفه‌ها و رنگ و عطر و بوی میوه‌های درختان درهم‌تنیده جنگل سخن گفت و جنگل ریشه‌ها و موی‌ریشه‌هایی را که سر در ظلمات رحم زمین فروبرده‌اند و از خاک قوت و قوت می‌کشند و می‌مکند و می‌گیرند و استمرار حیات و بقای درختان جنگل را تضمین می‌کنند، سخن نگفت. نمی‌توان از مفاهیم و اوصاف کلیدی و مهمی بمانند شواهد و قرائن باستان‌شناختی استفاده برد و از خود نپرسید مراد از شواهد و قرائن به چه معنایی است؟ آنها را در داوری‌های باستان‌شناسانه خود گواه برچه چیزهایی فراخوانده‌ایم؟ قرائن مفروض را برای داوری‌ها و در تصدیقات و استدلال‌ات و احتجاجات و استنتاجات خود از کجا اخذ کرده‌ایم؟

مگر می‌توان در وصف و معرفی مرفولوژی یا ریختار و ساختار پیچیده عرصه و فضای زیباشناختی درون و بیرون و ذائقه هنری و هندسه و مهندسی بی‌بدیل معماری پرشکوه تخت جمشید راست و درست و دقیق به علم و عقل و فهم سخن گفت و بویی از دیانت و معنویت و سیاست و حکومت و حکمت و خرد و دولت‌داری و مدیریت و صنعت و مهارت و دانش و دانایی و اقتصاد و معیشتی که در پس پشت آن نامری و نهان است به شامه ذهن و فکر و عقل و فهم ما نرسیده باشد. بر همین سیاق در تحلیل و تبیین و تفسیر و معناکاوی و پدیدارشناسی و فهم هر اثر دیگری در باستان‌شناسی مادام که لایه‌های نامری و نامادی و نهان و مفقود و محجوب و غایبشان مفروض ما نیست و مدنظر قرار نمی‌گیرد وصف و معرفی بیرونی و برینی آثار و شواهد و مدارک معیوب و منجمد باستان‌شناسی به‌ما هو آثار خود به‌تنهایی چیزی به ما نمی‌گویند و معرفت و فهمی را درباره روندها و رویدادها و تحولات گذشته در اختیار ما قرار نمی‌دهند. به‌هرروی باستان‌شناسان خواسته و ناخواسته وارد چرخه‌ای

ملاحظه می‌کنید که دانش باستان‌شناسی تا چه میزان دانشی ارجاعی است و تا چه میزان باستان‌شناس با دقت و مراقبت می‌باید از نردبان‌های شکسته و فرسوده ماده‌ها و مدارک و شواهد مورد مطالعه خود به بام معناهای مفقود و کیفیت‌های نامادی غایب برشود تا به معرفت و منظر و فهمی باستان‌شناسانه از روندها و رویدادها و تطورات و تحولات گذشته دست یابد. این که گفته‌اند «کل شیء یرجع الی اصله» یعنی هر چیز به اصلش رجوع دارد در باستان‌شناسی می‌باید گفت هر اثری (Archaeon) تنها و تنها با اصل مفقود (Lost arche, Lost logos) و غایبش فهمیده می‌شود. این که گفته می‌شود اساساً و اصلاً: «کل شیء یرجع الی اصله» بیش از اینکه قاعده باشد. متن جاری عالم است. این اصل چنان جاری و ساری، چنان عمومی است که می‌توان گفت جهان در آن جاری است. شاید بتوان عبارت را با اندکی دقت به این صورت تصحیح کرد «کل شیء اصله. هر چیزی عبارت از اصلی است که دارد» (فیضی، دینانی ۱۳۹۶: ۵). سخن حقی است. در باستان‌شناسی اساساً و اصلاً هیچ اثری اثر نیست مگر به اعتبار اصلش. مگر در «علی‌الغرض» پذیرفتن و متصل و مرتبط و منسوب و متعلق دانستن آن به اصلش. مگر به اعتبار مؤثرش؛ و هیچ فهمی از اثر ممکن نیست مگر آن که به مؤثر یا مؤثران مفقود و غایب ارجاع داده شود؛ و این سخن که اشیاء تا آنجایی هستند که فهمیده می‌شوند (همان) سخن درستی است. به‌بیان دیگر که در پیش نیز یادآور شدیم؛ یک باستان‌شناسی قشر و پوسته داریم و یک باستان‌شناسی مغز و هسته. همهٔ اعتبار معرفتی باستان‌شناسی قشر و پوسته در گرو باستان‌شناسی مغز و هسته است که همان باستان‌شناسی فهم از چیزهاست.

به دیگر سخن باستان‌شناس هم با کلنگ می‌باید بکاود هم با قلم می‌باید بنگارد. متن‌های باستان‌شناسی از این منظر دو وجه‌اند. به این معنا که کلنگ و قلم یا مدرک مادی چونان متن مادی شانه‌به‌شانه متن مفهومی مکمل هم قرار گرفته و یکی فراخوانده شده است تا مهر تأیید بر پیشانی دیگر نهد.

مباحثی که بسیار فشرده و کوتاه در وصف و شرح حدود رابطه و مناسبت میان کلنگ و قلم، ماده و متن، مدرک و سند، وجه مادی و نامادی باستان‌شناسی، امر مشهود و نامشهود، موجود و مفقود، داده و بوده، ظرف و مظروف، پوسته و هسته، اثر و مؤثر، ماده و معنا، جام و باده و کوتاه‌سخن آن که امر حاضر و غایب در باستان‌شناسی آمد و درباره‌اش سخن رفت؛ ممکن است گفته شود و چنان که اغلب گفته می‌شود باستان‌شناسی را چه کار و چه حاجت و ضرورت به داوری دربارهٔ گمشده‌ها و نایافته‌هایی که برای همیشه نامرئی‌اند و نهان و بیرون از کف و دسترس باستان‌شناسان. کاویدن و کشف و گردآوری و وصف بیرونی و معرفی و مرمت و ثبت و حفاظت و به تماشا نهادن با دقت و مراقبت و روشمندانانه همین کمیت‌های مادی معیوب و منجمد و مخدوش و خاموش و اقلام موجود و ملموس باستان‌شناسی که هم مکشوف ما و هم وانهادده پیشاروی ما و در

صوت‌ها و صداها و رنگ‌ها و طعم‌ها و بوها و مانند این‌هاست. این جریان سیال سپهر واقعیت‌ها و پدیدارهای متغیر و متکثر جاری در معرض انطباعات حسی ما دم به دم می‌آیند و می‌روند و قوای حسی و ادراکی ما را تحریک و به کنش و واکنش فرامی‌خوانند با خود درگیر می‌کنند. این اندام‌های حسی و ادراکی چونان پنجره‌های گشوده به روی واقعیت‌ها و پدیدارهای رنگارنگ و متکثر و متغیر سپهر محسوسات یا جهان محسوس هستند؛ اما این همه سپهر و جهانی نیست که ما زندگی می‌کنیم. سپهر یا سپهرهای دیگری هم هست که مرئی نیستند. کمی هم نیستند. با ابزارهای کمی هم نمی‌توان آنها را اندازه گرفت و به‌اندازه درآورد. ما وقتی سخن می‌گوییم یا آواز می‌خوانیم، تن صوت و صدا و شدت یا فرکانس امواج صوتی و انرژی که از حنجره و حلق و زبان و دهان ما به بیرون دمیده می‌شود پرده‌های گوش مخاطبان ما را مرتعش می‌کند و صدا و سخن ما در گوش آنها شنیده می‌شود؛ اما معناها و اندیشه‌ها و انگیزه‌ها و نیات ما از جنس حرف و لفظ و صوت و صدا نیستند که مرئی شوند و به صدا درآیند. باین همه آنها را به‌گونه‌ای دیگر با ابزارهای دیگر حس می‌کنیم. برانگیخته می‌شویم. مشعوف یا متأثر می‌شویم. در ما ایجاد نشاط یا الم می‌کند. آنها را می‌فهمیم. با آنها نسبت برقرار می‌کنیم. درباره آنها داوری می‌کنیم. داوری درباره چیزهایی که ندیده‌ایم. نشنیده‌ایم. معانی که شنیدنی و دیدنی نیستند. لمس نمی‌شوند. چرا فراموش می‌کنیم که ژرف و اشراقی و باطنی‌ترین مشاهدات و مکاشفات روحانی و زیسته‌های وجودی ما، خلاقیت‌های اصیل و گوهرین ذوقی و زیباشناختی ما و آثار جاویدان و بی‌بدیلی که هنرمندان بزرگ و بنام در اعصار مختلف آفریده‌اند همه از بی‌صورتی و خاموشی و سکوت رازآمیز زیسته‌های وجودی ما به‌صورت آمده‌اند و در لفظ و صوت و صدا و ملودی و حرکت و حجم و سطح و شکل و فرم بازنموده و بیان شده‌اند. اینکه مارتین هایدگر با رجوع به ریشه واژه هلنی حقیقت اثر هنری را هم انکشاف هم استتار حقیقت (Αληθεια) تعبیر کرده و فهمیده است؛ سخن راست و به حقی است. ژرف‌بینی‌های حضرت مولوی را در بازی مرموز میان صورت و بی‌صورتی را که برای باستان‌شناسان هم آموزنده است هم مفید و رهنمون تا در ظلمات گذشته راه گم نکنند و زیر آواری از اجسام و اجساد و اقبال ارض تاریخ گم نشوند چنانکه بسیاری گم شدند بی‌آنکه چیزی بیابند.

بشنوید:

صورت فکر است بر بام مشید
و آن عمل چون سایه بر ارکان پدید

فعل بر ارکان و فکرت مکتّم
لیک در تأثیر و وصلت دو بهم

آن صور در بزم کز جام خوشی ست
فایده او بی‌خودی و بی‌هشیست

از ارجاعات و تصدیقات و استدلالات و احتجاجات و داوری‌های باستان‌شناسانه در تحلیل و تبیین و تفهیم و تفسیر و معرفی کمیت‌های مادی مورد مشاهده و مطالعه خود می‌شوند که یکسر نامرئی و نامشهود و مفقود و غایب هستند؛ در چنین مواردی چه خواهیم گفت؟ وقتی از شماری تیغه ابسیدین کشف و گردآوری شده از این یا آن لایه نوسنگی، داسی را درباختی (کانتکستی) بازسازی می‌کنیم و داس را به درو ارجاع می‌دهیم و درو را به دروگر و دروگر را به اقتصاد کشاورزی و اقتصاد و معیشت کشت دانه و پرورش دام و فرآوری خوراک را به چرخه‌های تولید و مصرف فاعلان و عاملان انسانی و فاعلان و عاملان انسانی را به نیازمندی‌ها و اراده‌ها و عزم‌ها و تصمیم‌گیری‌های آدمیان و تفاهم آنها بر سر فعل و عمل و کار و رفتار گروهی مشترک و اینها همه را به اندرکنش‌های کثیرالاضلاع میان انسان و زیست‌بوم و اقلیم عالم و فقر و غنای منابع طبیعی که آدمیان در آن می‌زیسته‌اند و برای ادامه حیات انتخاب کرده‌اند و زندگی خود را در درون مرزها و جغرافیای طبیعی آن تشکل اجتماعی و فرهنگی داده‌اند و موارد و مصادیق فراوان دیگر که مجال ذکر یک به یکشان در اینجا نیست همه و همه یکسر از سر یک یا چند رشته یک یا چند ماده مکشوف و مرئی و موجود آغاز شده است و سر از سلسله‌ای از داوری‌های باستان‌شناسانه ما درباره روندها و رویدادها و تحولات احتمالی و رفتارهای انسانی و اجتماعی و ساختارها و پدیدارهای فرهنگی برکشیده‌اند که همه در باستان‌شناسی یکسر مفقود و غایب هستند و نهان از حیطة و دسترس قوای حسی و بیرون از مشاهدات باستان‌شناسانه ما.

گمان می‌برم هم مناسب هم ضرورت دارد از منظری فلسفی و بنیادی‌تر مسئله واکاوی و شفاف‌سازی شود تا در دام چنین مغالطه‌های هول‌انگیز و مدعایات معرفت سوز ناباستان‌شناسانه گرفتار نیاییم. ناباستان‌شناسانه به این دلیل موجه که «آرکئولوژی» دانش و دانایی هم «آرچه» است هم «لوگوس» البته به وساطت «آرختون»؛ یعنی به وساطت آثار بجای مانده از گذشته. باستان‌شناسان در جستجوی «آرچه‌ها و لوگوس‌های مفقود و غایب» هستند. برای چه؟ هدف چیست و مقصد کدام است؟ به این پرسش مهم و بنیادین اندکی توجه کنید. از کجا آغاز کرده‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم؟ ما اکنون، آیندگان کدام گذشته و گذشتگانی هستیم؟ پرسش‌های ژرف تاریخی که انسان عالم جدید در قاره غربی طرح آن را در انداخته است هم نقطه عزیمت دانش باستان‌شناسی بوده‌اند هم بخشی از غایت الاعمال و آمال باستان‌شناسان را در بر گرفته‌اند.

مسئله را در افق نگاه و چشم‌اندازی فلسفی و هستی‌شناسانه پی می‌گیریم. ساختار ذهن و نقشه ژنتیک و یا به مفهوم جامع‌تر هستی انسانی ما به‌گونه‌ای طراحی شده است که در هر دم در دو سپهر، در جهان حضور دارد؛ که یکی سپهر صورت‌ها و شکل‌ها و جسم‌ها و حجم‌ها و بُعدها و فاصله‌ها و کمیت‌های مادی اعم از

و تأمل معطوف به نامادهای نامرئی و نهان و نامکشوف و مفقود و غایب، در می‌رسند و به حرکت درمی‌آیند شاید بتوان گفت به تعریف راست و درست‌تر از مفهوم فلسفی‌تر از فلسفه و بنیادین «آرکتولوژی» دست‌یافته‌ایم و می‌توانیم هم راست‌تر و درست‌تر هم دقیق‌تر و جامع‌تر و عمیق‌تر آن را تعریف کنیم و بدانیم و بشناسیم و بفهمیم و به پذیریم «آرکتولوژی» تا چه میزان دانشی کثیرالوجه، کثیرالافعال، کثیرالاهداف و تحولی بس عظیم در اندیشه تاریخی و نظام دانایی دوره جدید در قاره غربی بوده است.

خلاصه سخن آنکه باستان‌شناسی هم حرفه و مهارت و مهندسی و مدیریت کاویدن محوطه‌ها و جراحی لایه‌ها با کلنگ است در میدان عمل و هم دانش و دانایی نگارش یافته‌ها در مقام نظر با قلم. هم مهارت و مهندسی کاویدن و کشف و گردآوری ماده‌های معیوب و مشوش و مخدوش و منجمد و خاموش است هم دانش قلم و دانایی نگارش و تدوین و تحریر با دقت و مراقبت متون و مستندات تاریخی. هم به امر مکشوف و مادی و مشهود نظر دارد، هم به وجه مفقود و نامادی منابع و موضوعات مورد مطالعه.

پی‌نوشت

* زمان‌پریشی (Anachronism) معضلی است پیشارو و برسر راه علوم تاریخی و از جمله باستان‌شناسی. تعریف لفظی وفوری و دم‌دستی آن این است که یک رویداد تاریخی یا یک واقعیت فرهنگی یا یک پدیده اجتماعی را از بستر یا یافت یا زمینه و در یک کلام کانتکست زمانی و مکانی که در آن به وقوع پیوسته خارج کنی و دریافت و بستر دیگری بیرون از آن قرار دهی و درباره‌اش دست به داوری‌های موردعلاقه و سلیقه خود بزنی. در این که پرسش‌های ما درباره گذشته اکنونی طرح می‌شود و درباره اتفاقات گذشته اکنونی داوری می‌شود و گذشته اکنونی نقد و تحلیل و فهمیده می‌شود محل تردید نیست. عبارت معروف کورچه فیلسوف ایتالیایی هم همین را می‌گوید که: «هر تاریخی تاریخ معاصر است». باین همه مراد از مفهوم «اناکرونیزم» دست کم به این معنا نیست. یا اگر هم باشد به معنای منفی و سلبی آن نیست.

کتاب‌نامه

ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۹۳. معمای زمان و حدوث جهان. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
ایزوتسو، توشیهیکو. ۱۳۸۳. آفرینش، وجود و زمان. مهدی سررشته‌داری (مترجم). تهران: انتشارات مهراندیش.
سروش، عبدالکریم. ۱۳۷۸. نهاد نازام جهان. تهران: موسسه فرهنگی صراط.
فیضی، کریم. ۱۳۹۶. قرآن عقل الله: گفتگوهای بااستاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی. تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات.
قرآن، سوره انبیاء، آیه ۹۶.
ملاصالحی، حکمت‌الله. ۱۳۹۲. از قلم مورخان تا کلنگ باستان‌شناسان. مطالعات باستان‌شناسی، ۵ (۱)، ۱۰۹ تا ۱۲۶.
_____ ۱۳۹۶. تأملی معرفت‌شناختی در مفهوم ماده و معنا در باستان‌شناسی. مطالعات باستان‌شناسی، ۹ (۱)، ۲۵ تا ۲۳۳.
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. ۱۳۹۰. مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد او نیکلسون. تهران: انتشارات هرمس چاپ پنجم. دفتر ششم ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۱.

صورت نان و نمک کآن نعمت است
فایده‌اش آن قوت بی صورت است

این صور چون بنده بی صورتند
پس چرا در نفی صاحب نعمتند

این صور دارد ز بی صورت وجود
چیست پس بر موجد خوبش جُحود

صورت دیوار و سقف هر مکان
سایه اندیشه معماردان

گرچه خود اندر محل افتکار
نیست سنگ و چوب و خستی آشکار

فاعل مطلق یقین بی صورت است
صورت اندر دست او چون آلت است

گه‌گه آن بی صورت از کتم عدم
مرصور را رو نماید از گرم

تا مدد گیرد از او هر صورتی
از کمال و از جمال و قدرتی

باز بی صورت چو پنهان کرد رو
آمدند از بهر گد در رنگ و بو

صورتی از صورتی دیگر کمال
گر بجوید باشد آن عین ضلال

صورت شهری که آنجا می‌روی
ذوق بی صورت کشیدت ای زوی

(مثنوی معنوی، دفتر ششم، صص. ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۱).

برای پرهیز از اطاله کلام تنها به پاره‌هایی از ابیات مثنوی بلند حضرت مولوی در تفسیر عبارت «الانسان حریص ما منع» و قصه پسران سلطان و زیر پا نهادن فرزندان وصایای پدر را و... اشاره و ارجاع داده شد.

باری محدود و محبوس کردن و دیدن دانشی به‌غایت پیچیده و توبرتو و کثیرالوجه چونان باستان‌شناسی به مشاهده کمیت‌های مادی مغالطه‌ایست بس عظیم و فکری ناصواب و تنگ و کوتاه بر قامت بلند دانش آرکتولوژی. وقتی از بی آن باستان‌شناسی‌های کلنگ و قشر و پوسته و کمیت‌های مادی مکشوف و مشهود و اقلام و آثار و اجساد و اجسام معیوب و منجمد باستان‌شناسی‌های قلم و تفکر و تعقل

- Bille, M. 2010. *Seeking Providence through Things: The Word of God Versus Black Cumin*. in M. Bille; F. Hastrup; T. F. Sørensen (eds.), *An Anthropology of Absence. Materializations of Transcendence and Loss*. New York: Springer. 167-184.
- Buchli, V. 2010a. *Presencing the Im-Material*. in M. Bille; F. Hastrup; T. F. Sørensen (eds.), *An Anthropology of Absence: Materializations of Transcendence and Loss*. New York: Springer. 185-203.
- Buchli, V. 2010b. *The Prototype: Presencing the Immaterial*, *Visual Communication* 9 (3), 273-286.
- Buchli, V. 2016. *An Archaeology of Immaterial*. London, New York: Routledge.
- Lucas, G. 2005. *The Archaeology of Time*. London, New York: Routledge.
- McGuire, R. H. 1988. *Dialogues with the Dead: Ideology and the Cemetery*. in M. P. Leone; P. B. Potter (eds.), *The Recovery of Meaning: Historical Archaeology in the Eastern United States*. Washington D.C.: Percheorn Press. 435-80.
- Basu, M. N; M. N. Basu. 1975. *A Study on Material Culture*. Calcutta: The World Press.
- Hodder, I. 1989. *The Meanings of Things: Material Culture and Symbolic Expression*, London: Harper Collins Academic.
- Olsen, B. 2003. *Material Culture after Text: Remembering Things*. *Archaeological Review* 36 (2), 87-104.
- _____. 2010. *In Defence of Things: Archaeology and Ontology of Objects*. Lanham: Altamira Press.
- Olsen, B. et al. 2012. *Archaeology: The Discipline of Things*. Berkeley: University of California Press.
- Preucel, R.W. et al (eds.), 1999. *Contemporary Archaeology in Theory*. London: Blackwell.
- Shanks, M; C. Tilly. 1987. *Reconstructing Archaeology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tilley, C. 1991. *Material Culture and Text: The Art of Ambiguity*. London: Routledge.
- Tilley, C. 1999. *Metaphor and Material Culture*. London: Blackwell.
- Wheeler, M. 2010. *Minds, Things and Materiality*. in L. Malafouris; C. Renfrew (eds.), *The Cognitive Life of Things*. Cambridge: The MacDonald Institute for Archaeological Research.

کاربرد و محدودیت‌های تاریخ‌گذاری به روش رادیوکربن

بر مبنای یافته‌های هفت تپه

بهزاد موفیدی نصرآبادی*

استفاده از روش تاریخ‌گذاری رادیوکربن در سال‌های اخیر در ایران در کاوش‌های باستان‌شناسی گسترش یافته و اغلب، با استناد به این شیوه، یافته‌ها و آثار مرتبط با آن‌ها به صورت مطلق تاریخ‌گذاری می‌شوند. در جریان کاوش‌های هفت‌تپه در دهه گذشته نیز یک‌سری از نمونه‌های زغال و بازمانده‌های گیاهی با این روش تاریخ‌گذاری شدند. نمونه‌های مزبور به صورتی انتخاب شدند تا دقت این شیوه مورد امتحان قرار گیرد. در این رابطه، از یک سو سعی شد از بازمانده‌های گیاهی با عمر کوتاه، مانند دانه غلات یا هسته‌های خرما، استفاده شود و، از سوی دیگر، بسیاری از نمونه‌ها به دو یا سه قسمت تقسیم و سپس به طور جداگانه به آزمایشگاه ارسال شدند تا میزان دقت آزمایش‌ها بررسی شود. مقاله حاضر به بحث در مورد نتایج این آزمایش‌ها و امکانات این روش تاریخ‌گذاری و میزان دقت و خطای آن می‌پردازد.

کلیدواژه‌گان: تاریخ ایلام، دوران ایلامی میانه، سن یابی رادیوکربن، هفت تپه

Potential Applications and Limits of C¹⁴ Dating Based on the Findings from Haft Tappeh

Behzad Mofidi Nasrabadi

Recent stratigraphic excavations at Haft Tappeh have allowed us to identify four Elamite building levels, the first one (level I) from the Sukkalmakh era and other three (levels II-IV) dated to the Middle Elamite period. In order to check the determined relative chronology and obtain more information regarding the absolute dating of different levels, a series of samples have been dated by radiocarbon method. The samples were chosen in such manner as to gain a precise dating and, moreover, to examine the radiocarbon method. In this regard we generally selected short life samples such as grains and fruit seeds. Furthermore, several samples were divided in two or three parts and dated separately. This method provided the opportunity to evaluate the correctness of the radiocarbon dating, which transpired that the same sample could be dated 10–70 years differently. In addition, the samples of all building levels were generally dated rather older than their real age and the results point to a deviation between calibrated radiocarbon and historical dates in the order of 50–100 years. Although radiocarbon method does not offer a very precise dating, it can be used to determine the relative chronology of findings. The dated samples of different building levels confirmed their stratigraphic sequence.

Keywords: Haft Tappeh, Middle Elamite period, Radiocarbon dating, Chronology of Elam

*استاد دانشگاه ماینز
Institut für
Alturtumswissenschaften-
Altorientalistik
Johannes Gutenberg-
Universität Mainz
55099 Mainz
Deutschland
mofidi@uni-mainz.de

مقدمه

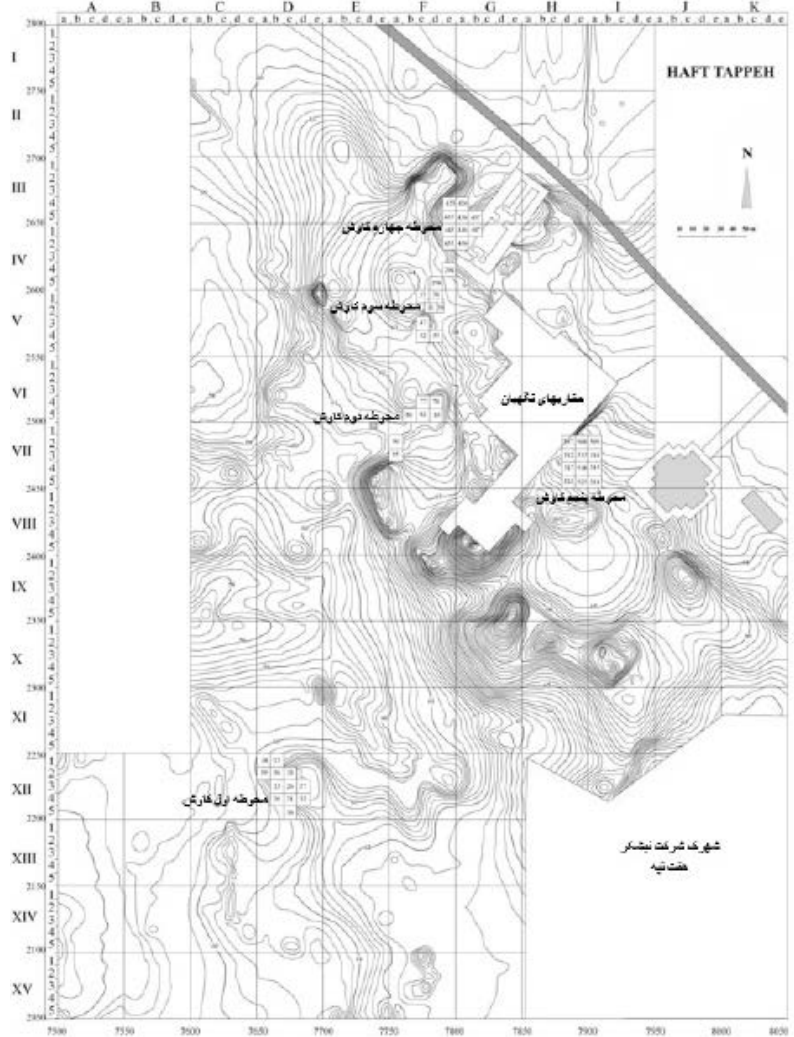
محوطه باستانی هفت‌تپه در حدود ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان شوش در استان خوزستان واقع شده که، با توجه به بررسی‌های سطح‌الارضی و اندازه‌گیری‌های ژئوفیزیکی، در اوایل دوران ایلامی میانه وسعتی حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هکتار داشته است (تصویر ۱). اولین کاوش‌ها در این محوطه بین سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۵۷ ش به سرپرستی عزت‌الله نگهبان صورت گرفتند که در طول آن بخش‌هایی از چند مجموعه بزرگ در پیرامون دو تراس خشتی حفاری شدند (نگهبان، ۱۳۷۲). علاوه بر این، یک ساختمان که دارای دو آرامگاه زیرزمینی بود و بخشی از آن به علت عملیات جاده‌سازی صدمه دیده بود در بخش شمالی شهر کاوش شد.

در سال ۱۳۸۱، پژوهش‌های باستان‌شناسی در هفت‌تپه به سرپرستی مؤلف مجدداً آغاز شد که در طول آن ابتدا محوطه به روش ژئومغناطیس و ژئوالکترونیک بررسی گردید (Mofidi-Nasrabadi, 2003-04). نقشه ژئومغناطیسی، به غیر از ساختمان

تصویر ۱.

نقشه توپوگرافی محوطه باستانی هفت تپه (اقتباس از مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۴؛ تابلو ۱).

Fig. 1. Topographic map of Haft Tappeh (after Mofidi-Nasrabadi, 1394: pl. 1).



آرامگاه‌ها، حداقل پنج مجموعه بزرگ را نشان می‌داد که با حروف A تا E نام‌گذاری شدند (تصویر ۲). با توجه به نتایج اندازه‌گیری‌های ژئوفیزیکی و چگونگی قرارگیری ساختارها، چند بخش برای حفاری انتخاب شدند که در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱ مورد کاوش قرار گرفتند (مفیدی نصرآبادی، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۴). بر مبنای حفاری‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ش، تصویری این بود که آثار شهر عمدتاً مربوط به دوره حکومت شاه ایلامی تپتی اهر از اوایل دوران ایلامی میانه بوده و شهر احتمالاً در این دوره بنیان‌گذاری شده است (نگهبان، ۱۳۷۲). حتی نتایج دو فصل اول حفاری‌های متأخر چنین فرضیه‌ای را تأیید می‌کردند (مفیدی نصرآبادی، ۱۳۸۹؛ ۳). ابتدا پس از پیشرفت کار در فصول بعدی ما متوجه شدیم که چند دوره ساختاری در هفت‌تپه وجود دارد. تاکنون می‌توان در مجموع به غیر از آثار مربوط به دوران‌های پارسی، ساسانی و اسلامی چهار دوره ساختاری ایلامی را تشخیص داد (مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۴). اولین دوره ساختاری که قدیمی‌ترین آن‌هاست متعلق است به حدود سده‌های ۱۷ و ۱۶ پ.م، یا به عبارتی مربوط به دوران سوکلماخ است و سه دوره ساختاری دیگر همگی به اوایل دوران ایلامی میانه، یعنی سده‌های ۱۵ و ۱۴ پ.م، تعلق دارند (جدول ۱).

تاریخ‌گذاری رادیوکربن یافته‌های هفت‌تپه

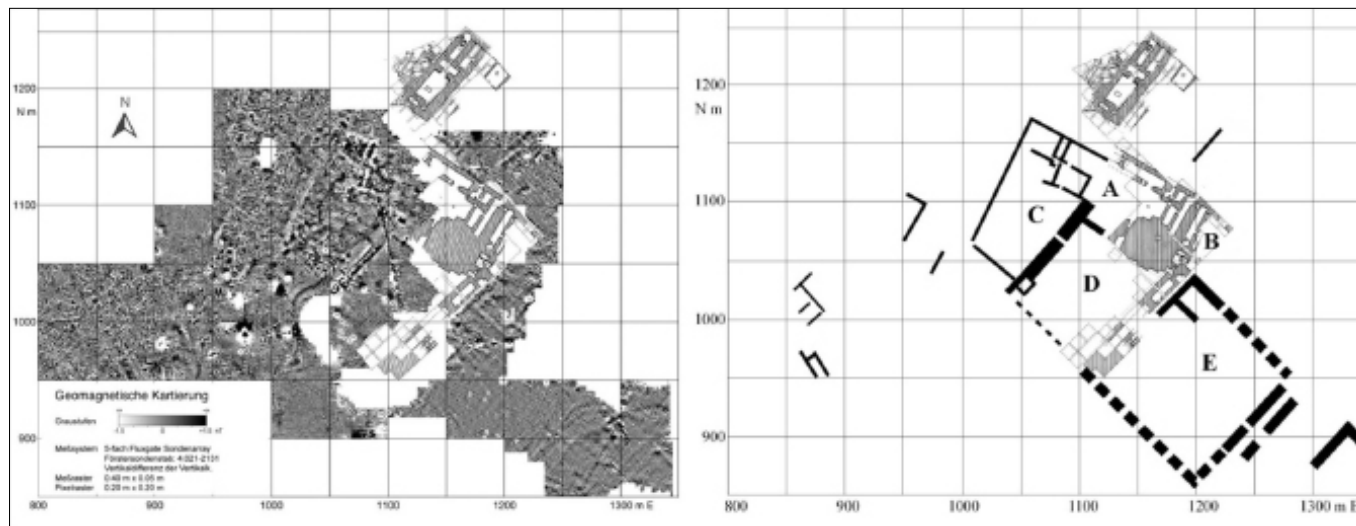
در ابتدا، سه نمونه به روش رادیوکربن تاریخ‌گذاری شدند که نتایج آن‌ها برای ما عجیب بودند (Niebel, 2012).^۲ از این سه نمونه دوتا که قطعات زغال یکی مربوط به چوب درخت نخل و دیگری از چوبی نامعلوم بود در لایه‌ای از خاکستر واقع در کف اتاق ۱۲ یک ساختمان اداری در محوطه اول کاوش قرار داشتند. در این ساختمان، اشیایی که گویا عمدتاً زین و براق اسب، کمان و تیردان و... بودند انبار می‌شدند. بخشی از این بنا برای کاتبانی در نظر گرفته شده بود که از اشیای مزبور سیاهه‌برداری می‌کردند و به امور اداری مشغول بودند. به همین دلیل، چند آرشيو الواح گلی در اتاق‌های

۱. برای واژه‌های لایه‌نگاری به‌کاررفته در این مقاله، رجوع شود به «مفیدی نصرآبادی، ۱۳۸۶: ۲۳ تا ۳۲»، «Echt, 1984» و «Eichmann, 1989». بر مبنای این ترمینولوژی، کوچک‌ترین واحد «لایه» است چند «لایه» یک «گروه لایه» و چند «گروه لایه» یک «مجموعه لایه» را تشکیل می‌دهند. چند «مجموعه لایه» به‌نوبه خود یک «مجموعه لایه مرکب» را می‌سازند. این اصطلاحات لایه‌نگاری دارای واژه‌های مترادفی برای بیان تحلیل‌های تاریخ‌گذاری هستند که در زیر به‌صورت خلاصه آورده می‌شوند:

<p>اصطلاحات تاریخ‌گذاری</p> <p>فاز ساختاری</p> <p>مرحله ساختمانی</p> <p>دوره ساختاری یا دوره برپایی بنا</p> <p>دوران معماری</p>	<p>اصطلاحات لایه‌نگاری</p> <p>لایه (یا چند لایه وابسته)</p> <p>گروه لایه</p> <p>مجموعه لایه</p> <p>مجموعه لایه مرکب</p>
--	--

«فاز ساختاری» نشان‌دهنده تغییرات کوچکی در یک ساختار است که بر اثر آن‌ها نقشه کلی بنا تغییری نمی‌کند. به‌عنوان مثال، ایجاد یک کف فرش جدید که از یک لایه گل یا چند لایه وابسته گل و آجر تشکیل شده یک «فاز ساختاری» تلقی می‌شود. در رابطه با «مرحله ساختمانی»، نقشه ساختار تا حدی تغییر می‌کند. مثلاً اضافه کردن یک اتاق به یک بنا یک «مرحله ساختمانی» است که خودش را به‌صورت یک «گروه لایه» در لایه‌نگاری نشان می‌دهد. «دوره ساختاری» نشانگر تمام طول عمر یک ساختار است و «دوران معماری» به زمانی گفته می‌شود که در آن شیوه معماری تغییری نمی‌کند، به‌طوری‌که در طول آن چندین بنا ممکن است ایجاد و سپس ویران شده باشند.

۲. این تاریخ‌گذاری‌ها در مرکز Curt-Engelhorn-Zentrum Archäologie gGmbH در آلمان صورت گرفتند.



تصویر ۲. محل قرارگیری مجموعه‌های بزرگ بر مبنای اندازه‌گیری‌های ژئوفیزیکی (اقتباس از مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۴، تصویر ۱).
Fig. 2. Monumental building complexes based on geophysical prospecting (after Mofidi-Nasrabadi, 1394: fig. 1).

نتایج مذکور نشان می‌دادند استفاده از شیوه رادیوکربن، چنانچه فقط با تعداد بسیار اندکی نمونه صورت بگیرد، نتایج ضد و نقیضی ارائه می‌دهد و حتی ممکن است موجب گمراهی شود. از آنجا که هنگام کالیبره کردن حجم کربن چند نتیجه حاصل می‌شود، لازم است در صورت امکان از چند سری نمونه استفاده شود تا درصد خطا کاهش یابد. از سوی دیگر، نمونه‌ها باید حتی المقدور عمر بسیار کوتاهی داشته باشند. به‌عنوان مثال، دانه‌های غلات یا هسته‌های گیاهی برای این منظور مناسب و، برخلاف آن‌ها، زغال چوب نامناسب است. با توجه به این مسئله، تصمیم گرفته شد یک سری نسبتاً گسترده از نمونه‌های متعلق به لایه‌های ساختاری متفاوت تهیه شود و مورد آزمایش قرار گیرد تا میزان دقت یا به عبارتی میزان خطای روش رادیوکربن دقیق‌تر مشخص شود. در این مرحله، عوامل زیر مورد توجه قرار گرفتند:

- تاریخ‌گذاری مجدد نمونه‌های مذکور در یک آزمایشگاه دیگر؛
- افزایش تعداد نمونه‌ها برای هر دوره ساختاری؛
- سعی در انتخاب نمونه‌های کوتاه‌عمر (دانه‌های گیاهی)؛
- تقسیم تعدادی از نمونه‌ها به دو یا سه قسمت و تاریخ‌گذاری تک‌تک آن‌ها به صورت مجزا بدون اطلاع آزمایشگاه از یکی بودن آن‌ها.

با این روش، در مجموع ۱۴ نمونه انتخاب شدند که یکی از آن‌ها به سه قسمت و شش تای دیگر به دو قسمت تقسیم شدند، به طوری که در مجموع ۲۲ قطعه مورد آزمایش قرار گرفتند. در بین آن‌ها، دو نمونه زغالی (H.T. 07-31-22 و H.T. 07-31-4) که قبلاً تاریخ‌گذاری شده بودند نیز قرار داشتند (جدول ۲).

همان‌طور که در جدول دیده می‌شود، نمونه‌ها مربوط به دوره‌های ساختاری اول، دوم و چهارم بودند. همچنین از لایه آواری انباشته‌شده روی آثار دوره ساختاری چهارم در ترانشه ۳۸ یک هسته خرما به دو قسمت تقسیم و با شماره‌های ۷ و ۱۹ به آزمایشگاه ارسال شد. ۲ از

این بنا یافت شدند که مربوطاند به اوایل دوران ایلامی میانه. این امر نشانگر کاربرد ساختمان در این دوران بود (مفیدی نصرآبادی، ۱۳۸۹: ۲۵ تا ۳۰). سفال‌های یافت‌شده نیز این تاریخ‌گذاری را تأیید می‌کردند. این ساختمان اداری مدت زیادی مورد استفاده قرار نگرفته و در همان اوایل دوران ایلامی میانه بر اثر آتش‌سوزی ویران شده بود. قطعات زغال نامبرده ناشی از همین آتش‌سوزی بوده‌اند و نتایج آزمایش آن‌ها به روش رادیوکربن تاریخ‌های زیر را نشان می‌دادند:

- H.T. 07-31-4 (زغال چوب درخت نخل) ۱۶۱۹ تا ۱۵۰۶ پ.م. (نتیجه کالیبره‌شده با احتمال ۹۵/۶۹ درصد)
- H.T. 07-31-22 (زغال چوب) ۲۱۴۷ تا ۲۰۱۷ پ.م. (نتیجه کالیبره‌شده با احتمال ۸۵/۹۰ درصد)

با توجه به اینکه ما تاریخ تخریب بنا را حدود سده ۱۵ تا ۱۴ پ.م تخمین می‌زدیم، چنین نتایج قدیمی‌تری قابل قبول نبودند. البته انتخاب نوع نمونه می‌توانست در این مسئله تأثیر گذاشته باشد، زیرا چوب‌های مزبور می‌توانستند قدیمی‌تر بوده و چند دهه یا حتی چند سده پس از ایجادشان در ساختمان اداری مورد استفاده قرار گرفته باشند. البته این مسئله ممکن نبود در مورد نمونه سومی که به آزمایشگاه ارسال شد صادق باشد، زیرا این نمونه قطعه‌ای از یک استخوان زغال‌شده یک حیوان (احتمالاً گوسفند) بود. این قطعه استخوان (H.T. 10-37-15) در لایه ۳ در ترانشه ۳۷ از محوطه سوم کاوش یافت شده بود (مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۲۱ تا ۲۲۴ و ۱۳۹۴: ۱۰۸). لایه مزبور در حقیقت خاک آواری با مخلوط خاکستر بود که روی آثار مربوط به دوره ساختاری چهارم از اواخر سده ۱۴ پ.م انباشته شده بود. بنابراین، این قطعه استخوان یا مربوط به این زمان بوده و متعاقباً در آوار انباشته‌شده متأخرتر قرار گرفته یا کلاً مربوط به زمانی کمی متأخرتر از دوره ساختاری چهارم بوده است. برخلاف انتظار، نتیجه کالیبره‌شده تاریخ‌گذاری رادیوکربن آن را با احتمال ۹۵/۵۴٪ مربوط به ۱۸۹۳ تا ۱۶۹۰ پ.م. می‌دانست. به عبارت دیگر، آن را حدود ۴۰۰ تا ۶۰۰ سال قدیمی‌تر سن‌گذاری می‌کرد.

۳. تاریخ‌گذاری این سری از نمونه‌ها به‌همت شرکت Beta Analytic Inc. در میامی، فلوریدا صورت گرفت.

دوره‌های ساختاری ایلامی	تاریخ‌گذاری بر مبنای یافته‌های باستان‌شناسی و منابع مکتوب
دوره ساختاری اول	سده‌های ۱۷ و ۱۶ پ.م.
دوره ساختاری دوم	اواخر سده ۱۵ تا اوایل سده ۱۴ پ.م.
دوره ساختاری سوم	اواسط سده ۱۴ پ.م.
دوره ساختاری چهارم	اواخر سده ۱۴ پ.م.

جدول ۱.
دوره‌های ساختاری ایلامی در هفت‌تپه
Table 1. Elamite building levels at Haft Tappeh.

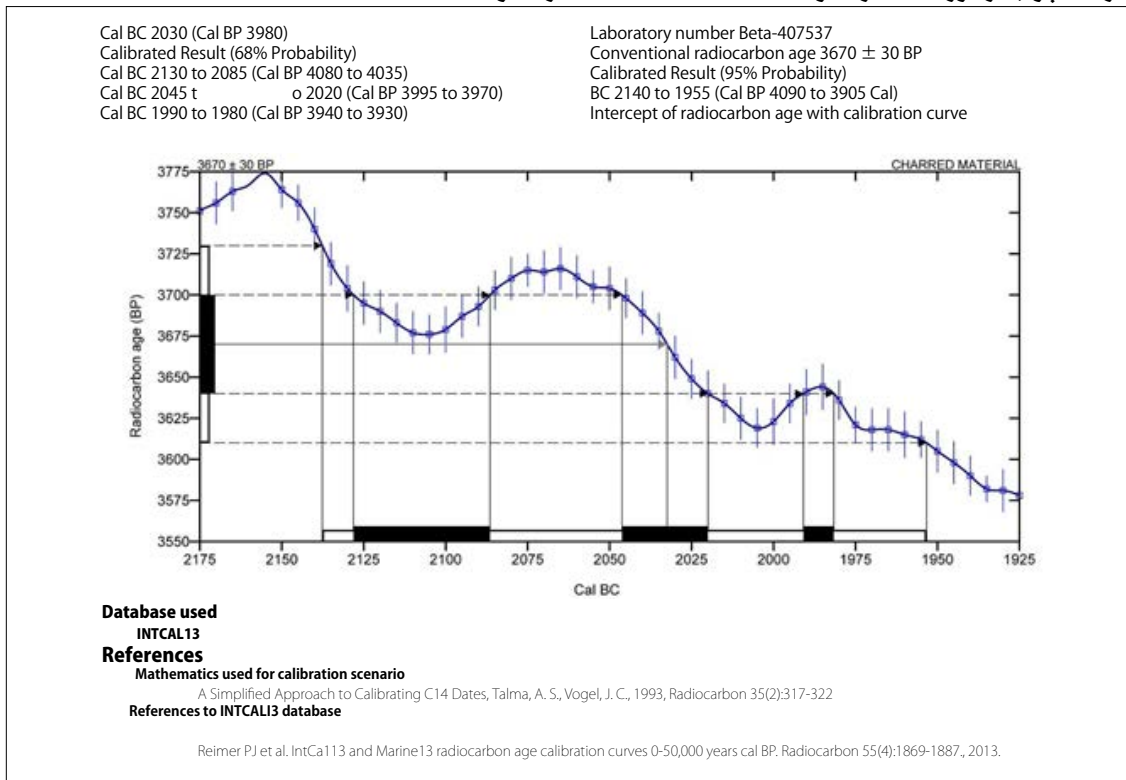
شماره	لایه ساختاری	شماره شیء	شماره نمونه	شماره آزمایشگاه	شیء
۱	I	H.T. 10-300-5	HT. 21	407537	زغال چوب برابر با HT. 22
۲	I	H.T. 10-300-5	HT. 22	407538	زغال چوب برابر با HT. 21
۳	II	H.T. 07-31-4	HT. 1	401708	زغال درخت نخل برابر با HT. 14 و HT. 20
۴	II	H.T. 07-31-4	HT. 14	401721	زغال درخت نخل برابر با HT. 1 و HT. 20
۵	II	H.T. 07-31-4	HT. 20	401727	زغال درخت نخل برابر با HT. 1 و HT. 14
۶	II	H.T. 07-31-22	HT. 2	401709	زغال چوب برابر با HT. 15
۷	II	H.T. 07-31-22	HT. 15	401722	زغال چوب برابر با HT. 2
۸	II	H.T. 12-27-5	HT. 3	401710	زغال چوب برابر با HT. 16
۹	II	H.T. 12-27-5	HT. 16	401723	زغال چوب برابر با HT. 3
۱۰	? II	H.T. 12-38-7	HT. 5	401712	دانه غلات برابر با HT. 18
۱۱	? II	H.T. 12-38-7	HT. 18	401725	دانه غلات برابر با HT. 5
۱۲	? II	H.T. 12-38-18	HT. 6	401713	هسته خرما
۱۳	IV	H.T. 12-37-16	HT. 4	401711	هسته خرما برابر با HT. 17
۱۴	IV	H.T. 12-37-16	HT. 17	401724	هسته خرما برابر با HT. 4
۱۵	IV	H.T. 12-298-184	HT. 8	401715	هسته خرما
۱۶	IV	H.T. 12-298-186	HT. 9	401716	هسته خرما
۱۷	IV	H.T. 12-298-189	HT. 10	401717	هسته خرما
۱۸	IV	H.T. 12-298-194	HT. 11	401718	هسته خرما
۱۹	IV	H.T. 12-298-235	HT. 12	401719	هسته خرما
۲۰	IV	H.T. 12-298-351	HT. 13	401720	هسته خرما
۲۱	متأخرتر از IV	H.T. 12-38-36	HT. 7	401714	هسته خرما برابر با HT. 19
۲۲	متأخرتر از IV	H.T. 12-38-36	HT. 19	401726	هسته خرما برابر با HT. 7

جدول ۲.
نمونه‌های مورد آزمایش به‌روش رادیوکربن.
Table 2. Selected samples for radiocarbon dating.

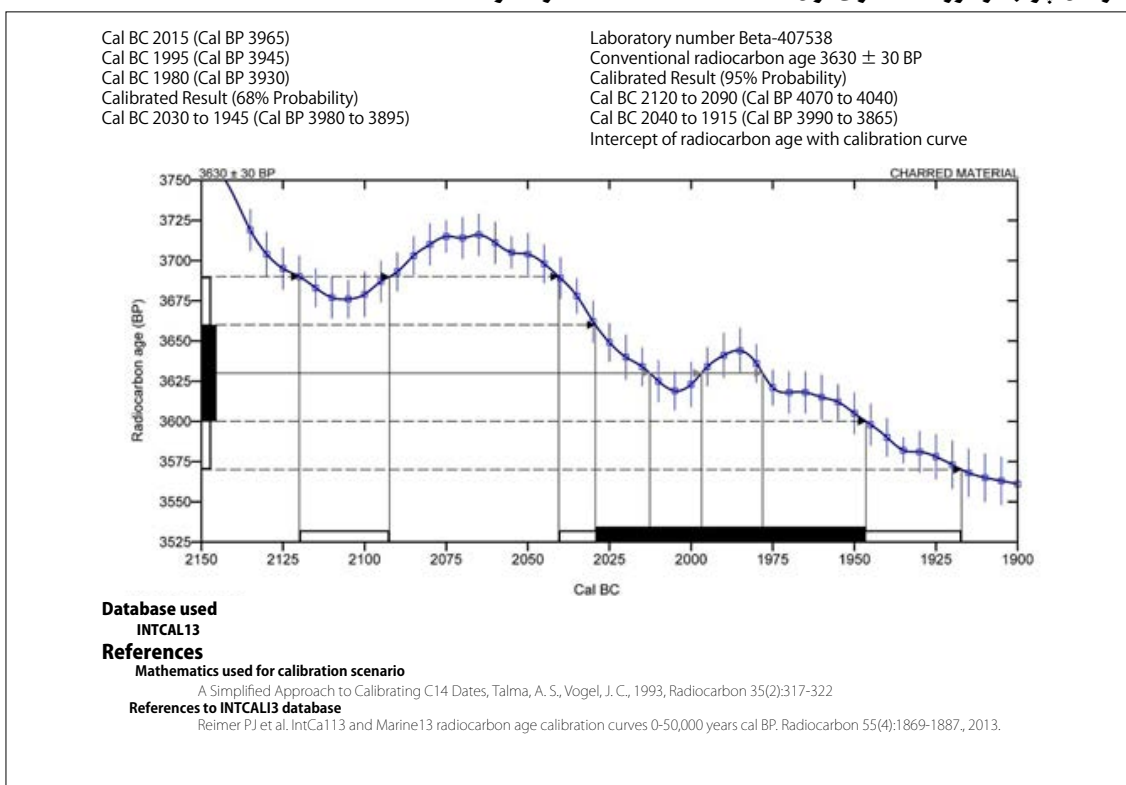
قبل از پرداختن به تجزیه و تحلیل نتایج آزمایش‌ها، در زیر نتایج تمام سن‌گذاری‌ها و نمودارهای آن‌ها جهت امکان مقایسه دقیق آورده می‌شوند:

دوره ساختاری سوم، نمونه‌ای مورد آزمایش قرار نگرفت، زیرا این دوره به‌طور کلی بازمانده‌های دیوارهای ضخیمی را تشکیل می‌داد که پس از ویرانی دوره ساختاری دوم جهت بازسازی مجموعه‌ها روی آن‌ها ساخته شده ولی به اتمام نرسیده بودند. به همین دلیل، این دوره زمان نسبتاً کوتاهی را شامل می‌شد که به‌ندرت می‌توانستیم شیء خاصی را در رابطه با آن پیدا کنیم.

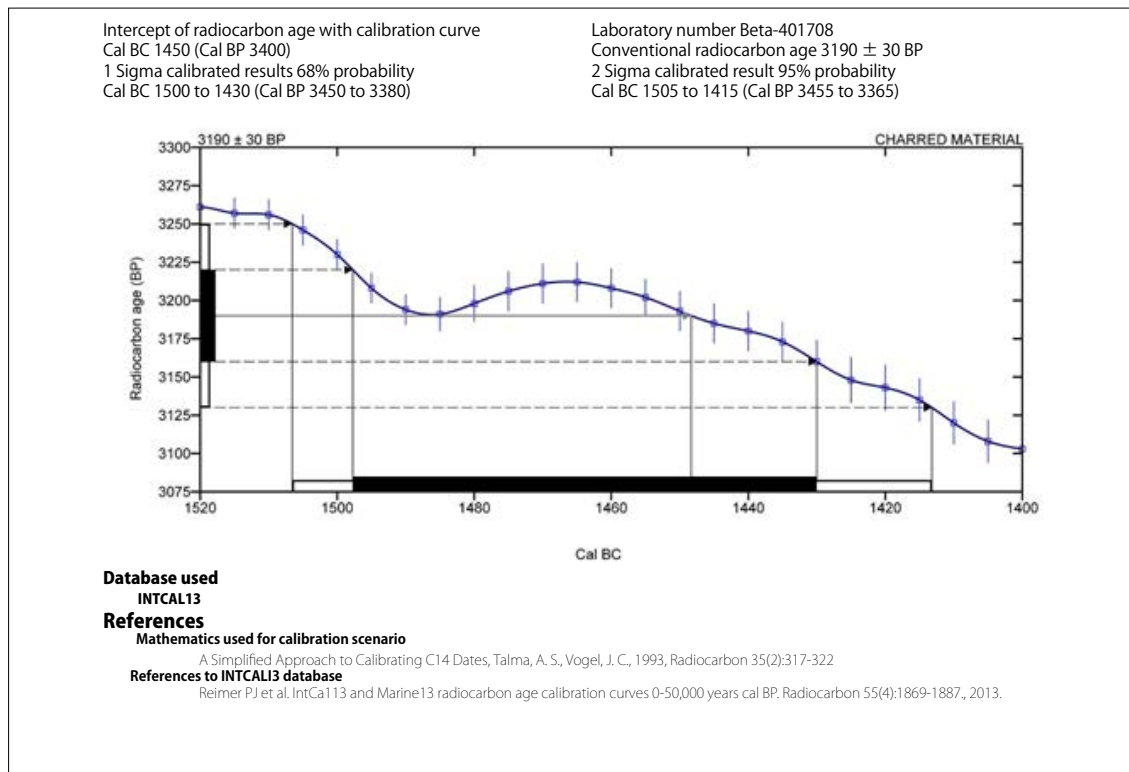
۱. زغال چوب از دوره ساختاری اول (5-300-10 H.T.، شماره نمونه HT. 21)



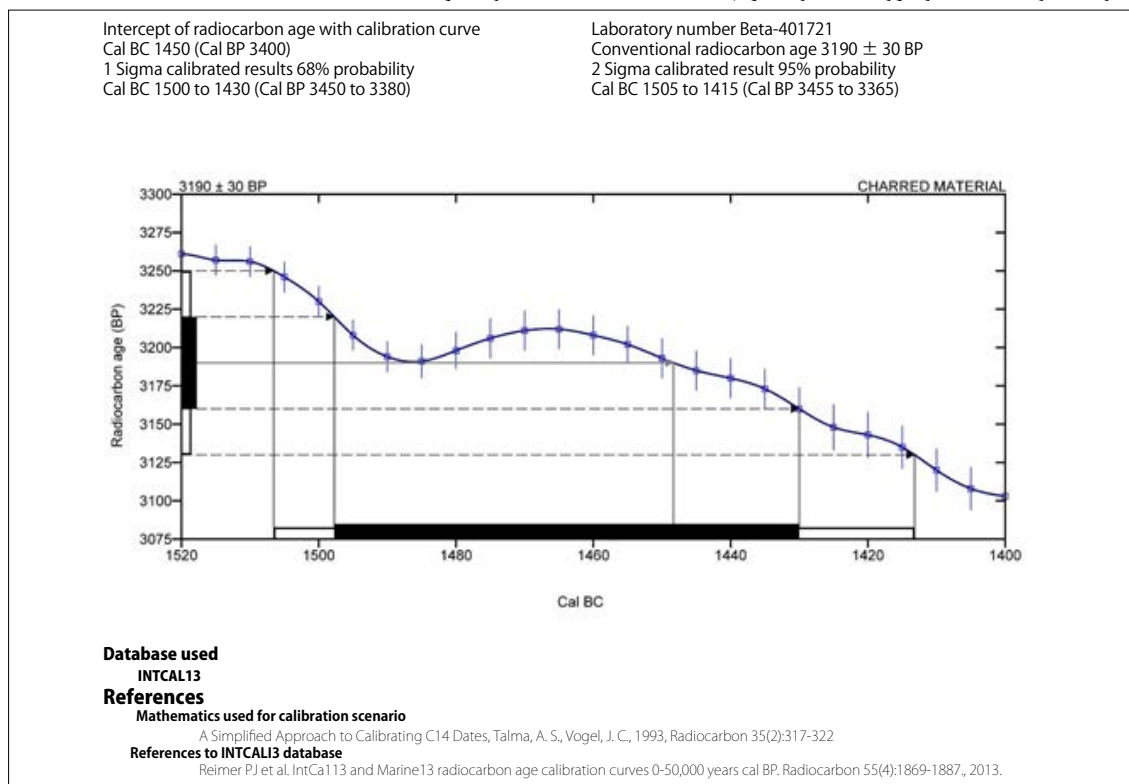
۲. زغال چوب از دوره ساختاری اول (5-300-10 H.T.، شماره نمونه HT. 22)



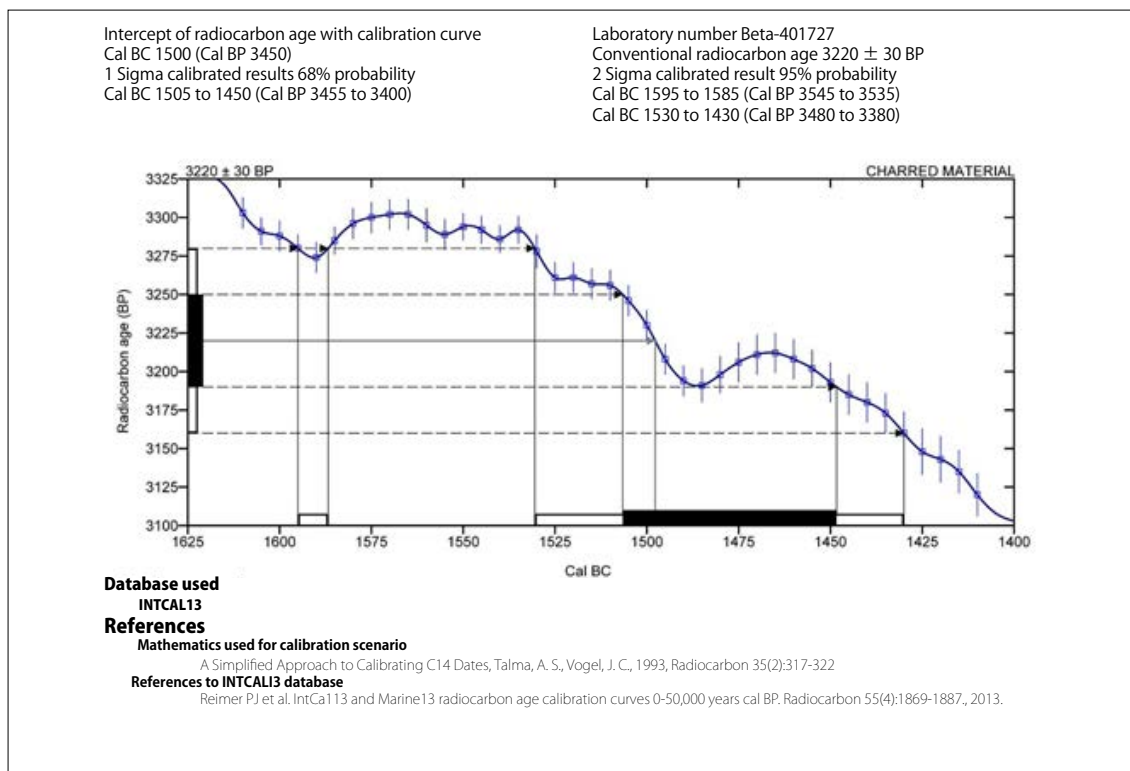
۳. زغال درخت نخل از دوره ساختاری دوم (H.T. 07-31-4، شماره نمونه HT. 1)



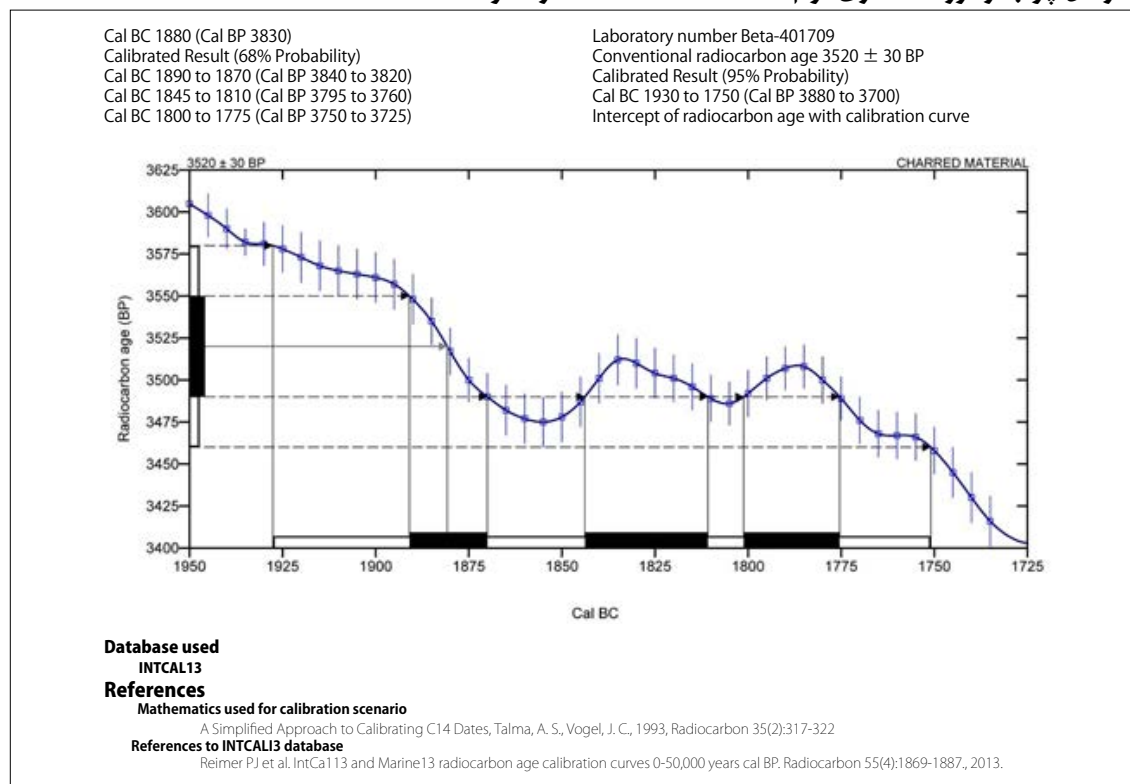
۴. زغال درخت نخل از دوره ساختاری دوم (H.T. 07-31-4، شماره نمونه HT. 14)



۵. زغال درخت نخل از دوره ساختاری دوم (H.T. 07-31-4، شماره نمونه 20 HT)



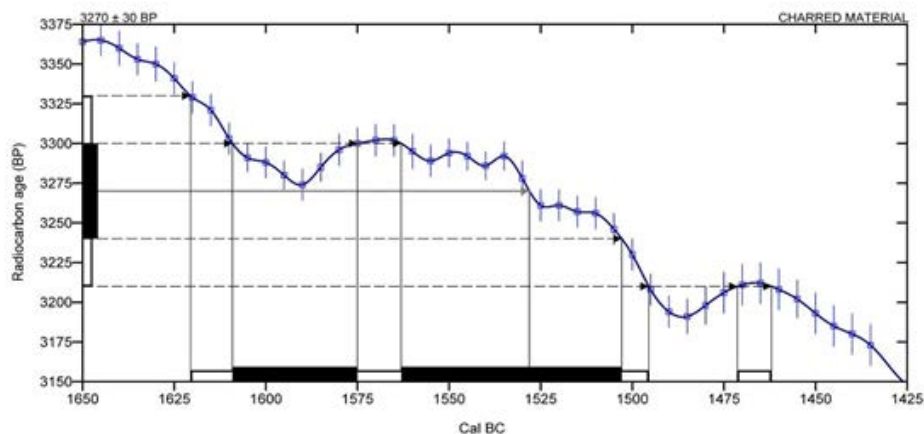
۶. زغال چوب از دوره ساختاری دوم (H.T. 07-31-22، شماره نمونه 2 HT)



۷. زغال چوب از دوره ساختاری دوم (H.T. 07-31-22، شماره نمونه HT.15)

Intercept of radiocarbon age with calibration curve
 Cal BC 1530 (Cal BP 3480)
 Calibrated Result (68% Probability)
 Cal BC 1610 to 1575 (Cal BP 3560 to 3525)
 Cal BC 1565 to 1505 (Cal BP 3515 to 3455)

Laboratory number Beta-401722
 Conventional radiocarbon age 3270 ± 30 BP
 Calibrated Result (95% Probability)
 Cal BC 1620 to 1495 (Cal BP 3570 to 3445)
 Cal BC 1470 to 1460 (Cal BP 3420 to 3410)



Database used
 INTCAL13

References

Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

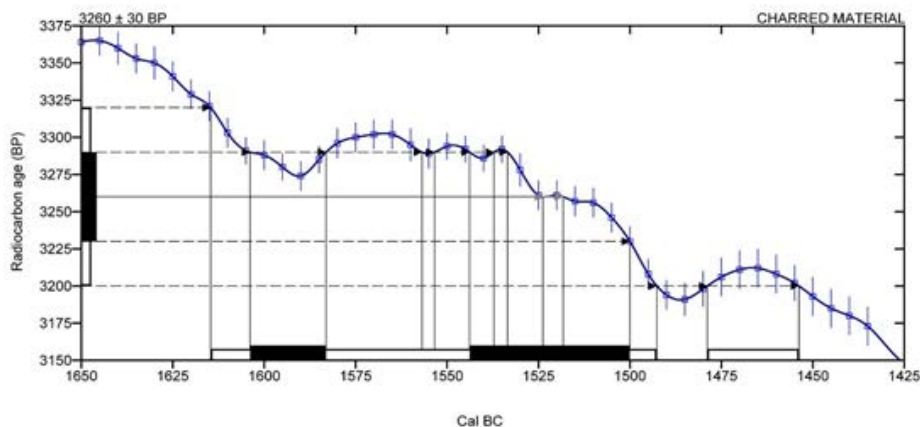
References to INTCAL13 database

Reimer P.J et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887, 2013.

۸. زغال چوب از دوره ساختاری دوم (H.T. 12-27-5، شماره نمونه HT.3)

Cal BC 1525 (Cal BP 3475)
 Cal BC 1520 (Cal BP 3470)
 1 Sigma calibrated results 68% probability
 Cal BC 1605 to 1585 (Cal BP 3555 to 3535)
 Cal BC 1545 to 1500 (Cal BP 3495 to 3450)

Laboratory number Beta-401710
 Conventional radiocarbon age 3260 ± 30 BP
 2 Sigma calibrated result 95% probability
 Cal BC 1615 to 1495 (Cal BP 3565 to 3445)
 Cal BC 1480 to 1455 (Cal BP 3430 to 3405)
 Intercept of radiocarbon age with calibration curve



Database used
 INTCAL13

References

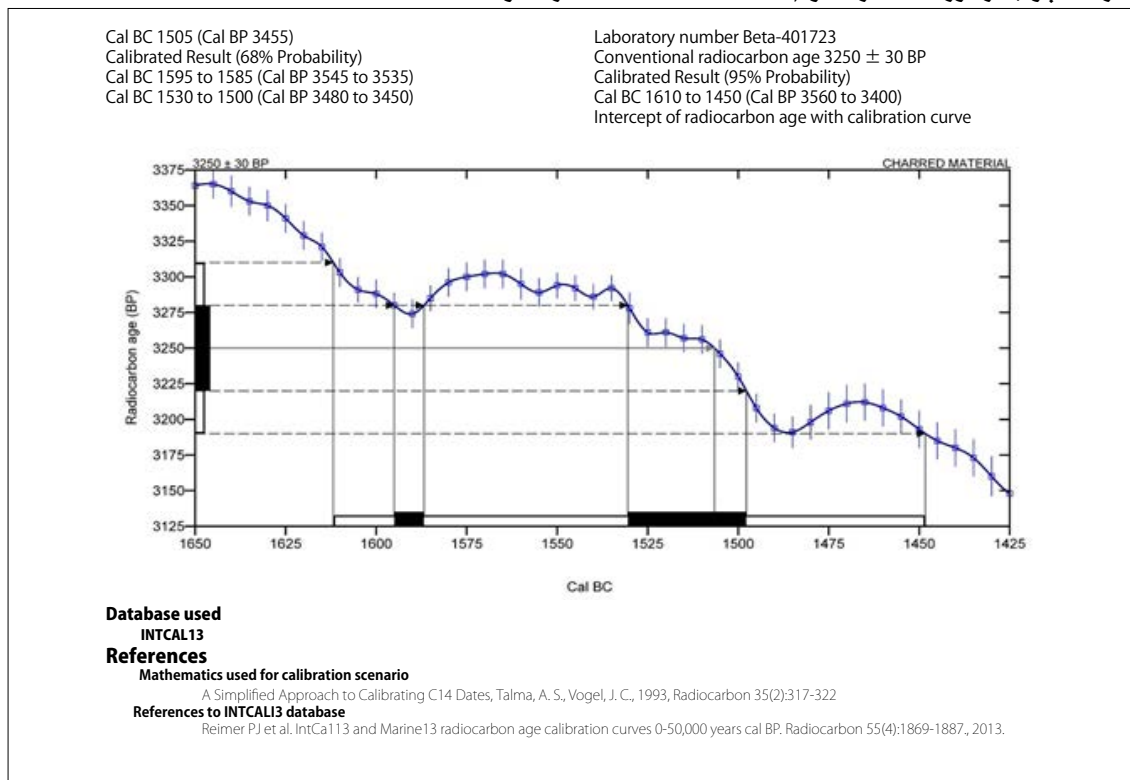
Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

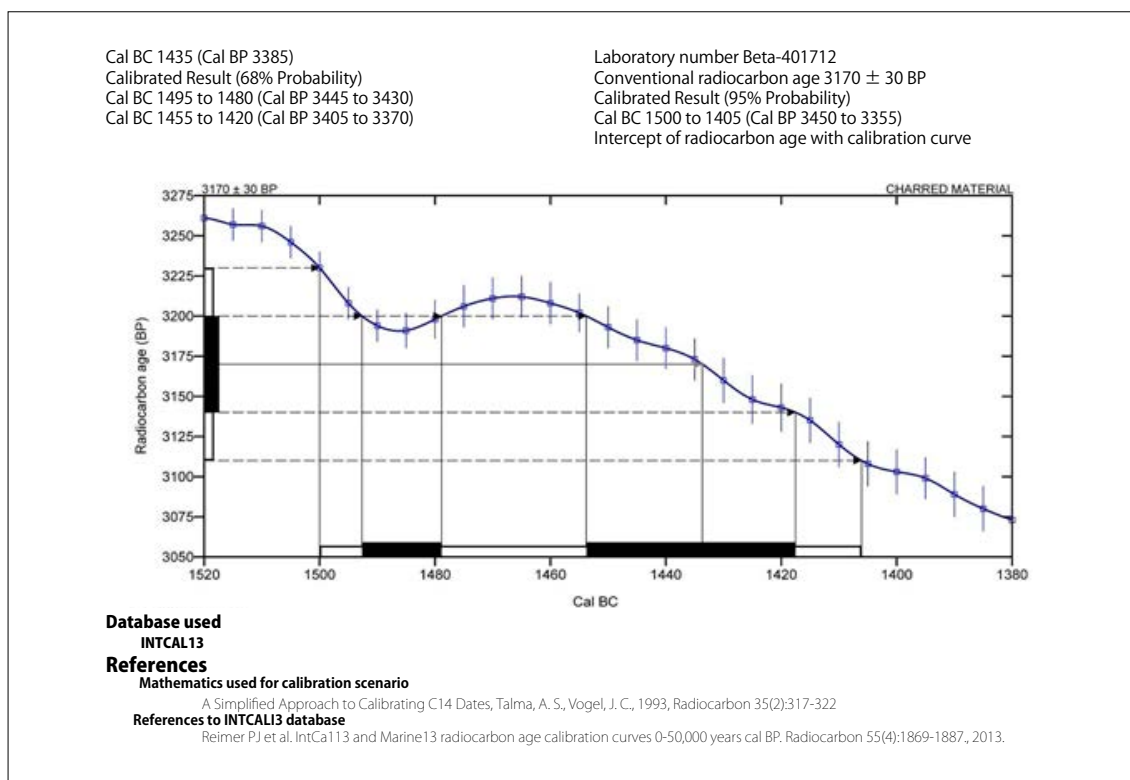
References to INTCAL13 database

Reimer P.J et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887, 2013.

۹. زغال چوب از دوره ساختاری دوم (H.T. 12-27-5، شماره نمونه HT.16)



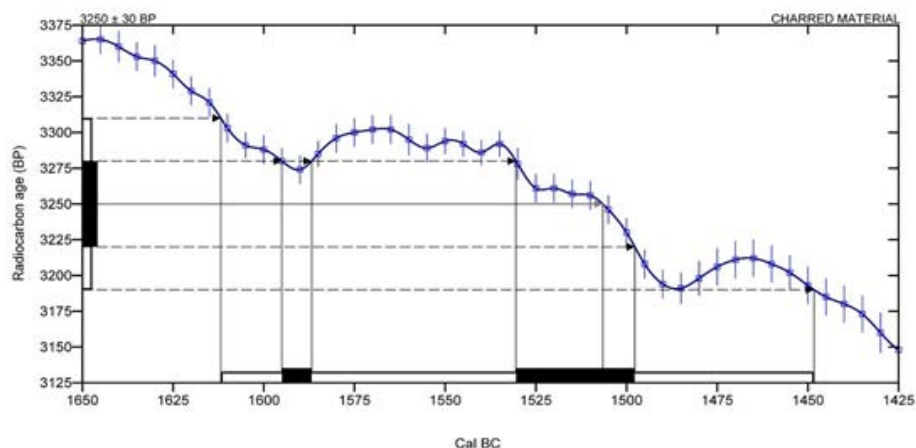
۱۰. دانه غلات از دوره ساختاری دوم؟ (H.T. 12-38-7، شماره نمونه HT.5)



۱۱. دانه غلات از دوره ساختاری دوم؟ (H.T. 12-38-7، شماره نمونه HT.18)

Cal BC 1505 (Cal BP 3455)
 Calibrated Result (68% Probability)
 Cal BC 1595 to 1585 (Cal BP 3545 to 3535)
 Cal BC 1530 to 1500 (Cal BP 3480 to 3450)

Laboratory number Beta-401725
 Conventional radiocarbon age 3250 ± 30 BP
 Calibrated Result (95% Probability)
 Cal BC 1610 to 1450 (Cal BP 3560 to 3400)
 Intercept of radiocarbon age with calibration curve



Database used

INTCAL13

References

Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

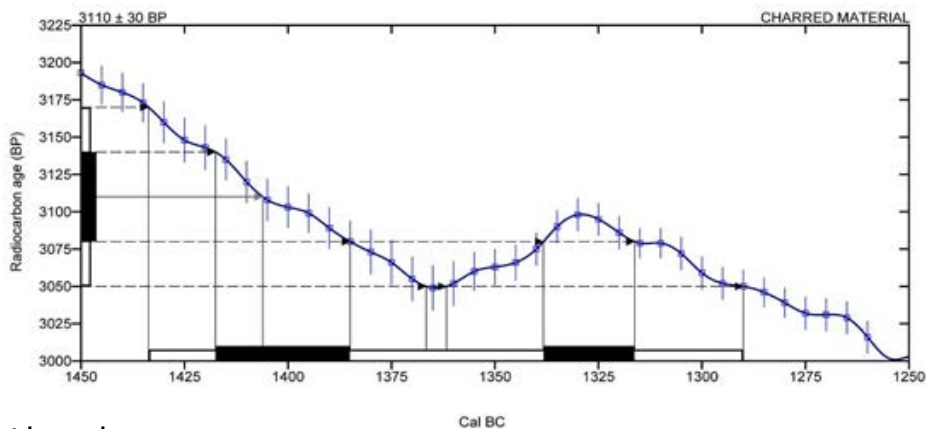
References to INTCAL13 database

Reimer PJ et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887, 2013.

۱۲. هسته خرما از دوره ساختاری دوم؟ (H.T. 12-38-18، شماره نمونه HT.6)

Cal BC 1405 (Cal BP 3355)
 1 Sigma calibrated results 68% probability
 Cal BC 1420 to 1385 (Cal BP 3370 to 3335)
 Cal BC 1340 to 1315 (Cal BP 3290 to 3265)

Laboratory number Beta-401713
 Conventional radiocarbon age 3110 ± 30 BP
 2 Sigma calibrated result 95% probability
 Cal BC 1435 to 1290 (Cal BP 3385 to 3240)
 Intercept of radiocarbon age with calibration curve



Database used

INTCAL13

References

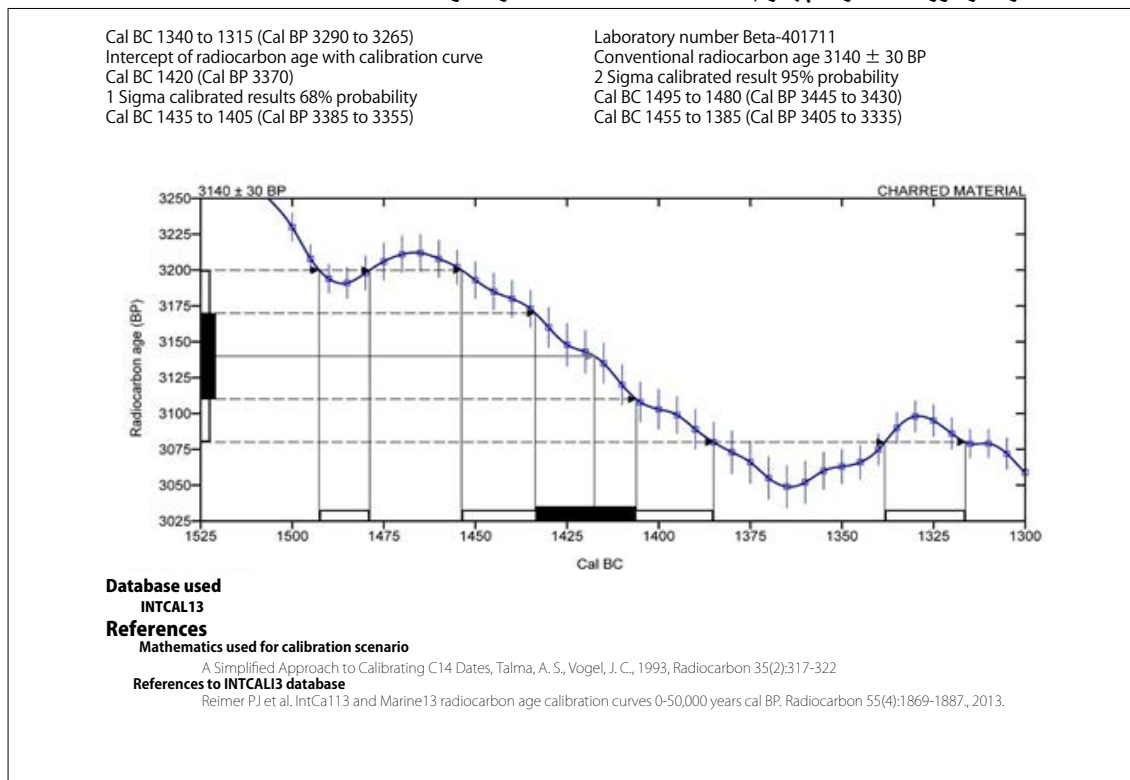
Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

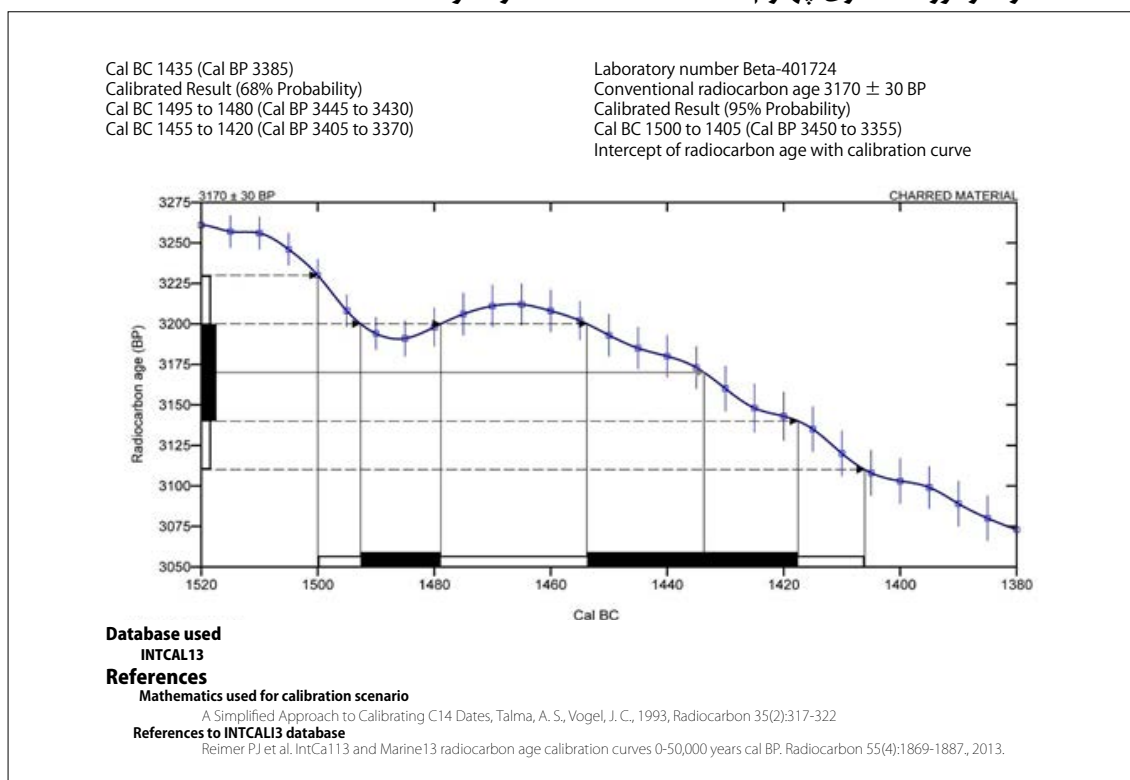
References to INTCAL13 database

Reimer PJ et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887, 2013.

۱۳. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-37-16، شماره نمونه 4.HT)



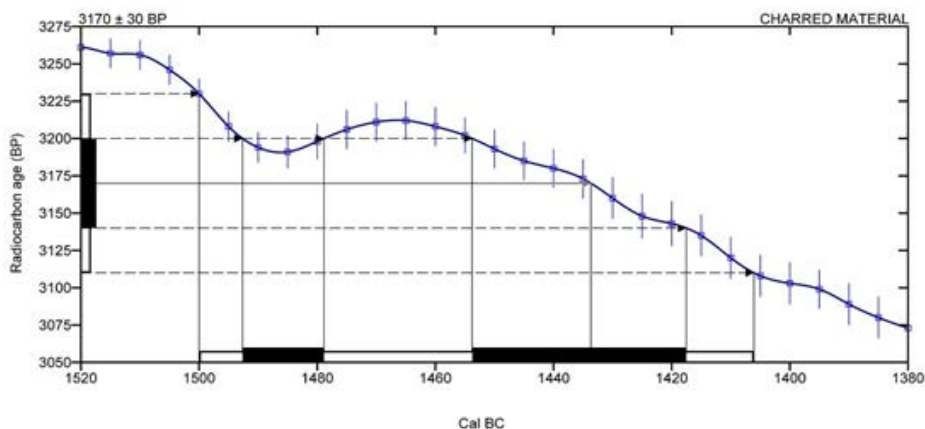
۱۴. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-37-16، شماره نمونه 17.HT)



۱۵. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-298-184، شماره نمونه HT.8)

Cal BC 1435 (Cal BP 3385)
 1 Sigma calibrated results 68% probability
 Cal BC 1495 to 1480 (Cal BP 3445 to 3430)
 Cal BC 1455 to 1420 (Cal BP 3405 to 3370)

Laboratory number Beta-401715
 Conventional radiocarbon age 3170 ± 30 BP
 2 Sigma calibrated result 95% probability
 Cal BC 1500 to 1405 (Cal BP 3450 to 3355)
 Intercept of radiocarbon age with calibration curve



Database used

INTCAL13

References

Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

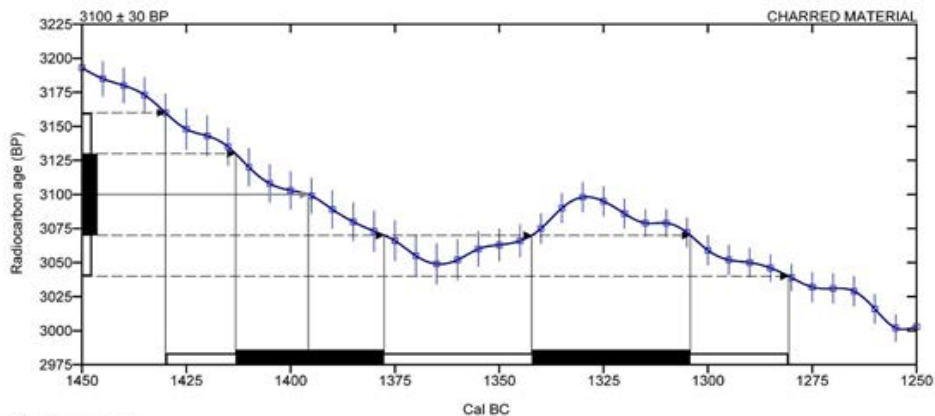
References to INTCAL13 database

Reimer PJ et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887, 2013.

۱۶. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-298-186، شماره نمونه HT.9)

Cal BC 1395 (Cal BP 3345)
 1 Sigma calibrated results 68% probability
 Cal BC 1415 to 1380 (Cal BP 3365 to 3330)
 Cal BC 1340 to 1305 (Cal BP 3290 to 3255)

Laboratory number Beta-401716
 Conventional radiocarbon age 3100 ± 30 BP
 2 Sigma calibrated result 95% probability
 Cal BC 1430 to 1280 (Cal BP 3380 to 3230)
 Intercept of radiocarbon age with calibration curve



Database used

INTCAL13

References

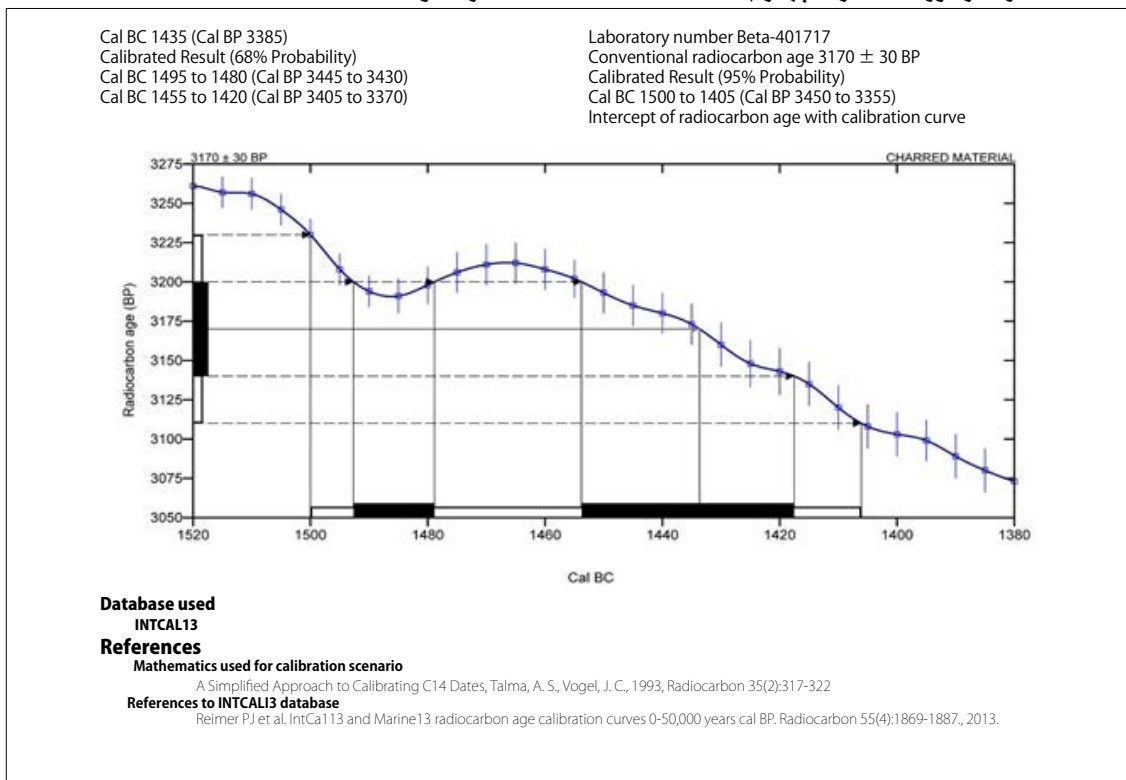
Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

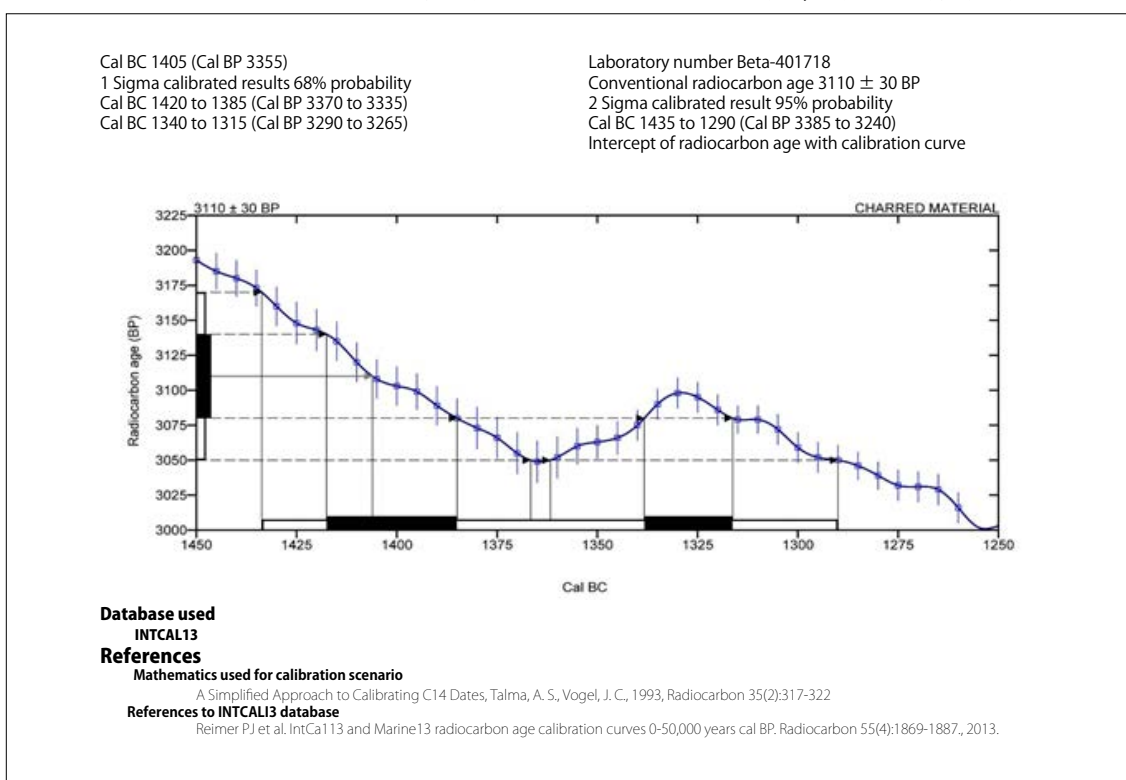
References to INTCAL13 database

Reimer PJ et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887, 2013.

۱۷. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-298-189، شماره نمونه HT.10)



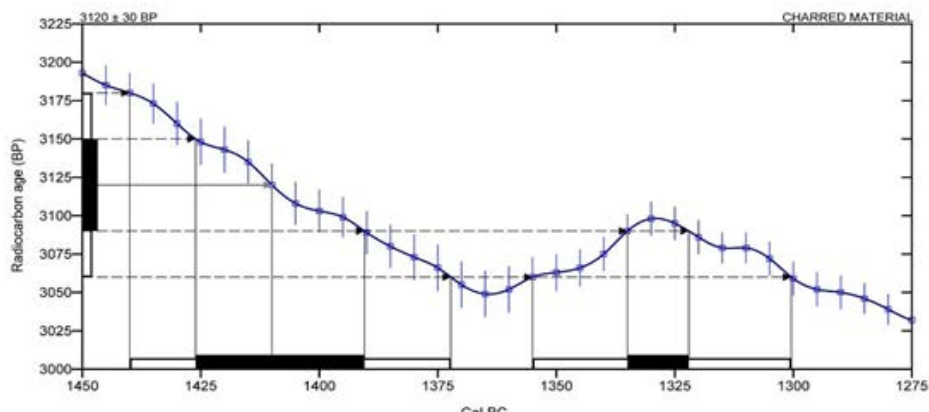
۱۸. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-298-194، شماره نمونه HT.11)



۱۹. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-298-235، شماره نمونه HT. 12)

Intercept of radiocarbon age with calibration curve
 Cal BC 1410 (Cal BP 3360)
 Calibrated Result (68% Probability)
 Cal BC 1425 to 1390 (Cal BP 3375 to 3340)
 Cal BC 1335 to 1320 (Cal BP 3285 to 3270)

Laboratory number Beta-401719
 Conventional radiocarbon age 3120 ± 30 BP
 Calibrated Result (95% Probability)
 Cal BC 1440 to 1370 (Cal BP 3390 to 3320)
 Cal BC 1355 to 1300 (Cal BP 3305 to 3250)



Database used

INTCAL13

References

Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

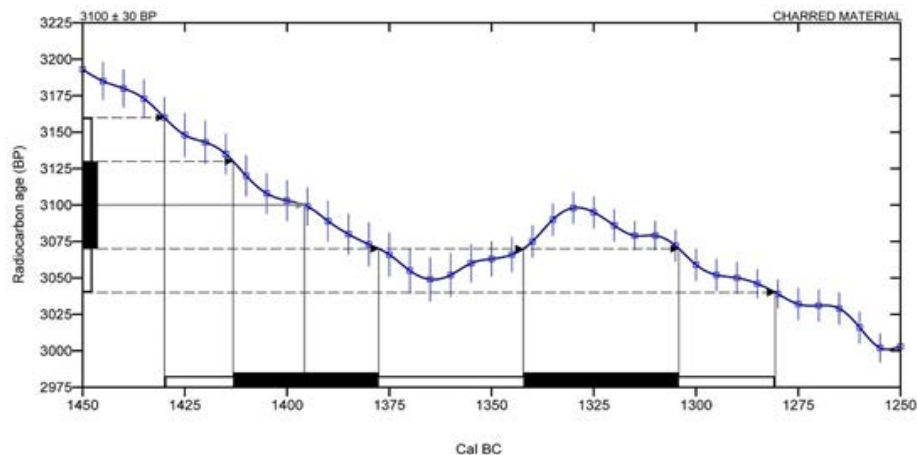
References to INTCAL13 database

Reimer PJ et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887., 2013.

۲۰. هسته خرما از دوره ساختاری چهارم (H.T. 12-298-351، شماره نمونه HT. 13)

Cal BC 1395 (Cal BP 3345)
 Calibrated Result (68% Probability)
 Cal BC 1415 to 1380 (Cal BP 3365 to 3330)
 Cal BC 1340 to 1305 (Cal BP 3290 to 3255)

Laboratory number Beta-401720
 Conventional radiocarbon age 3100 ± 30 BP
 Calibrated Result (95% Probability)
 Cal BC 1430 to 1280 (Cal BP 3380 to 3230)
 Intercept of radiocarbon age with calibration curve



Database used

INTCAL13

References

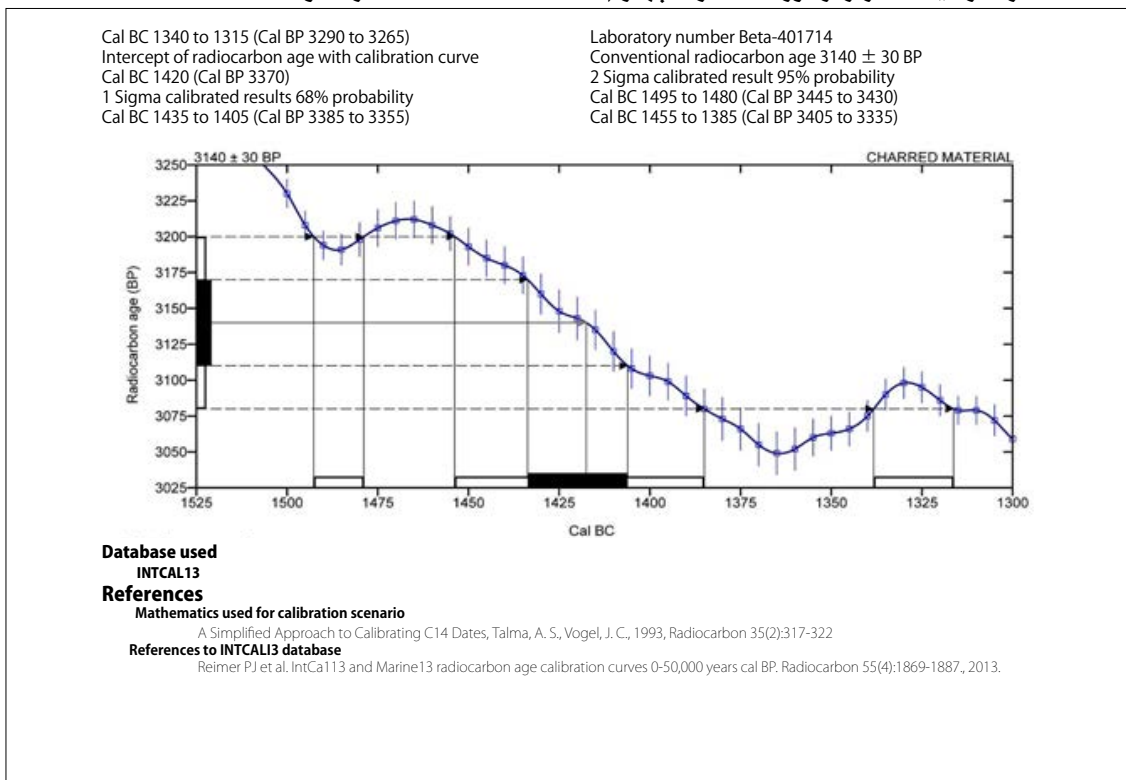
Mathematics used for calibration scenario

A Simplified Approach to Calibrating C14 Dates, Talma, A. S., Vogel, J. C., 1993, Radiocarbon 35(2):317-322

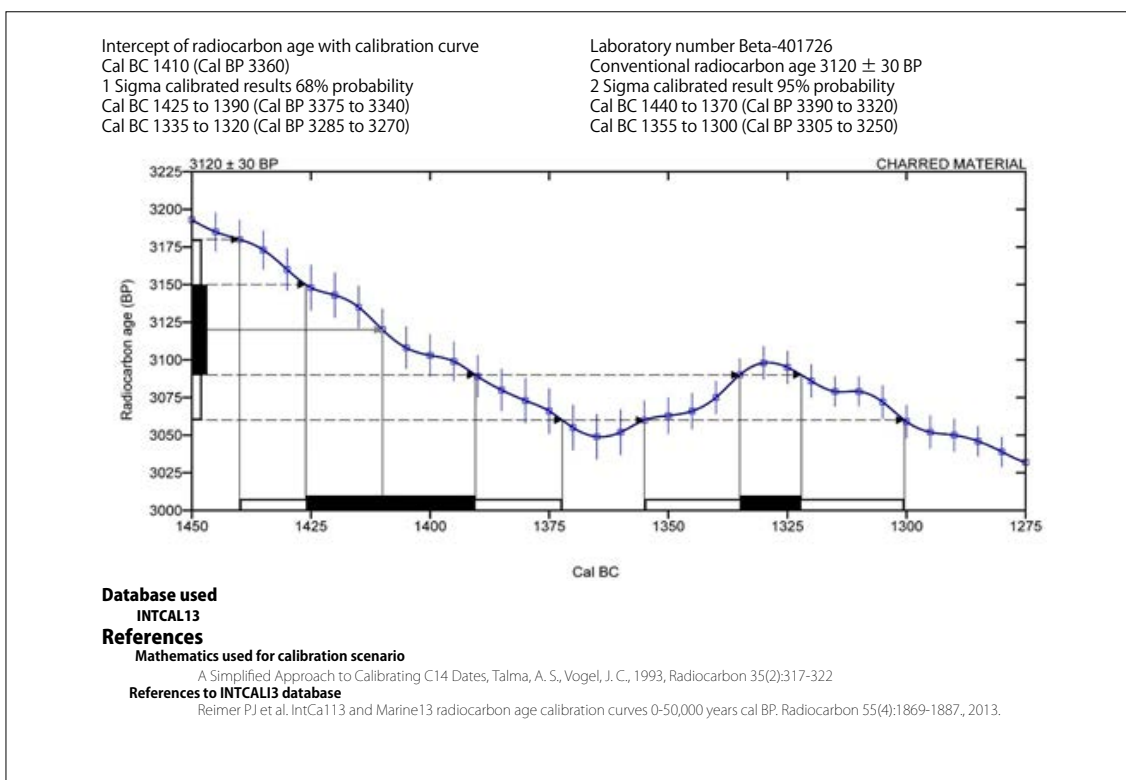
References to INTCAL13 database

Reimer PJ et al. IntCal13 and Marine13 radiocarbon age calibration curves 0-50,000 years cal BP. Radiocarbon 55(4):1869-1887., 2013.

۲۱. هسته خرما از لایه متاخرتر از دوره ساختاری چهارم (36-38-12 H.T.، شماره نمونه 7 HT)



۲۲. هسته خرما از لایه متاخرتر از دوره ساختاری چهارم (36-38-12 H.T.، شماره نمونه 19 HT)



شماره	لایه ساختاری	شماره شیء	شماره ارسال نمونه	شماره آزمایشگاه	شیء
۲ و ۱	I	H.T. 10-300-5	HT. 21 و HT. 22	407537 و 407538	زغال چوب
۳ و ۴ و ۵	II	H.T. 07-31-4	HT. 14 و HT. 20 و HT. 1	401708 و 401721 و 401727	زغال درخت نخل
۶ و ۷	II	H.T. 07-31-22	HT. 2 و HT. 15	401709 و 401722	زغال چوب
۸ و ۹	II	H.T. 12-27-5	HT. 3 و HT. 16	401710 و 401723	زغال چوب
۱۰ و ۱۱	? II	H.T. 12-38-7	HT. 5 و HT. 18	401712 و 401725	دانه غلات
۱۳ و ۱۴	IV	H.T. 12-37-16	HT. 4 و HT. 17	401711 و 401724	هسته خرما
۲۱ و ۲۲	متأخرتر از IV	H.T. 12-38-36	HT. 7 و HT. 19	401714 و 401726	هسته خرما

جدول ۳.

نمونه‌هایی که به دو یا سه قسمت تقسیم و هر کدام جداگانه تعیین سن شدند.

Table 3. The samples which were divided into two or three parts and each one dated separately.

شماره قطعات	شماره شیء	شیء	اختلاف میانگین تاریخ‌گذاری‌ها برای هر نمونه
۲ و ۱	H.T. 10-300-5	زغال چوب	۵۰ سال (۱۹۸۰ و ۲۰۳۰ پ.م.)
۳ و ۴ و ۵	H.T. 07-31-4	زغال درخت نخل	۵۰ سال (۱۴۵۰ و ۱۴۵۰ و ۱۵۰۰ پ.م.)
۶ و ۷	H.T. 07-31-22	زغال چوب	۳۵۰ سال (۱۵۳۰ و ۱۸۸۰ پ.م.)
۸ و ۹	H.T. 12-27-5	زغال چوب	۲۰ سال (۱۵۲۵ و ۱۵۰۵ پ.م.)
۱۰ و ۱۱	H.T. 12-38-7	دانه غلات	۷۰ سال (۱۴۳۵ و ۱۵۰۵ پ.م.)
۱۳ و ۱۴	H.T. 12-37-16	هسته خرما	۱۵ سال (۱۴۳۵ و ۱۴۲۰ پ.م.)
۲۱ و ۲۲	H.T. 12-38-36	هسته خرما	۱۰ سال (۱۴۲۰ و ۱۴۱۰ پ.م.)

جدول ۴.

تفاوت سن‌گذاری برای قطعات مختلف هر نمونه.

Table 4. Different dating results for the parts of the same sample.

که تاریخ‌گذاری مطلق به‌شیوه رادیوکربن بسیار دقیق نیست و امکان خطا به‌طور متوسط بین ۱۰ تا ۷۰ سال است. در گذشته نیز بررسی‌های دیگری امکان خطای این شیوه تاریخ‌گذاری را تذکر داده‌اند (Aitken, 1990). خصوصاً چنانچه در تاریخ‌گذاری‌ها فقط از تک‌نمونه استفاده شود یا فقط به یک یا دو نمونه اکتفا شود، نتیجه می‌تواند گمراه‌کننده باشد و قدمت لایه‌های حفاری اشتباه تعریف شوند (Bietak, 2013; Zerbst & van der Veen, 2015). برای نتیجه‌گیری دقیق‌تر لازم است سری‌های متعددی از نمونه‌ها از دوره‌های ساختاری متفاوت مورد آزمایش قرار گیرند تا گرایش سنی تا حدی مشخص شود و قدمت دوره‌ها و لایه‌های مربوط به آن‌ها به‌طور نسبی تعیین شوند. به این ترتیب، می‌توان لایه‌نگاری و نتایج آن را کنترل کرد. مسلماً، همان‌طور که ذکر شد، تعیین تاریخ مطلق برای دوره زمانی این تاریخ‌گذاری نسبی دقیق نیست و ممکن است چهارچوب زمانی آن در مجموع چند دهه قدیمی‌تر یا جدیدتر باشد.

جمع بندی نتایج لایه‌نگاری‌های هفت‌تپه در رابطه با نتایج تاریخ‌گذاری‌های رادیوکربن

همان‌طور که در بالا تشریح شد، در طول کاوش‌های سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱ ش چهار دوره ساختاری ایلامی در هفت‌تپه مشخص شدند (جدول ۱). اولین دوره ساختاری دارای سفال‌هایی بود که مشابه‌شان در شوش در سده‌های ۲۰ تا ۱۷ پ.م. تاریخ‌گذاری شده بودند. البته ما این گونه سفال را کمی متأخرتر و مربوط به سده‌های ۱۷ و ۱۶ پ.م. تلقی می‌کردیم، زیرا آثار دوران ایلامی میانه از اواخر سده ۱۵ میلادی مستقیماً روی لایه‌های دوره اول ساختاری که شامل این سفال‌ها می‌شدند قرار داشتند (مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۱ تا

برای تحلیل نتایج، لازم است ابتدا نمونه‌هایی را که به دو یا سه قسمت تقسیم شده‌اند و هر قطعه جداگانه تاریخ‌گذاری شده را در نظر بگیریم تا میزان دقت تاریخ‌گذاری‌ها مشخص شود (جدول ۳). درحقیقت، انتظار می‌رود تاریخ‌گذاری برای قطعات مختلف یک نمونه یکسان باشد. با مقایسه نقاط تلاقی (Intercept) منحنی‌های تاریخ‌گذاری‌های کالیبره شده یا، به عبارت دیگر، میانگین سن‌گذاری‌ها در جدول ۴، مشخص می‌شود که در اغلب موارد یک شیء به‌صورت‌های متفاوتی تاریخ‌گذاری شده است و این اختلاف‌ها معمولاً بین ۱۰ تا ۷۰ سال است (جدول ۴). فقط در یک مورد، یعنی شماره‌های ۳ و ۴، که هر دو در حقیقت بخش‌هایی از یک تکه زغال درخت نخل بودند (H.T. 07-31-4)، دقیقاً مشابه سن‌گذاری شده‌اند. البته قطعه سوم همین تکه زغال، یعنی شماره ۵، پنجاه سال قدیمی‌تر تعیین سن شد و همین نمونه، همان‌طور که در ابتدای مقاله عنوان شد، در آزمایش‌های اولیه در آزمایشگاه دیگری به‌طور میانگین بیش از ۱۱۰ سال قدیمی‌تر سن‌گذاری شده بود. بنابراین، تقریباً برای همه نمونه‌ها، تعیین سن قطعات آن‌ها به‌روش رادیوکربن نتایج مختلفی به دست داده است.

در مورد تکه زغال دیگر (H.T. 07-31-22)، دو قطعه از آن به شماره‌های ۶ و ۷، با اختلاف ۳۵۰ سال، یکی ۱۵۳۰ و دیگری ۱۸۸۰ پ.م. تاریخ‌گذاری شدند. همین زغال در آزمایشگاه اول به‌صورت میانگین ۲۰۸۸ پ.م. سن‌گذاری شده بود. از آنجا که تفاوت نتایج مربوط به این نمونه در هر سه مورد بسیار زیاد است، به احتمال زیاد نمونه مربوطه آلوده بوده و ناخالصی داشته است، به‌طوری که نمی‌توان به نتایج آن استناد کرد. با توجه به توضیحات بالا، به‌طور کلی می‌توان نتیجه گرفت

چوب بودند. این قطعه زغال در اجاقی در مجاورت خمره‌ای سفالی در فضایی قرار داشت که بعدها مقبره کوچک‌تر ساختمان آرامگاه‌ها روی آن ایجاد شده بود (مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۳۲ تا ۲۳۳). نمونه‌های دوره ساختاری دوم از ساختمان اداری در محوطه اول کاوش که در جنوب شهر واقع بود و همچنین از محوطه سوم کاوش که در شمال شهر قرار داشت (تصویر ۱) انتخاب شدند. تعداد این نمونه‌ها مجموعاً ۷ عدد بودند که دو نمونه از یک قطعه زغال چوب، سه نمونه از یک قطعه زغال درخت نخل و دو نمونه از یک دانه غلات گرفته شده بودند. از دوره ساختاری چهارم مجموعاً ۱۰ نمونه که همگی قطعات هسته‌های خرما بودند مورد آزمایش قرار گرفتند. تعیین سن نمونه‌های دوره ساختاری اول به روش رادیوکربن یک فاصله زمانی بین ۲۰۳۰ تا ۱۹۸۰ پ.م. را نشان می‌داد (تصویر ۳). نمونه‌های دوره ساختاری دوم مجموعاً بین ۱۵۲۵ تا ۱۴۳۵ پیش از میلاد و نمونه‌های دوره ساختاری چهارم بین ۱۴۳۵ تا ۱۳۹۵ پ.م. تاریخ‌گذاری شدند. به این ترتیب، آزمایش رادیوکربن به صورت نسبی نتایج لایه‌نگاری را تأیید می‌کرد و نشانگر دقت کار در مشاهدات لایه‌نگاری در هنگام حفاری بود.

با وجود اینکه شیوه رادیوکربن برای سن‌یابی مطلق دقت زیادی ندارد و تعیین سن داده‌ها معمولاً با چند دهه خطا همراه است، استفاده از سری‌های مختلف نمونه‌ها این امکان را ایجاد کرد تا گرایش نسبی سنی دوره‌های ساختاری مشخص شود و، به این ترتیب، نتایج لایه‌نگاری کنترل و تأیید شود. مسئله جالب توجه این است که آزمایش رادیوکربن برای تمام دوره‌های ساختاری سنی حدود ۵۰ تا ۲۰۰ سال قدیمی‌تر را از تاریخ‌گذاری اولیه که بر مبنای سفال و متون کتبی انجام شده بود نشان می‌دهد (تصویر ۴).

۱۳۴). برای دوره دوم ساختاری که مربوط به دوران ایلامی میانه بود، متون کتبی از زمان حکومت تپتی اهر و اینشوشینک شر ایلی نقش مهمی برای تاریخ‌گذاری این دوره ایفا می‌کردند و نشانگر این بودند که آثار این دوره مربوط به اواخر سده ۱۵ تا اوایل سده ۱۴ پ.م. بوده‌اند. لایه‌های آوار و خاکستر که روی آثار این دوره به جا مانده‌اند حاکی از تخریب و ویرانی این آثار در پایان این دوره هستند.

اندکی پس از تخریب آثار دوره دوم، گویا کوشش شده مجدداً مجموعه‌های عظیم را بازسازی کنند. دیوارهای جدید روی لایه‌ای از آوار در محل دیوارهای قدیمی ایجاد شده‌اند که دوره سوم ساختاری را تشکیل می‌دهند. احتمالاً این بازسازی به پایان نرسیده است، زیرا ارتفاع دیوارها فقط از چند ردیف خشت تشکیل شده بود و کف فرشی برای آن‌ها مشاهده نمی‌شد. به این ترتیب، این دوره شامل زمان نسبتاً کوتاهی می‌شد و به ندرت این امکان وجود داشت یافته‌های مربوط به آن را ثبت کرد. متعاقباً بازمانده‌های دیوارهای مذکور از سوی مردم عادی برای ایجاد سکونتگاه‌هایشان به کار رفتند. برای این منظور، کف فضاها که از آوارهای قدیمی‌تر تشکیل شده بودند گود شد تا از این فضاها به عنوان اتاق استفاده کنند. این فضاهای سکونتی دوره ساختاری چهارم را تشکیل می‌دهند که مربوط به اواخر سده ۱۴ پ.م. بوده‌اند. پس از چند دهه، سکونتگاه‌های مزبور مورد حمله و غارت قرار گرفتند و ویران شدند. اسکلت‌های اجساد کشته‌شدگان در محل‌های مختلف مشاهده می‌شدند که خصوصاً در خیابانی که در شمال شرق مجموعه C واقع بود (تصویر ۲) پشت یک دیوار روی هم انبوه شده بودند.

جهت کنترل نتایج لایه‌نگاری، از اولین دوره ساختاری دو نمونه به روش رادیوکربن آزمایش شدند که هر دو مربوط به یک قطعه زغال

دوره ساختاری	شماره	سال به پیش از میلاد											
		۲۲۰۰	۲۱۰۰	۲۰۰۰	۱۹۰۰	۱۸۰۰	۱۷۰۰	۱۶۰۰	۱۵۰۰	۱۴۰۰	۱۳۰۰		
دوره اول	۱ و ۲			▣									ذغال چوب
دوره دوم	۸ و ۹							▣					ذغال چوب
دوره سوم	۳ و ۴ و ۵							▣					ذغال نخل
دوره چهارم	۱۰ و ۱۱							▣					ذغال غلات
دوره چهارم	۱۳ و ۱۴								▣				هسته خرما
دوره چهارم	۱۵								▣				هسته خرما
دوره چهارم	۱۷								▣				هسته خرما
دوره چهارم؟	۲۱ و ۲۲								▣				هسته خرما
دوره چهارم	۱۹								▣				هسته خرما
دوره چهارم	۱۸								▣				هسته خرما
دوره چهارم	۱۶								▣				هسته خرما
دوره چهارم	۲۰								▣				هسته خرما

▣ دوره ساختاری اول ▣ دوره ساختاری دوم ▣ دوره ساختاری چهارم

تصویر ۳.

تعیین سن نمونه‌های دوره‌های ساختاری مختلف به روش رادیوکربن

Fig. 3. Radiocarbon dating of samples from different building levels.

- Aitken, M. J. 1990. *Science-based Dating in Archaeology*. London, New York.
- Bietak, M. 2013. *Antagonisms in Historical and Radiocarbon Chronology*. in A. J. Shortland; C. B. Ramsey (eds.), *Radiocarbon and the Chronologies of Ancient Egypt*. Oxford and Oakville. 76-109.
- Carter, E. 1996. *Excavations at Anshan (Tal-e Malyan): The Middle Elamite Period, Malyan Excavation Reports 2*. Philadelphia: University Museum Monograph 82.
- Cole, A.W; De L. Meyer. 1999. *Tepti-ahar, King of Susa, and Kadašman-²KUR.GAL*. Akkadica 112, 44-45.
- De Miroschedji, P. 1981. *Fouilles du chantier Ville Royale II à Suse (1975-1977): I. Niveaux élamites*. DAFI 12, 9-136.
- Echt, R. 1984. *Kamid el-Loz 5: Die Stratigraphie*.
- Eichmann, R. 1989. Uruk : *Die Stratigraphie : Grabungen 1912-1977 in den Bereichen „Eanna“ und „Anu-Ziqurrat“*, AUWE 3, Mainz.
- Glassner, J.-J. 1991. *Les textes de Haft Tépé, la Susiane et l'Élam au II millénaire*. in L. De Meyer; H. Gasche (eds.), *Mesopotamie et Elam, Mesopotamian History and Environment*. Ghent: Occasional Publications I. 109-126.
- _____. 2000 ⁴KUR.GAL à Suse et Haft-Tépé, NABU 36.
- Goldberg, J. 2004. *The Berlin Letter, Middle Elamite Chronology and Šutruk-Nahhunte I's Genealogy*. IrAnt 39, 33-42.
- Herrero, P. 1976. *Tablettes administratives de Haft – Tépé*, DAFI 6, 93-116.
- Mofidi-Nasrabadi, B. 2003-04. *Archäologische Untersuchungen in Haft Tappeh (Iran)*. AMIT 35-36, 225-239.
2013. *Some Chronological Aspects of the Building Structures at Haft Tappeh*, in K. De Graef; J. Tavernier (eds.), *Susa and Elam. Archaeological, Philological, Historical and Geographical Perspectives*. Proceedings of the International Congress Held at Ghent University, December 14-17, 2009. Leiden, Boston. 161-172.
- _____. 2015. *Ergebnisse der C14-Datierung der Proben aus Haft Tappeh*. *Elamica* 5, 7-36.
- Niebel, V. 2012. *Möglichkeiten und Probleme der 14C-Datierung am Beispiel der Proben aus Haft Tappeh (Iran)*, *Elamica* 2, 161-168.
- Potts, D. T. 1999. *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Reimer, P. J. et al. 2013. IntCal 13 and Marine 13 Radiocarbon Age Calibration Curves 0-50,000 Years cal BP, *Radiocarbon*, 55 (4), 1869-1887.
- Steve, J.-J; H. Gasche; L. de Meyer. 1980. *La Susiane du deuxième millénaire: à propos d'une interprétation des fouilles de Suse*. IrAnt 15, 49-154.
- Steve, M.-J; F. Vallat; H. Gasche. 2002-03. *Suse. Supplément au Dictionnaire de la Bible 13*, Paris: Letouzey & Ané, Éditeurs, col. 359-652.
- Talma, A. S; J. C. Vogel. 1993. *A Simplified Approach to Calibrating 14C Dates*. *Radiocarbon* 35 (2), 317-322.
- Taylor, R. E; W. C. Beaumont; J. Southon; D. Stronach; D. Pickworth. 2010. *Alternative Explanations for Anomalous 14C Ages on Human Skeletons Associated with the 612 BCE Destruction of Nineveh*. *Radiocarbon* 52, 372-382.
- Vallat, F. 2000. *L'Elam du IIe millénaire et la chronologie courte*. Akkadica 119-120, 7-17.
- _____. 2006. *La chronologie méso-élamite et la lettre de Berlin*. Akkadica 127 fasc.2, 123-136.
- Zerbst, U; P. G. van der Veen. 2015. *Does Radiocarbon Provide the Answer?*. in P. James; P. G. van der Veen (eds.), *Solomon and Shishak: Current Perspectives from Archaeology, Epigraphy, History and Chronology*, Proceeding of the Third BICANE Colloquium held at Sidney Sussex College, Cambridge 26-27 March, 2011. Oxford: BAR International Series 2732, 199-224.

پراکنش و توالی استقرارهای پیش از تاریخی غرب رودخانه کرخه، شمال خوزستان

علی زلفی*

بیش از صدسال است که در دشت شوشان در بخش شمالی استان امروزی خوزستان، بررسی‌ها و کاوش‌های بی‌شماری انجام شده است. اکثر این فعالیت‌های میدانی بر بخش مرکزی این دشت تمرکز داشته‌اند و بررسی‌های روشمند انگشت‌شماری در بخش‌های حاشیه‌ای آن صورت گرفته است. متأسفانه، بسیاری از بررسی‌های گذشته یا بهتر است بگوییم نخستین بررسی‌هایی که در دشت شوشان انجام شد، کل دشت را در مدت‌زمان سه یا چهار هفته بررسی کرده‌اند که در مقیاس وسعت زیاد این دشت زمان بسیار کمی برای انجام یک بررسی دقیق و روشمند به حساب می‌آید. در واقع اطلاعات ما از نظام‌های استقرار و توالی فرهنگی در مناطق حاشیه‌ای همچون غرب کرخه بسیار اندک و ناقص است. علاوه بر این، بقایای جنگ تحمیلی عراق باعث شده است که بعد از انقلاب نیز این منطقه هرگز مورد توجه مطالعات جدی و روشمند باستان‌شناسی قرار نگیرد. در بیشتر بحث‌های صورت گرفته در مورد هزاره پنجم و چهارم پ. م، بیشتر به دشت دهلران در شمال غرب دشت شوشان اشاره شده است، در حالی که منطقه حائل بین دشت شوشان و دهلران که در واقع می‌توانسته به عنوان پلی ارتباطی بین این دو دشت به صورت مستقیم و جنوب میان رودان به صورت غیرمستقیم بوده باشد، هرگز مورد بررسی قرار نگرفته است.

در این مقاله، محوطه‌ها و نظام استقرار در طول هزاره پنجم تا اوایل هزاره سوم پ. م. در غرب کرخه مورد بحث قرار خواهد گرفت. علاوه بر این، با تکیه بر بررسی‌های صورت گرفته در غرب کرخه، دوره تاریک و مهم در باستان‌شناسی جنوب غرب ایران یعنی دوره شوش پایانی الف (دوره گذار از شوش ۱ به شوش ۲) در شمال دشت شوشان بازبینی و مورد نقد خواهد گرفت تا درک درستی از چالش‌ها و مشکلات اصلی نظام استقرار این دوره در دشت شوشان ارائه شود.

کلیدواژه‌گان: غرب کرخه، دشت شوشان، شمال خوزستان، الگوهای استقرار، شوش پایانی الف

The Distribution and Continuity of the Prehistoric Settlements in the Region West of the Karkheh River in Lowland Susiana, Southwestern Iran

Ali Zalaghi

Most part of the lowland Susiana has been the object of numerous archaeological surveys and excavations for more than 100 years. However, the overwhelming majority of the archaeological studies have been concentrated on the upper Khuzestan plains, the area between the Karkheh River in the west and the Karun River in the east. Surprisingly, the vast region on the west bank of the Karkheh River has never been systematically surveyed.

In 2004 and 2005, a four-month intensive survey was conducted in this part which resulted in the discovery of 81 settlements ranging from prehistoric to Islamic times. This data, not only evolve the existing Susiana survey database, but offer new insights into the long-term cultural changes and continuity in the region. It also provides a deeper understanding of the nature of the relationship between Susiana and its periphery, buffer zone of the Deh Luran plain.

Analysis of settlement patterns from fifth to the early third millennium BC on the west bank of the Karkheh River forms the scope of this article. Moreover, based on the survey results of the west Karkheh, the Terminal Susa A period (periods between Susa I and II) will be reviewed and re-examined.

Keywords: West Karkheh, Susiana plain, Upper Khuzestan, Settlement patterns, Terminal Susa A

* دانشجوی دکتری
باستان‌شناسی دانشگاه ماینز
Ph.D candidate,
Department of the Near
Eastern Archaeology
University of Mainz
zallaghiali@gmail.com

پیشینه مطالعات باستان‌شناختی در غرب کرخه

می‌توان گفت هم‌زمان با شروع فعالیت‌های فرانسوی‌ها در دشت شوشان به‌خصوص شوش، روندی از بررسی‌های باستان‌شناختی غیر روشمند که بیشتر جنبه آشنایی با منطقه و بازدید از محوطه‌ها را داشت، آغاز شد. برای اولین بار دمکنم (De Mecquenem, 160-140: 1943) نقشه‌ای از محوطه‌های پیش از تاریخی دشت شوشان ارائه داده است. این نقشه شامل ۴۱ محوطه و تپه باستانی است که نام رایج آن‌ها نیز ذکر شده است. در غرب رودخانه کرخه به جزء شهر ساسانی ایوان کرخه، او یک تپه پیش از تاریخی به نام هَلومَش را مشخص کرده است.^۱

اگرچه این بررسی‌ها چند سال بعد توسط لبرتون ادامه داده شد (Le Breton, 1947: 120-219) و محدوده بیشتری از دشت شوشان مورد بررسی قرار گرفت، اما او هیچ محوطه باستانی جدیدی در غرب کرخه به مطالعات قبلی اضافه نکرد.^۲ لبرتون نقشه‌ای از ۸۰ محوطه باستان‌شناسی دیگر ارائه کرد که ۱۸ عدد از آن‌ها مربوطه به دوره پیش از تاریخی است و هیچ تاریخی را برای مابقی آن‌ها ارائه نکرده است. در سال ۱۹۵۰ میلادی هم گیرشمن کاوش‌هایی بر روی شهر باستانی ایوان کرخه انجام داده است.

نخستین بررسی که منجر به درک جامع و دقیقی از الگوهای استقراری دشت خوزستان شد توسط رابرت مک‌آدمز در بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲ انجام شده است (Adams, 1962: fig.3). او موفق به شناسایی ۲۵۰ محوطه باستانی از دشت شوشان شد که یک بازه زمانی از حدود ۵۵۰۰ پ.م. تا دوره اسلامی را در برمی‌گرفت. اگرچه آدمز علاوه بر یک محوطه شناخته‌شده در غرب کرخه، دو محوطه پیش از تاریخی دیگر را در این منطقه بررسی و بر روی نقشه مشخص کرد، اما به نظر می‌رسد که او هم همچون بررسی‌های قبلی، توجه و زمان کمی را صرف این منطقه کرده و تنها سه محوطه در منطقه غرب کرخه معرفی کرده است (Adams, 1962: fig. 3). سال‌های بعد، پیردمیروشچی نیز حاشیه رودخانه دوارچی و بخشی از دشت عباس را مورد بررسی قرارداد (De Miroshedji, 1981).

اگرچه بعد از بررسی آدمز، بارها دشت شوشان مورد بررسی قرار گرفته و اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری از نظام استقراری و برهم‌کنش‌های منطقه‌ای از این دشت ارائه شده است، اما همگی آن‌ها همچنان بر مرکز این دشت تمرکز داشته و مناطق حاشیه‌ای همچون غرب کرخه کمتر مورد توجه بوده است، به حدی که بررسی‌های جدید نیز هیچ اطلاعات بیشتری نسبت به بررسی صورت گرفته توسط آدمز در مورد غرب کرخه ارائه نمی‌کنند.

۱. با توجه به نام محلی این تپه، دمکنم معتقد است که شاید این نام اشاره به شهر باستانی ایلامی نو هَلتِماش (URU hal-te-ma-aš) دارد که در ششمین لشکرکشی آشوربانیپال به ایلام به آن اشاره شده است. اگرچه نگارش درست آن بایستی hal.te.in.hu-taš بوده باشد (Hinz & Koch, 1987: 609)؛ اما ما در بررسی‌ها و پرس‌وجوهای انجام داده نته‌ها این نام محلی را ننشیدیم بلکه به جزء دوره‌های پیش از تاریخی و چند قطعه سفال مربوط به دوره ایلام قدیم، هیچ داده فرهنگی مربوط به دوره ایلام نو به دست نیاورده‌ایم. بر این اساس بسیار سخت است که بتوان ادعان نمود که این تپه همان هَلتِماش یا هَلتِاینه‌وتاش باستان باشد، اگرچه این تشابه اسمی در نوع خود بسیار جالب توجه است.

۲. لبرتون (Le Breton, 1947: 124) فقط یک قطعه سفال از ایوان کرخه و یک قطعه سفال هم از تپه هَلومَش چاپ کرده است. اگرچه در بررسی‌های بعدی و بررسی صورت گرفته توسط ما هیچ سفال پیش از تاریخی از شهر ساسانی ایوان کرخه به دست نیامده است.

در مجموع در طول بررسی‌های گذشته، سه تپه پیش از تاریخی به‌عنوان KS 238, 239, 240 ثبت گردیده است (Adams, 1962: fig.5.3; Kouchoukos & Hole, 2003: fig.3).

در طول سال‌های اخیر نیز چندین بررسی و کاوش در منطقه غرب رودخانه کرخه صورت گرفته است. بین سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۸۱ مهدی رهبر تپه صالح داوود را کاوش کرد که منجر به کشف مقبره‌ای از دوره الیمایی شد (مهدی رهبر، ۱۳۹۱). غلامعلی باغبان کوچک در سال ۱۳۸۵ به‌منظور تعیین عرصه و حریم شهر ایوان کرخه بررسی‌هایی اطراف ایوان کرخه و گمانه‌زنی‌هایی اطراف این شهر انجام داده است (کریمیان و باغبان کوچک، ۱۳۹۰). همچنین اردشیر جوانمرد زاده در سال ۱۳۸۸ در چهارچوب پروژه نجات بخشی غدیر، به‌منظور عبور کانال‌های آبرسانی، بررسی در حاشیه غربی رودخانه کرخه انجام داده است (جوانمرد زاده، ۱۳۸۸).

بررسی‌های باستان‌شناختی در غرب کرخه

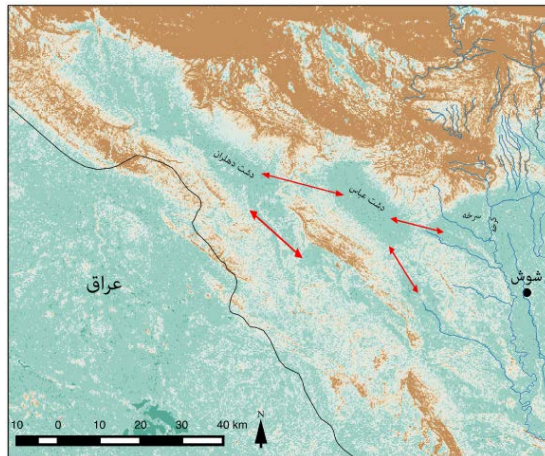
محدوده بررسی: بررسی‌های باستان‌شناختی غرب کرخه توسط نگارنده در بین سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ به مدت ۴ ماه با همکاری پایگاه چغازنبیل و هفت تپه به‌منظور شناخت بهتر استقرارهای هم‌زمان با هفت تپه و چغازنبیل یا به عبارت دیگر شناخت شبکه‌های سیاسی-اقتصادی دوره ایلام میانه صورت گرفته است. در طول این بررسی ۸۱ محوطه و تپه باستانی شناسایی و ثبت گردید که دوره وسیعی از هزاره پنجم تا دوره اسلامی را در برمی‌گیرد.^۳ این بررسی از حاشیه غربی رودخانه کرخه شروع و تا مرز ایران و عراضفق ادامه داشته است و از سمت جنوب محدود به تپه‌های شنی میشداغ، از سمت شمال به کوهپایه‌های زاگرس و از سمت شمال غربی به مرز بین استان ایلام و خوزستان منتهی می‌شود (تصویر ۲ و ۳). اگرچه دشت عباس از لحاظ جغرافیایی ادامه منطقه سرخه در غرب کرخه است اما به لحاظ تقسیمات سیاسی بخشی از استان ایلام به شمار می‌رود. به همین دلیل خارج از محدوده بررسی بوده و این بخش از غرب رودخانه کرخه مورد بررسی قرار نگرفت.

جغرافیا و مورفولوژی غرب کرخه: دشت شوشان، دشت وسیعی متشکل از بخش‌های جغرافیایی مختلف است که در جنوب غربی ایران و در استان امروزی خوزستان قرار دارد. سه رودخانه مهم کارون در شرق، دز در مرکز و کرخه در غرب، این دشت را به‌عنوان مرکزی مهم و حاصلخیز برای شکل‌گیری و توسعه حکومت‌ها، ایجاد شهرها و تجارت مبدل کرده است. از لحاظ جغرافیایی غرب رودخانه کرخه زیست‌بوم بسیار متفاوت‌تری از مرکز دشت شوشان

۳. اگرچه آدمز از واژه KS که مخفف (Khuzestan Survey) است برای نام‌گذاری محوطه‌های باستانی خوزستان استفاده کرد و یک سیستم شماره‌گذاری یکسان برای محوطه‌های باستانی خوزستان بنا کرده است- مخفقی که امروزه همچنان استفاده می‌شود- اما در این بررسی ما از واژه WK که مخفف (West Karkheh) است استفاده کرده‌ایم تا بتوان در همان نگاه اول حوزه جغرافیایی تپه‌های شناسایی‌شده را مشخص کرد. علاوه بر این منطقه غرب کرخه از لحاظ جغرافیایی بخش بزرگی را شامل می‌شود که از لحاظ تقسیمات سیاسی فقط بخشی از آن در استان خوزستان قرار دارد، و بخشی از آن در استان ایلام واقع می‌شود. علاوه بر این تاکنون هیچ لیست کاملی از محوطه‌های باستانی خوزستان که دارای شماره KS باشد چاپ نشده است و بعضاً تپه‌هایی وجود دارند که دو شماره KS دارند. همچنین با توجه به بررسی‌های اخیر که در این بخش صورت گرفته، به تپه‌های غرب کرخه شماره‌های جدیدی KS داده شده است.

از آن استفاده می‌کرده‌اند. حتی امروزه با احداث سد کرخه همچنان از این نقطه کلیدی کانال‌هایی به‌منظور انتقال آب پشت سد به منطقه غرب کرخه کشیده شده است.

با توجه به ژئومورفولوژی (زمین‌ریخت‌شناسی) غرب رودخانه کرخه و بررسی‌های صورت گرفته، به نظر می‌رسد دشت شوشان از طریق بخش سرخه به دشت عباس و سپس به دشت دهلران متصل می‌شده است. در واقع منطقه سرخه و دشت عباس یک کریدور ارتباطی بین دشت شوشان و دشت دهلران را تشکیل می‌دهند (تصویر ۱).



تصویر ۱.

موقعیت جغرافیایی و ارتباطی غرب کرخه و کریدورهای ارتباطی به دشت شوشان

Fig. 1. Geographical location of West Karkheh and its communication corridors to the Susiana plain.

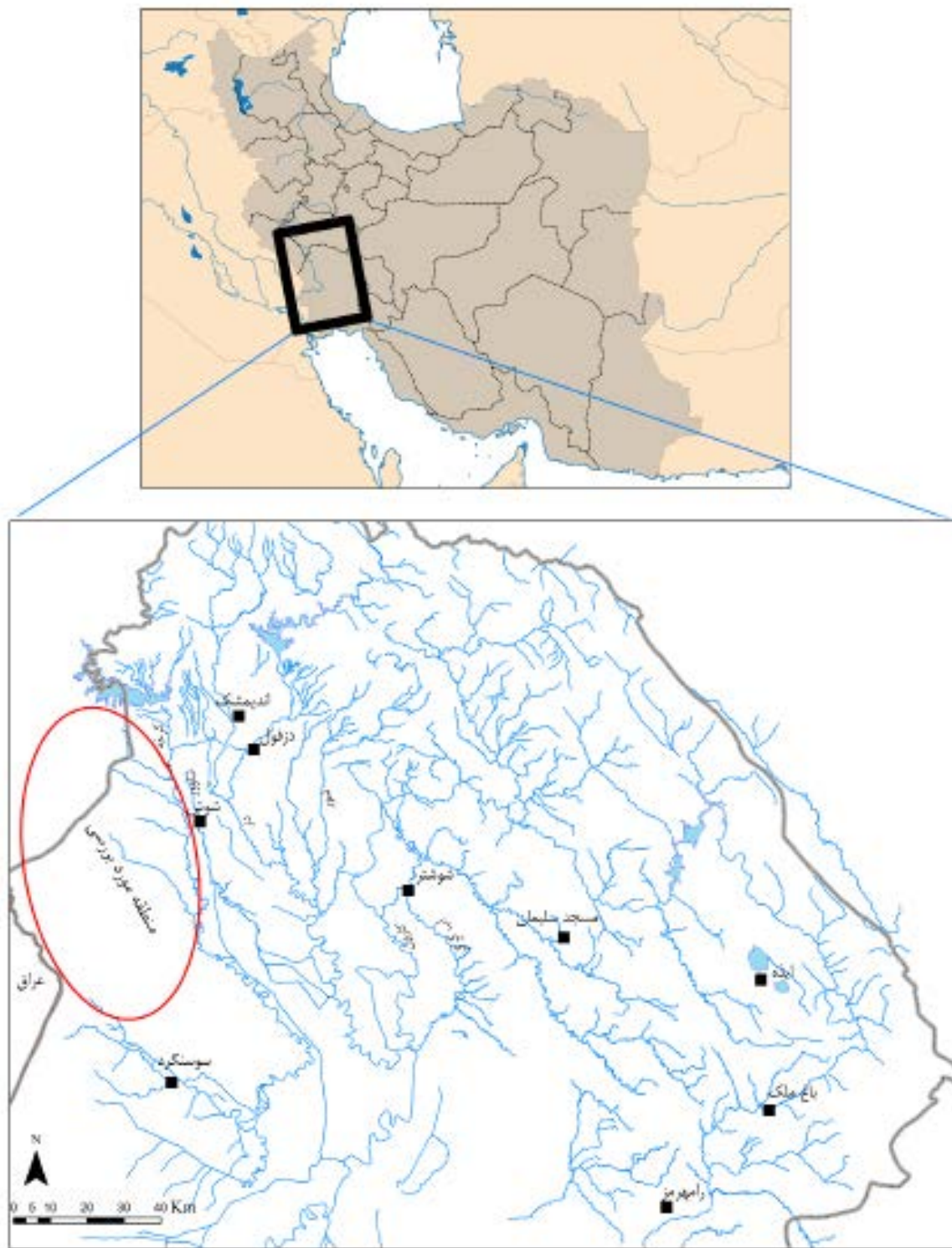
روش بررسی: در مورد روش بررسی باید به چند نکته اشاره شود. نخست از آنجایی که پیش‌بینی می‌شد بیشترین پراکندگی استقرارها در بخش شمالی باشد، بررسی از این بخش یعنی منطقه سرخه آغاز شد. دوم اینکه با توجه به شرایط نظامی و خطرناک بودن منطقه به لحاظ عدم پاک‌سازی مین و اثرات جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق، بیشتر مناطقی که امن و پاک‌سازی شده بود مورد بررسی قرار گرفته است. در واقع استفاده از نیروهای محلی به‌خصوص چوپان‌ها و روستاییان نقطه اتکای این بررسی برای یافتن مناطق امن بوده است. سوم اینکه برخلاف بررسی‌های گذشته، این بررسی به‌صورت فشرده یعنی مدت ۴ ماه انجام شده است و هرروز فقط بخش کوچکی که روز قبل بر روی نقشه ۱:۵۰۰۰۰ مشخص شده بود مورد بررسی قرار گرفت. در واقع، هدف اصلی بیشتر بر روی فشرده بودن و دقیق بودن بررسی بوده است، نه اینکه منطقه وسیعی را پوشش دهیم. در این بررسی، در کنار ثبت محوطه‌های باستانی، مطالعات قوم‌شناسی نیز انجام شد و روستاهایی که در اثر جنگ تحمیلی عراق متروک و جابجا شده بودند و تغییرات صورت گرفته در منطقه نیز ثبت و ضبط شد که درجایی دیگر به این موضوع پرداخته خواهد شد. چهارم اینکه برای جانمایی تپه‌ها در مرحله نخست از نقشه‌های ۱:۵۰۰۰۰ استفاده گردید، اما در مرحله بعدی از عکس‌های ماهواره‌ای و تصاویر کرونا برای شناسایی دقیق و تغییرات زیست‌محیطی استقرارها استفاده شد. در پایان نیز همه اطلاعات وارد نرم‌افزار GIS شد تا بتوان به‌راحتی به تحلیل داده‌ها پرداخت.

دارد. تپه‌های شنی و ماهوری بخش وسیعی از این منطقه را تشکیل می‌دهند (Farmanara et al., 1959) که این مسئله باعث شده است بخش عظیمی از آن در طول دوره پیش‌اتاریخی بدون سکونت باقی بماند. منطقه غرب کرخه به ۳ بخش تقسیم می‌شود. در شمال آن منطقه سرخه، در مرکز آن چنانه و منطقه سید عباس در بخش جنوبی آن قرار دارد (تصویر ۳). در تمامی این بخش‌ها بقایای ناشی از جنگ تحمیلی را می‌توان هنوز مشاهده کرد و همچنان مناطقی وجود دارد که جزء مناطق نظامی محسوب می‌شود و امکان بررسی در آن‌ها برای ما میسر نشد. با این وجود، تلاش کردیم تمام سه منطقه ذکر شده را تا حدی که شرایط اجازه می‌دهد، بررسی کنیم. دوایری که به‌صورت خط‌چین سیاه مشخص شده‌اند مناطقی است که به‌صورت فشرده مورد بررسی قرار گرفته است (تصویر ۳).

منطقه سرخه به دلیل حاصلخیز بودن خاک آن برای کشاورزی و استفاده از آب رودخانه کرخه، مکان بسیاری مناسبی برای شکل‌گیری استقرار نسبت به دیگر بخش‌ها است. درحالی‌که بخش جنوبی غرب رودخانه کرخه، به دلیل وجود تپه‌های شنی، زمین‌های حاصلخیزی وجود ندارد. امروزه این منطقه بیشتر مورد استفاده عشایر و دامپروران عرب‌زبان است. البته اخیراً با احداث سد کرخه بر روی رودخانه کرخه، کانال‌های آب‌رسانی به‌منظور توسعه زمین‌های کشاورزی در این بخش کشیده شده است. این اقدام باعث شده که امروزه شاهد چشم‌اندازی بسیار متفاوت‌تر نسبت به زمانی که این بررسی انجام شده است، باشیم.

نکته بسیار مهم دیگری که باید به آن توجه داشت درصد شیب رودخانه کرخه نسبت به زمین‌های اطراف آن است. جهت رودخانه کرخه از شمال به جنوب است و حاشیه غربی آن یا به‌عبارتی دیگر منطقه غرب کرخه در ارتفاعی بالاتر از خود رودخانه کرخه و حاشیه شرقی آن قرار دارد. این تفاوت شیب، امکان استفاده مستقیم از آب رودخانه کرخه را برای استقرارهایی که بافاصله از رودخانه واقع شده‌اند ناممکن می‌سازد. در واقع از تنها جایی که می‌توان آب رودخانه کرخه را به بخش غربی آن انتقال داد، شمالی‌ترین بخش آن در دشت شوشان است؛ یعنی دقیقاً جایی که رودخانه کرخه از کوهپایه‌های زاگرس خارج و وارد دشت شوشان می‌شود که امروزه به پای پل مشهور است (تصویر ۱). این محل دقیقاً نقطه‌ای کلیدی است که ساسانی‌ها هم برای انتقال آب به شهر ساسانی ایوان کرخه

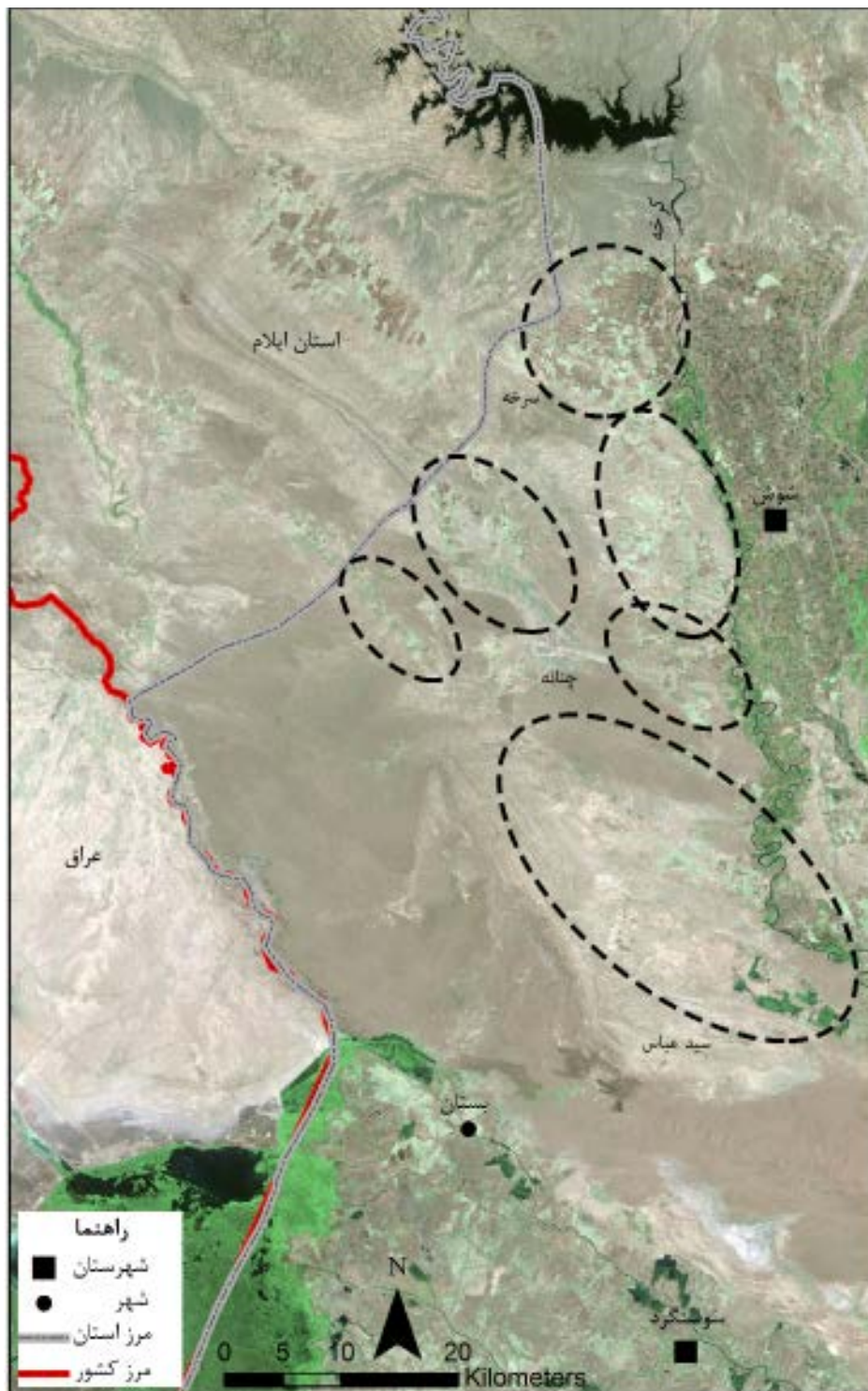
۴. در بازدیدی که بهمن ۱۳۹۳ از منطقه غرب کرخه داشته‌ام، شاهد حجم عظیمی از اتاقگاه‌های قشلاقی عشایر بختیاری بودم که در بخش سرخه به‌خصوص اطراف ایوان کرخه و در تپه‌های ماهوری برپا شده‌اند. این مسئله باعث به وجود آمدن چشم‌اندازی متفاوت‌تر نسبت به یک دهه گذشته شده است. غرب رودخانه کرخه غالباً محل سکونت عشایر و روستائینان عرب‌زبان بوده، اگرچه خانواده‌هایی از اقوام لر و بختیاری نیز در بین آن‌ها مشاهده می‌شد. معمولاً بخش عمده‌ای از عشایر بختیاری فصل قشلاق را در مناطق مرکزی دشت شوشان همچون اطراف تپه چغامیش، چغاموسر و شهر باستانی جندی‌شاپور و اطراف سیاه منصور که درواقع مناطق پایین‌دست جاده اسقالتنه دزفول و شوشتر می‌باشند سپری می‌کردند، چراکه با توجه به فصل کشت، مناطق مناسبی برای تهیه علوفه برای دام‌های آن‌ها به شمار می‌رود. اگرچه بعضی از عشایر گاهی به دلایل کمبود فضای مناسب در این مناطق تا مناطق غرب‌تر همچون اطراف تپه سنجر و جنوبی‌تر همچون اطراف چغازنبیل نیز اتاقگاه‌های خود را برپا می‌کرده‌اند. اینکه تعداد زیادی از عشایر بختیاری به سمت منطقه غرب کرخه کشیده شده‌اند، می‌تواند به دلیل محدودیت‌های ایجاد شده توسط دولت و کشاورزان در مناطق مرکزی برای آن‌ها باشد و پدیده‌ای کاملاً جدید است. وانگهی با کشیدن کانال آب از سد کرخه بخش وسیعی از منطقه غرب کرخه به زیر کشت رفته است که شرایط مناسب و بکری را برای اسکان عشایر بختیاری در این بخش از خوزستان در فصل قشلاق فراهم کرده است.



تصویر ۲.

موقعیت منطقه غرب کرخه و بررسی صورت گرفته در خوزستان

Fig. 2. Map of Iran showing the west bank of the Karkheh River and the survey area in Khuzestan



تصویر ۳.

منطقه مورد بررسی

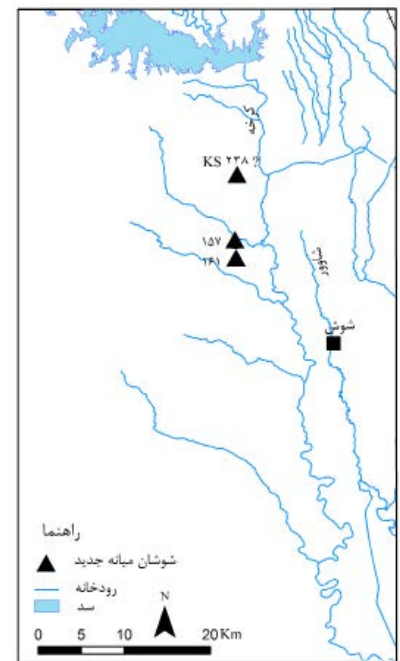
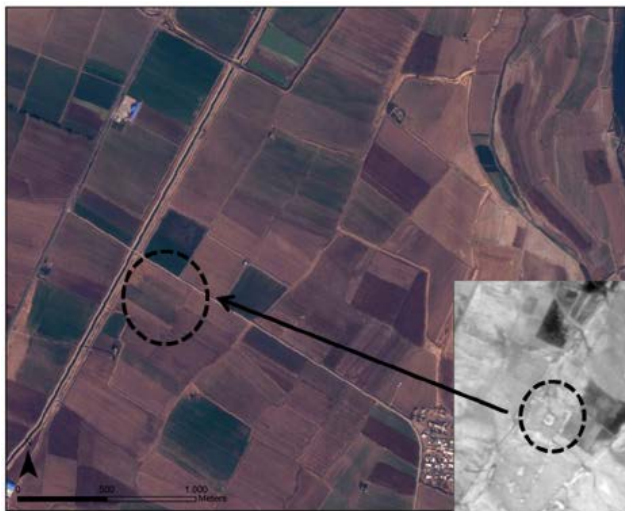
Fig. 3. The survey area.

شماره بررسی	نام محلی	موقعیت جغرافیایی	توصیف محوطه		توصیف محوطه				
			وسعت (هکتار)	ارتفاع از سطح زمین های اطراف (متر)	مجموعه ای از تپه ها (محوطه)	تپه	سفال	سفالینه	مواد فرهنگی جمع آوری یا مشاهده شده
۱۰۱	عنکوش	39S 235315- 3561912	۱,۹	۸	X				پیکرک حیوانی
۱۰۲	حمود	39S 236295- 3559447	۱,۸	۴,۵	X		X	X	
۱۰۸	-	39S 231246- 3551993	۰,۹	۳,۵	X		X		
۱۱۵	-	39S 232473- 3552166	۰,۳	۲	X		X		
۱۵۷	ایشان اسود	39S 229080- 3577984	۱,۵	۱۰	X		X	X	
۱۶۱	ایشان مسلیت الف	39S 229137- 3576638	۱,۷	۱۲	X		X	X	
۱۶۰	ایشان مسلیت ب	39S 229317- 3576572	۲,۴	۲	X		X	X	سردوک سفالی
۱۶۴	ملحه	39S 229462- 3573810	۱,۲	۴	X		X		
۱۷۴	فتح المبین	39S 234236- 3567552	۱,۱	۶	X		X	X	سردوک سفالی

جدول ۱.

تپه های پیش از تاریخی در غرب رودخانه کرخه، موقعیت های جغرافیایی بر اساس سیستم جغرافیایی UTM WGS 84 ارائه شده است.

Tab. 1. Prehistoric settlements on the west bank of the Karkheh River; geographical locations based on the UTM WGS 84.



تصویر ۴. راست:

الگوی استقراری دوره شوشان میانه جدید
Fig. 4. Right: Settlement pattern of the Late Middle Susiana.

تصویر ۵. چپ:

مقایسه موقعیت تپه KS 238، سمت راست تصویر کرونا ۱۳۴۷، سمت چپ تصویر ماهواره ای ۱۳۹۲
Fig. 5. Left: Location of site KS 238; CORONA satellite image 1968 (right); Bing satellite image 2013 (left).

الگوهای استقراری در طول هزاره پنجم و چهارم پ.م.

همان طور که در بالا اشاره شد تاکنون فقط سه تپه باستانی پیش از تاریخی در غرب رودخانه کرخه گزارش شده است که در منابع مختلف به عنوان KS 238, 239, 240 شناخته شده اند (Adams, 1962: fig. 3). البته از دوره های متأخر همچون پارتنی، ساسانی و اسلامی تپه های بیشتری گزارش شده است (Wenke, 1970: 338-139). در مجموع، براساس مطالعات مقایسه ای بر روی سفال های به دست آمده، ۹ استقرار پیش از تاریخی در غرب کرخه شناسایی و ثبت شد (جدول ۱ و ۵) که در ادامه الگوهای استقراری مربوط به هر دوره ارائه خواهد شد.^۵

۵. متأسفانه باوجود گذشت حدود یک سده از کاوش ها و مطالعات باستان شناختی در دشت شوشان، هنوز یک سیستم گاه نگاری یکسان و هماهنگ که مورد قبول همه باشد وجود ندارد و همچنان گاه نگاری های متفاوتی استفاده می شود. در اینجا برای نام گذاری فازهای قدیمی تر از سیستم گاه نگاری دلگاز و کنتور (Delougaz & Kantor, 1996: 305-306). به عبارت دیگر علیزاده (Alizadeh, 1992: 19-38; 2008: 1-32). که بر اساس حفاری ها و مطالعات آن ها در

دوره شوشان میانه جدید (حدود ۵۲۰۰ تا ۴۹۰۰/۴۸۰۰ پ.م).

قدیمی ترین استقرار شناخته شده در غرب رودخانه کرخه به دوره شوشان میانه جدید برمی گردد. سفال های شاخص مربوط به این دوره در تپه ایشان اسود (۱۵۷) و تپه ایشان مسلیت الف (۱۶۱) و احتمالاً KS 238 به دست آمده است (تصویر ۴ و ۶ تا ۸). قابل ذکر است که تپه KS 238 برای نخستین بار توسط رابرت مک آدمز و بعدها توسط هول و دلفوس مورد بررسی قرار گرفت (Hole, 1987: 15; Dollfus, 1985: 15).

دشت شوشان استوار بوده است. استفاده شده است، چراکه این لایه ها در شوش پیدا نشده است. برای گاه نگاری فازهای بعدتر از سیستم گاه نگاری لبرتون (Le Breton, 1957: 124) و لبرون (Le Brun, 1971: 45) که بر پایه کاوش های صورت گرفته در شوش استوار است و همین طور از گاه نگاری جانسون (Johnson, 1971: 45) برای اوایل هزاره چهارم استفاده شده است. ۶. در اینجا بایستی اشاره کنیم که آقای محمد شیخ از اداره میراث فرهنگی شوش در بررسی ای که انجام داده اند محوطه ای مربوط به دوره پارینه سنگی پیدا کرده اند که به احتمال زیاد در تمامی فازهای دوره پارینه سنگی مسکونی بوده است (شیخ، ۱۳۸۷). ۷. برای اطلاعات بیشتر در مورد موقعیت جغرافیایی و اطلاعات کلی در مورد تپه ایشان مسلیت و ایشان اسود و سایر محوطه های ذکر شده در جدول شماره ۱ رجوع شود به: Zalaghi, 2014: 1.



تصویر ۶. بالا:

تپه ایشان اسود (۱۵۷)، دید از شرق، مرداد ۱۳۸۳

Fig. 6. Top: Tappeh Ishan Aswad (157); view from east, July 2004.

تصویر ۷. پایین:

تپه ایشان مسلیت الف (۱۶۱)، دید از جنوب شرقی، ۱۳۸۳

Fig. 7. Bottom: Tappeh Ishna Maslit A (161); view from southeast, 2004.

فقط ۱۶ درصد از سفال‌های جمع‌آوری شده در تپه ایشان اسود مربوط به دوره شوشان میانه جدید است و در تپه ایشان مسلیت الف فقط چهار درصد از سفال‌های جمع‌آوری شده مربوط به این دوره هستند؛ اما تراکم سفال‌های تپه KS 238 در طول این دوره برای ما نامشخص است؛ بنابراین می‌توان دو تپه ایشان مسلیت الف و ایشان اسود را به‌عنوان دو روستای کوچک در نظر گرفت که به فاصله‌ای حدود یک کیلومتر از همدیگر قرار داشته‌اند؛ اما تپه KS 238 با فاصله بیشتری از آن‌ها یعنی حدود هشت کیلومتر قرار گرفته است. جالب اینکه در طول این دوره فقط بخش سرخه مسکونی بوده است و در دیگر بخش‌ها هیچ شواهدی مربوط به این دوره به دست نیامد.

در کنار این دو محوطه، دو رودخانه فصلی بانام رودخانه روفاییه در شمال ایشان اسود و رودخانه ملحه در جنوب ایشان مسلیت وجود دارد. فاصله این تپه‌ها از رودخانه کرخه حدود ۳/۵ کیلومتر است (تصویر ۸). در حاشیه شرقی رودخانه کرخه، سه استقرار مهم مربوط به دوره شوشان میانه جدید قرار دارد: تپه جویی، بندبال و جعفرآباد که همگی آن‌ها با فاصله حدود ۴ کیلومتر از رودخانه کرخه قرار دارند (Dollfus, 1985: fig. 4, 5).

بر اساس بررسی‌های صورت گرفته به نظر می‌رسد که استقرارهای مربوط به این دوره، بیشتر از رودخانه‌های فصلی و کانال‌های طبیعی که کاملاً در نزدیکی آن‌ها قرار داشته‌اند استفاده می‌کرده‌اند (تصویر ۸). با توجه به اینکه رودخانه کرخه در فاصله حدود ۳/۵ کیلومتری از آن‌ها و با اختلاف شیب حدود ۱۵ متری از رودخانه کرخه قرار گرفته است احتمالاً این رودخانه نمی‌توانسته به‌عنوان منبع آبی برای فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی در این دوره استفاده شده باشد. در مقابل، رودخانه‌های فصلی کوچک و کانال‌های طبیعی به راحتی قابل دسترس و قابل کنترل بوده‌اند.

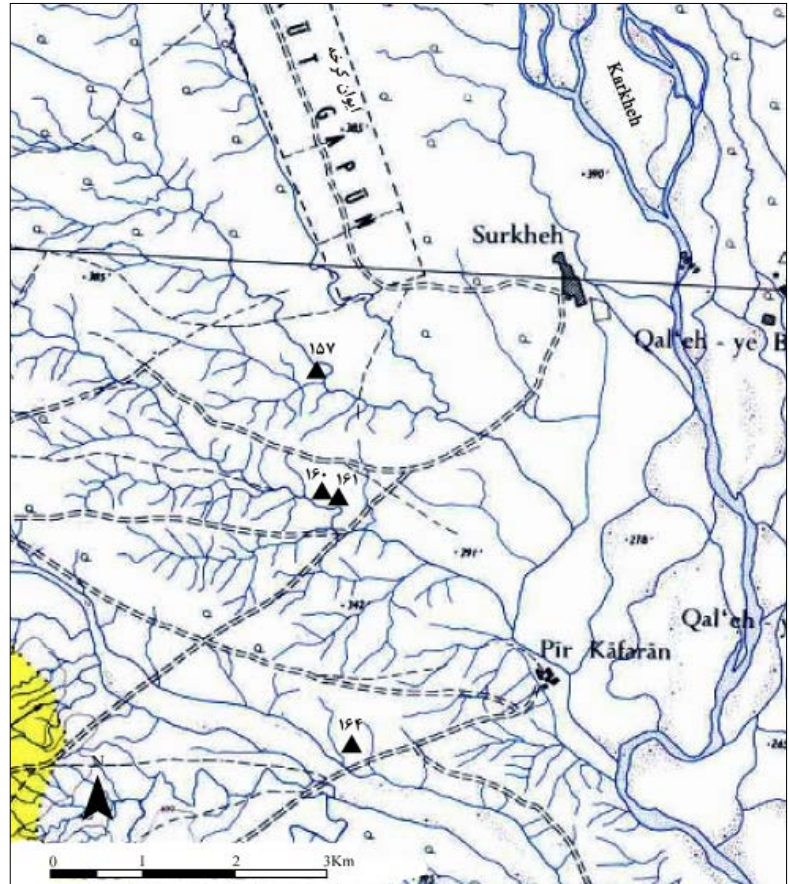
دوره شوشان جدید ۱ / شوشان d

(حدود ۴۸۰۰ تا ۴۴۰۰ پ.م.)

در دوره شوشان جدید ۱ / شوشان d به نظر می‌رسد غرب رودخانه کرخه در قیاس با دوره گذشته به صورت فشرده‌تری مسکونی بوده است. سکونت در دو تپه مهم منطقه سرخه یعنی ایشان اسود و ایشان مسلیت همچنان ادامه داشته است. دلفوس و هول معتقدند که سکونت در تپه KS 238 تداوم نداشته است (Dollfus, 1985: 12; Hole, 1987: 42). در طول این دوره، سه استقرار جدید یعنی ۱۰۱، ۱۰۲ و ۱۷۴ ایجاد شده است (تصویر ۱۰، ۱۵، ۱۶). در مجموع سفال‌های شاخص مربوط به دوره شوشان جدید ۱ در پنج تپه شناسایی شده است (جدول ۲).

تراکم سفال‌های مربوط به دوره شوشان جدید ۱ در سه محوطه تازه ایجاد شده بیشتر از دو تپه‌ای است که از دوره قبل نیز مسکونی بوده‌اند (جدول ۲). الگوی استقراری در این دوره متفاوت‌تر از دوره پیشین است. ابتدا ما همچنان دو استقرار کوچک ایشان اسود و ایشان مسلیت را داریم که در نزدیکی یکدیگر قرار دارند. در مقابل، سه استقرار

متأسفانه، ما در بررسی خود، این تپه را پیدا نکردیم. اگرچه مطالعات و بررسی‌های صورت گرفته بر روی عکس‌های کرنا که در سال ۱۹۶۸ میلادی گرفته شده‌اند و مقایسه آن‌ها با تصاویر ماهواره‌ای جدید و قرارگیری آن در منطقه سرخه به خوبی نشان می‌دهد که به احتمال خیلی زیاد این تپه به دلیل گسترش فعالیت‌های کشاورزی و تسطیح اراضی کاملاً از بین رفته است (تصویر ۵).



تصویر ۸.

موقعیت تپه‌های ایشان اسود (۱۵۷)، ایشان مسلیت الف و ب، با رودخانه‌های (۱۶۰ و ۱۶۱)، فصلی و کانال‌های طبیعی که در اطراف آن‌ها قرار دارد

Fig. 8. Location of the mounds of Ishan Aswad (157) and Ishan Maslit A and B, (161 & 160), related to the adjacent seasonal rivers.

بر اساس مطالعات و بررسی‌های هول و دلفوس بر روی این تپه، وسعت آن در دوره شوشان میانه قدیم و جدید حدود ۰/۸ هکتار بوده است. البته بایستی در اینجا به این نکته اشاره شود که در جدولی که دلفوس در سال ۱۹۸۵ چاپ کرده تضادهایی قابل مشاهده است. او در جدول شماره یک تپه KS 238 را در دوره ۸ قرار داده است که بر اساس تاریخ‌گذاری او ۴۹۰۰ تا ۴۷۰۰ پ.م. است، اما در نقشه‌ای که محوطه‌های مربوط به دوره ۱۳ یعنی حدود ۴۰۰۰ تا ۳۸۰۰ پ.م. جانمایی شده، تپه KS 238 نیز آمده است (Dollfus, 1985: Tab.1)؛ بنابراین کاملاً مشخص نیست که آیا KS 238 فقط بین ۴۹۰۰ تا ۴۷۰۰ پ.م. مسکونی بوده است یا اینکه در دوره شوش پایانی الف و اوایل شوش ۲ نیز مسکونی بوده است؛ بنابراین سفال‌های جمع‌آوری شده توسط هول و دلفوس تنها مدارک باستان‌شناختی هستند که ما از این تپه داریم. متأسفانه تاکنون سفال‌های این تپه به صورت کامل چاپ نشده است.

جدول ۲.

تراکم تکه سفال‌های دوره شوشان جدید ۱ در سفال‌های جمع‌آوری شده از هر تپه

Tab. 2. The density of the Late Susiana I sherds based on the collected pottery of each site.

تپه	تعداد سفال‌ها در مجموعه جمع‌آوری شده
۱۷۴	۵۸٪
۱۰۲	۵۲٪
۱۰۱	۵۰٪
۱۶۱	۱۸٪
۱۵۷	۱۱٪

فارغ از چالش‌های گاه‌نگاری این دوره، دیدگاه‌های متفاوتی در مورد نظام استقرار و وسعت استقرارهای این دوره در دشت شوشان وجود دارد. جانسون وسعت شوش را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تپه‌های این دوره حدود ۵ هکتار تخمین می‌زند (Johnson, 1973: 21). در حالی که دیتمن وسعتی حدود ۹ هکتار را برای آن پیشنهاد می‌کند (Dittmann, 1986: 217). جانسون به‌طور کلی هجده استقرار مربوط به دوره شوش پایانی الف با وسعتی حدود ۳۰ هکتار و جمعیتی حدود ۶۰۰۰ نفر برای دشت شوشان معرفی کرده است (Johnson, 1973: 87). اگرچه او در مقاله‌ای دیگر در سال ۱۹۷۵ این تعداد را به ۲۲ تپه می‌رساند اما در نقشه‌ای که ارائه کرده فقط هجده محوطه را نشان داده است (Wright et al., 1975: 139).

جدول ۳.

تراکم تکه سفال‌های دوره شوش ۱ در مجموعه جمع‌آوری شده از هر تپه

Tab. 3. The density of Susa I sherds based on the collected pottery of each site.

تپه	تعداد سفال‌ها در مجموعه جمع‌آوری شده
۱۶۱	۴۰٪
۱۵۷	۳۳٪
۱۰۲	۲۱٪
۱۶۴	۱۷٪
۱۷۴	۱۷٪
۱۰۱	۱۶٪

جانسون نظام استقرار این دوره را به دو گروه تقسیم کرده است؛ نخست شوش و ابوفندوا با وسعتی حدود ۵ هکتار به‌عنوان دو مرکز، و دیگر استقرارها با وسعتی بین ۰/۲ تا ۲/۵ هکتار روستاهایی هستند که گروه دوم را تشکیل می‌دهند. نخستین مرکز شوش است با سه روستا در اطراف آن و دومین مرکز ابوفندوا با پنج روستا در اطراف آن (Johnson, 1973: fig. 10). جانسون هیچ استقرار را مربوط به این دوره در غرب کرخه شناسایی و معرفی نکرده است. در مقابل دیتمن بر اساس الگوی گرانشی و مطالعاتش بر روی فهرست استقرارهای بررسی شده توسط رابرت شاخت (Schacht, 1973: 129-135) و مواد دیگر محوطه‌ها، الگوی بسیار متفاوت‌تری از نظام استقرار این دوره ارائه می‌دهد. او در مجموع ۴۹ استقرار در ۳ گروه برای دشت شوشان در نظر گرفته است: ۱) ۳ استقرار بین ۹ تا ۵ هکتار (۲) ۱۰ استقرار بین ۱/۴ تا ۳/۵ هکتار (۳) ۳۶ استقرار بین ۱/۵ تا ۱/۵ هکتار (Dittmann, 1986: 225). برخلاف جانسون، دیتمن در غرب کرخه یک استقرار مربوط به دوره شوش پایانی الف معرفی کرده است، چیزی که بررسی‌های ما نیز آن را تأیید می‌کند. در مطالعات دیتمن، شوش، ابوفندوا و تپه سنجر با علامت سؤال به‌عنوان مرکز معرفی شده‌اند و در اطراف آن‌ها روستاهایی قرار گرفته‌اند که در گروه دوم و سوم نظام استقرار او قرار می‌گیرند. در حالی که جانسون فقط شوش و تپه ابوفندوا را به‌عنوان مرکز در نظر گرفته است. همان‌طور که جدول ۴ نشان می‌دهد، جانسون وسعتی

جدید ایجاد شده است که با فواصل بیشتری از همدیگر و در یک خط قرار دارند. نکته جالب‌توجه این است که فقط تپه ۱۰۲ با فاصله بسیار کمی حدود ۳۰۰ متر از رودخانه کرخه قرار دارد (تصویر ۱۰).

دوره شوشان جدید ۲ / شوش الف / شوش ۱ (حدود ۴۴۰۰ تا ۴۰۰۰ پ.م.)

در دوره شوش ۱ که هم‌زمان با ایجاد شوش به‌عنوان مرکزی مهم در دشت شوشان بوده، شاهد شکل‌گیری هفت استقرار هستیم. سکونت در پنج استقرار ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۰۱ و ۱۰۲ همچنان ادامه داشته و فقط دو استقرار جدید یعنی ۱۰۸ و ۱۶۸ در طول این دوره شکل گرفته‌اند (تصویر ۱۱). همچنین بر اساس مطالعات دولفوس و هول تپه 238 KS در طول این دوره نیز مسکونی بوده است (Dollfus, 1985: 12; Hole, 1987: 42).

تراکم سفال‌های دوره شوش الف در دو تپه ۱۶۱ و ۱۵۷ بسیار زیاد است (جدول ۳). به نظر می‌رسد تپه یعنی ایشان اسود و ایشان مسلیت بیشترین وسعت را در طول این دوره داشته‌اند. در مقابل در تپه‌هایی که در بخش جنوبی منطقه کرخه قرار دارد تراکم سفال‌ها پایین است. این دوره در دیگر محوطه‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که اگرچه بر روی هفت تپه سفال شاخص این دوره به‌دست آمده است، اما احتمالاً وسعت استقرارها در دیگر تپه‌ها در طول این دوره کاهش یافته است. می‌توان این حدس را زد که در استقرارهایی که در بخش جنوبی قرار گرفته‌اند یا چند خانواده با جمعیت کم زندگی می‌کرده‌اند یا آن‌ها برای دوره کوتاهی در طول این دوره مسکونی بوده‌اند.

دوره ۵ شوش پایانی الف (حدود ۴۰۰۰ تا ۳۹۰۰ پ.م.)

این دوره اولین بار توسط جانسون (Johnson, 1973: 87-90) به‌عنوان یکی از مراحل گاه‌نگاری دشت شوشان معرفی شد و بعدها توسط هنری رایت (Wright et. al., 1975: 137-141)، راینهارد دیتمن (Dittmann, 1986: 216) و اخیراً عباس علیزاده (Alizadeh in press) مورد بحث قرار گرفته است. تعداد سفال‌هایی معرف این دوره کمتر شناخته شده هستند و بقایای استقراری مربوط به این دوره تاکنون تنها از حفاری‌های تپه شوش (Le Brun, 1971)، ابوفندوا (Alizadeh in print) و تپه سنجر (سرداری، ۱۳۹۳) شناسایی شده است.

در شوش تاکنون بقایای دوره شوش پایانی الف از بخش آکروپل شناخته شده و از دیگر بخش‌های شوش هیچ لایه‌ای مربوط به این دوره گزارش نشده است. جانسون لایه ۲۴ آکروپل را مربوط به این دوره می‌داند، اگرچه لبرون در گزارش کاوش آکروپل لایه ۲۴ و ۲۳ آکروپل را به‌صورت یک دوره در نظر گرفته است (Le Brun, 1971: 175-177). مطالعات بدی دیتمن بر روی سفال‌های لایه ۲۴ و ۲۳، در نظر گرفتن این دو لایه به‌عنوان یک دوره را تأیید می‌کند (Dittmann, 1986: 216).

گرفته شده توسط دیتمن را بر اساس کاوش‌های صورت گرفته کنونی نمی‌توان تأیید کرد.^۹

بررسی‌های روشمند و کاوش‌های فشرده در میان آب و کریدور شرقی توسط عباس مقدم نشان می‌دهد که احتمالاً می‌توان ۲ استقرار را به این دوره در شرق کارون نسبت داد. تپه ایشان عبادت و تپه ریغوه (Moghaddam, 2012: 69, Map 4.25); اما در غرب کرخه همان‌طور که در بالا اشاره شد از دوره شوش پایانی الف به جزء مطالعات دیتمن که معتقد است سکونت در محوطه ۱۵۷ در طول این دوره تداوم داشته، هیچ شواهدی از وجود این دوره در غرب کرخه تاکنون گزارش نشده است. در هر صورت، بر اساس بررسی‌های ما، سفال‌های شاخص این دوره از سه محوطه ۱۵۷، ۱۰۱ و ۱۰۲ شناسایی شده است (تصویر ۱۲). هیچ استقرار جدیدی در طول این دوره شکل نگرفته و هر سه استقرار از دوره پیش از آن یعنی شوش ۱ مسکونی بوده‌اند.

از آنجایی که سفال‌های شاخص این دوره به‌خوبی شناخته شده نیستند و در بررسی‌های باستان‌شناختی به‌سختی می‌توان آن‌ها را تشخیص داد، در هر سه استقرار تعداد بسیار کمی از سفال‌های مربوط به این دوره تشخیص داده شد. بر اساس تراکم سفال‌های مربوط به این دوره در هر تپه، احتمالاً تپه ایشان اسود در بخش شمالی همچنان نقشی مرکزی داشته است در حالی که در دو محوطه دیگر ۱۰۱ و ۱۰۲ جمعیت بسیار کمی ساکن بوده است. در مجموع، همچون دیگر بخش‌های دشت شوشان به نظر می‌رسد که تعداد استقرارها و جمعیت کاهش چشمگیری در طول این دوره داشته است.

دوره شوش ۲ (حدود ۳۹۰۰ تا ۳۱۰۰/۳۲۰۰ پ.م.)

جانسون دوره شوش ۲ را به سه فاز اروک قدیم، میانه و جدید تقسیم می‌کند (Johnson, 1973: Tab. 12)، هر چند اخیراً علیزاده این دوره را به دو فاز شوش ۲ قدیم و جدید تقسیم‌بندی می‌کند (Alizadeh et al., 2014: 35)، سفال‌های شاخص این دوره از سطح پنج استقرار ۱۱۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱ و ۱۶۴ به‌دست‌آمده است (تصویر ۱۳). تپه ایشان مسلیت الف و ب توسط ادمز (Adams, 1962: 113) و جانسون (Johnson, 1973: 140-) 143 مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته‌اند. هر دوی آن‌ها، این دو تپه را به‌عنوان یک استقرار ثبت و معرفی کرده‌اند. اگرچه می‌توان این تپه را به‌عنوان یک محوطه در نظر گرفت اما به نظر می‌رسد که دو بخش مجزا از هم هستند. به‌منظور شناخت دقیق‌تر این تپه ما آن را به‌صورت دو تپه مجزا از هم (ایشان مسلیت الف (۱۶۱) و ایشان مسلیت ب (۱۶۰) ثبت و مورد مطالعه قرار دادیم (تصویر ۹). بررسی فشرده بر روی این تپه‌ها نشان می‌دهد که تپه اصلی یعنی ایشان مسلیت الف از دوره شوشان میانه جدید تا اوایل دوره شوش ۲ قدیم یا بر اساس گاه‌نگاری جانسون تا اروک قدیم احتمالاً بدون وقفه مسکونی بوده است. اما در دوره شوش ۲ جدید فقط تپه شرقی آن

حدود ۵/۱۶ هکتار برای ابوفندوا در طول دوره شوش پایانی الف در نظر گرفته است (Johnson, 1973: Tab. 18). صرف‌نظر از اینکه جانسون چگونه به این عدد دقیق رسیده، دیتمن وسعتی حدود ۷/۵ هکتار برای تپه ابوفندوا در نظر می‌گیرد (Dittmann, 1986: Tab. 79). جالب‌توجه است که بررسی‌ها و کاوش‌های جدید در ابوفندوا توسط عباس علیزاده نشان می‌دهد که در طول این دوره فقط تپه جنوبی مسکونی بوده که وسعتی حدود ۲ هکتار بیشتر برای آن نمی‌توان در نظر گرفت (Alizadeh in print)، یعنی بر اساس نظام طبقه‌بندی جانسون و دیتمن یک روستای نسبتاً بزرگ و نه یک مرکز. علاوه بر این جانسون معتقد است که تپه سنجر در طول این دوره مسکونی نبوده است. اما در مقابل دیتمن وسعتی بالای ۱ هکتار را برای آن در نظر گرفته است (Dittmann, 1986: Tab. 79). بررسی‌ها و کاوش‌های اخیر در تپه سنجر توسط علیزاده سرداری (سرداری، ۱۳۹۳: ۱۷۴) به‌خوبی نشان می‌دهد که این تپه در دوره شوش پایانی الف مسکونی بوده است و می‌توان آن را به‌عنوان یک روستای کوچک بین ۱ تا ۲ هکتار در نظر گرفت.

سرداری ۱۳۹۴	Mofidi 2013	Alizadeh, 2008 in print	Dittmann 1986	Johnson 1973	
			۹	۵	شوش
		۲	۷.۵	۵.۱۶	ابوفندوا
	؟		۶		تپه ده‌نو مسکونی نبوده
۲-۱			۱		تپه سنجر مسکونی نبوده

جدول ۴.

دیدگاه‌های مختلف در مورد وسعت استقرارهای دوره شوش پایانی الف در دشت شوشان

Tab. 4. Different statements on the extent of the Terminal Susa A settlements in the Susiana plain.

در مرکز دشت شوشان نیز ما شاهد چنین ابهاماتی هستیم. جانسون ۵ استقرار (KS 266, 108, 112, 6, 284) را برای دوره شوش پایانی الف معرفی کرده است که همگی آن‌ها روستاهای کوچک کمتر از ۲ هکتار هستند (Johnson, 1973: fig. 15). اما در مقابل دیتمن هجده استقرار برای این دوره پیش‌بینی می‌کند و معتقد است که تپه ده‌نو (KS 120) با وسعتی حدود ۶ هکتار در طول این دوره می‌توانسته نقش یک مرکز را در این بخش از شوشان داشته باشد (Dittmann, 1986: 226). اگرچه بر اساس بررسی‌های جانسون این تپه در طول شوش پایانی الف مسکونی نبوده است. همچنین بر اساس سفال‌های جمع‌آوری شده توسط گرملیزا (علیزاده ۱۳۸۲، جدول ۹) تپه ده‌نو فقط در طول شوشان میانه جدید، شوشان جدید ۱ و احتمالاً شوشان جدید ۲ (شوش ۱) و شوش ۲ مسکونی بوده و هیچ سفالی از این دوره معرفی نشده است.^{۱۰} علاوه بر این، بررسی‌ها و لایه‌نگاری جدید بر روی تپه ده‌نو توسط بهزاد مفیدی (Mofidi, 2013: 106) نشان می‌دهد که احتمالاً در طول دوره شوش پایانی الف تپه ده‌نو مسکونی نبوده است و نمی‌توان وسعتی حدود ۶ هکتار برای آن در نظر گرفت. اگرچه در این لایه‌نگاری بخشی از معبد منرت مشخص شده اما قدیمی‌ترین لایه‌های شناخته شده در این تپه حداکثر به میانه هزاره سوم پیش از میلاد برمی‌گردد و وسعت در نظر

۸. در این جدول عباس علیزاده تپه ده‌نو را با شماره G 93 مشخص کرده است. البته بایستی این را در نظر گرفت که گرملیزا فقط سفال‌های منقوش را جمع‌آوری می‌کرده است و سفال‌های منقوش بسیار کمی از دوره شوش پایانی الف شناخته شده است.

۹. البته فقط بخش کوچکی از تپه ده‌نو به‌منظور انجام مطالعات لایه‌نگاری کاوش گردید، و این احتمال وجود دارد که لایه‌های مربوط به این دوره در دیگر بخش‌های تپه وجود داشته باشند.

شماره تپه	نام امروزی	وسعت (به هکتار)	شوشان میانه شوشان جدید	شوش ۱	شوش پایانی الف	شوش ۲	شوش ۳
۱۵۷	ایشان اسود	158 x 98 = 1.5	X	X	X	X	X
۱۶۱	ایشان مسلیت الف	170 x 105 = 1.7	X	X	?	X	
۱۰۱	عنکوش	170 x 112 = 1.9	X	X	X		
۱۰۲	حمود	160 x 113 = 1.8	X	X	X		
۱۶۴	ملحه	112 x 97 = 1.2		X	?	X	X
۱۷۴	فتح المبین	118 x 94 = 1.1		X			
۱۰۸	-	100 x 90 = 0.9		X			
۱۱۵	-	80 x 40 = 0.3				X	X
۱۶۰	ایشان مسلیت ب	190 x 130 = 2.4				X	X

جدول ۵.

استقرارهای شوشان میانه جدید تا شوش ۳ در غرب رودخانه کرخه
Tab. 5. Settlements from the Late Middle Susiana to the Susa III located on the west bank of the Karkheh River



تصویر ۹.

تپه ایشان مسلیت الف و ب
Fig. 9. The mounds of Ishan Maslit A and B.

یعنی ایشان مسلیت ب مسکونی بوده است (تصویر ۹). جانسون این تپه را به عنوان یک روستای کوچک در دوره اروک قدیم معرفی کرده است که اندازه آن در دوره اروک میانه به یک روستای بزرگ تغییر می کند (Johnson, 1973 : fig. 18, 19). اما این تغییرات را بر اساس بررسی های فشرده ما نمی توان اثبات کرد. به نظر می رسد تپه ۱۵۷ فقط در طول فاز نخست این دوره یعنی شوش ۲ قدیم و تپه ۱۱۵ در طول هر دو فاز آن مسکونی بوده است.

الگوی استقرار مربوط به این دوره نشان می دهد که فاصله بین استقرارها بیشتر شده است و ۳ تپه آن ها در بخش شمالی قرار دارد. احتمالاً فقط یک استقرار جدید کوچک یعنی تپه ۱۱۵ با وسعتی حدود ۰/۳ هکتار در طول این دوره شکل گرفته است که در بخش جنوبی غرب رودخانه کرخه قرار دارد. بنابراین بیشترین استقرارهای این دوره در بخش شمال یعنی سرخه شکل گرفته اند.

دوره شوش ۳/ آغاز ایلامی (حدود ۳۲۰۰/۳۱۰۰ تا ۲۶۰۰ پ.م.)

شواهد باستان شناسی مربوط به اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پ.م. در غرب کرخه چندان مشخص نیست. در غرب کرخه هیچ سفالی که بتوان آن را با سفال های شاخص شوش ۳ از کاوش های شوش، ابو فندوا در دشت شوشان و تل گسر در رامهرمز مقایسه کرد، پیدا نکردیم. فقط پنج قطعه سفال در سه تپه ایشان اسود (۲ قطعه)، تپه ۱۱۵ (یک قطعه) و تپه ملحه (۲ قطعه) تشخیص داده شد که می توان آن ها را در دوره شوش ۳ تاریخ گذاری کرد (تصویر ۱۴).

همه استقرارهای مربوط به این دوره در کنار رودخانه های فصلی یا کانال های طبیعی قرار گرفته اند و همگی آن ها وسعتی کمتر از یک هکتار (تقریباً نیم هکتار) دارند. دو تپه در منطقه سرخه قرار دارد و فقط یک تپه در بخش جنوبی مسکونی بوده است. با توجه به سفال های سطح الارضی به نظر می رسد تپه ۱۱۵ در طول اواخر دوره شوش ۲ اوایل دوره شوش ۳ مسکونی بوده است که البته این نکته را فقط می توان با کاوش در این محوطه اثبات کرد. در طول این دوره، الگوی استقرار تغییراتی پیدا نمی کند و هیچ استقرار جدیدی شکل نمی گیرد. اما بر اساس تراکم بسیار کم سفال های به دست آمده از این دوره و وسعت بسیار کم استقرارها می توان پنداشت که یا فقط تعداد خانوار بسیار کمی در این بخش زندگی می کرده اند یا اینکه یک نوع زندگی کوتاه مدت عشایری در این بخش رواج داشته است. به نظر

می رسد غرب رودخانه کرخه هیچ نقش اساسی در چشم انداز سیاسی و اقتصادی دوره آغاز ایلامی نداشته و یک منطقه تقریباً خالی از سکنه یا با جمعیت بسیار کم به شمار می رفته است.

جمع بندی و سخن پایانی

همان طور که در بالا اشاره شد در مجموع ۸۱ تپه و محوطه باستانی در غرب رودخانه کرخه شناسایی و ثبت گردید که دوره وسیعی از شوشان میانه جدید تا دوره اسلامی را در بر می گیرند. به دو تپه نخست ارائه شده در جدول ۵ در بررسی های گذشته اشاره شده بود، اما هیچ گاه به صورت روشمند مورد بررسی واقع نشده بودند. هفت تپه دیگر ذکر شده در این جدول برای اولین بار در اینجا معرفی و مورد بحث قرار گرفته اند. استقرارهای پیش از تاریخی در غرب کرخه وسعتی بین ۰/۸ تا ۲ هکتار دارند و هیچ استقرار پیش از تاریخی با وسعت بیش از ۲/۵ هکتار به دست نیامده است (جدول ۵).

نخستین شواهد باستان شناسی در غرب کرخه به دوره شوشان میانه جدید برمی گردد. در طول این دوره فقط بخش شمالی غرب رودخانه کرخه مسکونی بوده، در حالی که در دوره های بعد یعنی شوشان جدید ۱ و شوشان جدید ۲ (شوش ۱) بخش جنوبی غرب رودخانه کرخه نیز

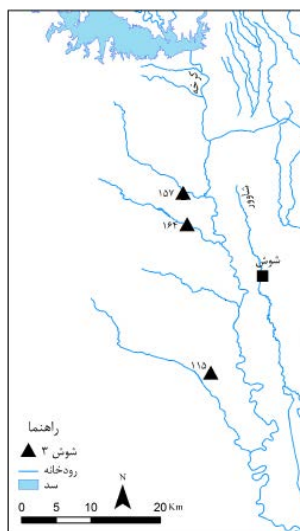
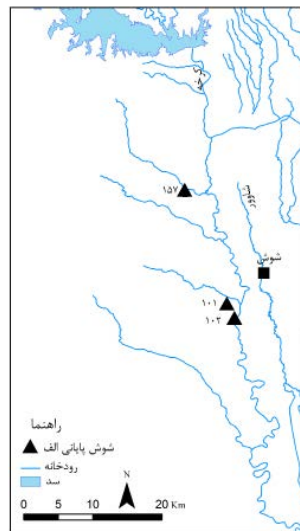
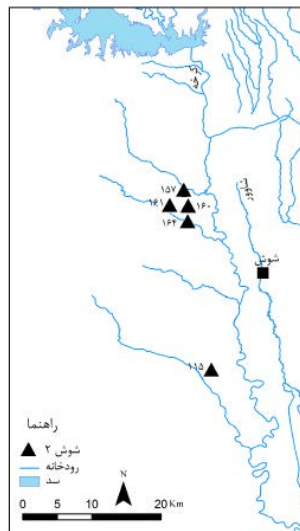
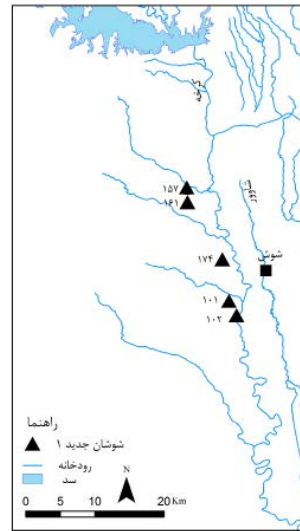
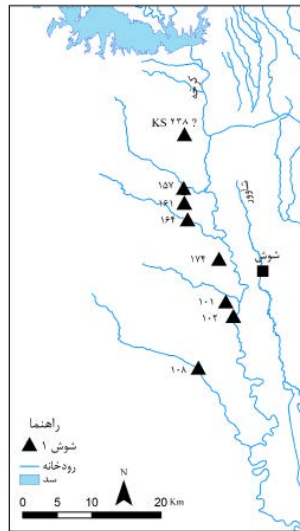
۱۰. در این مقاله فقط محوطه های پیش از تاریخی معرفی و مورد بحث قرار گرفته است که بخشی از پایان نامه کارشناسی ارشد نگارنده در دانشگاه گوته فرانکفورت بوده است.

مسکونی می‌شود. این مدل در دوره شوش ۲، بار دیگر تغییر کرده و به جزء یک استقرار کوچک با وسعتی حدود ۰/۳ هکتار، تمرکز استقرارها و جمعیت در منطقه سرخه بوده است. این منطقه در دوره‌های بعد نیز به‌خصوص در دوره الیمایی (مقابر شاهان الیمایی و استقرارهای آن‌ها در صالح داوود) و ساسانی (ایجاد شهر ایوان کرخه) همچنان بیشترین جمعیت را در خود جای می‌داده و نقشی کلیدی در ارتباط دشت شوشان با دشت دهلران بازی می‌کرده است.

همچنین تمام استقرارهای پیش از تاریخی غرب کرخه به جز تپه ۱۰۲ بافاصله حدود بین ۲ تا ۴ کیلومتر از رودخانه کرخه قرار گرفته‌اند. به نظر می‌رسد به توجه به اختلاف شیب زیاد محل قرارگیری این تپه‌ها با رودخانه کرخه، انتقال آب به این منطقه در طول هزاره پنجم و چهارم از رودخانه کرخه بسیار سخت و ناممکن بوده است. در مقابل به نظر می‌رسد بیشتر از رودخانه‌های فصلی و کانال‌های کوچک طبیعی که در فاصله‌ای به مراتب نزدیک‌تر از رودخانه کرخه به آن‌ها بوده استفاده می‌شده است؛ وانگهی کنترل و استفاده از آن‌ها بسیار راحت‌تر از رودخانه کرخه بوده است.

بررسی‌های ما نشان می‌دهد که احتمالاً در طول دوره شوشان جدید ۱ و شوش ۱، غرب کرخه بیشترین جمعیت را نسبت به دوره قبل و بعداز آن داشته است، چراکه دقیقاً در همین بازه زمانی است که چغامیش به‌عنوان یک مرکز مهم در طول شوشان میانه جدید به دلیل آتش‌سوزی متروک می‌شود (Delougaz & Kantor, 1996: 21-23; Alizadeh, 2008: 162) و به تبع آن جمعیت زیادی به مناطق غربی و شمال غربی دشت شوشان مهاجرت می‌کنند و دقیقاً در همین دوره است که شوش به‌عنوان یک مرکز ایجاد می‌شود. به نظر می‌رسد در طول شوش پایانی الف تا شوش ۳، تعداد استقرارها و جمعیت در غرب رودخانه کرخه کاهش چشمگیری می‌یابد.

همان‌طور که در بالا شرح داده شد نتایج بررسی‌ها و مطالعات مختلف دیدگاه‌های متفاوتی را در مورد نظام استقرار شوش پایانی الف ارائه می‌دهند که در بیشتر موارد با کاوش‌های صورت گرفته اخیر در دشت شوشان مغایرت دارند. از یک طرف می‌بینیم نتایج بررسی‌های جانسون و نظام استقراری ارائه‌شده توسط او برای دوره شوش پایانی الف دارای ابهامات بنیادی است، و از سوی دیگر در بعضی موارد الگوی استقراری ارائه‌شده توسط دیتمن به واقعیت نزدیک‌تر است و همان‌طور که در بالا ذکر شد وسعت در نظر گرفته‌شده برای استقرارهای شوش پایانی الف بسیار متناقض بوده و با نتایج کاوش‌های صورت گرفته اخیر همخوانی ندارد. بر این اساس وسعت‌های ارائه‌شده برای استقرارهای شوش پایانی الف کاملاً نسبی است و هرگونه تحلیل آماری و بحث در مورد گسترش و پراکندگی استقرارهای شوش پایانی الف و وسعت آن‌ها بر مبنای بررسی‌های گذشته بسیار نسبی است. به نظر می‌رسد، اگرچه قرین به ۱۰۰ سال است که در شمال خوزستان بررسی‌ها و کاوش‌های زیادی صورت گرفته است؛ اما درک و فهم ما از نظام استقراری و شبکه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بعضی از دوره‌ها همچنان در حاله‌ای از ابهام قرار دارد و ناقص است.



تصویر ۱۰.
الگوی استقراری دوره شوشان جدید ۱
Fig. 10. Settlement pattern of Late Susiana I.

تصویر ۱۱.
الگوی استقراری دوره شوش ۱
Fig. 11. Settlement pattern of Susa I.

تصویر ۱۲.
الگوی استقراری دوره شوش پایانی الف
Fig. 12. Settlement pattern of Terminal Susa A.

تصویر ۱۳.
الگوی استقراری دوره شوش ۲
Fig. 13. Settlement pattern of Susa II.

تصویر ۱۴.
الگوی استقراری دوره شوش ۳
Fig. 14. Settlement pattern of Susa III.



تصویر ۱۵. بالا:

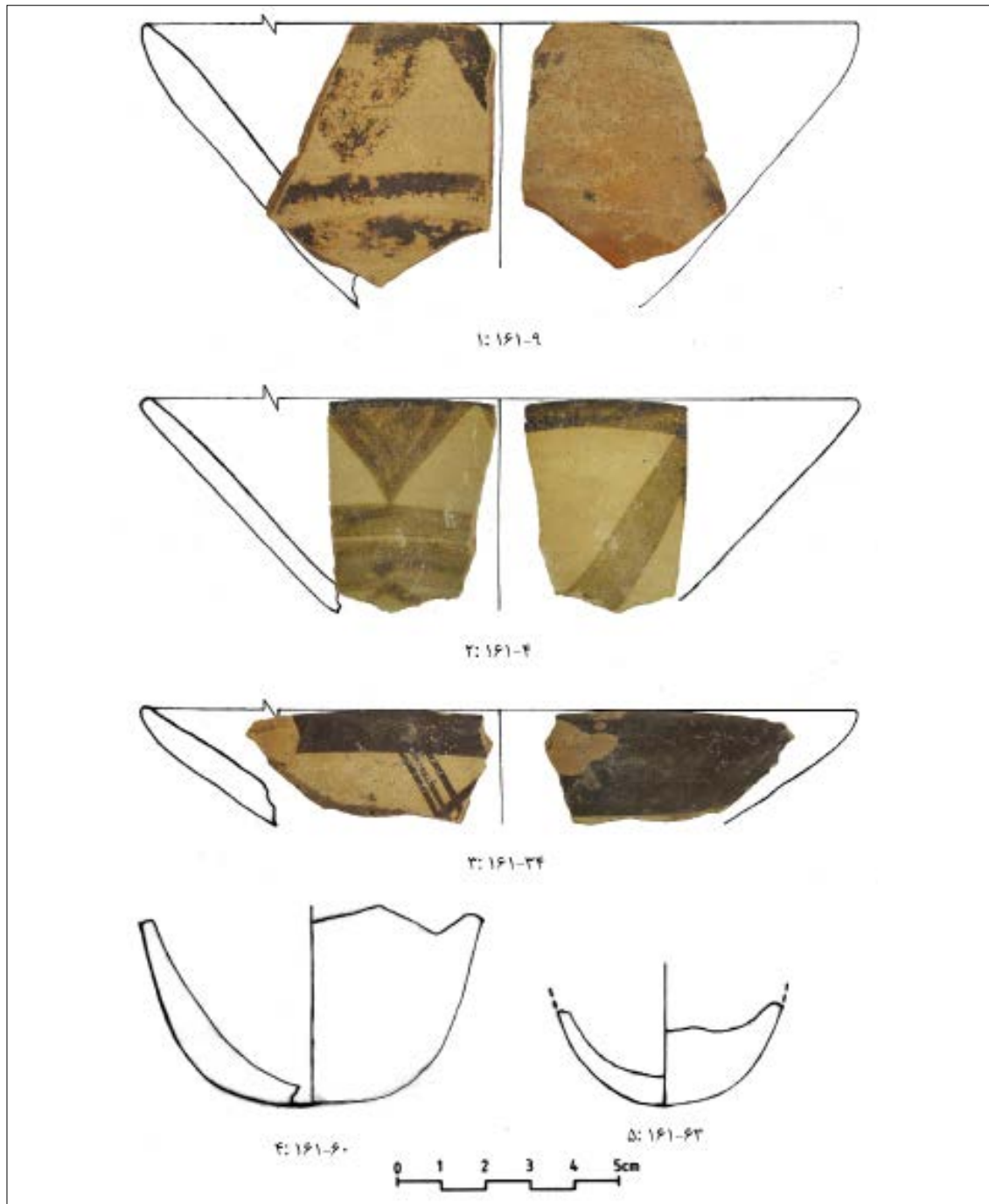
تپه حمود (۱۰۲)، دید از جنوب، خرداد ۱۳۸۳

Fig. 15. Top: Tappeh Hamoud (102); view from south, May 2004.

تصویر ۱۶. پایین:

تپه فتح‌المبین (۱۷۴)، دید از شمال، فروردین ۱۳۸۴

Fig. 16. Bottom: Tappeh Fath ul-Mobin (174); view from north, March 2005.



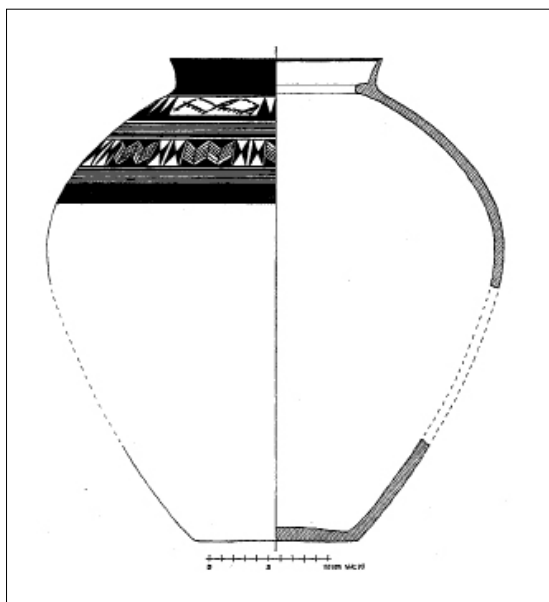
تصویر ۱۷.

تکه سفال‌های شوشان میانه جدید.

Fig. 17. Late Middle Susiana sherds.

چغامیش (Dollfus, 1983: fig.55:3-4; Delougaz & Kantor, 1996: pl.175, C-D).
 (۵) سطح سفال 5Y 6/3، شاموت غیرقابل تشخیص، قابل مقایسه با بندبال، چغامیش و تپه سبز (Dollfus, 1983: fig. 55, 3-4; Delougaz & Kantor, 1996: pl.175, C-D; Hole et.al., 1969: fig. 48, h).

(۱) سطح سفال 10YR 7/4، شاموت شن ریز، نقش به رنگ سیاه.
 (۲) سطح سفال 5Y 6/3، نقش خاکستری.
 (۳) سطح سفال 5Y 8/4، شاموت شن ریز، نقش قهوه‌ای تیره 2.5Y 4/2، قابل مقایسه با دهلران و چغامیش (Neely & Wright, 1994: fig. 161,a; Delougaz & Kantor, 1996: pl. 178, E).
 (۴) سفال نخودی، سطح سفال 5Y 6/3، شاموت غیرقابل تشخیص، قابل مقایسه با بندبال و

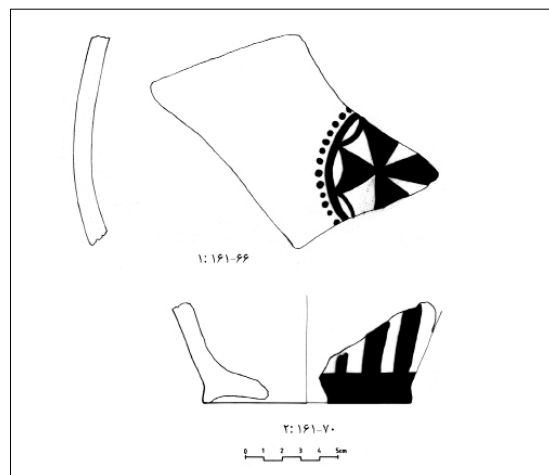


تصویر ۲۰. Susa I jar from Tappeh Ishan Aswad (after Kleiss, 1975: Abb. 2).
 طرف سفالین شوش ۱ از تپه ایشان اسود، برگرفته از کلایس ۱۳۹۴



تصویر ۲۱. تکه سفال‌های شوشان جدید ۱
Fig. 21. Late Susiana I sherds.

۱) سطح نودی با نقوش نقطه‌ای به رنگ قهوه‌ای، قابل مقایسه با قبر شیخین (Weiss, 1976: fig. 13, 20; fig. 14, 21).
 ۲) سطح سفال 10Y 7/1، به نقوش نقطه‌ای به رنگ سیاه، قابل مقایسه با قبر شیخین (Weiss, 1976: fig. 14, 28).
 ۳) سطح سفال 5Y 6/3، با نقوش نقطه‌ای به رنگ خاکستری 5YR 4/5.
 ۴) سطح سفال 10Y 7/1، با نقوش بارنگ سیاه.
 ۵) سطح سفال 8Y 8/4، با نقوش نقطه‌ای به رنگ زیتونی 2.5Y 5/4، شوشان جدید ۱ یا شوش ۱، قابل مقایسه با شوش (De Morgan, 1900: pl. XX, 14).
 ۶) سطح سفال 5Y 6/3، با نقوش نقطه‌ای به رنگ سیاه 5YR 4/1، قابل مقایسه با قبر شیخین (Weiss, 1976: fig. 14, 21).



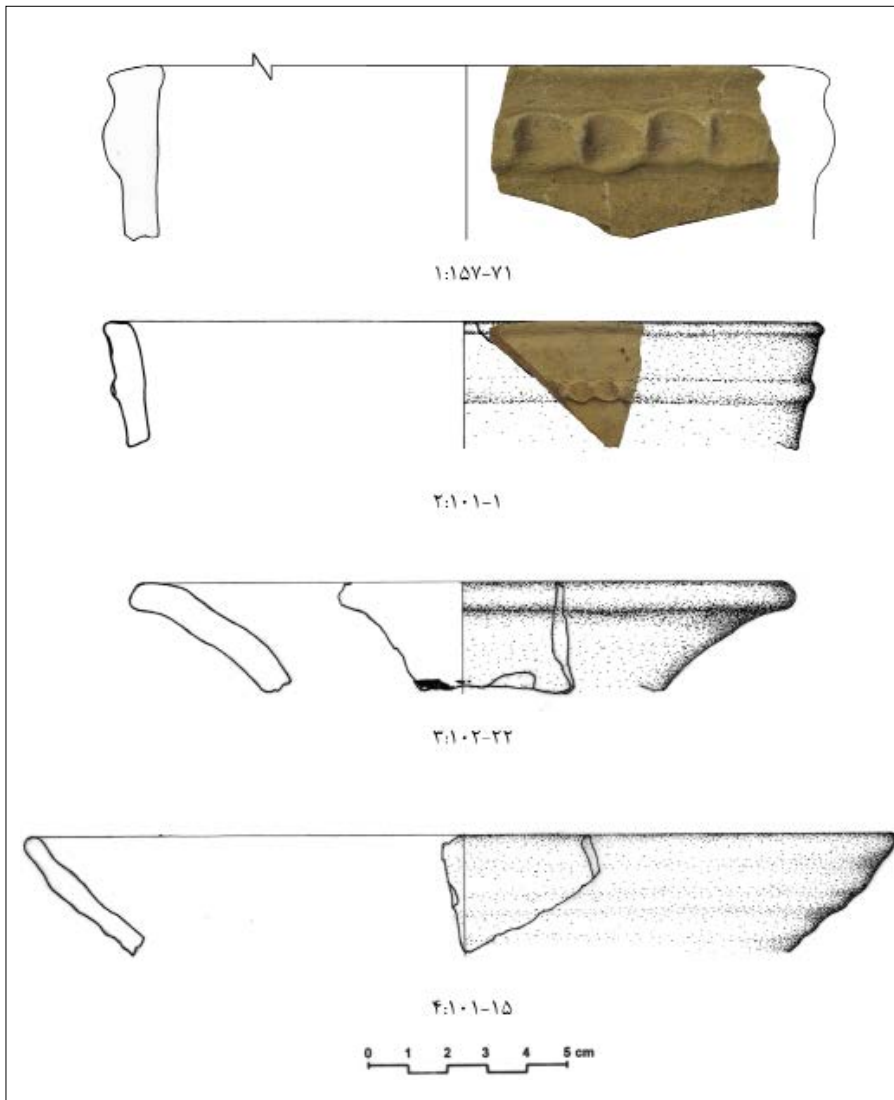
تصویر ۱۸. سفال‌های شوشان میانه جدید
Fig. 18. Late Middle Susiana sherds.

۱) سفال نخودی، سطح سفال 5Y 6/3، شاموت شن ریز، نقش خاکستری 5YR 6/1.
 ۲) سطح سفال 5Y 6/3، مخلوطی از شن ریز و شاموت گیاهی، نقش قهوه‌ای رنگ، قابل مقایسه با جعفرآباد و چغامیش (Dollfus, 1978: fig. 11-12, 16; Delougaz & Kantor, 1996: pl. 173, A-B).



تصویر ۱۹. تکه سفال‌های شوشان جدید ۱
Fig. 19. Late Susiana I sherds.

۱) سفال نخودی با شاموت ماسه ریز، نقش خاکستری تیره 2.5Y 4/2.
 ۲) سطح سفال 5Y 8/4، نقش قهوه‌ای تیره 2.5Y 4/2.
 ۳) سطح سفال 10Y 7/1، با نقوشی به رنگ قهوه‌ای و سیاه.
 ۴) سطح سفال 5Y 6/3، نقش خاکستری تیره، شوشان میانه جدید یا شوشان جدید ۱، قابل مقایسه با بندبال (Dollfus, 1983: fig. 71, 11).
 ۵) سطح سفال 5Y 6/3، شاموت ماسه ریز، نقش قهوه‌ای تیره 2.5Y 4/2.

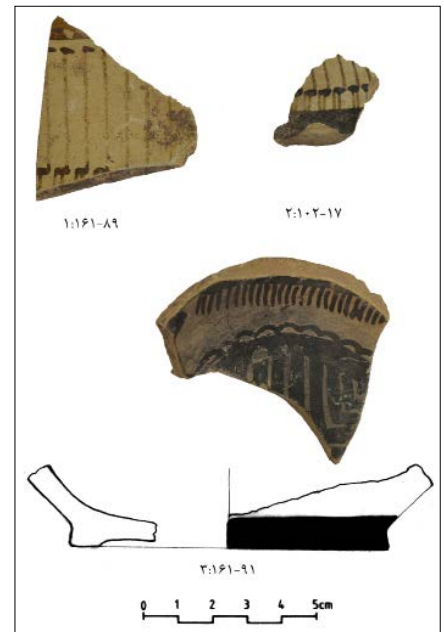


تصویر ۲۳.

تکه سفال‌های شوش پایانی الف

Fig. 23. Terminal Susa A sherds.

- (۱) سطح سفال 5Y 6/3، با نقش طنابی در قسمت پایین لبه طرف، قابل مقایسه با شوش (Steve & Gasche, 1971 : Pl. 34, 16-17). : شوش پایانی الف / اوایل شوش ۲
- (۲) سطح سفال 5Y 8/2، شاموت شن ریز، با نقش طنابی در قسمت لبه طرف، قابل مقایسه با شوش (Steve & Gasche, 1971 : pl. 34, 16-17).
- (۳) سطح سفال 10Y 7/1، با شاموت شن ریز به مقدار زیاد، با نقش به رنگ سیاه، قابل مقایسه با تپه «KS 269» (Wright, 2013 : fig. 4.2, n).
- (۴) سطح سفال 10Y 7/1، شاموت شن ریز به مقدار زیاد، قابل مقایسه با تپه «KS 269» (Wright, 2013 : fig. 4.2, d).

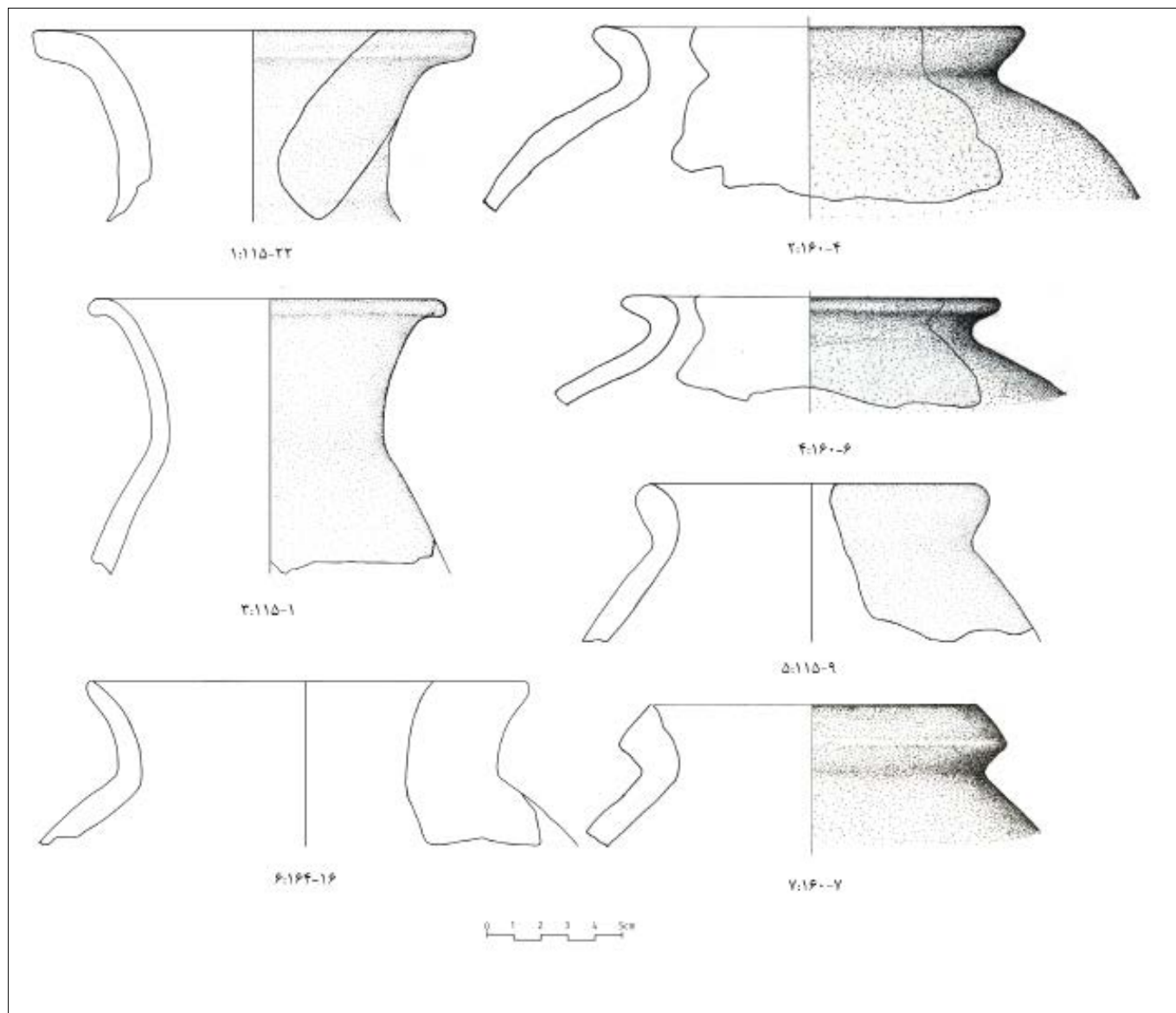


تصویر ۲۲.

تکه سفال‌های شوش ۱

Fig. 22. Susa I sherds.

- (۱) سطح سفال 5Y 6/3، با نقش خاکستری، قابل مقایسه با چغامیش (Delougaz & Kantor, 1996 : pl. 161 : N).
- (۲) سطح سفال 5Y 8/4، شاموت شن ریز، با نقش به رنگ سیاه، قابل مقایسه با چغامیش و شوش (Delougaz & Kantor, 1996 : (pl. 161 : N.; Steve & Gasche, 1971 : pl. 36, 3,5).
- (۳) سطح سفال 5Y 8/4، شاموت شن ریز به مقدار زیاد، با نقش به رنگ خاکستری تیره 10YR 4/1، شوشان جدید ۱ یا شوش ۱ قابل مقایسه با قبر شیخین (Weiss, 1976 : fig. 23, 160).

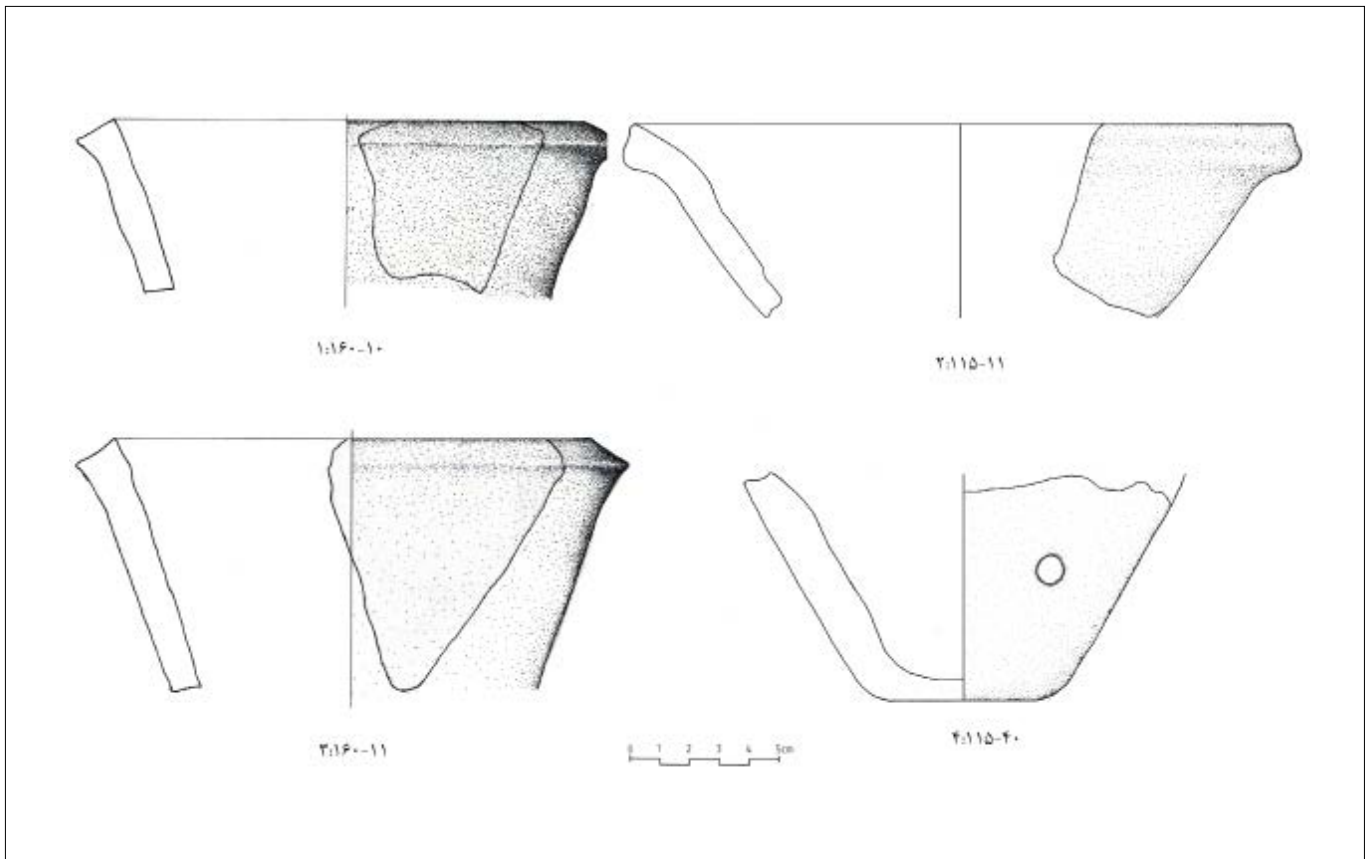


تصویر ۲۴.

تکه سفال‌های شوش ۲

Fig. 24. Susa II sherds.

- ۱) سطح سفال 5Y 8/4. شاموت شن ریز و کاه ریز، اوایل شوش ۲، قابل مقایسه با شوش (۱۶) (de Miroschedji, 1976: fig. 6, 16).
- ۲) سطح سفال 7.5YR 8/2. شاموت شن به مقدار زیاد، اواسط شوش ۲، قابل مقایسه با شوش (۸) (de Miroschedji, 1976: fig. 6, 8).
- ۳) سطح سفال 5Y 8/4. شاموت شن ریز و کاه ریز، اوایل شوش ۲، قابل مقایسه با شوش (۷) (Le Brun, 1971: fig. 40, 7).
- ۴) سطح سفال 10Y 7/1 با شاموت شن درشت، اواسط شوش ۲، قابل مقایسه با شوش (۸) (de Miroschedji, 1976: fig. 6, 8).
- ۵) سطح سفال 5Y 8/4. شاموت شن ریز و کاه ریز، قابل مقایسه با شوش، آیدانا 4، A (۸) (de Miroschedji, 1976: fig. 6, 8).
- ۶) سطح سفال 5Y 8/4. شاموت شن ریز و کاه ریز، اواسط یا اواخر شوش ۲، قابل مقایسه با شوش، آیدانا B (۱۰) (de Miroschedji, 1976: fig. 6, 10).
- ۷) سطح سفال 10YR 7/4. شاموت شن درشت، اواسط شوش ۲، قابل مقایسه با شوش، آیدانا A, 3 (۵) (de Miroschedji, 1976, fig. 6, 5).



تصویر ۲۵.

تکه سفال‌های شوش ۲
Fig. 25. Susa II sherds.

۳) سفال لب‌واریخته، شاموت کاه درشت، اواخر شوش ۲، قابل مقایسه با شوش (Le Brun, 1971: fig. 47, 12).
۴) سفال لب‌واریخته، سطح سفال 10YR 7/4، با شاموت کاه به مقدار زیاد و شن ریز به مقدار کم، اواخر شوش ۲.

۱) سفال لب‌واریخته، سطح سفال به رنگ قرمز، شاموت کاه درشت، اواخر شوش ۲، قابل مقایسه با شوش (Le Brun, 1971: fig. 47, 8).
۲) سفال لب‌واریخته، سطح سفال 2.5Y 8/4، با مخلوطی از شاموت شن و کاه ریز، اواخر شوش ۲.

سپاسگزاری

از جناب آقای دکتر طالبیان رئیس وقت میراث جهانی چغازنبیل و هفت‌تپه و تمامی کارشناسان هفت‌تپه به خاطر حمایت‌هایشان از این بررسی بسیار سپاسگزارم. آقای مظفر فرهادپور در تهیه نقشه‌ها و علیرضا فرجی در طراحی سفال و صفرعلی بنا به‌عنوان راننده در این بررسی با ما همکاری داشتند که از همه آن‌ها سپاسگزارم. همچنین از آقای دکتر بهزاد مفیدی برای پیشنهاد انجام این بررسی و حمایت‌هایشان در طول بررسی تشکر می‌کنم. از آقای دکتر عباس‌علیزاده به خاطر در اختیار گذاشتن سفال‌های شوش پایانی الف از تپه ابوفندوا و مشورت‌هایشان و دکتر عباس مقدم به خاطر نکات سودمندشان در مورد گاه‌نگاری سفال‌ها بسیار سپاسگزارم.

کتاب‌نامه

جوآنمرد زاده، اردشیر. ۱۳۸۸. بررسی باستان‌شناسی مسیر طرح آبرسانی غدیر، کتابخانه و مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور، چاپ‌نشده.
رهبر، مهدی. ۱۳۹۱. آرامگاه زیرزمینی صالح داود، در نامورنامه، مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش. به کوشش حمید فهیمی و کریم‌علیزاده، تهران: ایران‌نگار. ۳۱۴ تا ۲۸۹.
شیخ، محمد. ۱۳۸۷. گزارش مقدماتی بررسی‌های اولیه محوطه پیش‌ازتاریخی ایوان کرخه، کتابخانه و مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور.
سرداری، علی. ۱۳۹۳. تپه سنجر: چشم‌اندازی از یک استقرار طولانی در دشت شوشان، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، محمدحسین عزیزی خرائقی، مرتضی‌خان‌پور و رضا ناصری (به کوشش)، زیر نظر کمال‌الدین نیکنامی. ۱۸۶ تا ۱۶۹.
کریمی‌ان حسن، غلامعلی باغبان کوچک. ۱۳۹۰. ایوان کرخه، سازمان فضایی، فرم و عملکرد با استناد به داده‌های باستان‌شناسانه، مطالعات باستان‌شناسی، ۳ (۲)، ۱۷۲ تا ۱۴۹.

- Adams, R. 1962. *Agriculture and Urban Life in early Southwestern Iran*, Science 136, 199-222.
- Alizadeh, A. 1992. *Prehistoric Settlement Patterns and Cultures in Susiana, Southwestern Iran: The Analysis of the F.G.L. Gremliza Survey Collection*, Technical Reports of the Museum of Anthropology, University of Michigan, no. 24.
- . 2008. *Chogha Mish, Volume II. The Development of a Prehistoric Regional Center in Lowland Susiana, Southwestern Iran: Final Report on the Last Six Seasons of Excavations, 1972–1978*.
- . In print. *Survey and Excavations at Abu Fanduweh (KS-59) in Upper Susiana*.
- . In print. *The Impact of the Rise of the State in Southwestern Iran on the Region's Periphery and Buffer Zones*.
- Alizadeh, A., et al., 2014. *Ancient Settlement Systems and Cultures in the Ram Hormuz Plain, Southwestern Iran: Excavations at Tall-e Geser and Regional Survey of the Ram Hormuz Area*. Oriental Institute of the University of Chicago.
- Delugaz, P; H. Kantor. 1996. *Chogha Mish Volume I: The First Five Seasons of Excavations*, (ed.), A. Alizadeh, Chicago, Oriental Institution Publications 101.
- De Mecquenun, R. 1943. *Fouilles de Suse, 1933-1939*. MDP 29, 3-161.
- De Miroshedji, P. 1976. *Un four de potier du IV millénaire sur le Tell de l'Acropole*. DAFI 6, 13- 46.
- . 1981. *Prospections Archeologiques au Khuzistan en 1977*. DAFI 12, 169–192
- Dittmann, R. 1986. *Betrachtungen zur Frühzeit des Südwest-Iran*, Berlin.
- Dollfus, G. 1971. *Les fouilles à Djaffarabad de 1969 à 1971*. DAFI 1, 17-162.
- . 1975. *Les fouilles à Djaffarabad de 1972 à 1974, Djaffarabad, périodes I et II*. DAFI 5, 11-62.
- . 1978. *Djaffarabad, Djowi, Bandedal: Contributions a l'étude de la Susiane au Ve millénaire et au début du IVe millénaire*, Paléorient 4, 141-167.
- . 1983a. *Tépé Bandedal, travaux 1977, 1978*. DAFI 13, 133-275.
- . 1983b. *Tépé Djowi: Contrôle stratigraphique*, 1975. DAFI 13, 17-131.
- . 1985. *L'occupation de la Susiane au Ve millénaire et au début IVe millénaire: réflexions et comparaisons*, Paléorient 8, 107 115.
- Farmanara, M.F; , J.S. Veenebos. 1959. *Soil, Landclassification and Land Use Reconnaissance Survey of Karkheh West area, Khuzestan Iran*. FAO, USA.
- Hinz, W; H. Koch. 1987. *Elamisches Wörterbuch I–II*, Berlin, AMI Ergänzungsband 17.
- Hole, F. 1987. *Archaeology of the Village Period*. in F. Hole (ed.), *The Archeology of Western Iran. Settlement and Society from Prehistory to the Islamic. Conquest*, Washington, 19-56.
- Hole, F; V. F. Kent; J. A. Neely. 1969. *Prehistory and Human Ecology of the Deh Luran Plain: An Early Village Sequence from Khuzestan, Iran*. Memoirs of the Museum of Anthropology 1, Ann Arbor: University of Michigan.
- Johnson, G. A. 1973. *Local Exchange and Early State Development in Southwestern Iran*, Anthropological Papers of the Museum of Anthropology, University of Michigan, no. 51.
- Kleiss, W. 1975. *Eywan-e Karkheh*. AMI 8, 11-14, Taf.1-2.
- Kouchoukos, N; F. Hole. 2003. *Changing Estimates of Susiana's Prehistoric Settlement*. in K. Abdi; N. Miller (eds.), *Yeki bud, Yeki nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of W. M. Sumner* Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology Press, UCLA. 53-59.
- Le Breton, L. 1947. *Note sur la céramique peinte aux environs de Suse et à Suse*. Mémoires de la Mission Archéologique en Iran 30: 120-219. Paris: Presses Universitaires de France.
- . 1957. *The Early Periods at Susa*. Iraq 19, 79-114.
- Le Brun, A. 1971. *Recherches stratigraphiques à l'Acropole de Suse*. DAFI 1, 163-216.
- Mofidi-Nasrabadi, B. 2010. *Archäologische Untersuchungen in Horriyeh und Dehno, Khuzestan (Iran)*. IrAnt XLV, 259-276.
- . 2013. *Neue archäologische Untersuchungen in Dehno , Khuzestan*. Elamica 3, 89-132.
- Moghaddam, A. 2012. *Later Village Period Settlement Development in the Karun River Basin, Upper Khuzestan Plain, Greater Susiana*, Iran. BAR.
- . 2013. *The later village (chalcolithic) period in Khuzestan*. in D.T.D. T. Potts (ed.), *Ancient Iran*. 105-119
- Moghaddam A; N. Miri. 2003. *Archaeological Research in the Mianab Plain of Lowland Susiana, Southwestern Iran*. Iran XLI, 99-137.
- . 2007. *Archaeological Surveys in the Eastern Corridor, Southwestern Iran*, Iran XLIV, 23-55.
- Neely, J; H. Wright. 1994. *Early Settlement and Irrigation on the Deh Luran Plain, Iran*, Technical Report 26, Ann Arbor: University of Michigan Museum of Anthropology.
- Schacht, R. 1973. *Population and Economic Organization in Early Historic Southwest Iran*, PHD dissertation, Michigan.
- Steve M.- J; H. Gasche. 1971. *L'Acropole de Suse*. MDP 46, Paris: Geuthner.
- Weiss, H. 1976. *Ceramics for Chronology: Discrimination and Cluster Analysis of Fifth Millennium Ceramic Assemblages from Qabr Sheykheyn, Khuzestan*, Ph.D Dissertation, University of Pennsylvania.
- Wenke, R. J. 1975. *Imperial Investments and Agricultural Developments in Parthian and Sassanian Khuzestan, 150 B.C. to A.D. 640*, PHD.
- Wright, H.T. (ed.). 1981. *An Early Town in the Deh Luran Plain: Excavations at Tepe Farukhabad*. Memoirs of the Museum of Anthropology No. 13, Ann Arbor: The University of Michigan.

———. 2013. *A Bridge Between Worlds: South-Western Iran During the Fourth Millennium BC*. in P. Cameron (ed.), *Ancient Iran and its Neighbors, Local developments and long-range interactions in the fourth millennium BC*. 51-73.

Wright, H.T; J. A. Neely; G. A. Johnson; J. D. Speth. 1975. *Early Fourth Millennium Developments in Southwestern Iran*. Iran 13, 129-47.

Zalaghi, A. 2014. *Entwicklung der Siedlungsmuster im Westen des Karkheh-Flusses in der Region Khuzestan (Iran) in prä-historischer Zeit*. in *Elamica* 4, 193-291.

کاوش در تپه چَلو:

شواهدی از «مجموعه باستان شناختی بلخی-مروی» در دشت جاجرم

علی اکبر وحدتی^۱، رافائل بیسونه^۲، مارگارتا تنگبرگ^۳، مرجان مشکور^۴

در پاییز ۱۳۹۰ گروه مشترکی از ایران-ایتالیا فصل اول کاوش در تپه چلو در شمال خراسان را آغاز کرد. گروه مشترک علاوه بر ایجاد ۹ ترانشه در بخش‌های مختلف تپه، ۲۸ ترانشه کوچک برای تعیین عرصه و حریم تپه باز کرد که مشخص شد گستردگی نهشته‌های باستانی در این محوطه بیش از ۴۰ هکتار است. بررسی مقدماتی داده‌های فصل اول نشان می‌دهد حوزه‌های فرهنگی مختلف از جمله دشت دامغان (فرهنگ حصار ۱-۲) و دشت گرگان (شاه تپه ۳-۲) در فلات ایران و نیز فرهنگ‌های آسیای مرکزی (نمازگاه ۳ تا ۶) در تکوین و تکامل استقرار تپه چلو تأثیرگذار بوده‌اند. یکی از مهم‌ترین نتایج فصل اول کاوش در تپه چلو کشف یک گورستان وسیع مربوط به دوره مفرغ میانی-جدید از نوع موسوم به فرهنگ بلخی-مروی (تمدن آمودریا) است. در فصل اول روی هم‌رفته ۶ گور از این نوع تمدن آمودریا کاوش شد که در آن‌ها علاوه بر اشیای خاص تجملی و کالاهای شأن‌زا، اشیای روزمره و خانگی از جمله ظروف سفالی یکسان با مجموعه‌های هم‌زمان در آسیای مرکزی (مناطق بلخ و مرو) پیدا شد. بررسی‌های بقایای گیاهی و بازمانده‌های جانوری جمع‌آوری شده در فصل اول حاکی از آن است که کشاورزی و دامپروری در تمام توالی استقراری چلو، بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی و نظام معیشتی ساکنان این محل را تشکیل می‌داده است.

کلیدواژگان: عصر مفرغ، فرهنگ بلخی-مروی، تمدن جیحون/آمودریا، شمال خراسان، تپه چلو

Excavation at Tepe Chalow: Some Evidence of “Bactria-Margiana Archaeological Complex” (BMAC) in the Plain of Jajarm, Northeastern Iran

Ali A Vahdati, Raffaele Biscione, Margareta Tengberg, and Marjan Mashkour

First season of archaeological excavation at the pre- and proto-historic site of Tepe Chalow in Northern Khorasan Province, NE Iran, was carried out by a joint Irano-Italian expedition in the autumn of 2011. The joint team opened 9 trenches in the core zone plus 28 small test pits in the periphery of the site to evaluate the accumulation and extent of archaeological layers. Archaeological analysis of the material and data gathered through excavation show influence of different cultural areas including Damghan (Hissar I-II) and Gorgan plains (Shah Tepe III-II) to the south and north of Alborz Mountain, respectively, as well as piedmont zone of the northern Kopet Dagh in southern Turkmenistan (Namazga III, VI).

One of the most important results of the first campaign was the discovery of a large mid-late Bronze Age necropolis with the material culture of Namazga VI, the so called 'Bactria-Margiana Archaeological Complex' (BMAC). A total of 6 graves with BMAC materials were excavated in the first season which yielded not only the luxury objects but also the ordinary, household objects and the pottery identical to the contemporary assemblages from Bactria and Margiana.

The bio-archaeological studies conducted during the first season of excavation at Chalow show that agriculture and herding were important components of the economic activities of the site all through the occupational sequence.

Keywords: Bronze Age, Bactria-Margiana Archaeological Complex (BMAC), Oxus civilization, Northern Khorasan, Tappeh Chalow

۱. نویسنده مسئول، اداره کل میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری خراسان شمالی، vahdatiali@yahoo.co.uk
2. Istituto per Le Tecnologie Applicate ai Beni Culturali (ITABC), CNR, Rome
3. Archéozoologie, Archéobotanique (UMR 7209), CNRS, MNHN CP55, 55rue Buffon 75005 Paris, France. Margareta.Tengberg@mnhn.fr
4. Archéozoologie, Archéobotanique (UMR 7209), CNRS, MNHN CP55, 55rue Buffon 75005 Paris, France. Marjan.Mashkour@mnhn.fr

درآمد

«مجموعه باستان‌شناختی بلخی- مروی» (به انگلیسی Bactria-Margiana Archaeological Complex) (به اختصار BMAC) اصطلاحی است که باستان‌شناس روس، ویکتور ساریانیدی، در دهه ۱۹۷۰ میلادی برای معرفی مرحله پیشرفته فرهنگ عصر مفرغ آسیای مرکزی (۲۳۰۰ تا ۱۷۰۰ پ.م) وضع کرد. کاوش‌های ساریانیدی در واحه داشلی در شمال افغانستان و به‌ویژه کاوش تپه‌هایی چون گُور و تُلُق در دلتای باستانی رودخانه مرغاب در شرق ترکمنستان در کنار کاوش‌های اسکُزف در ساپالی تپه و جارکوتان در ازبکستان به تدریج طی چند دهه ابعاد مختلف این فرهنگ پیشرفته و پیچیده عصر مفرغ را روشن کرد و باعث شد پژوهشگرانی آن را به نام «تمدن جیحون/آمودریا» بنامند (Francfort, 1994; Lamberg-Karlovsky, 1994).

پژوهش‌های انجام‌شده حاکی از آن است که مردمان «تمدن آمودریا» در آسیای مرکزی با مناطق وسیعی از دره رود سند در شرق تا میان‌رودان، شبه‌جزیره عربستان و حتی مصر در غرب ارتباط داشته‌اند. وجود اشیای شاخص مربوط به مجموعه باستان‌شناختی بلخی- مروی از شوش (Amiet, 1986) در غرب فلات ایران گرفته تا حوزه خلیج فارس (Potts, 1993) در جنوب، کرمان (خوراب، خنمان، شهداد و تپه یحیی) (Hiebert, 1998) و نیز مناطق شرق و شمال شرقی فلات ایران (فردوس، کاشمر، نیشابور، سبزوار، بجنورد، جاجرم، دامغان و گرگان) حاکی از وجود شبکه ارتباطی و مبادلاتی بسیار وسیع مردم «تمدن آمودریا» با مناطق دوردست است. با تمام این‌ها تقریباً در تمام نقاطی که آثار «تمدن آمودریا» در خارج از آسیای مرکزی پیدا شده اغلب تعداد آن‌ها اندک، جنس آن‌ها ارزشمند و بسیار خوش ساخت هستند که در کنار اشیای ساخته‌شده به سنت‌های محلی پیدا می‌شوند. به عبارتی کالاهای تجملاتی و شأن‌زا همچون ستونک‌های سنگی، سنگ وزنه‌ها، اشیای سنگی معروف به «عصای قدرت» و اشیای دیگر که اغلب آن‌ها را دارای ماهیت آیینی می‌دانند و از جنس مرمر سفید (آلاباستر) و کلریت ساخته‌شده‌اند.

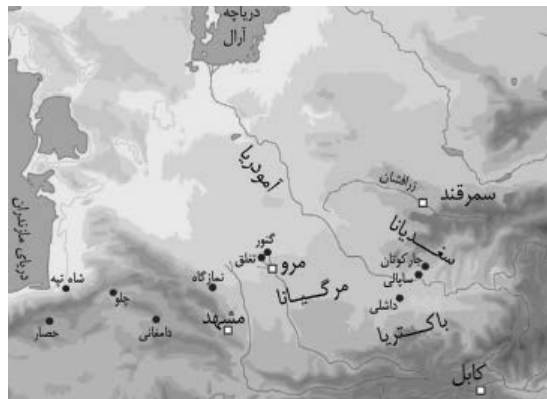
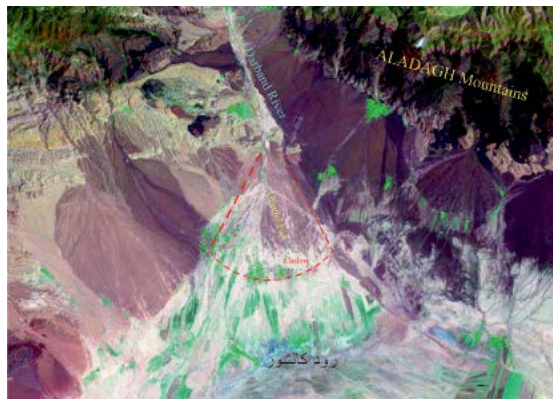
کاوش‌های اخیر هیئت مشترک ایران-ایتالیا در تپه چلو در دشت جاجرم منجر به کشف گورستانی با اشیای شاخص مجموعه باستان‌شناختی بلخی- مروی شده که در آن برای نخستین بار در

فلات ایران کالاهای شأن‌زا و روزمره در بافتی یکدست، با تمام ویژگی‌های استقرارهای واحه‌ای آسیای مرکزی، در کنار هم پیدا شده است. در این نوشتار ضمن معرفی اجمالی استقرار باستانی چلو، گزارشی از مجموعه نویافته بلخی- مروی در تپه چلو ارائه خواهیم کرد.

تپه چلو

استقرار چلو در بخش شرقی دشت جاجرم، در ۳ کیلومتری شرق شهر سنخواست و در مختصات ۱۲۹،۵۳° ۵۶' طول جغرافیایی و ۳۷،۱۱۷،۰۶° عرض جغرافیایی قرار گرفته است. تپه در جبهه جنوبی کوه‌های سالوک-آلاداغ (جزو سامانه البرز شرقی) و در انتهای زبانه دلتای رود دربند، از شاخه‌های اصلی کالشور قرار گرفته است. دشت جاجرم در این محل ۹۸۵ متر بالاتر از سطح دریاست. با وجود خشکی نسبی منطقه و هم‌جواری با کویر، اراضی اطراف چلو به دلیل قرارگیری بر رسوبات دلتای رود دربند حاصلخیز است و شرایط مناسبی برای کشاورزی و آبیاری داشته است (تصویر ۱و۲). تپه چلو متشکل از مجموعه‌ای از پشته‌های کم ارتفاع ولی گسترده است که در بلندترین نقاط حدود ۲ متر از زمین‌های دشتی و هموار مجاور بلندتر است و روی هم‌رفته بیش از ۴۰ هکتار وسعت دارد (تصویر ۳). نام چلو در زبان محلی به معنی «چاله‌ها» یا پستی‌وبلندیها است؛ ناهمواری‌های وسیعی که در اثر تخریب آثار معماری در سطح این اثر شکل گرفته است.

در سطح تپه چلو تنوع چشمگیری از سفالینه‌های دوره مس سنگی و عصر مفرغ دیده می‌شود. سفال‌های دوره مس سنگی از نوع سفال نخودی منقوش اواخر دوره حصار ۱ و اوایل حصار ۲ (۳۶۰۰/۵۰۰ پ.م) (تصویر ۴، شماره های ۱ تا ۴) و نیز سفال قرمز منقوش نوع شاه تپه ۳ (حدود ۳۴۰۰ پ.م) (تصویر ۴، شماره های ۵ تا ۶) هستند. چند نمونه سفال منقوش با طرح‌های هندسی سیاه بر زمینه قرمز، تا حدی مشابه سفال نمازگاه ۳ در گئوکسبور ۱ و آغ تپه هم در سطح تپه چلو پیدا شد. (تصویر ۴، شماره ۹) با وجود این باید تأکید کنیم نقوش دورنگ و طرح‌های پلکانی که شاخصه ویژه مرحله ۳ فرهنگ نمازگاه هستند و گاه دامنه نفوذ آن‌ها حتی تا مناطق دوردست از قبیل شهرسوخته و کویته در دره رود سند رسیده و یا نقوش تجربیدی جانوری (پلنگ و بزکوهی) در چلو شناسایی نشد. سفال خاکستری-سیاه نوع دشت گرگان با تزیینات شاخص



تصویر ۱. راست:

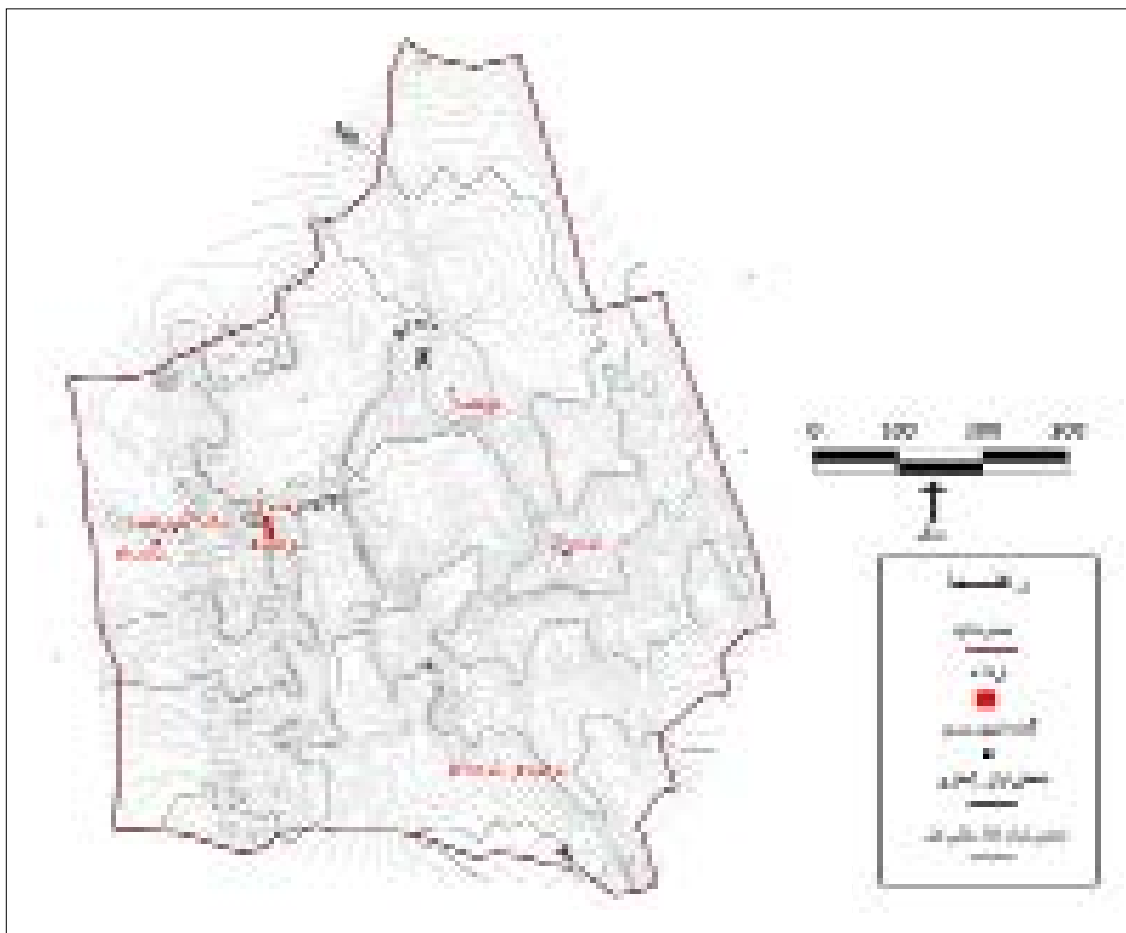
موقعیت تپه چلو نسبت به استقرارهای باستانی ذکر شده در متن

Fig. 1. Right: Location of Tappeh Chalow and archaeological sites mentioned in the text.

تصویر ۲. چپ:

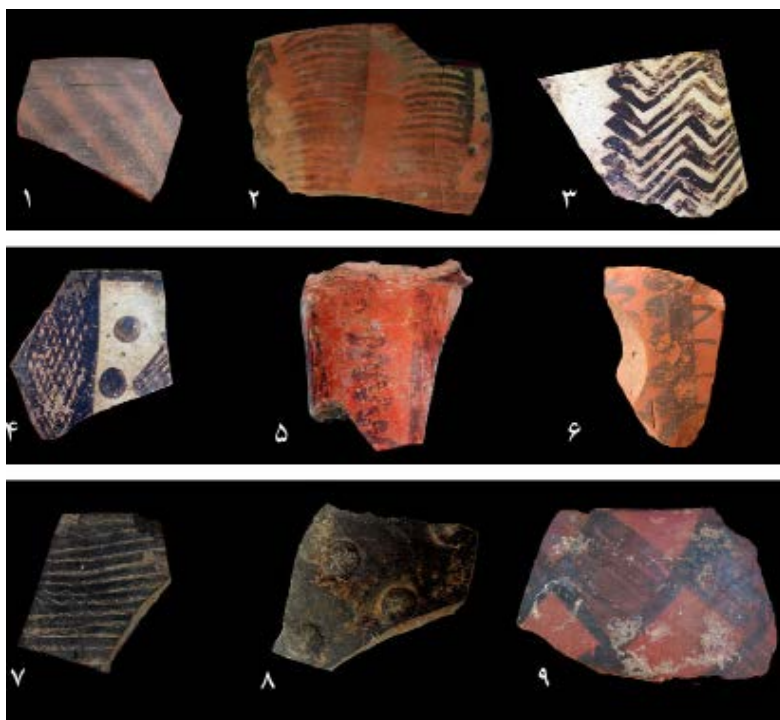
عکس ماهواره‌ای که موقعیت تپه چلو بر لبه دلتای رودخانه دربند را نشان می‌دهد

Fig. 2. Left: Satellite image showing the location of Chalow at the end of the alluvial fan of Darband River.



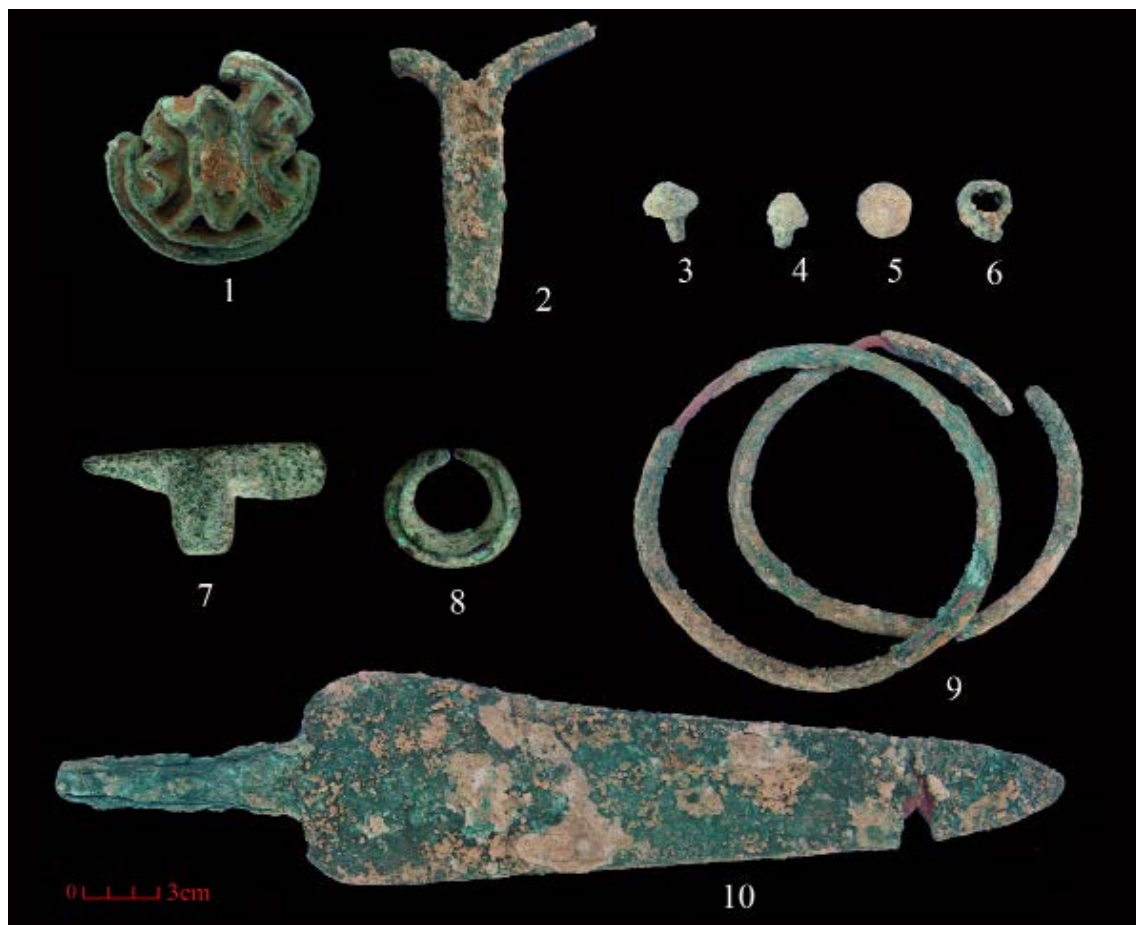
تصویر ۳.
نقشه توپوگرافی تپه چلو
Fig. 3. Topographic map
of Tappeh Chalow.

تصویر ۴.
گزیده‌ای از تکه سفال‌های
سطحی تپه چلو
Fig. 4. A selection of
potshards collected on
the surface of Tappeh
Chalow.



از جمله نقوش کنده زیگزاگی یا خطوط کنده موج، نوارهای برجسته یا نقوش برجسته دکمه‌ای مشابه سفال شاه تپه ۳ و ۲ ب (حدود ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ پ.م) بیشترین حجم سفال سطحی تپه چلو را تشکیل می‌دهد. شکل سفال‌ها اغلب شامل انواع کاسه و جام‌های پایه‌دار است که زاویه تندی در بدنه آن‌ها وجود دارد. باوجودی که این نوع سفال از نظر ویژگی‌های فنی و تزئینات شباهت‌هایی به سفال خاکستری اواخر هزاره چهارم دشت گرگان دارد و تعدادی کمی سفال خاکستری با نقوش کنده مشابه از برخی گورهای دوره دوم حصار هم به دست آمده، ولی از نظر شکل زاویه‌دار و تزئینات شاخص خطوط کنده موج بیشتر مشابه سفال‌های اواخر دوره چهارم آق تپه (نیمه اول هزاره سوم پ.م) و نیز سفال گورستان پرخای ۲ در نزدیکی عشق‌آباد در جنوب ترکمنستان است.

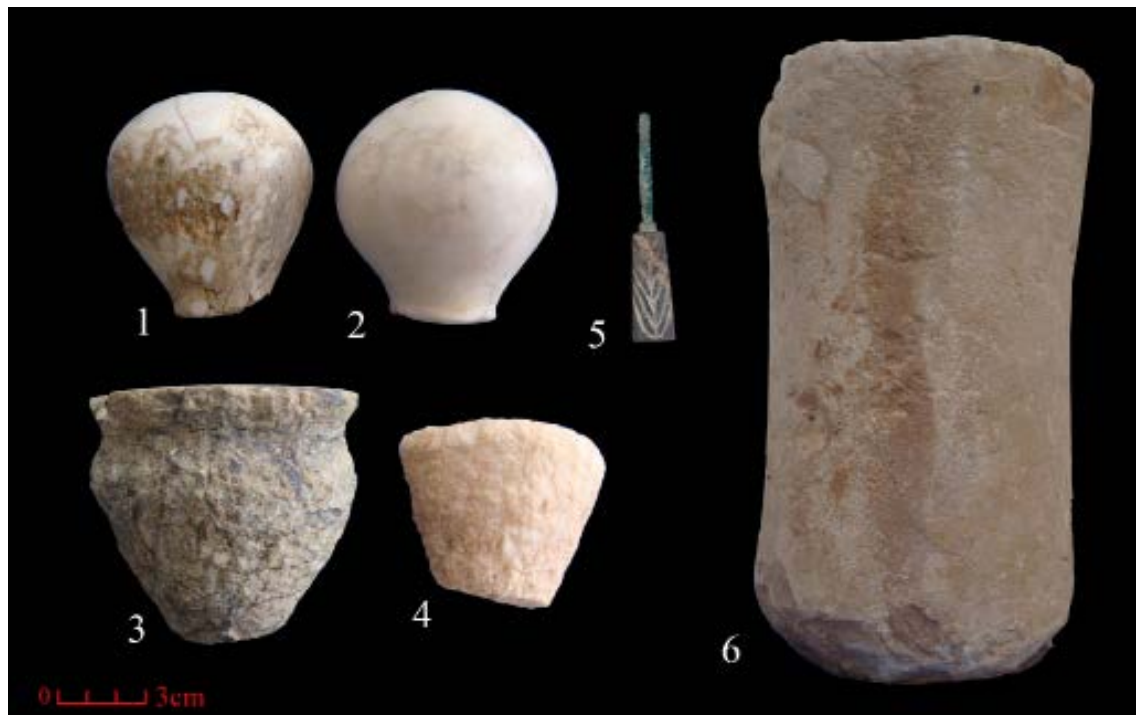
از دیگر سفال‌هایی که در سطح تپه چلو پیدا می‌شود باید به سفال‌های نخودی ساده و شاخص دوره نمازگاه ۶ یا همان سفال مجموعه باستان‌شناختی بلخی-مروی یا تمدن آمودریا اشاره کرد. در این بین اشیای تجملاتی و شاخص تمدن آمودریا شامل اشیای ظروف سنگی و مفرغی هم پیدا شده است که از آن جمله می‌توان به یک مهر مشبک مفرغی (تصویر ۵، شماره ۱)، یک مدل مینیاتوری تبر دوسر (تصویر ۵، شماره ۷)، یک گوشواره مفرغی هلالی شکل



تصویر ۵.

گزیده‌ای از اشیای مفرغی شاخص فرهنگ بلخی-مروی از سطح تپه چلو

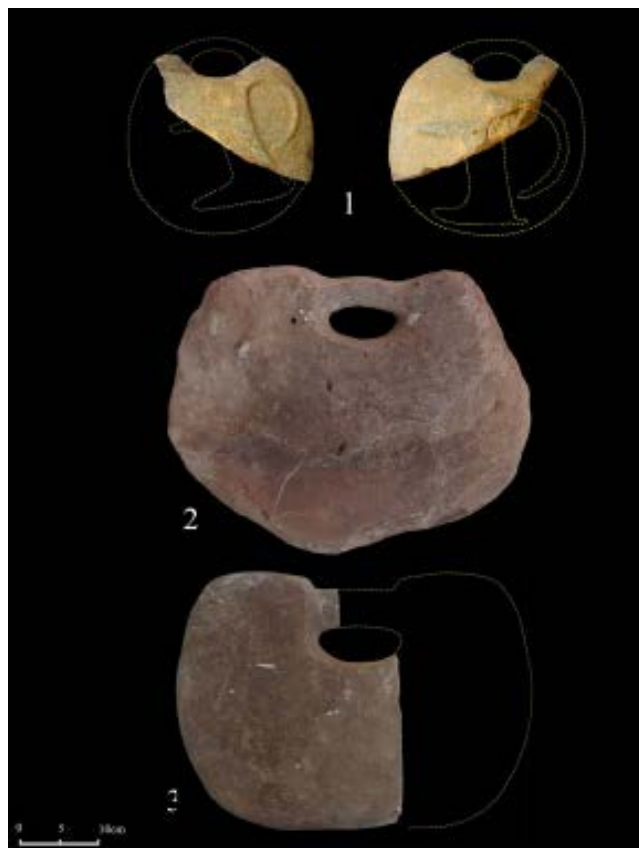
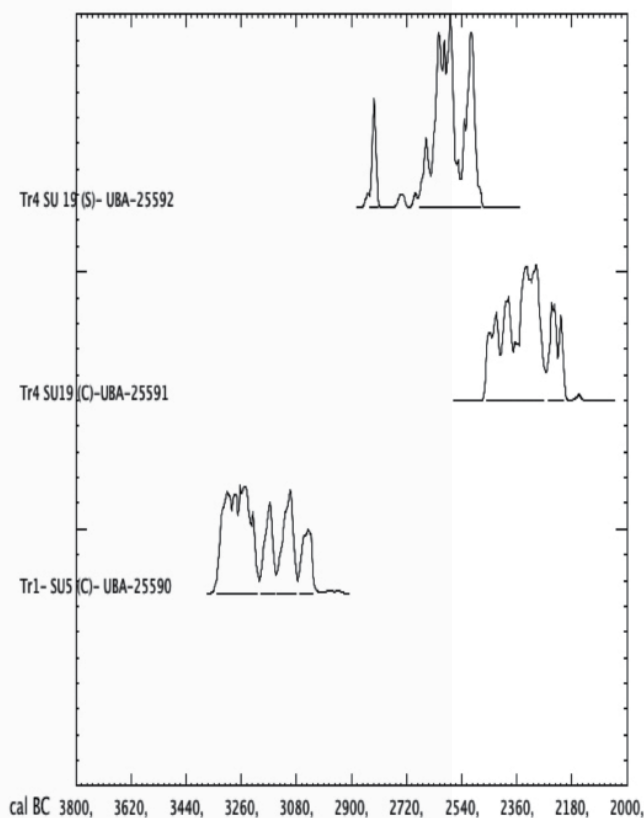
Fig. 5. A selection of BMAC bronze artifacts recovered from the surface of Tappeh Chalow.



تصویر ۶.

گزیده‌ای از اشیای سنگی شاخص فرهنگ بلخی-مروی از سطح تپه چلو

Fig. 6. A selection of BMAC stone artifacts recovered from the surface of Tappeh Chalow.



تصویر ۷. راست: نمونه سنگ وزنه‌های شاخص فرهنگ بلخی-مروی از تپه چلو **Fig. 7.** Right: Examples of "stone weights" typical of BMAC from Tappeh Chalow.

تصویر ۸. چپ: نتایج آزمایش رادیوکربن برای ۳ نمونه زغال از ترانشه‌های ۱ و ۴ (تاریخ‌ها کالیبره شده در مرکز سال‌یابی رادیوکربن، دانشگاه کوینز، بلفاست)

Fig. 8. Left: Results of Radiocarbon dating for three samples from Trench 1 and 4, analyzed at the 14C CHRONO Center of the Queens University, Belfast.

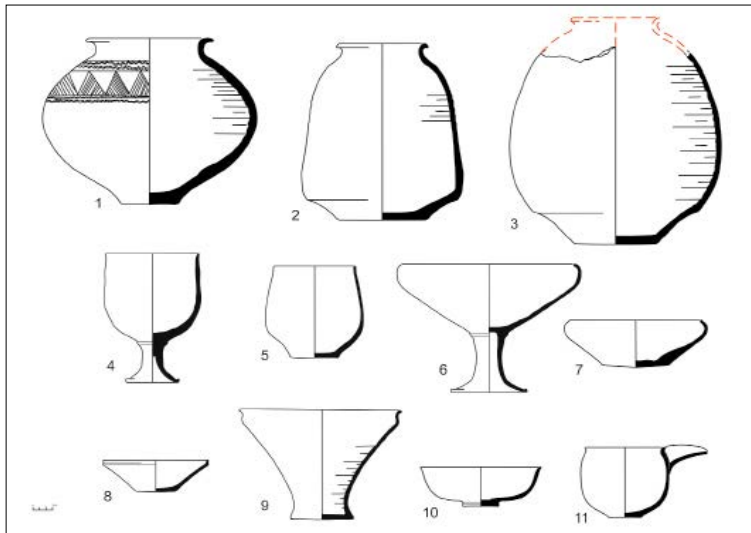
کاوش

در پاییز ۱۳۹۰ یک هیئت مشترک ایرانی-ایتالیایی (از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور و موسسه مطالعات تمدن‌های اژه و خاور نزدیک شورای تحقیقات ملی ژم) به مدت یک فصل از ۱۷ مهر تا ۲۸ آبان ماه در تپه چلو کاوش کرد. هدف از کاوش مطالعه توالی فرهنگی دوره پیش از تاریخ در منطقه و نیز درک میزان روابط فرهنگی این منطقه از یک سو با آسیای مرکزی و از سوی دیگر با دشت گرگان و فلات مرکزی ایران بود. بعلاوه، تعیین عرصه و حریم اثر برای تشخیص ابعاد استقرار و نیز حفاظت مؤثر از آن در دستور کار قرار داشت. هیئت مشترک در این فصل از کاوش ۹ ترانشه در بخش‌های مختلف تپه باز کرد که روی هم‌رفته اطلاعات ارزشمندی از توالی باستانی منطقه در اختیار گذاشت.

ترانشه ۱ در یکی از بلندترین نقاط شمال شرقی تپه به ابعاد ۵×۵ متر باز شد و کاوش در بخش شمال غربی آن در محدوده‌ای به ابعاد ۲×۲ متر تا خاک بکر ادامه یافت. سطح این بخش از تپه همچون بخش‌های دیگر در سال‌های گذشته تسطیح، خاک‌برداری و شخم‌شده ولی به دلیل بلندی امکان آبیاری نداشته است. سفال‌های پراکنده در این بخش اغلب شامل سفال خاکستری براق و تعداد بیشتری سفال نخودی و نارنجی ساده از نوع نمازگاه ۶ بود. همچنین مقداری گلوله‌های بی‌شکل مفرغ، بقایای میخ یا پرچ‌های مفرغی و قطعات شکسته ظروف ورقه‌ای مفرغی پیدا

(تصویر ۵، شماره ۸)، استوانه‌های سنگی شیاردار (تصویر ۶، شماره ۶)، سرگرزها و ظروف از جنس مرم‌سفيد (تصویر ۶، شماره ۱ تا ۴)، سنگ وزنه‌ها (تصویر ۷) سرمه‌دان (تصویر ۶، شماره ۵) و «عصای قدرت» از جنس کلریت اشاره کرد. تعدادی از این اشیا در کاوش هیئت مشترک به دست آمده و تعداد بیشتری را که حین شخم‌زنی زمین‌ها یا به صورت اتفاقی در این محوطه پیدا شد را کشاورزان و اهالی فرهنگ دوست بومی در اختیار هیئت گذاشتند.

تپه چلو از نظر شکل‌گیری برخلاف بسیاری از استقرارهای باستانی ایران به صورت افقی رشد کرده و لایه‌نگاری عمودی ندارد. گسترش این استقرار به صورت افقی شاخص مناطق واحه‌ای همچون دشت سیستان در جنوب شرقی ایران و دلتای باستانی رودخانه مرغاب در ترکمنستان است که در آن‌ها استقرارها به دنبال جابجایی بستر رودها و منابع آب تغییر مکان می‌دهند. قدیمی‌ترین سفال‌های چلو که مربوط به دوره مس سنگی هستند در شرقی‌ترین بخش‌های محوطه پیدا می‌شوند و هرچه به سمت غرب پیش می‌رویم سفال‌های جدیدتر پیدا می‌شوند. در نیمه غربی محوطه یک گورستان مربوط به دوره مفرغ میانی-جدید با فرهنگ شاخص نمازگاه ۶ پیدا شد. به نظر می‌رسد مسیر رودخانه در بند در سده‌های پی‌درپی به تدریج از شرق به غرب تغییر مکان داده و استقرار نیز به دنبال آن جابجا شده است. بررسی عکس‌های ماهواره‌ای نیز این موضوع را تأیید می‌کند.



کاوش در این ترانشه تا عمق ۱ متری ادامه داده شد و به دلیل محدودیت زمان، پیش از رسیدن به خاک بکر متوقف شد. در مجموع ۶ واحد لایه‌نگاری در این ترانشه تشخیص داده شد که قدیمی‌ترین سفال‌های به‌دست‌آمده از آن از نوع سفال نخودی منقوش نوع دوره دوم حصار و تعدادی سفال خاکستری هم‌زمان آن‌ها است.

ترانشه ۳ در غرب تپه و در لبه یک کانال آبیاری کشاورزی در جهت شمالی-جنوبی باز شد. جریان آب در این نقطه برشی ایجاد کرده بود که در آن بخش‌هایی از چند خمره ذخیره‌سازی بزرگ و لایه‌های متشکل از خاک حرارت دیده، زغال و خاکستر بیرون آمده بود. ترانشه در امتداد کانال و به ابعاد ۲/۵×۵ متر باز شد که لبه غربی آن را برش کانال تشکیل می‌داد. مجموعه سفال‌های سطحی این ترانشه شامل سفال‌های نخودی شاخص نمازگاه ۶ و سفال خاکستری صیقل شده بود. در این ترانشه که کاوش در آن تا خاک بکر در عمق حدود ۱ متری ادامه یافت ۶ واحد لایه‌نگاری تشخیص داده شد. در مجموع یافته‌های این ترانشه یک فضای انبار را نشان می‌دهد که در آن دست‌کم ۷ خمره بزرگ ذخیره‌سازی در کنار هم قرار گرفته بود. قسمت پایین خمره‌ها در فرورفتگی کف فضا جاسازی شده بود. تمام خاک اطراف خمره‌ها و قطعات آوار شده

شد. به نظر می‌رسد سفال و قطعات مفرغی پیداشده در بالاترین سطح مربوط به جدیدترین لایه‌های استقراری بوده که در اثر شخم زمین کاملاً زیرورو شده است. در واقع، نخستین لایه دست‌نخورده در ترانشه ۱ سفال خاکستری اواخر هزاره چهارم/اوایل هزاره سوم را در بر داشت. در این ترانشه ۱۳ واحد لایه‌نگاری تشخیص داده شد که عمیق‌ترین آن‌ها در ۳۴۰ سانتی‌متری از سطح ترانشه به خاک بکر برخورد کرد. کاوش در ترانشه در عمق ۳۸۰ سانتی‌متری متوقف شد. یک نمونه زغال از واحد لایه‌نگاری ۵ با روش رادیوکربن سال‌یابی شد که تاریخ کالیبره شده ۳۳۳۷ تا ۳۲۰۸ پ.م را نشان می‌دهد (تصویر ۸). قدیمی‌ترین سفال‌های این ترانشه شامل مجموعه‌ای از سفال نخودی و قرمز منقوش نوع اوایل حصار ۲ و شاه تپه ۳ مخلوط با سفال خاکستری است که به نیمه هزاره چهارم (حدود ۳۵۰۰ پ.م) تاریخ‌گذاری می‌شوند.

ترانشه ۲ در یکی از برجسته‌ترین نقاط شرق تپه به ابعاد ۵×۵ متر باز شد. در سطح زمین شخم‌خورده این بخش، سفال دوره‌های مختلف مس‌سنگی تا عصر مفرغ شامل سفال قرمز و نخودی منقوش نوع حصار ۱ و ۲، سفال قرمز منقوش نوع شاه تپه ۳، سفال خاکستری با نقوش کنده و نیز سفال نخودی ساده نوع نمازگاه ۶ پیدا می‌شد.

تصویر ۹. راست: گزیده‌ای از سفال‌های خاکستری تپه چلو

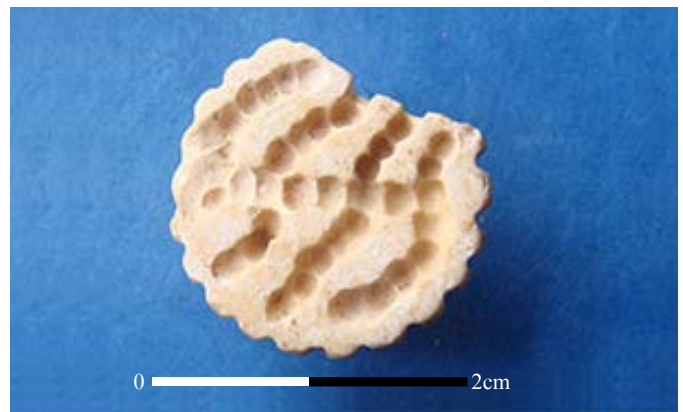
Fig. 9. Right: A selection of Grey Ware from Tappeh Chalow.

تصویر ۱۰. چپ: گزیده‌ای از سفال‌های شاخص فرهنگ بلخی-مروی از گورهای ترانشه ۴

Fig. 10. Left: A selection of typical BMAC (Namazga VI) pottery from graves excavated in Trench 4, Tappeh Chalow.

تصویر ۱۱. مهر مسطح سنگی از گور شماره ۳، ترانشه ۴

Fig. 11. Stone stamp seal from grave 3, Trench 4.





تصویر ۱۲.
شیوه قرارگرفتن اسکلت و اشیای
تدفینی در گور ۳، ترانشه ۴ (دید
از شمال)

Fig. 12. Position of
skeleton and the burial-
goods in grave 3, Trench
4 (view from north).



تصویر ۱۳.
شیوه قرارگرفتن اسکلت و اشیای
تدفینی در گور ۱، ترانشه ۴ (دید
از شرق)

Fig. 13. Position of
skeleton and the burial-
goods in grave 1, Trench
4 (view from east).

خشت در لابه‌لای آن‌ها در اثر حرارت شدید به رنگ سرخ درآمده بود. در لابه‌لای آوار این بخش قطعاتی از گل بی‌شکل با اثر خطوط فرورفته مشابه اثر نخ یا رد ترک‌های باریک پیدا شد که شاید مربوط به مهرموم کردن دهانه خمره‌ها بوده باشد. باوجود پیدا شدن قطعات زیادی از خشت، بقایای دیوار و معماری مشخص در این ترانسه پیدا نشد و معلوم نیست خمره‌ها در فضای باز قرار داشته یا در فضای بسته. سفال همبسته با کف که در مجاورت خمره‌ها پیدا شد از نوع سفال خاکستری صیقلی و قهوه‌ای تیره است که بسیار ظریف و خوش‌ساخت هستند. شکل برخی از این ظروف (تصویر ۹، شماره ۹) با نمونه‌های به‌دست‌آمده از شاه تپه ۲ ب و ۳ خاکستر و خاک داخل خمره‌ها به‌منظور انجام عملیات

شناورسازی نمونه‌برداری شد که در آن حجم زیادی از بقایای گیاهی از جمله مقدار زیادی دانه انگور پیدا شد. همچنین بقایای گیاهی به‌دست‌آمده از سایر ترانسه‌های کاوش شده در آزمایشگاه باستان‌گیاه‌شناسی موزه ملی تاریخ طبیعی پاریس (MNHN) به دست مارگارتا تنگبرگ بررسی شده و در بین نمونه‌های شناسایی شده گندم بدون پوشینه و جو جزو غلات اصلی بوده‌اند. حبوبات در فصل اول بسیار اندک و منحصر به یک‌دانه عدس است که از یک بافت مربوط به دوره مفرغ میانی پیدا شده است. ترانسه ۴ در نیمه غربی تپه چلو و در مجاورت رشته قنات قدیمی

قرار گرفته که در امتداد شمال-جنوب از تپه عبور کرده است. این ترانسه ابتدا در ابعاد ۵×۵ متر باز شد و پس از اینکه در عمق حدود ۲۰ سانتی‌متری از سطح در چند نقطه به گور برخورد شد، به‌تدریج گسترش یافت و در نهایت به ابعاد ۱۰×۱۰ متر رسید. روی هم رفته در این ترانسه ۴ گور کاوش شد. سه گور در عمق حدود ۲۰ سانتی‌متری از سطح زمین پیدا شد که در آن‌ها سفال و سایر اشیای شاخص فرهنگ بلخی-مروی از جمله خمره با کف زاویه‌دار و قالبی، کاسه‌های مخروطی، جام‌های پایه‌دار، کاسه‌های لوله‌ناودانی (تصویر ۱۰) و یک مهر سنگی دکمه‌ای شکل مدور با نقوش هندسی حک‌شده به روش مته‌ای پیدا شد. (تصویر ۱۱) این مهر مشابه مهرهای هم‌دوره در آسیای مرکزی است و نظیر آن را می‌توان در بین مهرهای فرهنگ بلخی-مروی در مجموعه لیگابو مشاهده کرد (Winkelman, 2004: 97, 193, no. 1.2-09).

ساختار گورها به دلیل نزدیکی به سطح زمین مشخص نشد، ولی به‌احتمال زیاد گورها از نوع چاله‌ای ساده است که در آن‌ها اسکلت به حالت خمیده در جهت شرقی-غربی و به پهلوئی راست (صورت به سمت جنوب) دفن شده است. هدایای تدفینی اغلب در کنار سر، جلوی سینه و اطراف پاها گذاشته شده است. همه اسکلت‌ها دست‌بند مفرغی داشتند و اغلب در دست آن‌ها یک ظرف سفالی قرار داشت (تصویرهای ۱۲ تا ۱۳). در هر قبر حداقل یک ظرف دودزده آشپزخانه‌ای قرار داشت که در آن بقایای مواد غذایی پیدا شد.

خاکستر و خاک داخل خمره‌ها به‌منظور انجام عملیات شناورسازی نمونه‌برداری شد که در آن حجم زیادی از بقایای گیاهی از جمله مقدار زیادی دانه انگور پیدا شد. همچنین بقایای گیاهی به‌دست‌آمده از سایر ترانسه‌های کاوش شده در آزمایشگاه باستان‌گیاه‌شناسی موزه ملی تاریخ طبیعی پاریس (MNHN) به دست مارگارتا تنگبرگ بررسی شده و در بین نمونه‌های شناسایی شده گندم بدون پوشینه و جو جزو غلات اصلی بوده‌اند. حبوبات در فصل اول بسیار اندک و منحصر به یک‌دانه عدس است که از یک بافت مربوط به دوره مفرغ میانی پیدا شده است. ترانسه ۴ در نیمه غربی تپه چلو و در مجاورت رشته قنات قدیمی

قرار گرفته که در امتداد شمال-جنوب از تپه عبور کرده است. این ترانسه ابتدا در ابعاد ۵×۵ متر باز شد و پس از اینکه در عمق حدود ۲۰ سانتی‌متری از سطح در چند نقطه به گور برخورد شد، به‌تدریج گسترش یافت و در نهایت به ابعاد ۱۰×۱۰ متر رسید. روی هم رفته در این ترانسه ۴ گور کاوش شد. سه گور در عمق حدود ۲۰ سانتی‌متری از سطح زمین پیدا شد که در آن‌ها سفال و سایر اشیای شاخص فرهنگ بلخی-مروی از جمله خمره با کف زاویه‌دار و قالبی، کاسه‌های مخروطی، جام‌های پایه‌دار، کاسه‌های لوله‌ناودانی (تصویر ۱۰) و یک مهر سنگی دکمه‌ای شکل مدور با نقوش هندسی حک‌شده به روش مته‌ای پیدا شد. (تصویر ۱۱) این مهر مشابه مهرهای هم‌دوره در آسیای مرکزی است و نظیر آن را می‌توان در بین مهرهای فرهنگ بلخی-مروی در مجموعه لیگابو مشاهده کرد (Winkelman, 2004: 97, 193, no. 1.2-09).



تصویر ۱۴.

خمره‌های ذخیره‌سازی کار گذاشته‌شده در زمین در ترانسه ۳ (محدوده انباری)

Fig. 14. Storage jars unearthed in trench 3 (storage area).

شناسایی شد که کف آن‌ها در زمین جاسازی شده است (تصویر ۱۴). با وجودی که اندازه و جنس این خمره‌ها با خمره‌های ترانشه ۳ (و نیز خمره‌های ترانشه‌های ۴ و ۶) یکسان است ولی تراز کف مرتبط با این خمره‌ها نسبت به تراز کفی که خمره‌های ترانشه ۳ در آن پیدا شد بالاتر است. این اختلاف ارتفاع احتمالاً حاکی از قرار داشتن خمره‌ها در فضای باز با توپوگرافی طبیعی است. جالب توجه است که در بیشتر بخش‌های غربی محوطه در سطح زمین، بقایای چنین خمره‌هایی دیده می‌شود که قسمت بالایی آن‌ها از بین رفته و بخش پایین آن‌ها هنوز در زمین باقی مانده است. اختلاف ارتفاع این خمره‌ها در نقاط مختلف بازهم فرض قرار داشتن آن‌ها در فضای گسترده و باز را تقویت می‌کند.

در عمق ۴۰ سانتی‌متری از سطح زمین، اثر یک چاله در زمین دیده شد که کاوش در آن نشان داد مربوط به یک تدفین است. در این چاله در عمق ۷۰ سانتی‌متری بقایای جمجمه انسان پیدا شد که در کنار آن یک جام از جنس سفال خاکستری با بدنه زاویه دار و کف مسطح (تصویر ۹، شماره ۶) پیدا شد که از هر نظر با جام به دست آمده در گور شماره ۴ در ترانشه ۴ (ر.ک بالا) مشابه است و می‌توان آن‌ها را هم‌دوره در نظر گرفت.

ترانشه‌های ۸ و ۹ در جنوب شرقی تپه با ابعاد ۲×۲ متر در جهات اصلی جغرافیایی ایجاد شدند. در این بخش به دلیل شخم عمیق زمین تعداد زیادی سفال دوره‌های مختلف و قطعات استخوان پراکنده بود. در ترانشه ۸ با کنار زدن خاک سطحی بقایای استخوان همراه با قطعات شکسته یک خمچه با کف قالبی (نوع نمازگاه ۶)، چهار ظرف سفالی سالم، یک کاسه مینیاتوری سنگی، دو سنجاق مفرغی و باریکه‌های نواری شکل استخوانی که دو طرف آن‌ها دندان‌دار شده پیدا شد (لوح ۱، شماره ۳). کارکرد این نوارهای استخوانی دندان‌دار نامعلوم است ولی می‌توان حدس زد نوعی ابزار موسیقی باشند. نمونه‌های کاملاً مشابه این اشیا در گورهای تپه گنور پیدا شده است (Sarianidi, 2012: 52).

ترانشه ۹ در چند متری شرق ترانشه ۸ و با همان ابعاد ایجاد شد. در این نقطه در سطح زمین قطعاتی از یک خنجر با انتهای زبانه‌دار، دستبند مفرغی شکسته و تعدادی مهره سفید سنگی در سطح زمین پیدا شد. با کنار زدن خاک سطحی قطعات درهم‌شکسته اسکلت انسان و مجموعه‌ای از هدایای تدفینی پیدا شد. در اطراف اسکلت بقایای دست‌کم پنج ظرف سفالی، یک کاسه از ورقه مفرغ، دو دستبند مفرغی، یک خنجر با انتهای زبانه‌دار (لوح ۱، شماره ۱)، یک گردنبند ۶ ردیفه سنگی (لوح ۱، شماره ۶)، یک مجموعه سه‌تایی مهره‌های کرومی از جنس مرمر سفید و مهره‌ای به شکل قاپ گوسفند/بز از همان جنس (لوح ۱، شماره ۴)، یک سربند/گردنبند بسیار پیچیده متشکل از مهره‌های مخروطی با تزیینات پیچی شکل از جنس کلریت که باسیم‌های نازک مسی به هم متصل می‌شده (لوح ۱، شماره ۵) و یک سردوک دیسکی شکل سنگی پیدا شد. تمام این اشیا مربوط به عصر مفرغ میانی-جدید و هم‌افق با دوره ۶ نمازگاه و مشخصه فرهنگ بلخی-مرویی هستند.

گور شماره ۴ در عمق ۱۱۰ سانتی‌متری از سطح زمین، در گوشه شمال شرقی ترانشه پیدا شد و از گورهای دیگر قدیمی‌تر است. اسکلت در این گور برخلاف گورهای ۳ تا ۱ به شدت آسیب دیده و فقط بخش‌هایی از جمجمه، چند دنده و بخشی از استخوان ران (فemor) قابل تشخیص بود. در کنار اسکلت یک جام از سفال خاکستری با بدنه زاویه‌دار و کف مسطح پیدا شد (تصویر ۹، شماره ۵). در بخش‌های مرکزی و شرقی ترانشه تعداد زیادی خمره ذخیره‌سازی درهم‌شکسته و در کنار آن‌ها گودال‌های منظم و بی‌شکل به عمق حدود ۲۰ سانتی‌متر پر از خاکستر پیدا شد که از آن‌ها برای شناورسازی نمونه برداری شد. سفال همبسته با خمره‌های ذخیره‌سازی و گودال‌های خاکستر از نوع سفال خاکستری بود که به وضوح از سفال گورهای ۳ تا ۱ (سفال فرهنگ بلخی-مرویی) قدیمی‌تر است. نمونه زغال‌های برداشت شده از یک چاله خاکستر در گوشه شمال شرقی (زیر تراز کف گور شماره ۳ که شاخص فرهنگ بلخی-مرویی است) تاریخ‌های ۲۶۷۶ تا ۲۴۷۹ پ.م و ۲۲۷۲ تا ۲۴۵۸ پ.م را نشان داده است (تصویر ۸).

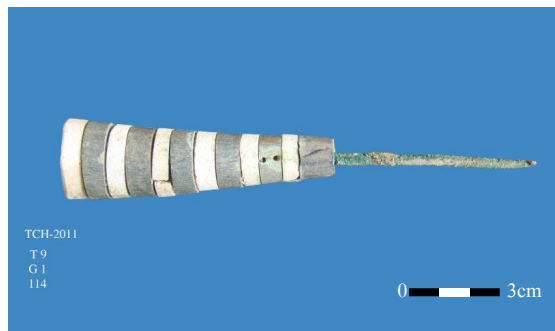
ترانشه ۵ به فاصله کمی در شمال ترانشه ۴ به ابعاد ۵×۵ متر در راستای جهت اصلی جغرافیایی باز شد. در قسمت شمالی ترانشه یک گور در عمق کمتر از ۲۰ سانتی‌متری از سطح پیدا شد که از نظر اشیا و شیوه تدفین مشابه گورهای ۳ تا ۱ در ترانشه ۴ است. در این قبر ۹ ظرف سفالی از نوع شاخص فرهنگ بلخی-مرویی پیدا شد. با توجه به قرار داشتن این ترانشه و ترانشه ۴ در محدوده گورستان باهدف دستیابی به گورهای بیشتر، این ترانشه به ابعاد ۱۰×۱۰ متر گسترش یافت.

ترانشه ۶ در غربی‌ترین نقاط تپه در زمینی کاملاً هموار در جهات اصلی جغرافیایی و به ابعاد ۵×۵ متر باز شد. این بخش از تپه تنها بخش شخم نشده است که در سطح آن سفال عصر مفرغ شاخص فرهنگ بلخی-مرویی پیدا می‌شود. در این ترانشه ۸ واحد لایه‌نگاری تشخیص داده شد. در بخش غربی ترانشه و در واحد لایه‌نگاری ۵ که ظاهراً یک کف کوبیده است، یک خمره ذخیره‌سازی مشابه نمونه‌های به دست آمده در ترانشه‌های دیگر در زمین کار گذاشته شده بود. بخش‌های بالایی این خمره از بین رفته و فقط حدود ۱/۳ آن سالم باقی مانده بود. سفال‌های همبسته با این کف و خمره از نوع خاکستری ظریف و صیقلی بودند. کاوش فقط در بخش کوچکی از ترانشه به ابعاد ۱×۱ متر در گوشه شمال غربی تا خاک بکر ادامه یافت. ترانشه ۷ در نیمه غربی تپه و در چند متری شمال شرق ترانشه ۳ باهدف شناخت بیشتر فضای انباری پیدا شده در این محدوده باز شد. در محلی که برای باز کردن ترانشه انتخاب شد آثار چند خمره ذخیره‌سازی در سطح زمین دیده می‌شد که شبیه نمونه‌های پیدا شده در ترانشه‌های دیگر بودند. در اثر تسطیح زمین، قسمت بالایی این خمره‌ها بریده شده و بخش پایینی هنوز در زمین قرار داشت. ترانشه ابتدا به ابعاد ۴×۲ متر در راستای شمال-جنوب ایجاد شد و سپس به سمت غرب به ابعاد ۱/۵×۱ متر گسترش یافت.

در نخستین واحد لایه‌نگاری ۴ خمره ذخیره‌سازی در کنار هم



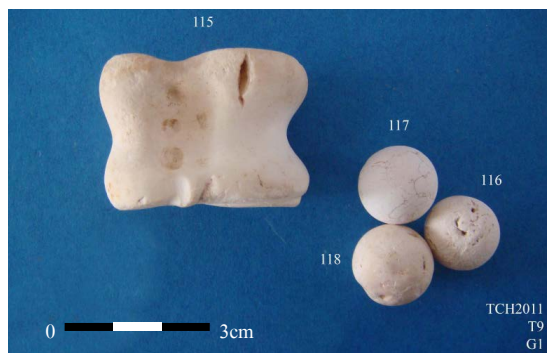
1



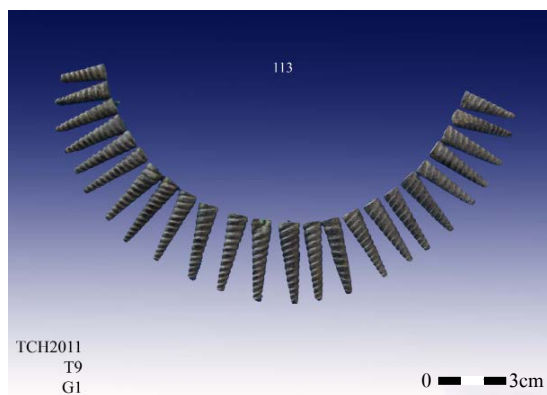
2



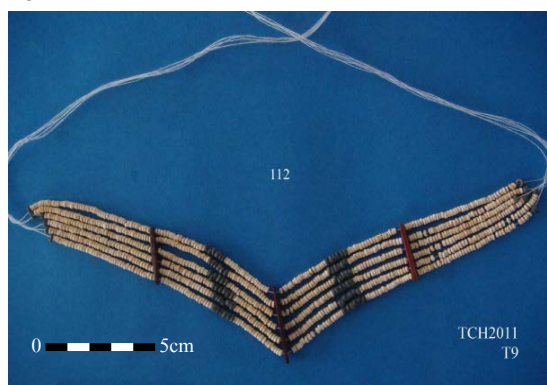
3



4



5



6

لوچ ۱
گزیده‌ای از اشیای شاخص
فرهنگ بلخی-مروی از گورهای
ترانشه ۸ و ۹

Plate 1. A selection of
BMAC artifacts from
graves excavated in
Trench 8 and 9.

انگور به‌غیر از یک مورد، در تمام نمونه‌های برداشت‌شده مشاهده شد. مقدار کمتری ساقه‌های خوشه انگور و حتی قطعاتی از گوشت میوه (فرابر) انگور هم از چند بافت باستان‌شناختی جمع‌آوری شده که نشان می‌دهد فعالیت‌های مربوط به فرآوری و ذخیره انگور یا مشتقات آن در چلو اهمیت داشته است.

در ترانشه ۳، از یک چاله خاکستر تقریباً چهارگوش در زیر تراز کف گورهای نوع بلخی-مروی (تصویر ۱۲)، مقدار زیادی (۵۰۵ نمونه) بقایای دانه‌های زغال شده جمع‌آوری شد که بیشتر آن‌ها (۸۵ درصد) را گندم بدون پوشینه (*Triticum aestivum*) و مقدار کمی جو و بذر علف هرز و گیاهان خودرو پیدا شد. حجم زیاد غلات که حین کاوش به‌صورت دستی و بدون استفاده از روش

در مجموع بقایای گیاهی و بازمانده‌های جانوری جمع‌آوری و آزمایش‌شده از ترانشه‌های مختلف در فصل اول کاوش در تپه چلو نیز برداشتی کلی از وضع اقتصاد گیاهی و جانوری این استقرار در دوره مس‌سنگی و عصر مفرغ میانی فراهم کرده است. حدود ۴۰۰۰ نمونه (۳۹۳۱ نمونه) بقایای دانه و میوه‌های باستانی چلو آزمایش شد که بیشتر آن‌ها زغال شده و با روش شناورسازی از نهشته‌های باستانی جدا و جمع‌آوری شده‌اند. برداشت نمونه‌ها در زمان حفاری ترانشه‌های ۴، ۵ و ۶ و از بافت‌های باستان‌شناختی مختلف از جمله پرشدگی گورها، درون خمره‌های ذخیره‌سازی، چاله‌ها و نیز لایه‌های پراکنده خاکستر انجام شده است.

در چلو، از بین گیاهان کشت‌شده بیشترین مقدار مربوط به انگور (*Vitis vinifera* subsp. *vinifera*) است. دانه‌های زغال شده

نتیجه گیری

اهمیت کشف گورستان و مجموعه مواد شاخص فرهنگ بلخی- مروی در چلو در آن است که برخلاف بسیاری از مجموعه‌های هم‌زمان که در فلات ایران و آن‌سوی مرزهای جنوبی و غربی آن پیداشده فقط متشکل از اشیای تجملاتی و شأن‌زانیست و مجموعه متنوعی از اشیای روزمره و به‌ویژه سفال‌های شاخص نوع نمازگاه ۶ را در بردارد. به‌ویژه اینکه در گورها عصر مفرغ چلو هدایای تدفینی، کاملاً یکدست و فقط شامل اشیای شاخص فرهنگ بلخی- مروی بود و اشیای محلی در بین آن‌ها وجود نداشت؛ درحالی‌که هدایای تدفینی گورهای هم‌زمان منطقه کرمان (خوراب، خنمان، شهداد) شامل اشیای محلی بود که گاهی در بین آن‌ها اشیای شاخص فرهنگ بلخی- مروی هم وجود داشت. (Hiebert, 1998: 154-55)

با توجه به اینکه منشأ تمدن آمودریا را بایستی در قسمت بالای رود آمودریا/جیحون جستجو کرد و تاکنون مجموعه اشیای شاخص آن در شمال افغانستان، شرق ترکمنستان، جنوب ازبکستان و غرب تاجیکستان پیدا می‌شد، کشف چنین مجموعه کاملی از اشیای شاخص فرهنگ بلخی- مروی در منطقه شمال شرق ایران و در حاشیه کویر مرکزی بیانگر ابعاد تازه‌ای از برهمکنش پیچیده فرهنگی بین فلات ایران و آسیای مرکزی در عصر مفرغ میانی- جدید است. آیا چنانکه بیشتر برخی پژوهشگران اشاره کرده‌اند (Thornton, 2013: 195; Hiebert, 1998) این اشیای مربوط به مهاجران ثروتمند و بانفوذ مرغیانه است که حدود ۲۰۰۰ پ.م در جستجوی سرزمین‌های جدید از آسیای مرکزی به شمال شرقی ایران مهاجرت کرده‌اند^۱ یا باید آن‌ها را مربوط به اجداد صاحبان فرهنگ بلخی- مروی دانست که در راه رسیدن به آسیای مرکزی از خاستگاه فرضی‌شان در حوزه تمدن کرتی- مینوسی در آناتولی و سوریه (Sarianidi, 2007: 77, 158) از شمال شرقی فلات ایران گذشته و این آثار را از خود بجای گذاشته‌اند. بی‌تردید، تکمیل مطالعات تطبیقی و انجام بررسی‌های آزمایشگاهی از جمله سن سنجی رادیو کربن در آینده به این پرسش‌ها پاسخ‌های متقاعدکننده خواهد داد.

از ویژگی‌های جالب‌توجه دیگر در تپه چلو، وجود مواد فرهنگی مربوط به حوزه‌های فرهنگی مختلف از جمله سفال قرمز منقوش یا خاکستری صیقلی دشت گرگان، سفال قرمز و نخودی منقوش نوع حصار، و نیز سفال مربوط به فرهنگ بلخی- مروی در آسیای مرکزی است.^۲ این وضعیت بیش از هر چیز به علت موقعیت جغرافیایی خاص چلو بر سر یک‌راه باستانی مهم است که همچون

شناورسازی از این چاله چهارگوش جمع شده نشان می‌دهد در این چاله غلات بوجاری شده نگهداری می‌شده است.

بقایای غلات شامل جو بدون پوشینه و پوشینه‌دار (*Hordeum vulgare*) و نیز گندم بدون پوشینه از چندین بافت مختلف شناسایی شده و حضور مداوم این غلات در این بافت‌ها حاکی از آن است که در تمام توالی استقرار، کشاورزی در کنار دامداری بخشی از اقتصاد معیشتی چلو را تشکیل می‌داده است. وجود یک دانه عدس (*Lens culinaris*) که از بافت مربوط به عصر مفرغ میانی پیداشده نشان می‌دهد دست‌کم در دوره مفرغ میانی در کنار کشت غلات، حبوبات اهلی هم کشت می‌شده است.

در برخی چاله‌های خاکستر کاوش شده در ترانشه ۴، بقایای محصولات کشاورزی همراه با بذر چند نوع علف هرز و دانه‌های گیاهان علفی خودرو مثل روناس (*Galium*)، چشم خروس (آدونیس) و نیز علف‌های خانواده گاوزبانیان (Boraginaceae) و سلمک (Chenopodiaceae) پیداشده که اغلب در مزارع گندم می‌رویند. وجود انواع مختلف گیاهان علفی خودرو در این بافت‌ها را می‌توان به دلیل ثانوی بودن نهشته‌های خاکستر اجاق‌ها/تورهایی دانست که دانه‌ها در آن‌ها از یک‌سو با سوزاندن بوته‌های کوچک گیاهان علفی و از سوی دیگر با بیرون ریختن بذر علوفه هرز حین غربال کردن غلات پیش از مصرف زغال شده است.

بازمانده‌های جانوری به‌دست‌آمده از فصل اول کاوش در تپه چلو در بخش باستان‌جانورشناسی آزمایشگاه باستان‌سنجی دانشگاه تهران انجام شد. حیوانات شناخته‌شده در این محوطه باستانی عبارت‌اند از گوسفندان، گوسفند اهلی، بز اهلی، گاو اهلی، اسب سانان، گورخر، گراز وحشی، آهو و سگ‌سانان. در تمام توالی تپه چلو، گوسفند سانان اهلی نسبت به سایر حیوانات بیشترند. پس از گوسفند سانان، گاو اهلی مهم‌ترین حیوان در اقتصاد زیستی تپه چلو محسوب می‌شود. تعداد بقایای اسب سانان اندک است و از سگ‌سانان هم تنها یک آرواره مربوط به دوره مس سنگی جدید به‌دست‌آمده است.

بر اساس تعداد اندک بقایای حیوانات وحشی از فصل اول در تپه چلو می‌توان گفت در این محوطه شکار اهمیت کمی داشته و فقط گراز، گورخر و آهو شناسایی شد. نوع جانوران وحشی یافت شده در هر محوطه می‌تواند شاخص زیست‌محیطی نسبتاً خوبی محسوب شود. وجود بقایای گورخر و آهو در چلو نشان‌دهنده محیط خشک و نیمه بیابانی این منطقه است. در فصل اول کاوش در تپه چلو، بقایای استخوان آهو تنها از بافت‌های عصر مفرغ قدیم و بقایای استخوان گراز و گورخر تنها از دوره مس سنگی جدید و عصر مفرغ قدیم پیداشده است. گراز اگرچه تقریباً در همه جای ایران پراکندگی دارد ولی حضور آن حاکی از وجود آب و محیطی نسبتاً سرسبز است. حضور گونه‌هایی که در اقلیم‌های مختلف زندگی می‌کنند نشان می‌دهد مردم چلو طیف گسترده‌ای از امکانات زیستی پیرامون این محوطه باستانی را بهره‌برداری می‌کردند.

۱. همان‌طور که هیبرت (۱۹۹۸) اشاره کرده این مهاجرت یک حرکت دسته‌جمعی نبود، بلکه اشغال سرزمین‌های جدید توسط گروه‌های ساکن در منطقه فرهنگی کوهپایه‌های شمالی کپه داغ به‌منظور بهره‌برداری از منابع این مناطق یا به عبارتی گرفتن مستعمرات جدید بود.
 ۲. چنین وضعی را می‌توان در برخی استقرارهای عصر آهن در مناطق شرقی و غربی تپه چلو، در دشت‌های اسفراین و جاجرم هم شاهد بود که در آن‌ها دو نوع سفال هم‌دوره ولی از نظر فنی متفاوت «دهستان باستان» و «سفال منقوش یاز ۱» در کنار هم پیدا می‌شوند. این دو نوع سفال در آسیای مرکزی به دو حوزه فرهنگی و جغرافیایی متفاوت تعلق دارند: سفال خاکستری دهستان در غرب ترکمنستان در منطقه ورکان/هیرکان (دشت مصریان) پیدا می‌شود و سفال منقوش یاز ۱ در دلتای رود مرغاب در جنوب شرقی ترکمنستان متداول است (وحدتی ۱۳۹۴: ۴۵ تا ۴۸؛ البویه لوکت و مشکور، ۱۳۷۶: ۱۲۷۶). (Lecomte, 2005)

کتاب‌نامه

وحدتی، علی‌اکبر. ۱۳۹۴. عصر مفرغ و آهن در خراسان (۳۰۰ تا ۵۰۰ پ.م.)، در گذری بر باستان‌شناسی خراسان، به کوشش میثم لباف خانیکی، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، تهران.
لوکنت، اولیویه؛ مرجان مشکور. ۱۳۷۶. یافته‌های باستان‌شناختی در هیرکانی و دهستان از عصر آهن تا دوره تیموری، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، ۱۰ (۲)، (۱۳۷۵)، ۲۱ تا ۹.

Amite, P. 1986. *L'âge des échanges inter-iraniens. 3500-1700 avant J.-C.* Notes et documents des Musees de France 11. Paris: Ministère de la Culture et de la Communication. Editions de la Reunion.

Arne, T. J. 1945. *Excavations at Shah Tepe, Iran.* Stockholm.

Francfort, H.-P. 1994. *The Central Asian Dimensions of the Symbolic System in Bactria and Margiana.* Antiquity 68, 406-18.

Hiebert, F. 1998. *Central Asians on the Iranian Plateau: A Model for Indo-Iranian Expansionism.* in V. H. Mair (ed.), *The Bronze and Early Iron Age Peoples of Eastern Central Asia*, Washington, DC: The Institute for the Study of Man, vol. 1, 148-161.

Lamberg-Karlovsky, C. 1994. *The Bronze Age Khanates of Central Asia.* Antiquity 68, 395-408.

Lecomte, O. 2005. *The Iron Age of Northern Hyrcania.* Iranica Antiqua 40, 461-478.

Potts, D. 1993. *A New Bactrian Find from Southeastern Arabia.* Antiquity 67 (256), 591-595.

Sarianidi, V. 2007. *Necropolis of Gonur.* Athens: Kapon Editions.

_____. 2012. *Trudy Margianskoj Arkheologicheskoy Ekspeditsii.* Vol 4: Issledovanija Gonur-depe v 2008-2011, Moscow.

Thornton, C. 2013. *The Bronze Age in Northeastern Iran.* in D. T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran.* Oxford: Oxford University Press.

Vahdati, A et al. (in press). *Preliminary Report on the First Season of Excavation at Tepe Chalow: New GKC (BMAC) Finds in the Plain of Jajarm, Northeastern Iran.* in J.W. Meyer et al. (eds.), *The Iranian Plateau during the Bronze Age. Development of Urbanisation, Production and Trade*, Lyon: Travaux de la Maison de l'Orient et de la Méditerranée. MOM Editions.

Winkelmann, S. 2004. *Seals of the Oasis; from the Ligabue Collection*, Rome: II Punto Edizioni.

پلی ارتباطی منطقه آسیای مرکزی را از یک سو به فلات ایران و از سوی دیگر به دشت گرگان مرتبط می‌کند. این راه ارتباطی در دوره اسلامی نیز در اوج شکوفایی بوده و بارها در متون تاریخی به‌عنوان «جاده جرجان» به آن اشاره شده است. در مسیر این راه باستانی در فواصل معین کاروانسراهایی وجود دارد که یکی از آن‌ها (رباط قلی) در چند کیلومتری شمال تپه چلو قرار دارد و احتمالاً نشان می‌دهد این نقطه از گذشته به‌عنوان یک ایستگاه یا مرکز تجاری بر سر راه گرگان بوده است. ارتباط گسترده‌تر چلو با دشت گرگان نسبت به دشت دامغان را نیز می‌توان ناشی از همین موقعیت جغرافیایی دانست: درحالی‌که در حدفاصل چلو در دشت جاجرم و منطقه حصار در دشت دامغان واحه‌ها با آب کافی وجود ندارد (آبادی‌های امروزی در این منطقه بینابینی مدیون وجود قنات‌ها است نه چشمه‌ها و آب‌های سطحی) و رفت‌وآمد در آن با سختی همراه بوده، دسترسی به دشت گرگان با گذر از رشته‌کوه آلاذغ در محل دربند شوقان در چند کیلومتری شمال غرب چلو و حرکت در امتداد منطقه کوهستانی و مرطوب منتهی به دره رود اترک آسان است. این راه که در سده‌های میانی بسیار پررونق بوده، احتمالاً در هزاره چهارم نیز با تسهیل رفت‌وآمد بین مناطق عمده فرهنگی، باعث آبادانی مناطق بینابینی همچون چلو می‌شده است.

سپاسگزاری

برنامه کاوش در تپه چلو با مجوز و حمایت پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور و پژوهشکده باستان‌شناسی انجام شد. اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری خراسان شمالی و موسسه مطالعات تمدن‌های اژه و خاور نزدیک، شورای تحقیقات ملی ژم (ICEVO, CNR) حمایت مالی از برنامه کاوش را بر عهده داشتند. همچنین مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS-MNHN UMR7209)، بودجه (AASPE-Archaeozoology/Archaeobotany) مربوط به آزمایش‌های کربن ۱۴ را تأمین کرده است. از مسئولان این نهادها سپاسگزاریم.

در پایان لازم است از همکاری خانم‌ها هما فتحی و آزاده محاسب در بررسی بازمانده‌های جانوری به‌دست‌آمده از کاوش قدردانی کنیم.

«خنجر، خود در جست و جوی چیز دیگری است»*

بررسی خنجرهای با حفاظِ دسته‌هالالی از میانه‌هزاره‌دوم تا سده‌های نخستین هزاره‌اول پیش از میلاد

بابک رفیعی علوی*

این نوشتار می‌کوشد با تمرکز بر حفاظ هالالی شکل گونه‌ای از خنجرها و تغییر کارکرد این بخش در گذر زمان، تصویری جامع از حضور این گونه و نحوه تغییر شکل آن به دست دهد. قدیمی‌ترین نمونه‌های این گونه اغلب متعلق به نیمه‌هزاره‌دوم پ.م. هستند و بیشتر در دشت خوزستان یافت شده‌اند. با ورود به ربع پایانی هزاره‌دوم پ.م. با ظهور تغییراتی در شکل و کارکرد حفاظ هالالی شکل، بر تعداد این خنجرها افزوده می‌شود و در غرب و شمال فلات ایران گسترش می‌یابند. این گونه در آخرین دوره حضور خود در سده‌های نخستین هزاره‌اول پ.م. و هم‌زمان با استفاده از فلز آهن در ساخت تیغه، دوباره تغییراتی را در کاربری حفاظ هالالی شکل خود پیدا می‌کنند. این نوشتار به بررسی دلایل تغییر در کاربری بخش هالالی شکل این خنجرها می‌پردازد و می‌کوشد این تغییرات را با تکیه بر مفهوم سبک و رابطه آن با کارکرد توضیح دهد. در پایان، گسترش زمانی و مکانی این گونه مورد بحث قرار می‌گیرد و کوشیده می‌شود الگویی معنی‌دار از این پراکنش ترسیم شود.

کلیدواژگان: خنجرهای با حفاظ دسته‌هالالی؛ نیمه‌دوم هزاره‌دوم و سده‌های نخستین هزاره‌اول پ.م؛ دشت خوزستان و نیمه غربی و شمالی فلات ایران؛ سبک و کارکرد

“The Dagger Itself is After Something Else”

The Biography of Daggers with Crescent-Shaped Guards in the Near East

Babak Rafiei Alavi

The crescent-shaped guard daggers are known in Iran from the middle of the 2nd millennium to the first centuries of the 1st millennium BCE. They first appeared in the mid-2nd millennium and have mostly been discovered from Elamite sites in the Khuzestan Plain. Their presence continued through the last quarter of the 2nd millennium and expanded over a wide geographical area, from north and northwest of the Iranian Plateau to the south of the Persian Gulf. By the first centuries of the 1st millennium, the geographical extent of the daggers was again limited, this time chiefly to northwest Iran.

The guard on these daggers alternate between a functional and non-functional attribute through time. In the first phase, it had a functional role that changed to a decorative one in the second phase, and with the gradual development of iron blade in the third phase, the guard transformed back to its functional trait.

By looking at the crescent-shaped guard as a technological style that reflects both technological changes and cultural traditions, this article attempts to understand the temporal and spatial distribution of the daggers, and to examine social aspects of the style such as imitation, communication and social boundaries.

Keywords: Daggers, Middle Elamite, Late Bronze Age, Iron Age, Khuzestan plain, Style, Function

* برگرفته از بخشی از شعر خورخه لویس بورخس به نام «خنجر»:
“The dagger itself is after something else. It is more than a thing of metal ...” (J. L. Borges. The Dagger. Selected Poems. Penguin Books).
* استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان
University of Isfahan, Department of Archaeology
b.rafi@au.ac.ir

درآمد

خنجر، شمشیر، قمه، دشنه، قداره و چاقو در نگاه اول ما را به یاد بریدن، دریدن و قطعه‌قطعه کردن می‌اندازند. اما آن‌ها می‌توانند دارای چیزی فراتر از این کارکردها باشند و گاهی اصلاً برای چنین منظوری ساخته نشده باشند. خنجر و شمشیر از دسته اشیا هستند که می‌توانند شخصیت یابند و تبدیل به نماد شوند. آشناترین نمونه «ذوالفقار»، شمشیر دوسر حضرت علی (ع)، است که در هر تصویر یا متنی که بیاید نشانه‌ای از حضور این چهره مقدس است. در دنیای سینما هم این گروه از اشیا گاهی معنایی فراتر از یک وسیله معمولی دارند؛ در فیلم‌های مسعود کیمیایی، چاقو چیزی فراتر از وسیله‌ای برای کشتن است و حتی اگر آن را در تصویر نبینیم، یکی از بازیگران همیشگی فیلم‌های اوست. در صحنه‌ای از فیلم چریکه تارا، ساخته بهرام بیضایی، نیز شمشیر به‌ارث‌رسیده از پدر بزرگ همچون موجودی جاندار در فضای اتاق در برابر تارا معلق می‌ایستد، و تنها یادگار باقی‌مانده از قومی فراموش شده است، قومی که به‌واسطه این شمشیر بر تارا ظاهر می‌شود.

ابزارها ادامه بدن انسان هستند و هرکدام توانایی‌هایی را تقویت می‌کنند؛ همان‌طور که چکش را می‌توان مشت‌گرفته دانست، شمشیر و خنجر را نیز می‌توان دست‌گشوده جنگاوری دانست که قدرت ضربه‌مرگبارتری دارد. خنجر همچون بسیاری دیگر از دست‌ساخته‌های بشر ساختاری در ارتباط با بدن انسان دارد؛ شکل دسته و اجزای آن ویژگی‌های دست بسته انسان را به رسمیت می‌شناسد. در این ساختار، حفاظ دسته نقش مهم اتصال دو بخش دسته و تیغه را بر عهده می‌گیرد که کاربردهایی متفاوت دارند. در اشیا چندتکه، هرچه اتصال بین اجزا دقیق‌تر باشد، شیء نقش خود را بهتر به انجام می‌رساند؛ در بسیاری از موارد مهارت یک استادکار خبره را می‌شود در کیفیت اتصالات ساخته‌های او دید. تصویر مثالی یک شمشیر یا خنجر، بدون حفاظ دسته، چیزی کم دارد. شمشیر در انتزاعی‌ترین شکل خود یک خط عمودی است که خط افقی کوتاهی از پایین آن را قطع می‌کند. این همان شکلی است که در نقاشی کودکان یا در اغلب نقوش صخره‌ای برای نشان دادن شمشیر ترسیم می‌شود. در این تصویر انتزاعی، اگر خط افقی کوتاه - که همان حفاظ دسته است - نباشد، شمشیر دیگر شمشیر نیست و به یک چوب‌دست ساده مبدل می‌شود.

اجزای مختلف شمشیر یا خنجر هر یک به نامی خوانده می‌شوند؛^۲ دسته معمولاً از سه بخش تشکیل می‌شود: کل دسته را اغلب قبضه می‌نامند - که واحد شمارش سلاح هم هست - گاه نیز تنها بخش میانی دسته را که در دست قرار می‌گیرد قبضه می‌نامند. ته دسته را غالباً قبه و گاه کلاهک یا سردسته می‌نامند و بخش فوقانی آن را - که تیغه را از دسته جدا می‌کند و محافظ دست در هنگام نبرد است - بلچاق می‌نامند. بلچاق احتمالاً کلمه‌ای مغولی است که امروز

به گوش آشنا نمی‌آید. از این رو، در این نوشتار به‌جای واژه بلچاق از «حفاظ دسته» استفاده شده است.

تاریخچه خنجرهای دسته‌هالی از پیدایش تا زوال

از خنجرهای پیداشده در ارسلان‌تپه، واقع در شرق کشور ترکیه کنونی و متعلق به هزاره چهارم پ.م، که بگذریم،^۳ از اواسط هزاره دوم پ.م در شرق نزدیک و ایران از خنجر و شمشیر با دسته تماماً فلزی استفاده شده است. پیش از این، دسته اکثر خنجرها از جنس چوب یا مواد آلی دیگری بوده که با گذشت زمان از میان رفته و امروز غالباً اثری از آن‌ها به جا نمانده است. ساختن تیغه فلزی با دسته چوبی آسان‌تر و ارزان‌تر از تولید خنجری با دسته فلزی بوده است و توانایی ساختن خنجر با دسته فلزی را می‌توان نوعی پیشرفت فنی و درعین‌حال نشانه استحصال راحت‌تر و ارزان‌تر فلز دانست. به‌طور کلی، تاریخچه حضور خنجرهای مورد بحث در این نوشتار را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد.^۴

ظهور اولین نمونه‌ها با حفاظ دسته هالی شکل کاربردی

اولین نمونه‌های این گونه از خنجر متعلق به ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ پ.م هستند (تصاویر ۱ و ۹).^۵ قدیمی‌ترین نمونه تاریخ‌گذاری شده را شاید بتوان خنجری با دسته لوله‌ای شکل دانست که در گوری در محوطه بادخوره (Bad Xoreh) در دشت اسدآباد همدان پیدا شده^۶ و تاریخ پیشنهادی برای آن ۱۹۰۰ تا ۱۶۰۰ پ.م است؛^۷ اما نمونه‌های بسیار مشابهی از هفت‌تپه در دشت خوزستان پیدا شده‌اند که جدیدتر هستند و حدود ۱۴۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری می‌شوند. بنابراین، احتمال دارد که تاریخ مذکور برای این گور درست نبوده و این خنجر جدیدتر باشد. همچنین باید این نکته را در نظر بگیریم که حفاری‌های این محوطه با سرعت و بدون دقت کافی انجام شده و تاریخ‌گذاری گورهای بادخوره تنها از طریق مقایسه اشیا آن با دیگر محوطه‌ها امکان‌پذیر است. از منطقه زاگرس مرکزی و از گوری در گودین‌تپه در دشت کنگاور نیز خنجری با حفاظ دسته هالی گزارش شده است.^۸ در ابتدا این گور در گودین‌تپه در عصر آهن I تاریخ‌گذاری شده بود، اما در مطالعات جدیدتر متعلق به اواخر عصر مفرغ پایانی و کمی قدیمی‌تر دانسته شده است^۹ که شباهت دسته آن با یکی از خنجرهای هفت‌تپه این موضوع را تأیید می‌کند.

3- Piller, 2016.

۴- از آنجا که تاریخ‌گذاری زمان به پایان رسیدن عصر مفرغ و آغاز عصر آهن و دوره‌های سه‌گانه آن در بخش‌های مختلف فلات ایران همیشه محل مناقشه بوده است، در این نوشتار از بحث درباره این مناقشات پرهیز شده و اغلب تنها به ذکر تاریخ نمونه‌ها بدون دوره‌بندی آن‌ها اکتفا شده است. البته نگارنده معتقد است که تغییرات فرمی و کاربردی در اشیا را می‌توان در کنار دیگر داده‌ها نشانه تغییر یک دوره دانست، اما از آنجا که در این مقاله تنها یک گونه مورد بررسی است از این بحث صرف‌نظر شده است.

۵- این فاصله زمانی در دشت خوزستان نیمه اول دوره عیلام میانه است. گروهی از باستان‌شناسان این بازه زمانی در فلات ایران را عصر مفرغ پایانی و گروهی دیگر آغاز عصر آهن ۱ می‌دانند.

۶- نام این محوطه در متون غیر فارسی Bad Hora نوشته می‌شود.

7- Contenau; Ghirshman, 1935: pl. XXIV: 2, 3, pl. 82: Tomb 1: 7.

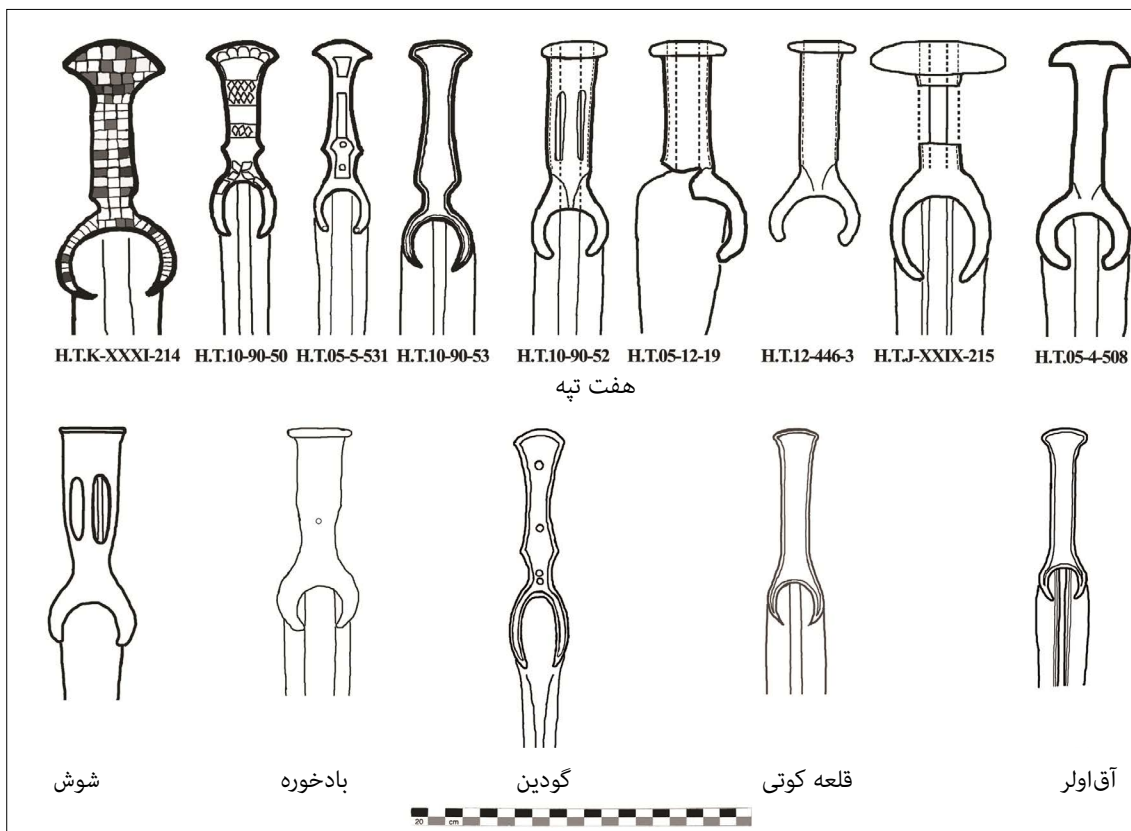
8- Henrikson, 1987: 54 - 56, 63.

9- Young, 1969: fig. 25/ 11.

10- Henrikson, 2011: fig. 6.15.

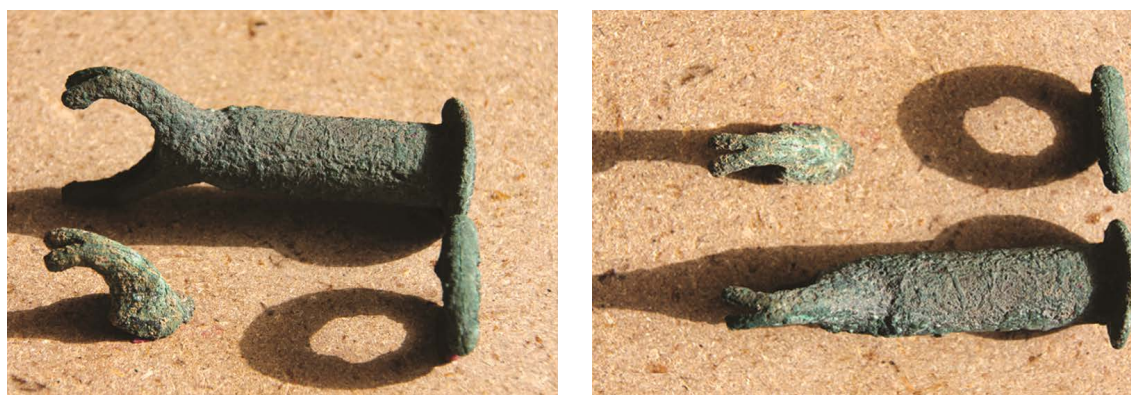
۱- به این وضعیت اصطلاحاً انسان‌گونه‌نگاری یا انسان‌شکل‌سازی (Anthropomorphism) می‌گویند.

۲- رومانوسکی، ۱۳۴۶: ۹۴ تا ۹۹.



تصویر ۱.
خنجرهای با حفاظ دسته
هلالی شکل متعلق به حدود
۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ پ.م. (طرح از
نگارنده)

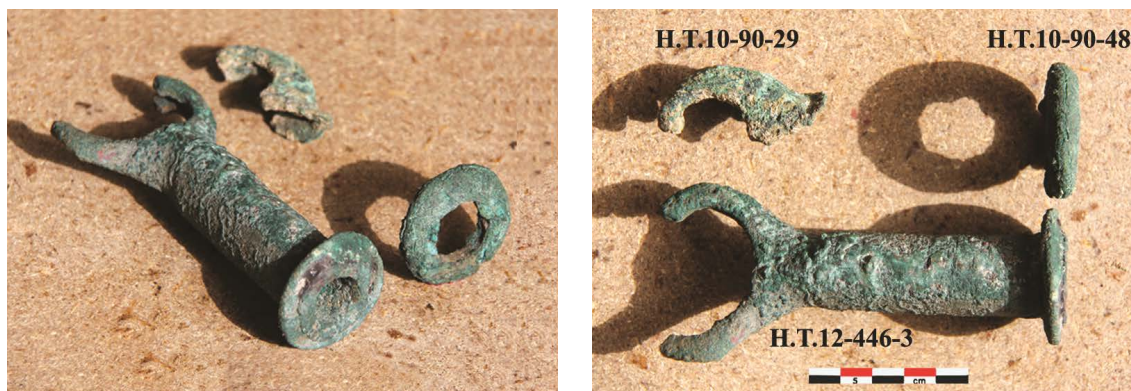
Fig. 1. Daggers with
crescent-shape guards
dated to ca. 1500-1300
BCE (drawn by the
author).



تصویر ۲.

اجزای مختلف دسته یک
خنجر بدون تیغه از هفت تپه
که نشان می دهد چگونه بخش
هلالی شکل ساخته و سپس تیغه
به وسیله آن به دسته متصل و
محکم می شده است. (عکس
از نگارنده)

Fig. 2. Different
component parts of a grip
without blade from Haft
Tappch showing how at
first the crescent-shape
part was made, and then
used as the binder of the
grip to the blade.



قدیمی انجام شده در منطقه تالش در اوایل سده بیستم یعنی بیش از صد سال پیش انجام شده‌اند و احتیاج به بازنگری کلی دارند، اما با توجه به دیگر یافته‌های داخل گور، این تاریخ‌گذاری احتمالاً درست است. از منطقه تالش تعداد زیادی خنجر مشابه اما متعلق به دوره‌های جدیدتر یافت شده‌اند که در بخش‌های بعدی به آن‌ها خواهیم پرداخت. در این فاصله زمانی، بیشترین تعداد از این گونه خنجر در دشت خوزستان و از دو محوطه عیلامی شوش و هفت‌تپه یافت شده‌اند. در شوش، یک خنجر با دسته لوله‌ای شکل و حفاظ دسته هلالی شکل از داخل یک گور پیدا شده^{۱۴} که تاریخ‌گذاری آن به دلیل حفاری‌های بی‌دقت اوایل سده بیستم تنها با مقایسه با نمونه‌های هفت‌تپه میسر است. محوطه‌ای که بیشترین تعداد از این خنجرها متعلق به آنجاست. در هفت‌تپه، نه عدد خنجر و شمشیر با حفاظ دسته هلالی در شکل‌ها و اندازه‌های گوناگون یافت شده‌اند که تاکنون بیشترین تعداد گزارش شده از یک محوطه در این محدوده زمانی هستند. هیچ کدام از خنجرهای هفت‌تپه برخلاف هم‌تایان خود اشیای تدفینی نیستند و در قبور نبودند، بلکه همگی در لایه‌های استقرار و داخل ساختارهای معماری متعلق به سده ۱۴ پ.م یافت شده‌اند. بلندترین نمونه ۶۱/۵ سانتی‌متر است که می‌توان آن را شمشیر کوتاه نامید. این شمشیر دسته‌ای مرصع دارد و همراه با نمونه‌ای دیگر با دسته شکسته در کاوش‌های نگهبان^{۱۵} یافت شده است. بقیه نمونه‌ها در کاوش‌های جدیدتر مفیدی نصرآبادی پیدا شده‌اند.^{۱۶}

نکته مهم در مورد خنجرهای این دوره این است که بخش هلالی، احتمالاً در همه نمونه‌ها، وظیفه اتصال تیغه به دسته را بر عهده دارد، یعنی زبانه انتهایی تیغه داخل دسته فرو می‌رفته یا دسته در اطراف زبانه ریخته‌گری می‌شده است و سپس، برای محکم کردن اتصال بین تیغه و دسته، بخش هلالی شکل بر روی شانه‌های تیغه با چکش محکم می‌شده است (تصویر ۳). نحوه اتصال بخش هلالی به تیغه در یک دسته خنجر بدون تیغه از هفت‌تپه به خوبی مشخص است (تصویر ۲).^{۱۷} در بخش بعدی خواهیم دید که چطور حفاظ هلالی در تعداد زیادی از خنجرهای جدیدتر تبدیل به بخشی غیرکارکردی و تزئینی می‌شوند.

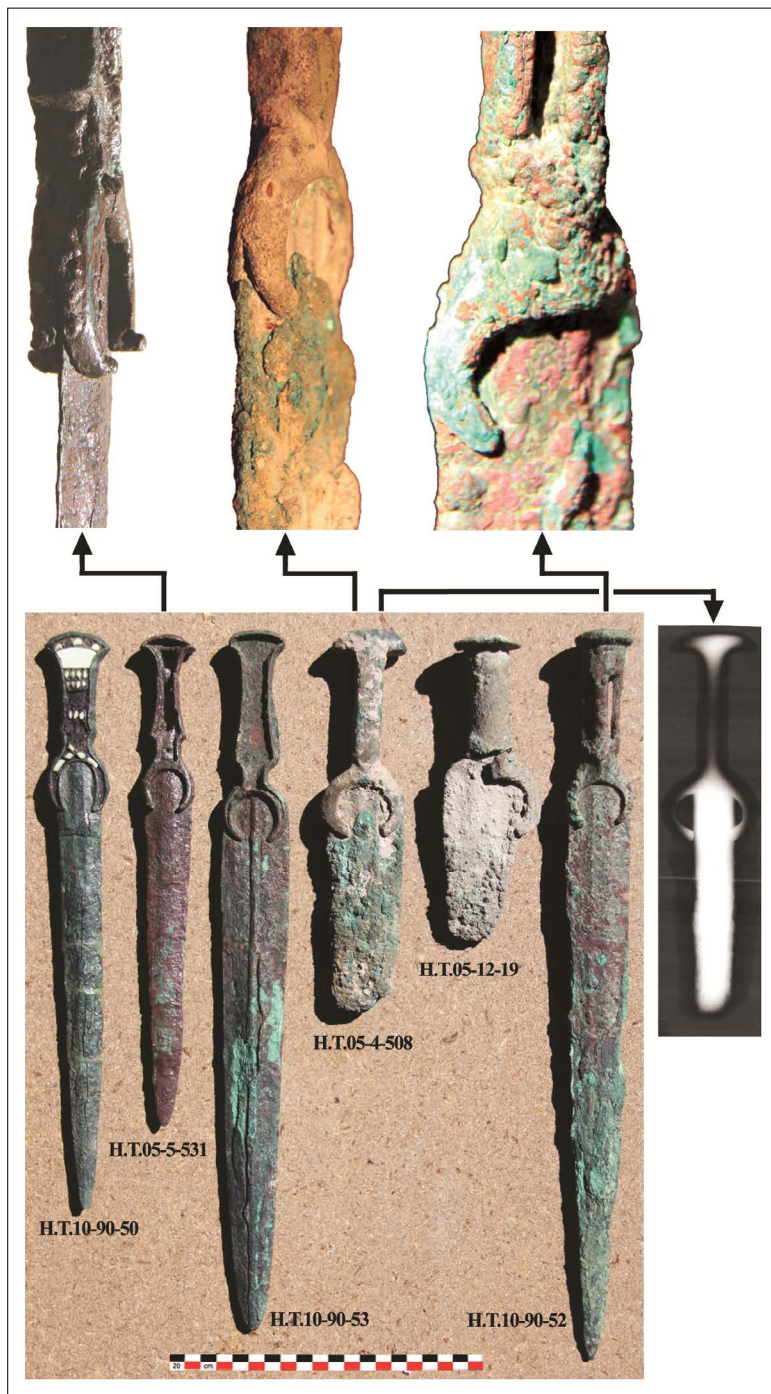
افزایش تعداد، گسترش جغرافیایی و تغییر کاربری بخش هلالی شکل

در این فاصله زمانی، یعنی حدود ۱۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پ.م، از فلز آهن هنوز برای ساختن اسلحه استفاده نمی‌شده و از آن بیشتر در تولید اشیای تزئینی بهره می‌گرفتند. خنجرهای این دوره هنوز از جنس مفرغ یا مس هستند (تصاویر ۴ و ۹).^{۱۸}

14- de Mecquenem, 1922: pl. IV/16.

۱۵- نگهبان، ۱۳۲۲: عکس شماره ۳۸ و ۱۶۱.
16- Mofidi-Nasrabadi, 2010: Taf. 35: 7, Taf. 36: 1, 5, Taf. 50: 5, Taf. 52: 1, 3; Mofidi-Nasrabadi, 2012: Taf. 33: 10, 12, 13.

۱۷- رفیعی علوی، ۲۰۱۲.
۱۸- این دوره در بین‌النهرین و شرق دریای مدیترانه هنوز عصر مفرغ پایانی نامیده می‌شود، اما در فلات ایران آن را اغلب عصر آهن ۱ می‌دانند. این فاصله زمانی در دشت خوزستان نیمه دوم دوره عیلام میانه است.



نمونه‌های بعدی دو خنجر از شمال و شمال غرب فلات ایران هستند که یکی در گورستان قلعه‌کوتی در منطقه دیلمان^{۱۱} و دیگری از گوری در آق اولر در منطقه تالش^{۱۲} پیدا شده است و تقریباً در همین محدوده تاریخ‌گذاری می‌شوند.^{۱۳} باید توجه داشت که حفاری‌های

11- Fukai; Ikeda, 1971: 97: No. 3, pl. XXVIII: 3, pl. XLV: 35.

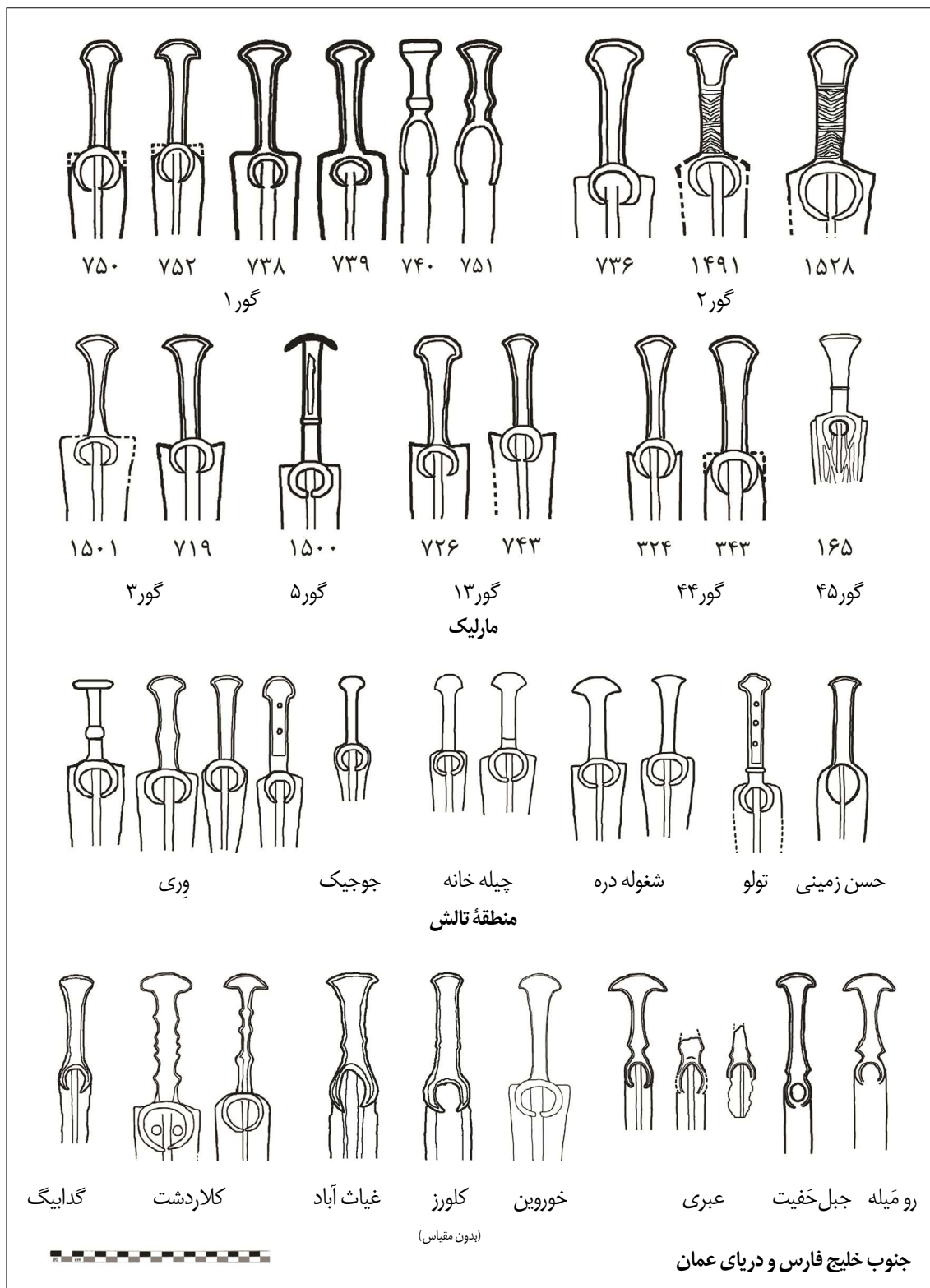
12- de Morgan, 1905: fig. 638.

13- Piller, 2008: Abb. 33; Schaeffer, 1948: fig. 217/ 3.

تصویر ۳.

نحوه اتصال تیغه به دسته به کمک بخش هلالی شکل در تعدادی از خنجرهای هفت‌تپه. (عکس از نگارنده)

Fig. 3. The connecting method of the grip to the blade by the crescent-shaped part of the Haft Tappeh's daggers (photo by the author).



تصویر ۴.

خنجرهای مفرغی یا مسی با حفاظ دسته هلالی شکل متعلق به حدود ۱۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پ.م. (طرح از نگارنده)

Fig. 4. Daggers with crescent-shape guards dated to ca. 1300-1000 BCE (drawn by the author).

بیشترین تعداد این گونه از خنجرها در این محدوده زمانی گزارش شده‌اند. در این دوره، برخلاف دوره پیشین، هیچ نمونه‌ای از دشت خوزستان گزارش نشده است، اما در مقابل تعداد زیادی از آن‌ها در گورستان‌های شمال و شمال غرب فلات ایران پیدا شده‌اند. بخش هلالی شکل در بیشتر این خنجرها تا حدودی تغییر شکل داده و شبیه به دایره‌ای شده که بخشی از قسمت پایینی آن حذف شده است.^{۱۹} اما تحول مهم‌تر تغییر کاربری بخش هلالی در بیشتر نمونه‌ها و تبدیل آن به بخشی تزئینی است. این بدان معناست که بخش هلالی دیگر لازم نیست دسته را به تیغه متصل کند، زیرا دسته و تیغه یک‌تکه ریخته‌گری می‌شده‌اند. در بیشتر خنجرهایی که نگارنده موفق به مشاهده مستقیم آن‌ها در موزه ملی شده است، به نظر می‌رسد که بخش هلالی شکل بعد از ساخته شدن خنجر به بالای تیغه اضافه شده باشد (تصویر ۵). در بعضی نمونه‌ها، مثل خنجر طلایی کلاردشت، علی‌رغم اینکه دسته و تیغه جدا ریخته‌گری و بعداً به هم متصل شده‌اند، بخش هلالی جزئی از تزئینات تیغه است و جنبه کاربردی ندارد (تصویر ۶). البته به نظر می‌رسد در تعدادی از نمونه‌های این دوره این بخش هنوز کاربری خود را حفظ کرده است، اما برای فهمیدن اینکه دقیقاً کدام نمونه‌ها حفاظ دسته کاربردی و کدام غیر کاربردی دارند احتیاج به مطالعه مستقیم و آزمایشگاهی همه نمونه‌هاست.

در این دوره بیشترین تعداد از این گونه خنجرها در هفت گور در گورستان مارلیک یافت شده‌اند.^{۲۰} نمونه‌های مارلیک شکل و اندازه‌های مختلفی دارند و همه یک‌شکل نیستند^{۲۱}، اما همه آن‌ها در یک بخش به هم شبیه‌اند که همان بخش هلالی شکل است. نگهبان در گزارش نهایی کاوش خود ذکر کرده که بخش هلالی بعد از ساخت خنجرها به بالای تیغه اضافه شده است^{۲۲} و تحقیق نگارنده در مورد تعدادی از آن‌ها نیز این موضوع را دوباره تأیید می‌کند. مطالعات جدید نشان داده است که گورهای حاوی این گونه خنجرها در مارلیک را می‌توان از سده دوازدهم تا ۱۰۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری کرد.^{۲۳} در شمال ایران، علاوه بر مارلیک یک نمونه از گورستان کلورز،^{۲۴} یکی از گورستان گیاث‌آباد^{۲۵} در منطقه دیلمان و دو نمونه از گوری در کلاردشت که جنس یکی از آن‌ها طلاست^{۲۶} گزارش شده‌اند. نگارنده به جز خنجر طلایی کلاردشت بقیه نمونه‌ها را از نزدیک مطالعه نکرده است، اما با توجه به تصاویر موجود به نظر می‌رسد



تصویر ۵.

سه قبضه از خنجرهای مارلیک در موزه ملی ایران. شکاف بین دسته و بخش هلالی شکل نشان می‌دهد این بخش بعداً به خنجرها اضافه شده است. این شکاف در پایین دسته به خوبی دیده می‌شود و صنعتگر تلاشی برای پوشاندن آن نکرده است، زیرا در گذشته در زیر تزئینات پُرکننده دسته پنهان بوده و امروز به خاطر از بین رفتن تزئینات احتمالاً چوبی قابل دیدن است. (عکس از نگارنده)

Fig. 5. The daggers with crescent-shaped guards from Marlik (now in the National Museum of Iran). The slit between grips and crescent-shaped parts indicates that how the crescent part was later added to the daggers. The slits can be easily seen, as originally the ornaments overlie them and thus the artisan did not attempt to cover it (photo by the author).

تصویر ۶.

خنجر طلایی کلاردشت در موزه ملی ایران. علی‌رغم اینکه دسته و تیغه جداگانه ساخته و سپس به یکدیگر متصل شده‌اند، بخش هلالی شکل تزئینی است و نقشی در اتصال آن‌ها به یکدیگر ندارد. (عکس از نگارنده)

Fig. 6. The golden dagger of Kelardasht (now in the National Museum of Iran). Despite the grip and blade being made separately, the crescent-shaped part is ornamental and does not connect the two parts together (photo by the author).

۱۹- این شکل را Penannular می‌نامند.

۲۰- شش خنجر در گور شماره ۱ (۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲)، سه قبضه در گور شماره ۲ (۷۳۶، ۱۴۹۱، ۱۵۲۸)، دو قبضه در گور شماره ۳ (۷۱۹، ۱۵۰۱)، یک قبضه در گور شماره ۵ (۱۵۰۰)، دو قبضه در گور شماره ۱۳ (۷۲۶، ۷۴۳)، دو قبضه در گور شماره ۳۴ (۳۲۴، ۳۲۳) و یک قبضه با بخش هلالی شکل متفاوت در گور شماره ۴۵ با دسته‌ای از جنس طلا و سنگ (Negahban, 1996 Vol 2: fig. 31: 667, fig. 32: 718, 722, 723, 726, fig. 33: 729, pl. 119: 667, 669, 671, pl. 121: 712, 716, 720; Löw, 1995/ 1996).

۲۱- برای مثال، خنجر گور شماره ۴۵ تفاوت ظاهری زیادی با بقیه نمونه‌های مارلیک دارد، اما همچنان می‌توان آن را در این گروه دسته‌بندی کرد.

(Negahban, 1996 Vol 2: fig. 33/729 (Tomb 2), fig. 31/667 (Tomb 45)).

22- Negahban, 1996 Vol. 1: 262.

23- Piller, 2008: Abb. 17, 33.

۲۴- حاکمی، ۱۳۵۱: ۶.

۲۵- اسناد منتشر نشده محسن مقدم (از خانم دکتر لاله، رئیس پیشین موزه مقدم، برای اجازه استفاده از تصویر این خنجر سپاسگزارم).

26- Samadi, 1959: figs. 11, 16.

این نیمه از فلات ایران پیدا شده‌اند. هرچند جام حسنلو در لایه‌های جدیدتر از ۱۰۰۰ پ.م. پیدا شده است. براساس مطالعات مقایسه‌ای، اکثر محققان آن را قدیمی‌تر و مربوط به همین فاصله زمانی و هم‌زمان با نمونه‌های مورد بررسی ما در این بخش می‌دانند. به نظر می‌رسد که از این جام، به‌عنوان شیئی ارزشمند، چند سده محافظت و نگهداری شده است و در نهایت در حدود ۸۰۰ پ.م. و با تخریب حسنلو در جنگ در زیر آوار باقی مانده و به دست ما رسیده است.

از شمال و شمال غرب ایران که فاصله بگیریم^{۳۶}، در جنوب رشته‌کوه‌های البرز میانی و از گورستان خوروبین نیز یک عدد از این گونه خنجرها پیدا شده که بسیار شبیه برخی نمونه‌های مارلیک است؛^{۳۷} اما از زاگرس مرکزی در این دوره هنوز نمونه‌ای گزارش نشده است.

جالب آنکه حداقل پنج خنجر با بخش هلالی شکل از چهار محوطه در جنوب خلیج فارس و دریای عمان پیدا شده‌اند که همگی آشکارا یک‌تکه ریخته‌گری شده‌اند و بخش هلالی غیر کاربردی و تزئینی دارند. این خنجرها عبارت‌اند از سه خنجر از محوطه عبری (Ibrī^{۳۸})، یکی از محوطه‌ای به نام جبل حفیت (Gebel Hafit)^{۳۹} و یکی هم از رومیله (Rumeilah).^{۴۰} این خنجرها به دوره‌ای تعلق دارند که در آن منطقه به نام عصر اولیه شناخته می‌شود و حدود ۱۰۰۰ پ.م. تاریخ‌گذاری می‌شود.^{۴۱} حضور این خنجرها در این منطقه نشان‌دهنده نوعی ارتباط بین فلات ایران و مناطق جنوبی خلیج فارس در این دوره است. البته این ارتباط لزوماً به این معنی نیست که همه این خنجرها در فلات ایران ساخته و به آنجا منتقل شده‌اند، بلکه احتمال دارد برخی یا همه آن‌ها در همان منطقه، اما تحت تأثیر سبک نمونه‌های ایرانی ساخته شده باشند که شکل تاحدودی متفاوت این خنجرها نسبت به خنجرهای داخل فلات ایران خود گواهی بر این ادعاست.

تصویر ۷.

نقش سه خنجر روی جام حسنلو؛ خنجر میانی حفاظ دسته هلالی شکل دارد. (طرح از نگارنده)

Fig. 7. Representation of three daggers on the Hasanlu Gold bowl. The middle dagger has a crescent-shape guard (drawn by the author).



۳۶- احتمالاً یک عدد از این گونه خنجرها در کاوش‌های گوهرتپه در استان گلستان پیدا شده است که نگارنده هنوز نتوانسته اطلاعات دقیقی از آن به دست بیاورد. در صورتی که چنین خنجری از این محوطه پیدا شده باشد، این نمونه شرقی‌ترین خنجر با دسته هلالی در فلات ایران خواهد بود.

37- Vanden-Berghe, 1964: pl. XXXIV 227.
38- Yule; Weisgerber, 2001: pl. 2: 20, 21, 22.
39- Lombard, 1984: fig. 2/ 1.
40- Lombard, 1984: fig. 2: 2.
41- Yule, 2014: fig. 17/ 2, 4.

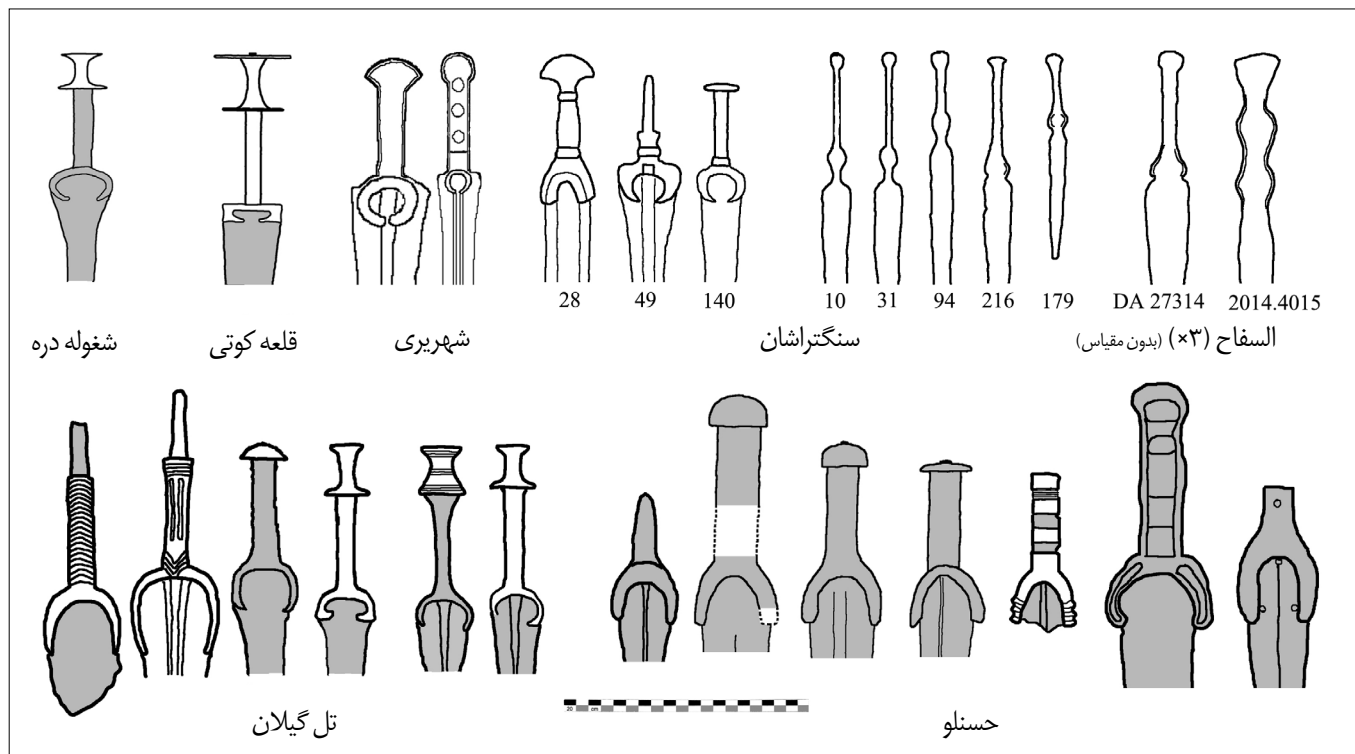
بخش هلالی شکل در همگی آن‌ها غیر کاربردی است و با توجه به شباهت زیاد این نمونه‌ها به خنجرهای مارلیک احتمالاً می‌توان همگی را هم‌دوره با نمونه‌های مارلیک دانست.^{۳۷}

در حفاری‌های قدیمی دموگران در منطقه تالش در شمال غرب فلات ایران نیز حداقل یازده عدد خنجر با این ویژگی در شش گورستان مختلف پیدا شده است.^{۳۸} به نظر می‌رسد که بخش هلالی در تعداد زیادی از خنجرهای منطقه تالش نیز کاربردی خود را از دست داده است. ماکسول هابسولوپ با مطالعه نمونه‌های گورستان وری (Veri) و تعدادی نمونه‌های دیگر از مجموعه‌های شخصی، از جمله مجموعه خودش، می‌نویسد: «ما متوجه شدیم که دسته و تیغه این خنجرها یک‌تکه ریخته‌گری شده و بخش هلالی شکل بعداً به‌عنوان جزئی غیر کاربردی و تزئینی به آن‌ها اضافه شده است.»^{۳۹} او همچنین یادآور می‌شود که یکی از خنجرهای گورستان وری این گونه نیست و دسته و تیغه آن جداگانه ریخته‌گری شده‌اند و بخش هلالی همچنان وظیفه اتصال این دو را بر عهده دارد.^{۴۰} همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، تاریخ‌گذاری حفاری‌های دموگران در گورستان‌های منطقه تالش احتیاج به بازبینی دارد. تاکنون گورستان‌هایی که دموگران آن‌ها را حفاری کرده به‌طور کلی از ۱۴۵۰ تا ۱۰۰۰ پ.م. تاریخ‌گذاری شده‌اند،^{۴۱} اما در حال حاضر گروهی از محققان در موزه ملی باستان‌شناسی فرانسه در پاریس مشغول مطالعه مجدد نتایج این حفاری‌ها هستند^{۴۲} که باید منتظر نتایج تحقیقات‌شان باشیم. به نظر نگارنده و براساس شباهت خنجرهای تالش به مارلیک، احتمالاً بیشتر خنجرهای این گروه را باید هم‌زمان با خنجرهای مارلیک، یعنی ۱۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پ.م. باشند.

بالتر از منطقه تالش و تقریباً در جنوب منطقه قفقاز جنوبی، حداقل یک نمونه از گورستانی به نام گدابیگ (Kedabeck) گزارش شده است.^{۴۳} می‌توان حدس زد که در کاوش‌های آینده در این منطقه نمونه‌های بیشتری از این خنجرها یافت شود، چنان‌که نگارنده حداقل دو نمونه دیگر از این خنجرها را در موزه ارزوم سراغ دارد که هرچند از کاوش‌های علمی به دست نیامده‌اند، احتمالاً متعلق به قفقاز جنوبی هستند.^{۴۴}

تصویر این گونه خنجر روی جام طلایی حسنلو، واقع در شمال غرب فلات ایران، در بین دو خنجر دیگر بدون حفاظ هلالی شکل نیز نقش شده است (تصویر ۷).^{۳۵} تفسیر این نقش فراتر از موضوع این نوشتار است، اما این تصویر بر روی این جام نشانه ارتباط تصویری این جام با نیمه غربی فلات ایران است، چون تقریباً همه این گونه خنجرها در

۳۷- برای گاهنگاری کلی محوطه‌های عصر آهن در گیلان نگاه کنید به: خلعتبری، ۱۳۹۲.
۳۸- چهار خنجر از گورستان وری (de Morgan, 1896: fig. 63: 4-7). یکی از تلو (de Morgan, 1896: fig. 56: 10). یکی از جوجیک (de Morgan, 1896: fig. 62: 2). دو قیضه از شغوله‌دره (de Morgan, 1905: figs. 416&417). دو قیضه از شغوله‌دره (de Morgan, 1905: fig. 541). و یکی از حسن‌زمینی (de Morgan, 1905: figs. 460, 463).
29- Maxwell-Hyslop; Hodges, 1964: 52, fig. 1/ 5.
30- Maxwell-Hyslop; Hodges, 1964: 52, fig. 1/ 4.
31- Schaeffer, 1948.
32- NABIALLA Project.
33- Medvedskaya, 1982: fig. 11/ 6.
34- İşikli; Altunkaynak, 2014: fig. 3.
35- Winter, 1989



تصویر ۸. خنجرهای با حفاظ دسته هلالی شکل متعلق به حدود ۱۰۰۰ تا ۸۰۰ پ.م اجزای آهنی با رنگ خاکستری نشان داده شده‌اند. (طرح از نگارنده)

Fig. 8. Daggers with crescent-shaped guards (ca. 1000-800 BCE). The Iron parts are shown in gray color (drawn by the author).

کاهش تعداد، ظهور تیغه‌های آهنی و کاربرد شدن دوباره بخش هلالی شکل

در این دوره زمانی (حدود ۱۰۰۰ تا ۸۰۰ پ.م)^{۴۲} است که خاصیت اصلی فلز آهن، یعنی استحکام، به‌طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد و تعداد زیادی اسلحه آهنی ساخته می‌شود. البته در این دوره هنوز اغلب تنها تیغه‌ها آهنی هستند و دسته‌ها اغلب از مفرغ یا مس ساخته شده‌اند؛ در همین دوره همچنین خنجرهایی تولید شده‌اند که تماماً مفرغی یا مسی یا تماماً آهنی هستند.

در این دوره، خنجرهای با حفاظ دسته هلالی شکل همچنان ساخته می‌شوند، اما تعدادشان به مراتب کمتر از دوره پیشین و حضورشان محدود به شمال و غرب و غرب فلات ایران است (تصاویر ۸ و ۹). نکته مهم آنکه بخش هلالی در خنجرهای با تیغه آهنی دوباره کاربری اولیه خود را بازیافته است، یعنی از آنجا که دسته مفرغی و تیغه آهنی باید جداگانه ریخته‌گری و سپس به هم متصل شوند، حفاظ هلالی شکل پایین دسته دوباره وظیفه محکم کردن محل اتصال را بر عهده گرفته است.

گونه جدیدی از خنجرهای این دوره با قبه قرقه‌ای شکل^{۴۳} هستند که بعضی حفاظ دسته هلالی دارند و بعضی دیگر فاقد آن هستند. این گونه از خنجرها را می‌توان با اطمینان در این بازه زمانی، که اغلب عصر آهن II نامیده می‌شود، تاریخ‌گذاری کرد. یکی از این خنجرها با تیغه آهنی از شمال ایران از گوری در قلعه کوتی

در منطقه دیلمان پیدا شده است.^{۴۴} اما از گورستان‌های شمال غرب ایران تعداد بیشتری از خنجرهای دسته‌هلالی، اغلب با قبه قرقه‌ای شکل، یافت شده‌اند که از این میان می‌توان به یک عدد از شغوله دره (Chagoula Derre)^{۴۵} و احتمالاً شش عدد از تل گیلان (یا تل تالش)، که یکی از آن‌ها تماماً مفرغی است،^{۴۶} اشاره کرد. از همین منطقه در گورستان شهرپری دو عدد خنجر پیدا شده است که، با اینکه متعلق به عصر آهن II دانسته شده‌اند، کاملاً مفرغی یا مسی‌اند و احتمالاً بخش هلالی در آن‌ها غیرکاربردی است.^{۴۷} حداقل هفت خنجر در ابعاد و اشکال مختلف اما همه با حفاظ دسته هلالی شکل از محوطه حسنلو گزارش شده‌اند که به جز یکی که دسته مفرغی دارد بقیه سرتاسر از آهن هستند.^{۴۸} با وجود این، دسته و تیغه این خنجرها به نظر جداگانه ریخته‌گری شده‌اند و بنابراین بخش هلالی وظیفه اتصال این دو به همدیگر را همچنان بر عهده دارد. این خنجرها، برخلاف همه خنجرهای شمال و شمال غرب، شیء تدفینی نیستند و در قبور نبوده‌اند، بلکه در لایه‌های استقرار و ساختارهای معماری پیدا شده‌اند، به علاوه، از نظر شکل و فرم کمی با بقیه نمونه‌ها تفاوت دارند. یکی از مشکلات بررسی اسلحه‌های حسنلو در این دوره (IVB) این است که نمی‌دانیم کدام یک از سلاح‌ها متعلق به ساکنان و کدام متعلق به مهاجمانی بوده

44- Fukai; Ikeda, 1971: pl. XLIV/1.

45- de Morgan, 1905: fig. 468.

46- Vahdati, 2007: fig. 1: 1, 3, 4, 7, 8;

خلعتبری، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۹؛ از خانم زهرا هاشمی برای راهنمایی‌هایشان در مورد این محوطه سپاسگزارم.

47- Azarnoush; Helwing, 2005: fig. 40.

48- Thornton; Pigott, 2011.

۴۲- این فاصله زمانی در دشت خوزستان دوره عیلام جدید ۱ و در فلات ایران عصر آهن ۲ دانسته می‌شود.

43- Cotton-reel Pommel

- ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ پ.م. :
(ca. 1500-1300 BCE)
- ۱: هفت تپه (×۹)
- ۲: شوش (×۱)
- ۳: بادخوره (×۱)
- ۴: گودین (×۱)
- ۵: قلعه کوتی (×۱)
- ۶: آق اولر (×۱)

- ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ پ.م. :
(ca. 1300-1000 BCE)
- ۷: مارلیک (×۱۷)
- ۸: کلورز (×۱)
- ۹: کلاردشت (×۲)
- ۱۰: گیات آباد (×۱)
- ۱۱: خوروبن (×۱)
- ۱۲: شغوله دره (×۲)
- ۱۳: چیله خانه (×۲)
- ۱۴: حسن زمینی (×۱)
- ۱۵: تولو (×۱)
- ۱۶: وری (×۴)
- ۱۷: جوجیک (×۱)
- ۱۸: گدابیگ (×۱)
- ۱۹: رومبلیه (×۱)
- ۲۰: جبل حفیت (×۱)
- ۲۱: عبری (×۳)

- ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ پ.م. :
(ca. 1000-800 BCE)
- ۵: قلعه کوتی (×۱)
- ۱۲: شغوله دره (×۱)
- ۲۲: تل گیلان (×۶)
- ۲۳: شهریری (×۲)
- ۲۴: حسنلو (×۷)
- ۲۵: سنگ تراشان (×۸)
- ۲۶: السفاح (×۳)



تصویر ۹.

نقشه پراکنده‌ی خنجرهای با
حفاظ دسته هلالی شکل از نیمه
هزاره دوم تا سده‌های نخستین
هزاره اول پ.م. (توضیحات
نقشه از رفیعی علوی با استفاده از
تصاویر ماهواره‌ای ناسا)

Fig. 9. The distribution of daggers with crescent-shape guards (ca. 1500-800BCE) (NASA Satellite imagery, with adoptions).

خنجر از محوطه سنگ تراشان هستند. ۴۹ دسته و تیغه هیچ کدام از این خنجرها آهنی نیست، اما به نظر می‌رسد بخش هلالی دسته کاربردی باشد و تیغه و دسته جداگانه قالب‌ریزی شده باشند. تاریخ پیشنهادی کاوشگر سنگ تراشان برای تمام فلزهای این محوطه

که حوالی ۸۰۰ پ.م این شهر را تخریب کرده‌اند. اگر این خنجرها در حسنلو تولید شده باشند، می‌توان گفت وجود تعداد زیادی خنجر تمام آهنی در این محوطه نشانه پیشرفت و گسترش فناوری استفاده از آهن در حسنلو در مقایسه با دیگر محوطه‌های هم‌زمان آن است. تنها نمونه‌های گزارش شده از این دوره در زاگرس مرکزی سه

۴۹- ملکزاده، ۱۳۹۱: ۱۴۰، ST84 E.028، ST84 E.049، ST84 E.140.

عصر آهن II و III است. براساس نمونه‌های مقایسه‌ای ارائه شده، این سه خنجر را می‌توان متعلق به عصر آهن II دانست. در این دوره، گونه‌ای از خنجرهای یک‌تکه و اغلب نسبتاً کوچک ظاهر می‌شوند که از جنس مس یا مفرغ هستند و در فاصله بین دسته و تیغه فرمی تقریباً مدور دارند. احتمال دارد که این بخش مدور تقلیدی باشد از حفاظ دسته هالالی که در این نمونه‌ها به این صورت اجرا شده است. این تقلید به خصوص در بعضی خنجرها بهتر از بقیه قابل تشخیص است. از این گونه سه عدد از محوطه‌ای به نام السفاح (al-Saffah) در کشور عمان پیدا شده که حدود ۸۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری می‌شوند^{۵۰} و حداقل پنج قبضه در سنگ تراشان نیز وجود دارد^{۵۱} که احتمالاً هم‌زمان با نمونه‌های السفاح و مربوط به عصر آهن II هستند. شباهت خنجرهای السفاح و سنگ تراشان شاهد دیگری بر ارتباط بین فلات ایران و سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس و دریای عمان است.

تحلیل و نتیجه‌گیری

از اصل نما^{۵۲} تا سبک؛ چگونه می‌توان تغییرات را توضیح داد؟ بازگردیم به سؤال اصلی مقاله: چرا حفاظ دسته هالالی شکل که در نمونه‌های اولیه نقشی کاربردی در اتصال دسته و تیغه داشت، با گذشت صد یا چند صد سال، در اکثر خنجرهای دوره بعد تبدیل به جزئی غیرکارکردی و تقلیدی^{۵۳} می‌شود و سپس در آخرین دوره حضورش دوباره کارکرد اولیه خود را باز می‌یابد؟

بیش از نیم سده پیش، ماکسول هایسلوپ در مقاله‌ای کوشید این تغییر کاربری را با مفهوم «اصل نما» توضیح دهد.^{۵۴} اصل نما به بخش یا تمام شیئی اطلاق می‌شود که - در ابتدا آگاهانه و سپس با گذشت زمان اغلب ناآگاهانه - به تقلید از شیئی دیگر ساخته می‌شود، بی‌آنکه جنس یا ویژگی یا کاربرد شیء اصلی را داشته باشد.^{۵۵} این تقلید عموماً به دو منظور انجام می‌شود: یکی زمانی که اصل گران‌بهارتر باشد و بدل‌اش به‌تمامی یا در بخش‌هایی از آن تقلید کند. ظرف‌های سفالینی که شبیه ظرف‌های فلزی ساخته می‌شده‌اند نمونه‌آشنایی برای این مورد هستند؛ ظروف سفالین لوله‌دار گاه برجستگی‌هایی روی بدنه و در اطراف لوله دارند که به احتمال زیاد تقلیدی از میخ‌پرچ‌هایی است که لوله را در ظروف فلزی به بدنه متصل می‌کرده‌اند. امروزه، اگر به دور و اطراف خود نگاه کنیم، از این دست تقلید زیاد می‌بینیم. یک نمونه زنده‌های سیمانی سبزرنگی است که شبیه شاخه‌های درخت ساخته و در پارک‌ها نصب می‌شوند. حالت دوم زمانی است که شیئی جدید به تقلید از شیئی قدیمی‌تر، که سال‌ها مورد استفاده بوده است،

ساخته می‌شود، بی‌آنکه نیازی کاربردی به چنین تقلیدی وجود داشته باشد. برای مثال، تقویم‌های رایانه‌ای در برخی از موارد به شکل تقویم‌های کاغذی طراحی می‌شوند، زیرا کاربران به همان شکل آشنای تقویم‌های کاغذی عادت دارند.

حالت دوم شاید تا حدودی بتواند تغییر کاربری حفاظ دسته هالالی شکل را توضیح دهد. می‌توان این‌گونه تصور کرد که تا پیش از ۱۳۰۰ پ.م یک خنجر بزرگ یا شمشیر را نمی‌توانسته‌اند به راحتی با یک بار قالب‌ریزی بسازند و به همین دلیل دسته و تیغه جداگانه ساخته و سپس به وسیله بخش هالالی به هم متصل می‌شده‌اند. صنعتگران دوره بعد به خاطر تجربه بیشتر و پیشرفت در فن ریخته‌گری توانستند این‌گونه خنجرها را در یک مرحله قالب‌ریزی کنند. اما از آنجا که این قبیل خنجرها سال‌ها مورد استفاده بوده و این شکل حفاظ دسته برای کاربران آشنا بوده و متقاضی داشته است، بخش هالالی - بی‌آنکه واقعاً نیازی به آن باشد - جداگانه به پایین دسته الصاق می‌شده است. در سده‌های پس از ۱۰۰۰ پ.م، صنعتگران اغلب تیغه را از آهن و دسته را از مفرغ می‌ساخته‌اند و، از این رو، تیغه باید دوباره به دسته متصل می‌شده است. در نتیجه، بخش هالالی دوباره کاربرد اولیه خود را بازیافته است.

هرچند مفهوم اصل نما تا حدودی می‌تواند مسئله مورد بحث ما را توضیح دهد، می‌توانیم به آن اکتفا نکنیم، گامی فراتر برداریم و بکشیم تا این تغییر را با توجه به مفهوم سبک^{۵۶} در اشیاء و از زاویه‌ای دیگر بررسی کنیم. ارائه تعریفی مختصر و مفید از سبک آسان نیست و این واژه در هر رشته‌ای تعریف متفاوتی دارد. پس در اینجا از پرداختن به تعریف سبک صرف نظر می‌کنیم و به توضیح نقش آن در درک فرهنگ مادی^{۵۷} در باستان‌شناسی در ارتباط با موضوع این نوشتار می‌پردازیم. برای درک نقش سبک در فهم روند تغییرات خنجرهای مورد بحث، لازم است از اینجا آغاز کنیم که فناوری هم می‌تواند سبک داشته باشد.^{۵۸} اولین بار لیتچمن در مقاله‌ای نشان داد که فناوری سوبه‌ای فرهنگی هم دارد، به این معنی که انتخاب یک روش ساخت از میان چند امکان مختلف برای تولید یک شیء صرفاً وابسته به مسائل فنی نیست و نوعی رفتار و انتخاب فرهنگی نیز محسوب می‌شود.^{۵۹} به این ترتیب، نحوه اتصال دسته به تیغه با حفاظ هالالی شکل فقط یک انتخاب فنی نیست، چون روش‌ها و شکل‌های دیگری هم برای اتصال این دو به هم‌دیگر وجود داشته که هم‌زمان در گونه‌های دیگر خنجر به کار رفته است.

پژوهشگر دیگری به نام سکت در چندین مقاله^{۶۰} از جنبه‌ای دیگر به ارتباط میان سبک و محدودیت‌های فنی^{۶۱} پرداخته است. از دید او، انتخاب یک روش تولید صرفاً وابسته به محدودیت‌های فنی نیست، بلکه سنت‌های فرهنگی نیز در این میان دخیل‌اند. آنچه او به این بحث افزود تمایز قائل شدن بین دو نوع «سبک پنهان» و

۵۰- شماره این خنجرها عبارتست از: (DA 27314, DA 30039, DA 30044). از دکتر بوله در دانشگاه هایدلبرگ به خاطر در اختیار گذاشتن تصویر یکی از آنها پیش از انتشار سیاست‌گذارم.

۵۱- ملکزاده، ۱۳۹۱: ST84 E.179, ST84 E.094, ST84 E.031, ST84 E.010, ST84 E.216.

۵۲- Skeuomorph (معادل «اصل نما» پیشنهاد نگارنده برای این واژه است)

۵۳- در اینجا می‌توان از اصطلاح «False Affordance» هم استفاده کرد که به معنی شیء یا بخشی از یک شیء است که شکل آن در ظاهر در ارتباط با کاربرد آن است اما در حقیقت کاربردی ندارد.

54- Maxwell-Hyslop, 1962: 127.

55- Vickers, 1998.

56- Style

57- Material Culture

۵۸- اصطلاحاً «Technological Style» خوانده می‌شود.

59- Lechtman, 1977

60- Sackett, 1982, 1986, 1990.

۶۱- او برای توضیح این مفهوم از اصطلاح «Isochrestic Style» استفاده می‌کند.

بین اشیای برخی گورهایی که از نظر پیلر ناهم‌زمان هستند شباهت زیادی وجود دارد.^{۷۰} البته ذکر این نکته لازم است که این شباهت در عین حال می‌تواند علیه فرضیه اولیه مطرح‌شده نیز به کار رود، زیرا در موارد اندکی این دوگونه خنجر در یک گور واحد نیز پیدا شده‌اند.^{۷۱} اما اگر بپذیریم که این دو گونه خنجر، که در کنار هم بر روی جام حسنلو نقش شده‌اند، هم‌زمان مورد استفاده بوده‌اند، می‌توان حفاظ دسته هلالی شکل را نوعی سبک نمادین^{۷۲} دانست که بیانگر نوعی طبقه‌بندی درون‌گروهی^{۷۳} بین دارندگان خنجرهای دسته‌هلالی با کسانی است که گونه دیگر را دارند. به‌علاوه، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، بخش هلالی در بعضی از خنجرهای مارلیک شکلی متفاوت با بقیه دارد^{۷۴} که این موضوع نیز می‌تواند نشان‌دهنده نوعی سبک نمایشی^{۷۵} و فردی در بین دارندگان گونه مزبور باشد. این نکته را هم می‌توان افزود که پیش از این، برخی از پژوهشگران تعدد گونه‌های مختلف خنجر در جنوب دریای مازندران ایران را نشانه وجود گروه‌های مختلف جمعیتی در این منطقه دانسته‌اند.^{۷۶}

الگوی پراکنش زمانی و مکانی خنجرها؛ آیا این پراکنش معنی‌دار است؟

آیا می‌توان خطر کرد و گامی به جلو برداشت و این گونه خنجر را متعلق به گروهی فرهنگی یا اجتماعی و، حتی جسورانه‌تر، گروه قومی یا زبانی خاصی دانست؟ آشکارتر پرسیم: می‌توان بین عیلامی‌ها و این خنجرها ارتباطی دید؟ برای این پرسش پاسخی قطعی وجود ندارد و ترجیح می‌دهم در جواب این سؤال از این جمله فلانری یاد کنم که «[باستان‌شناس] با مطالعه اشیا در اصل به‌دنبال یافتن انسان سرخپوست نیست، بلکه در پی شناخت نظام نهفته در پس اشیا و سرخپوست است».^{۷۷} حال بیابید نگاهی دوباره بیندازیم به پراکنش زمانی و مکانی این خنجرها تا شاید موفق به یافتن الگوی نهفته در پس این تغییرات بشویم.

دیدیم که اولین نمونه‌های این گونه خنجرها در ربع سوم هزاره دوم پ.م ظاهر می‌شوند؛ در این دوره، بخش هلالی شکل این خنجرها هنوز کاربردی بوده است و بنابراین سبکی پنهان دارد. بیشترین تعداد این نمونه‌ها در دشت خوزستان و از دو محوطه عیلامی هفت‌تپه و شوش پیدا شده‌اند. در عین حال، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از خنجرهای هفت‌تپه یا شاید همه آن‌ها در این محوطه تولید شده‌اند.^{۷۸} باقی نمونه‌ها، حتی خنجر شوش، همگی از قبور پیدا شده‌اند. بنابراین، دور از ذهن نیست اگر فرض کنیم نمونه‌های این دوره احتمالاً در خوزستان و در شهرهای صنعتی-تولیدی بزرگی چون هفت‌تپه ساخته شده‌اند

«سبک آشکار»^{۶۲} در اشیا بود. در سبک پنهان سوپه نمادین سبک غیرفعال و پنهان است. از این منظر، دسته هلالی کاربردی در خنجرهای دوره اول را می‌توان سبکی پنهان دانست که با از دست دادن کاربرد خود در دوره بعد و تبدیل شدنش به بخشی تزئینی سوپه نمادین آن آشکار و فعال می‌شود.

برای بررسی اینکه چطور یک سبک می‌تواند سوپه‌ای نمادین داشته باشد، لازم است به نقش آن در انتقال اطلاعات بپردازیم. پژوهشگری به‌نام وُست بود که در چارچوبی نظری برای نخستین بار تبادل اطلاعات از طریق سبک در دنیای اشیا را مورد بحث قرار داد.^{۶۳} او نشان داد که سبک می‌تواند نوعی پیام و ارتباط بی‌کلام باشد. این پیام از یکسو بیانگر تمایز صاحبان یک شیء خاص با دیگران و از سوی دیگر حامل پیامی قابل‌درک برای افرادی است که فرهنگی مشترک دارند؛ پس کسانی که خارج از این محدوده فرهنگی قرار دارند قادر به فهم آن نیستند. بنابراین، اشیایی که شباهتی معنی‌دار و نه تصادفی با همدیگر دارند – یا به‌بیانی دیگر سبک مشترکی دارند – می‌توانند مرزهای فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ای را نشان دهند که از این اشیا استفاده می‌کند و همچنین تمایز بین افراد آن جامعه، و حتی تفاوت میان یک جامعه با جامعه دیگر را مشخص کنند.^{۶۴}

حال بازگردیم به خنجرهای مورد بحث و ببینیم چنین تمایزی در میان آن‌ها قابل تشخیص هست یا نه. همان‌طور که ذکر شد، بزرگ‌ترین مجموعه از این گونه در گورستان مارلیک پیدا شده است. گورهایی که حاوی این گونه هستند اغلب فاقد دیگر گونه‌های خنجرند؛^{۶۵} این گورها همچنین اکثراً در گوشه شمال غربی محوطه واقع شده‌اند و از نظر موقعیت مکانی تا حدودی از بقیه متمایز می‌شوند.^{۶۶} از گورستان مارلیک تعداد کمی مهرهای استوانه‌ای قابل‌مقایسه با مهرهای عیلامی و بین‌النهرینی نیز پیدا شده‌اند^{۶۷} که از قضا بیشتر در همین گورها قرار دارند^{۶۸} که این نکته خود تأکیدی بر تمایز این دسته از قبرها با بقیه است. از سوی دیگر، خنجرهای بدون این ویژگی – یعنی بدون حفاظ دسته هلالی – بیشتر در گورهایی یافت شده‌اند که اشیای طلایی شاخص مارلیک و دیگر گورستان‌های شمال ایران را دارند.^{۶۹} پیلر احتمال می‌دهد که تفاوت میان این گورها با گورهای دارای خنجرهای بدون این ویژگی به‌خاطر تمایز زمانی این دو گونه است، یعنی این دو گونه خنجر به این دلیل در یک گور پیدا نمی‌شوند که به دو دوره متمایز تعلق دارند. از آنجا که گورستان مارلیک در دوره‌ای حدوداً سیدساله مورد استفاده بوده است، نظر پیلر می‌تواند صحیح باشد؛ اما این تمایز زمانی میان دو گونه خنجر همیشه صدق نمی‌کند و در بعضی موارد

70- Piller, 2008: Abb. 17, 27, 28.

۷۱- همچون گور شماره ۱۳.

72- Emblemic Style (Wiessner, 1983: 257- 258).

73- Emic Classification

۷۴- همچون خنجر گور شماره ۴۵.

75- Assertive Style (Wiessner, 1983: 258).

76- Hearinck, 1988: 69.

77- Flannery, 1967: 120.

78- Rafiei-Alavi, 2017a.

62- Passive and Active Style

63- Wobst, 1977.

64- Stark, 1998.

۶۵- گورهای ۲، ۱، ۳ و ۴۴.

66- Negahban, 1996 Vol. I: Map 5: Tombs 1, 2, 3, 5.

67- Piller, 2008: 210 - 211.

۶۸- گورهای ۲، ۱، ۳.

۶۹- گورهای ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۲۲، ۳۳، ۴۷، ۵۲.

این دوره زمانی در غرب و شمال فلات ایران و دوره عیلام میانه در جنوب و جنوب غرب فلات ایران دوران افزایش و گسترش تعداد محوطه‌ها و ظهور گونه‌های جدید اشیاست. این گسترش و شکوفایی در غرب و شمال فلات ایران خود را بیشتر در ظهور گورستان‌های غنی به رخ می‌کشد، درحالی‌که در خوزستان شهرهای بزرگ برپا می‌شوند. در دوره عیلام میانه، شهرهایی همچون هفت‌تپه و شوش وسعتی بیش از دویست هکتار می‌یابند و شهرهای جدیدی همچون چغازنبیل تأسیس می‌شوند.^{۸۰} از حدود نیمه هزاره دوم پ.م الی اواخر آن می‌توان به وجود یک منطقه فرهنگی بزرگ در شمال و غرب ایران به همراه دشت خوزستان قائل شد. در این منطقه، بین شهرهای بزرگ عیلامی خوزستان و محوطه‌های داخل فلات ایران دادوستد اقتصادی و فرهنگی برقرار بوده است. در جریان این دادوستد، نه تنها اشیاء بلکه ایده‌ها و سبک‌ها نیز مبادله می‌شده‌اند. این ارتباط خصوصاً در گونه‌های فلزی بهتر از سایر اشیاء قابل مشاهده است.^{۸۱}

براساس شواهد موجود، می‌توان چنین سناریویی را پیش نهاد: ایده و تکنیک تولید خنجرهای دسته‌هالالی در حدود نیمه هزاره دوم پ.م در شهرهای عیلامی خوزستان شکل گرفت. در این دوره، خنجرهای ساخته‌شده در خوزستان به نقاط دیگر فلات ایران انتقال می‌یافته‌اند. با گذشت زمان و در حدود ۱۳۰۰ تا ۱۲۰۰ پ.م، دیگر نه فقط خود خنجرها بلکه فن و ایده و سبک تولید آن‌هاست که به فلات ایران راه یافته و تولید آن دیگر محدود به خوزستان نبوده است. بهترین شاهد این مدعا خنجر طلایی کلاردشت است که تقریباً با اطمینان می‌توان گفت در جنوب دریای مازندران با سنت قوی تولید اشیاء طلایی ساخته شده است. عصر آهن II هم‌زمان است با نیمه اول دوره عیلام نو که نسبت به عیلام میانه دوره‌ای ناشناخته است. در این عصر، این خنجرها مستقل از دشت خوزستان آخرین دوره حضور خود را با تیغه‌هایی اغلب آهنی و بخش هالالی شکل دوباره کاربردی شده در شمال و غرب فلات ایران سپری کرده‌اند.

نتیجه‌گیری پایانی

گونه‌های اشیاء همچون گونه‌های جانداران با گذر زمان تغییر شکل می‌دهند و تطور^{۸۲} می‌یابند، با این تفاوت که تغییرات در اشیاء بسیار سریع‌تر است و گاه در چند دهه رخ می‌دهد. نظام حاکم بر این تغییرات نیز اغلب با آنچه در دنیای جانداران می‌گذرد تفاوت دارد. در این نظام، گونه‌های متفاوت اشیاء می‌توانند در هم ادغام شوند، از یکدیگر وام بگیرند، گونه‌های جدیدی را خلق کنند و در عین حال گونه‌های قدیمی‌تر نیز در کنار گونه‌های نوریسیده به حیات خود ادامه دهند. از سوی دیگر، اشیاء در جوامع انسانی چون بازیگرانی هستند که نقش‌های مختلفی را بر عهده می‌گیرند. انسان‌ها به‌واسطه اشیاء گاه آشکار و آگاهانه و گاه پنهان و ناخودآگاه با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، به تبادل اطلاعات

و سپس به‌شکل اشیاء تدفینی از گورستان‌های غرب، شمال غرب و شمال فلات ایران سر درآورده‌اند. دلیل دیگر بر این فرضیه آن است که نمونه‌های یافت‌شده از فلات ایران و همچنین شوش در دشت خوزستان بسیار شبیه خنجرهای هفت‌تپه هستند و، از طرف دیگر، نمونه‌هایی در هفت‌تپه پیدا شده‌اند که شکل‌شان مخصوص این محوطه بوده (مثل دو خنجر با دسته مرصع) و مشابه آن‌ها هنوز در جایی پیدا نشده است. به‌طور کلی، تنوع و تعدد هر گونه از اشیاء در محلی که تولید و از آنجا صادر می‌شوند غالباً بیشتر از مکان‌هایی است که شیء به آنجا صرفاً وارد شده است.

از حدود ۱۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پ.م دوران گسترش این گونه از خنجرها در سرتاسر شمال و غرب فلات ایران و حتی فراتر از آن در جنوب خلیج فارس است. بخش هالالی‌شکل در بسیاری از نمونه‌های این دوره کاربرد خود در گونه‌های اولیه^{۹۶} را از دست می‌دهد و از سبکی پنهان به سبکی آشکار تبدیل می‌شود. در این دوره که هم‌زمان است با نیمه دوم دوران عیلام میانه، برخلاف نیمه اول، نمونه‌ای از این خنجرها در دشت خوزستان سراغ نداریم. یکی از دلایل این غیبت شاید عدم کاوش گسترده در محوطه‌ای صنعتی-تولیدی مربوط به این دوره، همچون هفت‌تپه در دوره پیشین، است. چغازنبیل و شوش دو محوطه مهم نیمه دوم عیلام میانه هستند که به‌گسترده‌گی کاوش شده‌اند. از چغازنبیل هیچ نمونه‌ای گزارش نشده است که شاید به دلیل وضعیت خاص این شهر باشد. چغازنبیل برخلاف هفت‌تپه شهری تولیدی نبوده است و اشیاء فلزی آن اغلب نذوراتی هستند که به معابد اهدا شده‌اند. خنجرهای چغازنبیل از گونه‌ای دیگر و کوچک و کوتاه هستند و به‌غیر از نذورات شاید در آشپزخانه معابد یا کاخ‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. تاریخ‌گذاری دقیق بیشتر اشیاء شوش نیز به‌خاطر حفاری‌های بی‌دقت قدیمی کار ساده‌ای نیست و ما نمی‌توانیم به‌راحتی میان اشیاء نیمه اول و دوم عیلام میانه تمایز قائل شویم. تک‌خنجر دسته‌هالالی شوش را هم فقط با مقایسه با نمونه‌های هفت‌تپه می‌توان متعلق به نیمه اول این دوره دانست. اما به‌طور کلی می‌توان گفت که اشیاء هفت‌تپه، در مقایسه با شوش در دوره عیلام میانه، ارتباط بیشتری با فلات ایران نشان می‌دهند و این گونه از خنجرها نیز شواهدی بر این مدعا هستند. غیبت این گونه خنجر در نیمه دوم عیلام میانه شاید به‌نوعی انعکاسی باشد از تفاوت سیاست‌های پادشاهان عیلامی. پادشاهان عیلام میانه در نیمه دوم ارتباط گسترده‌تری با همسایه غربی خود، یعنی کاسی‌ها، داشتند. این ارتباط هم به‌شکل ازدواج سیاسی شاهدختان کاسی با پادشاهان عیلامی و هم به‌صورت نامه‌نگاری و تهدید و جنگ میان این دو همسایه بوده است. این ارتباط سیاسی موجب شباهت بیشتر فرهنگ مادی شهرهای عیلامی این دوره با شهرهای بین‌النهرینی این دوره شده است. نباید فراموش کنیم که تاکنون حتی یک نمونه از خنجرهای دسته‌هالالی از بین‌النهرین یا حتی منطقه پشت کوه در غرب رشته‌کوه‌های زاگرس پیدا نشده است، که نشان‌دهنده ارتباط قوی این گونه با داخل فلات ایران است.

80- Mofidi-Nasrabadi, 2013.

81- Rafiei-Alavi, 2019 a.

82- Evolution

کتاب‌نامه

- حاکمی، علی. ۱۳۵۱. اشیای فلزی مکشوفه در کلورز گیلان. یادنامه پنجمین کنگره بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران. تهران-اصفهان-شیراز: وزارت فرهنگ و هنر. ۱۶تا۲۲.
- خلعتری، محمد رضا. ۱۳۹۲. گیلان در عصر آهن. تهران: گوی.
- رفیعی علوی، بابک. ۲۰۱۲. فلزگری در هفت‌تپه: روش ساخت دسته یک گونه خنجر. الامیکا ۲، ۱۷۷تا۱۸۱.
- رومانوسکی، دونیچا. ۱۳۴۶. تاریخچه اسلحه‌های سرد در ایران. مجله بررسی‌های تاریخی، ۵ (۲)، ۷۷تا۱۰۰.
- ملکزاده، مهرداد. ۱۳۹۱. نگاره‌شناسی و نشانه‌شناسی مفرغ‌های لرستانی بر پایه یافته‌های کاوش باستان‌شناختی سنگ‌تراشان خرم‌آباد. پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس. دانشکده علوم انسانی.
- نگهبان، عزت‌الله. ۱۳۷۲. حفاری هفت‌تپه دشت خوزستان. تهران. سازمان میراث فرهنگی.
- Azarnoush, M; B. Helwing. 2005. *Recent Archaeological Research in Iran - Prehistory to Iron Age*. AMIT 37, 189-246.
- Contenau, G; R. Ghirshman. 1935. *Fouilles du Tépé-Giyan, Près de Néhavand 1931 et 1932*. Série Archéologique Tome III. Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner.
- de Mecquenem, R. 1922. *Fouilles de Suse: Campagnes des Années 1914-1921-1922*. Revue d'Assyriologie et d'Archéologie Orientale 19 (3), 109-140.
- de Morgan, J. 1896. *Mission Scientifique en Perse, Recherches Archéologiques*. Tome IV. Paris: Ernest Leroux.
- _____. 1905. *Recherches au Talyche Persan en 1901, Nécropoles des Ages du Bronze et du Fer*. MDP VIII, 251-342.
- Flannery, K. V. 1967. *Cultural History v. Cultural Process: A Debate in American Archaeology*. Scientific American 217 (2), 119-122.
- Fukai, S; J. Ikeda. 1971. *Dailaman IV, The Excavations at Ghalekui II & I 1964*. The Tokyo University Iraq-Iran Archaeology Expedition Report 12. Tokyo: The Institute of Oriental Culture. The University of Tokyo.
- Haerincq, E. 1988. *The Iron Age in Guilan: Proposal for a Chronology*. in J. Curtis (ed.), *Bronzeworking Centers of Western Asia c. 1000 - 539 B. C.*. London and New York: Kegan Paul International. 63-78.
- Henrickson, R. C. 1987. *The Godin III Chronology for Central Western Iran 2600-1400 B.C*. *Iranica Antiqua* XXII, 33-116.
- _____. 2011. *The Godin Period III Town*. in H. Gopnik. in M. S. Rothman (eds.), *On the High Road, The History of Godin Tepe*. Iran. Costa Mesa. California: Mazda Publisher in association with the Royal Ontario Museum. 209-285.
- Işikli, M; G. Altunkaynak. 2014. *Some Observations on Relationships between South Caucasus and North-Eastern Anatolia Based on Recent Archaeo-Metallurgical Evidence*. in G. Narimanishvili (ed.), *Problems of Early Metal Age Archaeology of Caucasus and Anatolia*. Tbilisi: Georgian National Museum. 73-93.
- Lechtman, H. 1977. *Style in Technology - Some Early Thoughts*. in H. Lechtman; R. Merrill (eds.), *Material Culture, Styles, Organization, and Dynamics of Technology*, 1975 Proceedings of the American Ethnological Society. St.: West Publishing Co. St. Paul. 3-86.

می‌پردازند و پیام‌هایی ردوبدل می‌کنند. خنجرهای دسته‌هلالی نیز در گذر زمان تغییر و تطوراتی را پشت سر نهادند و یکی از بازیگرانی بودند که در جغرافیا و زمانی مشخص به ایفای نقش خود پرداختند.

سپاسگزاری

سپاسگزارم از خانم‌ها اردکانی و گرجی، رؤسای پیشین موزه ملی ایران، و آقای نوکنده، رئیس فعلی، به سبب آنکه اجازه دادند به مطالعه و بررسی اشیای فلزی موزه بیردازم. ممنونم از کارشناسان موزه ملی ایران، خانم‌ها گزوانی، اکبری، زهتاب و پیران، برای کمک‌ها و راهنمایی‌هایشان. تشکر می‌کنم از تمام اعضای پایگاه میراث جهانی چغازنبیل و هفت‌تپه بابت یاری‌هایشان در مطالعه اشیای فلزی هفت‌تپه.

- Lombard, P. 1984. *Quelques Éléments sur la Métallurgie de l'Age du Fer aux Emirats Arabes Unis*. in J-F Salles; R. Boucharlat (eds.), *Arabie Orientale, Mésopotamie et Iran Méridional de l'Age du Fer au Début de la Période Islamique*. Paris: Editions Recherche sur les Civilisations. Mémoire 37, 225-235.
- Löw, U. 1995/1996. *Der Friedhof von Marlik - Ein Datierungsvorschlag (I)*. AMI 28, 119-161.
- Maxwell-Hyslop, R. 1962. *Bronzes from Iran in the Collections of the Institute of Archaeology, University of London*. Iraq 24 (2), 126-133.
- Maxwell-Hyslop, R; H. W. M. Hodges. 1964. *A Note on the Significance of the Technique of 'Casting on' as Applied to a Group of Daggers from North-West Persia*. Iraq 26 (1), 50-53.
- Medvedskaya, I. 1982. S. Pavlovich (Translator). *Iran: Iron Age I*. Oxford: BAR International Series 126.
- Mofidi-Nasrabadi, Behzad. 2010. *Vorbericht der archäologischen Ausgrabungen der Kampagnen 2005-2007 in Haft Tappeh (Iran)*. Münster: Agenda.
- _____. 2012. *Vorbericht der archäologischen Ausgrabungen der Kampagnen 2008-2010 in Haft Tappeh (Iran)*. *Elamica* 2, 55-159.
- _____. 2013. *Planungsaspekte und die Struktur der altorientalischen neugegründeten Stadt in Chogha Zanbil*. Aachen: Shaker Verlag.
- Negahban, E. O. 1996. *Marlik the Complete Excavation Report*, Vol. 1 & 2. Philadelphia: University Museum Monograph 87. University of Pennsylvania.
- Piller, C. K. 2008. *Untersuchungen zur relativen Chronologie der Nekropole von Marlik*. Ph.D. Thesis. University of Munich.
- _____. 2016. *Die ältesten Schwerter der Welt: Die Funde von Arslantepe und Klady*. in H. Meller; M. Schefzik (eds.), *Krieg, eine Archäologische Spurensuche*. Halle (Saale): Landesamt für Denkmalpflege und Archäologie Sachsen-Anhalt, Landesmuseum für Vorgeschichte. Theiss. 283-284.
- Rafiei-Alavi, B. 2017a. (in Press). *Die Dynamik der mittelelamischen Metallindustrie, Ein Archäologische Untersuchungen der Metallartefakte aus Haft Tappeh, Iran*. Thesis. Goethe Universität Frankfurt am Main.
- _____. 2017b. (Forthcoming). *The Contact between Khuzestan plain and West/North of Iranian Plateau in the*

- Middle Elamite Period, In the Mirror of Stylistic and Typological Similarities in Metal Artifacts.*
- Sackett, J. R. 1982. *Approaches to Style in Lithic Archaeology*. Journal of Anthropological Archaeology 1, 59-112.
- _____. 1986. *Isochronism and Style: A Clarification*. Journal of Anthropological Archaeology 5, 266-277.
- _____. 1990. *Style and Ethnicity in Archaeology: The Case for Isochronism*. in M. Conkey; C. Hastorf (eds.), *The Use of Style in Archaeology*. Cambridge: Cambridge University Press. 32-43.
- Samadi, H. 1959. *Les Découvertes Fortuites*. Arts Asiatiques VI (3), 175-194.
- Schaeffer, C. F. A. 1948. *Stratigraphie Comparée et Chronologie de l'Asie Occidentale (IIIe et IIe millénaires)*. Oxford University Press. London.
- Stark, M. T. 1998. *Technical Choices and Social Boundaries in Material Culture Patterning: An Introduction*. in M. T. Stark (ed.), *The Archaeology of Social Boundaries*. Washington and London: Smithsonian Institution Press. 1-11.
- Thornton, C. P.; V. C. Pigott. 2011. *Blade-type Weaponry of Hasanlu Period IVB*. in M. de Schauensee (ed.), *Peoples and Crafts in Period IVB at Hasanlu, Iran*. Philadelphia: University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, Museum Monograph 132. 135-182.
- Vahdati, A. 2007. *Marlik and Toul-e Talish: A Dating Problem*. Iranica Antiqua XLII, 125-138.
- Vanden-Berghe, L. 1964. *La Nécropole de Khürvîn*, Istanbul: Nederlands Historisch-Archaeologisch Instituut in Het Nabije Oosten.
- Vickers, M. 1998. *Skeuomorphismus oder die Kunst, aus wenig viel zu machen*. Mainz: Philipp von Zabern.
- Wiessner, P. 1983. *Style and Social Information in Kalahari San Projectile Points*. American Antiquity 48 (2), 253-276.
- Winter, I. J. 1989. *The Hasanlu Gold Bowl: Thirty Years Later*. Expedition 31 (2-3), 87-106.
- Wobst, M. H. 1977. *Stylistic Behavior and Information Exchange*. in C. E. Cleland (ed.), *For the Director: Research Essays in Honor of James B. Griffin*, Ann Arbor, Michigan: Museum of Anthropology, University of Michigan. 317-342.
- Young, T. C. 1969. *Excavations at Godin Tepe: First Progress Report*. Toronto: The Royal Ontario Museum.
- Yule, P. 2014. *Cross-roads, Early and Late Iron Age, South-Eastern Arabia*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- Yule, P.; G. Weisgerber. 2001. *The Metal Hoard from 'Ibrī/Selme, Sultan of Oman*. Prähistorische Bronzefunde. Abteilung XX. Band 7. Stuttgart: Franz Steiner Verlag.

سنگ سیاه؛ کاخی که دیگر نیست:

کاوش در کاخ هخامنشی «سنگ سیاه»؛ دشتستان-بوشهر

اسماعیل یغمایی*

شاهنشاهی هخامنشی (۵۵۹ تا ۳۳۰ پ.م) با روی کار آمدن کوروش بزرگ بنیادگذاری شد. کاخ‌های او در پاسارگاد از شهرت جهانی برخوردارند. در سال ۱۳۵۰، هنگام لوله‌کشی برای بردن آب رودخانه دالکی به بوشهر، چند پایه‌ستون سنگی در میان نخلستان‌های شمال برازجان پیدا شد؛ پس از این رویداد اتفاقی و پیدایی این پایه‌ستون‌ها، مرکز باستان‌شناسی آن هنگام به کاوشی نجات‌بخش پرداخت و علی‌اکبر کارگر سرفراز را به منطقه گسیل داشت. وی نزدیک سه هفته در چرخاب / چرخ‌آب، همان جایی که این نشانه‌ها به‌دست‌آمده بودند به کاوش پرداخت که نگارنده نیز یکی از همکاران این گروه بود. این بنا (کاخ) را علی‌اکبر سرفراز یک کاخ نیمه ساخته و ناتمام از زمان کوروش می‌داند و بهیاری دیوید استروناخ گاه‌نگاری آن را به ۵۲۹ پ.م. نسبت داد. هنگامی که گروه کاوشگران کاخ چرخاب سرگرم کاوش بودند، بومی‌های منطقه خبر از وجود ویرانه‌های یک کاخ دیگر، در آن سوی دالکی، نزدیک روستای جتوط دادند؛ این ویرانه‌ها در آن سوی دالکی کاخ «سنگ سیاه» نامیده می‌شد. با ادامه کاوش‌ها در چرخاب این موضوع روشن گردید که چرخاب نه کاخ بزرگی است، نه محوطه‌ای گسترده، تنها منزلگاهی است چون چن‌جان که از سر تا بن آن در یورش سربازان مقدونیه، زیرورو، غارت، روبیده و ویران‌شده و سیلاب‌های موسمی دشتستان همین ویرانه‌های از زیردست برجای‌مانده سربازان اسکندر را نیز در هم کوبیده است. از سوی دیگر، دستاورد کاوش کاخ سنگ سیاه چنین است: یک تالار میانی، چهار ایوان در چهارسوی این تالار و چهار درگاه که تالار را به ایوان‌ها پیوند می‌دهد. از این رو، در نخستین نگرش، کاخ سنگ سیاه با کاخ بار عام کوروش در پاسارگاد برابر است و در ویژگی‌های ساختاری این دو سازه هخامنشی کمترین دوگانگی یا ناهماهنگی دیده نمی‌شود. هرچند همه بخش‌های کاخ سنگ سیاه کاوش نشده و نزدیک نهم آن همچنان دست‌نخورده در زیر خاک برجای‌مانده است، می‌توان به برابری و گاه‌نگاری آن پرداخت. به‌دستی آگاهیم که یکی از ویژگی‌های سازه‌های هخامنشی قریب‌سازی در رازی‌گری آن است. با نگرش به این ویژگی، می‌توان بخش کاوش نشده را نیز روی نقشه کشید و بی‌کمترین تردید مهر درستی بر آن گذاشت. در این نوشتار به چگونگی کشف و نتایج کاوش کاخ هخامنشی «سنگ سیاه» می‌پردازیم.

کلیدواژگان: کاخ، پاسارگاد، سنگ سیاه، بردک سیاه، برازجان، تموکن

Sang-i Sīāh; a Palace that No Longer Exists:

Excavation at the Achaemenid Palace of Sang-i Sīāh; Daštēstān-Bushehr

Ismail Yaghmaie

The Achaemenid Empire (559–330 BC) was founded by Cyrus the Great in 559 BC. His palaces in Pasargadae are universally well-known. In 1971, while constructing water transport pipelines from the Dālakī River to the city of Bushehr, several column bases were unearthed amidst the date palm orchards located north of Borazjan. Subsequent to the accidental discovery of the column bases, the Iranian Center for Archaeological Research (ICAR) conducted archaeological salvage excavations at the site under the direction of Ali-Akbar Kārgar Sarfārāz. For almost three weeks, he and the present author, as a team member, investigated Charkhāb where the column bases were discovered. According to Sarfārāz, this monument is an uncompleted palace dating back to the time of Cyrus. Through the assistance of David Stronach, he dated the palace to 529 BC. While excavations at the Charkhāb palace were in progress, the expedition was informed by the locals of the palaces of Sang-i Sīāh and Bardak Sīāh located on the other side of the Dālakī River, close to the village of Jatūt. Excavations at Charkhāb revealed that this site is neither a large palace nor a vast settlement. It is merely an abode like Jenjān that was completely plundered and devastated by the troops of Alexander. Also, the seasonal floods destroyed the remaining parts of the very same ruins which once survived from Alexander's troops. Findings from the excavations in the Sang-i Sīāh palace are as follows: a central hall, four porticos surrounded four sides of the hall and four doors that connect the hall to the porticos. At the first glance, the Sang-i Sīāh palace resembles Cyrus' Audience Palace in Pasargadae. The structural features of these two Achaemenid constructions are identical. Although the entire palace has not been yet excavated and nine tenth of the building left untouched beneath the ground, one can work on its dating and resemblance. We rightfully know that one of the characteristic features of the Achaemenid buildings is that they are symmetric in design. This fact allows us to reconstruct the unearthed part of the building with high degree of certainty. This paper attempts to explain how this palace was discovered and examines the results of archaeological excavations at the Achaemenid palace in Sang-i Sīāh.

Keywords: Achaemenid, Palace, Pasargadae, Sang-i Sīāh, Bardak Sīāh, Borazjan, Temuken

محوطه گسترده‌ای است و در میان آن تپه پهن و بلند کشاورز و کوشک گوسعیدی (ساختاری یکسر برابر و همسان با سروستان) و مهرکده گوسعیدی (پارتی) که تنها بخش‌های شناسایی شده این محوطه هستند. پس از گذر از رودخانه خروشان دالکی - که آن زمان ما با گاری از آن می‌گذشتیم - در سوی چپ جاده، پستی و بلندی‌هایی است سخت از ریگ، شن و ماسه‌های کنار رود که محوطه سنگ سیاه بر روی آن برپا شده است، یا بهتر است بگوییم برپا شده بود! در سوی شمال محوطه سنگ سیاه، روستای «جتوت»^۲ است و دورتر از آن روستای نظرقا. با همه دگرگونی‌های این چند دهه، هنوز چشم‌انداز این بخش کم‌وبیش همین گونه است که نبشته‌اند.

پیشینه کاوش

با همه دیرپایی، ماندگاری و گستردگی نشانه‌های کهن و به ویژه رازی‌گری هخامنشیان در دشتستان جز پژوهش‌های انگشت‌شمار و آن‌هم نیمه‌کاره رها شده، چیزی بیش در این راستا نشده که چکیده آن این گونه است که خواهد آمد:

در سال ۱۳۵۰، هنگام لوله‌کشی برای بردن آب رودخانه دالکی به بوشهر، چند پایه‌ستون سنگی در میان نخلستان‌های جنوب برازجان پیدا شدند. پس از این رویداد اتفاقی و پیدایی این پایه‌ستون‌ها، مرکز باستان‌شناسی آن هنگام به کاوشی نجات‌بخش پرداخت و علی‌اکبر کارگر سرفراز را به منطقه گسیل داشت. سرفراز نزدیک سه هفته در چرخاب/چرخ‌آب، همان جایی که این نشانه‌ها به دست آمده بودند، به کاوش پرداخت که نگارنده نیز یکی از همکاران این گروه بود. باینکه کاوش کاخ چرخاب (برازجان) پس از انقلاب هم در چندین موسم به درازا کشید و بخش‌هایی دیگر از رازی‌گری آن از زیر خاک بیرون آمد، سرفراز همچنان آن را یک کاخ نیمه ساخته و ناتمام رها شده از زمان کوروش بزرگ می‌پندارد و به یاری دیوید استروناخ گاه‌نگاری ۵۲۹ پیش از مسیح را برای آن پیشنهاد می‌کند (سرفراز، ۱۳۵۰: ۳۱). امروزه با بیش از ده دوازده موسم کاوش روشن است که چرخاب یک منزلگاه هخامنشی بر سر راه دشتستان به «بُزپَر» از یک سو و دشتستان به کاخ‌های آن سوی دالکی (سنگ سیاه و بردک‌سیاه) از سوی دیگر بیش نیست. نه کاخ بزرگی است، نه محوطه‌ای گسترده، تنها منزلگاهی است چون چن‌جان که از سر تا بن آن در یورش سربازان مقدونیه، زیرورو، غارت، روبیده و ویران شده و سیلاب‌های موسمی دشتستان همین ویرانه‌های از زیر دست برجای‌مانده سربازان اسکندر را نیز در هم کوبیده است.

هنگامی که گروه کاوشگران کاخ چرخاب سرگرم کاوش بودند، بومی‌های منطقه «سرفراز» را از ویرانه‌های یک کاخ دیگر، در آن سوی دالکی، نزدیک روستای جتوت آگاه ساختند. او به شناسایی این کاخ رفت که در زیرنویس گزارش خود به‌گونه چکیده به آن اشاره و عکس‌هایی چند را پیوست کرده است (سرفراز، ۱۳۵۰: ۲۶ و جدول ص ۳۲).

به هرگونه، پیدایش تصادفی پایه‌ستون‌های سنگی کاخ چرخاب،

هرچند ماندگاری و دیرپایی دشتستان به هزاره‌های پیشین می‌رسد، اما در نبشته‌های در دست کمتر از آن نام برده شده است. تنها در گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید و نبشته‌های کهن یونانی از توز/توج به‌گونه تووکه (Taoce) یونانی و تموکن (Tamukkan) ایلامی - هخامنشی نام برده شده است.^۱ نگارنده طی این پژوهش‌ها تموکن را روستای «دورودگاه» شناسایی و بخشی از کاخ بردک‌سیاه را در میان نخلستان‌های آن کاوش کرده است. محوطه باستانی توز نیز در نزدیکی همین روستاست.

در نبشته‌های اندیشه‌ورزان سده آغازین ایران اسلامی نیز که از توز/توج یاد شده، تنها در سده چهارم قمری بوده است. ابوالقاسم بن احمد علی جیهانی در کتاب ارزشمند «اشکال العالم» برازجان را همین‌گونه نبشته است: «... شیراز اکنون قصبه جملگی نواحی و ولایت فارس شده است و دارالملک آن است... صیمکان، کزان، چهرم... مهوریان، حنانه‌سر، کازرون، کمارج، برازجان و...» (اشکال العالم، ص ۱۱۰). از کتاب جیهانی نبشته‌ای کهن‌تر در دست نیست که نام برازجان را این‌گونه آورده باشد. در سفرنامه‌های چند سده پیش ایرانیان و غیر ایرانیان چون فرصت‌الدوله شیرازی (آثار عجم)، سدیدالسلطنه کبابی (سفرنامه)، حسین فسایی (فارس‌نامه) یا لرد کرزن (ایران و قضیه ایران) - که نام درست آن را گرزادان می‌داند - و آثار تنی چند از این بزرگواران برازجان را همین‌گونه نبشته‌اند؛ اما براز به معنی زیبنده، جایگاه زیبا نیز هست که این با طبیعت برازجان بیشتر همخوانی دارد.

جایگاه جغرافیایی

کم‌وبیش در ۶۰ کیلومتری شمال خاوری بندر بوشهر و ۱۱۰ کیلومتری جنوب باختری کازرون، بر سر راه شیراز به بوشهر، شهرستان دشتستان به مرکزیت برازجان با چندین بخش جای دارد. سراسر سوی خاوران دشتستان رشته‌کوه‌های نه‌چندان بلند گیسکان یا گیسگون (بر وزن بیستون) است و پرآب‌ترین رودخانه چهار موسم آن دالکی که نخلستان‌های سرسبز دشتستان از آن سیراب می‌شوند. نزدیک نیم سده پیش برازجان روستایی بیش نبود، اما بر سر راه بودن آن مهم‌ترین انگیزه شد برای شهرکی گسترده، بی کمترین نشان یا هویت رازی‌گری ایرانی با جوشش مردمی از هفتاد و دو ملت.

در سوی شمال خاوران برازجان، جاده آسفالت شده‌ای است که دشتستان را به بخش‌ها و آبادی‌های این سو پیوند می‌دهد. پس از کیلومتری چند، نخستین آبادی محمدآباد (ده قاعد) است که امروز دیگر به برازجان چسبیده و یکپارچه شده است. در دو سوی این راه تا خم رودخانه دالکی (نزدیک ۱۰ کیلومتر) محوطه باستانی محمدآباد است. سوی راست آن، تل خندق (محوطه پارتی ساسانی)، کمی دورتر در سوی چپ آتشکده محمدآباد (از دوره ساسانی) و مهرکده محمدآباد (پارتی - ساسانی) است. کیلومتری مانده به کناره دالکی،

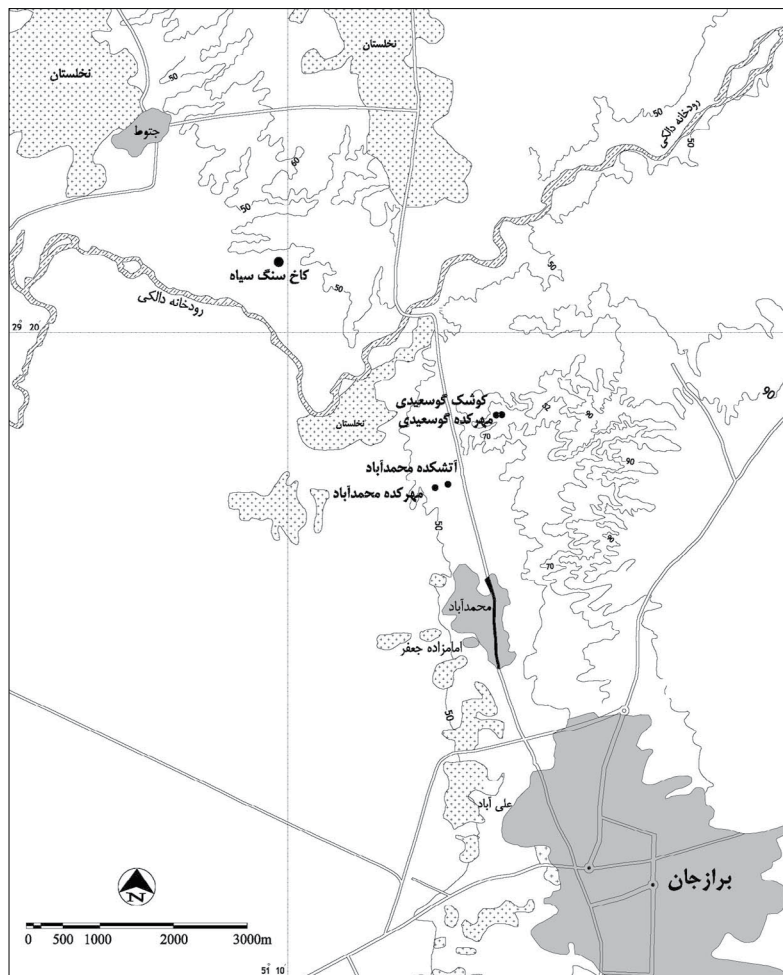
۱. چندی پیش مطلبی درباره تطابق اسامی تهماکه (تموکان) و تووکه به فرانسه چاپ شد که راجع به متن لوح گلی بابلی است که در آن سخن از مسافرت کارگران بابلی در سلطنت کوروش رفته است. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: Gauthier Tolin, «Les travailleurs babyloniens et le palais de Taoke», ARTA 2008.02.

۲. معنی آن روشن نیست؛ درودگاهی‌ها می‌گویند یعنی جایی که شترها گرد آمده و مثلاً جایی چون جایگاه شترها، اما چقدر این معنی درست است، معلوم نیست. امروزه یک شتر هم در برازجان نیست.

تصویر ۱.

نقشه جایگاه جغرافیایی آثار
باستانی دشتستان بزرگ

Fig. 1. Geographical
location of
archaeological sites in
the Great Daštēstān.



در استانی که از دیدگاه جغرافیایی و سیاسی در کرانه دریای پارس اهمیت راهبردی فراوان دارد، به‌ویژه با پیدایی کشورهای کوچکی که برای هویت‌سازی‌های دروغین از هیچ کوششی حتی جعل یافته‌های باستانی ایران دریغ نمی‌کنند.

برنامه کاوش

دست‌آورد نخستین، تنها و واپسین کاوش کاخ سنگ سیاه این‌گونه است: یک تالار میانی، چهار ایوان در چهارسوی این تالار و چهار درگاه که تالار را به ایوان‌ها پیوند می‌دهند. از این‌رو، در نخستین نگرش، کاخ سنگ سیاه با کاخ بار عام کوروش در پاسارگاد برابر است و در ویژگی‌های ساختاری این دو سازه هخامنشی کمترین دوگانگی یا ناهماهنگی دیده نمی‌شود.

۲-۱. **تالار میانی:** سازه‌ای است راست‌گوشه در راستای خاور به باختر. اندازه رویه درونی آن $۲۰/۵۰ \times ۲۴/۴۹$ متر که با احتساب چهار دیوار به ستبرای یک متر و ۲۰ سانتی متر گرداگرد و رویه بیرونی آن $۲۲/۹۰ \times ۲۶/۸۰$ متر بود.

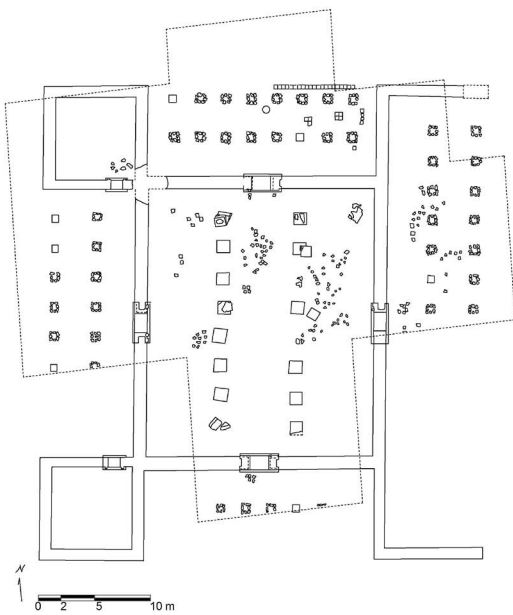
سرفصل کاوش‌های باستان‌شناسی در دشتستان است. چند گاهی پس‌از آن، نگارنده در زمستان ۱۳۵۶ و بهار ۱۳۵۷ به کاوش کاخ سنگ سیاه، کاوش محوطه بردک سیاه پرداخت که به گمانی بسیار همان تمون هخامنشی است. در این زمینه، جز کاوش این دو محوطه نشانه‌های ۱۸ تا ۲۰ سازه دیگر با ساختاری نزدیک این دو کاخ نیز شناسایی گردید. ده سال پس‌از آن، دگر بار نگارنده به کاوش فصل دوم بردک سیاه، کاوش مهرکده و آتشکده محمدآباد، گمانه‌زنی در تل خندق و بررسی پیمایشی محوطه محمدآباد پرداخت. جز این‌ها، میراث پوشهر نیز پراکنده بررسی و شناسایی‌هایی انجام داده که می‌توان به بررسی دوباره محوطه محمدآباد (ابراهیمی و سرفراز)، مرمت آرامگاه گور دختر (با سنگ‌هایی ناهمگون و بسیار دور از ساختارهای نخستین)، مرمت کاروانسرای مشیرالملک در درازای پانزده سال با صرف هزینه‌ای هنگفت - که می‌شد دست‌کم سه کاروانسرا چون آن ساخت - و مرمت امامزاده‌هایی بی کمترین نگرش به ساختار نخستین آن‌ها اشاره کرد. این همه آن چیزی است که در دشتستان بزرگ انجام یافته است. بی‌اندازه حقیر و ناچیز و این نیست جز کم‌کاری سازمان میراث فرهنگی و اداره میراث پوشهر،



تصویر ۲.

یگانه عکس هوایی از کاخ سنگ سیاه که با هواپیمای سم پاشی اداره جهاد کشاورزی استان بوشهر گرفته شده است (زمستان ۱۳۵۶)

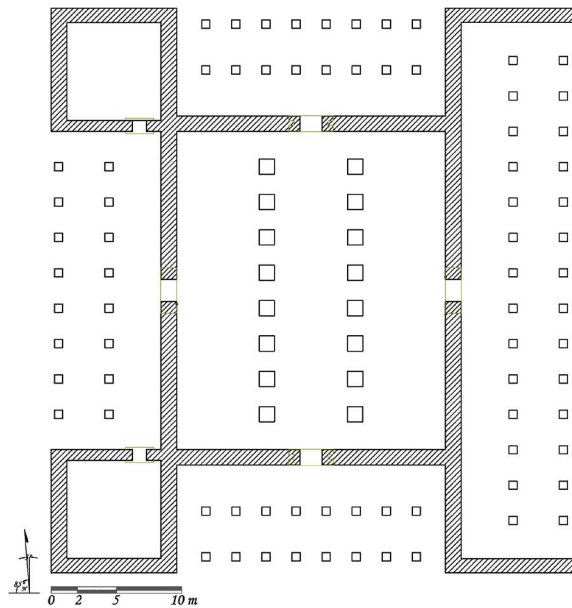
Fig. 2. Aerial photograph of the Sang-i Siāh palace taken by a crop-dusting Helicopter belonging to the Agricultural Office based in Bushehr, winter 1978.



تصویر ۴.

نقشه تالار ستون‌دار کاخ سنگ سیاه هنگام کاوش، نقشه بردار کابلی، ۱۳۵۷، محدوده ترانسه، بازترسیم بروجنی

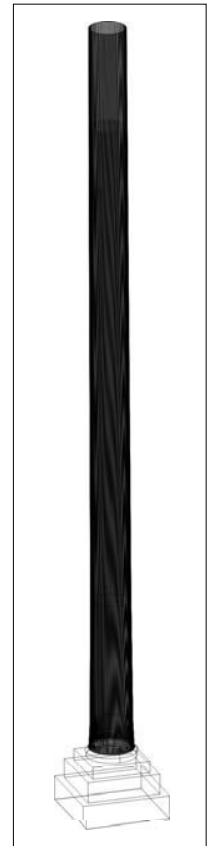
Fig. 4. Columned hall of the Sang-i Siāh palace; excavated area drawn by M. Kaboli in 1978, redrawn by R. S. Boroujeni.



تصویر ۳.

نقشه کاخ سنگ سیاه، برداشت میرعابدین کابلی-یغمایی (۱۳۵۶)، بازترسیم براساس نقش برداری سال ۱۳۵۷، محمد ملاحسینی (۱۳۸۳).

Fig. 3. Plan of the Sang-i Siāh palace drawn by M. Kaboli and Yaghmaie in 1978 and redrawn by M. Molahosaini in 2005 based on 1979's mapping.





تصویر ۵، راست:
تالار میانی و ایوان‌های دو
سوی آن
Fig. 5. Right: Central
hall and its porticos.



تصویر ۶، چپ:
تالار میانی و پایه ستون‌های
برجای مانده
Fig. 6. Left: Central
hall and the remaining
column bases.

چهارسوی راه دارند کمی دگرگون است، در دیگر بخش‌های تالار میانی همه اندازه‌ها برابر و یکسان می‌نمایند. بی‌گمان ساختار ستون‌های تالار میانی - و نیز ستون‌های چهار ایوان - سه بخش پایه، بدنه و سرستون بوده است. از این سه بخش، تنها پایه‌ستون‌ها، آن‌هم ناقص و جابه‌جاشده، بر جای بودند و از دو بخش دیگر تنها نشانه‌هایی ناچیز به دست آمد و بس. باینکه ما حتی به یک پایه‌ستون کامل دست نیافتیم، نشانه‌ها بر این گواه‌اند که پایه‌ستون‌های این تالار از سه سنگ زیرین (سیاه) میانی (سپید) و زبرین (سپید؟) که به‌گونه پلکانی روی هم استوار می‌شدند شکل‌پذیر شده است که بر روی این سه بخش شالی‌ستون (سپید) بوده است. ویرانی کاخ چندان است که در بهترین پایه‌ستون از ستون برجای مانده تنها به سنگ زیرین و میانی و شکسته‌هایی از شالی‌ستون دست‌یافتیم. باور ما برای سنگ زبرین - تراش آبیگینه‌گون بخشی از سنگ میانی است. این سنگ چه رنگ داشته، سپید یا سیاه؟ نمی‌دانیم. دیگر ویژگی‌های سنگ‌های پایه‌ستون را می‌توان این‌گونه به شمار آورد:

سنگ سیاه زبرین - به‌گونه یک مکعب مستطیل، اندازه هر بر، ۱/۱۷۴ متر، بلندای ۳۱/۵ سانتی متر و ۱۰ تا ۱۲ سانتی متر ریشه. چهار رویه بیرونی بسیار نرم و آبیگینه‌گون می‌نمایند. هر بر رویه بیرونی آن نیز ۱۰ سانتی متر تراشی نرم دارد، ۱۳ سانتی متر زبر تراش ریز و دیگر بخش‌های بازمانده تراش زبر درشت که سنگ میانی بر روی این دو بخش آخرین استوار می‌شده است.

سنگ سپید میانی - به‌گونه یک مکعب مستطیل، اندازه هر بر ۹۷/۵ سانتی متر در بلندای ۲۷ سانتی متر. چهار رویه بیرونی این سنگ نیز آبیگینه‌گون می‌نمایند. هر بر رویه زبرین نیز ۱۰ سانتی متر تراشی هموار دارد که بخش بیرونی آن است، ۱۳ سانتی متر تراش زبر ریز و دیگر بخش‌های آن زبر درشت که سنگ زبرین بر روی این دو بخش آخرین استوار می‌شده است.

سنگ زبرین (سیاه یا سپید؟) - کمترین نشانی از این سنگ نیافتیم، اما با نگرش به ۱۰ سانتی متر تراش آبیگینه‌گون سنگ میانی، بی‌گمان این سنگ نیز بر روی دو سنگ دیگر استوار می‌شده است. اندازه آن را با نگرش به همین نرم تراش ۷۷/۶ تا ۷۷/۵ سانتی متر و میانگین بلندای آن را نزدیک ۲۲ تا ۲۲/۵ سانتی متر گمان داریم.

هنگام آغاز کاوش نه‌تنها رویه درونی تالار میدانی بلکه همه رویه پاخور محوطه از خاک‌های دانه‌ریز و دانه‌درشت ناشی از کاشت دیم گندم و جو و بوته‌های خودرو پوشیده شده بود. این پوشش طبیعی در تالار میانی با نگرش به شیب آرام و ملایم شمالی-جنوبی آن بین ۴۰ تا ۸۰ سانتی متر می‌شد.

تالار میانی را همه رویه ۱۰×۱۰ متر دو گود M-VII و M-VIII و بیش از نیمی از سه گود N-VII، M-VI، L-VIII را در برمی‌گرفت. پس از ۲۵ تا ۳۰ سانتی متر کاوش در میان خاک‌ها از رویه پاخور، کم‌وبیش تکه شکسته‌های سفالی و همچنین تکه‌های گچ و زفت (قیر طبیعی) به دست آمدند. از این زرفا تا رویه آجر فرش تالار، پراکندگی آجر شکسته‌ها با ملات زفت، خشت‌های تکه شده بیشتر شدند. این پراکندگی در نیمه شمالی و خاوری تالار چشمگیرتراند. به‌جز این‌ها، نشانه‌های ارزنده دیگری چون بخش‌هایی از سرستون‌ها به‌گونه پره‌های گچین عقاب (?). چشمان عقاب‌گونه و نیش‌های شیر، سیل و چین‌های لب زبرین شیر و نشانه‌هایی دیگر این‌گونه که می‌توان آن‌ها را از آن سرستون‌ها به شمار آورد دیده شدند. در یک دید فراگیر پراکندگی همه این نشانه‌ها نمایانگر یک سیلاب کوبنده و ویرانی و از هم پاشیدن یک‌باره تالار می‌نمود.

۲-۲. پایه‌ستون‌ها: آسمانه تالار میانی با رویه‌ای نزدیک ۵۰۰ مترمربع بر دو رج هشت‌تایی ستون از خاور به باختر استوار بوده است. پس از کاوش کمترین نشانی از یک ستون برپا هم دیده نشد و از ۱۶ پایه‌ستون، تنها بخش‌هایی از ستون بر جای بودند، آن‌هم جابه‌جاشده و از گون گشته.

با این‌گونه دو پایه‌ستون نخستین هر دو رج جابه‌جایی کمتری داشتند و کم‌وبیش بر جای نخستین روز بودند. از این‌رو، ما را به اندازه‌های یکسان و برابر راه بردند که در نقشه‌کشی و طراحی سخت کارساز افتاد. این اندازه‌ها این‌گونه است:

فاصله بر پایه ستون‌ها تا بر دیوار خاوری باختری تالار ۶/۳۰ متر، همین فاصله تا بر دیوار شمالی جنوبی ۲/۱۰ متر، فاصله بر پایه ستون و در راستای خاوری باختری ۵/۶۰ متر و در راستای شمالی جنوبی ۱/۶۰ متر. هرچند این اندازه‌ها در درگاه‌ها که به ایوان‌های



تصاویر ۱۱ تا ۷.
ویرانی یکپارچه کاخ سنگ سیاه با لودر، پراکنده‌گی آثار و زیرورو شدن همه رویه آن توسط گنج یابان، چند سالی پس از انقلاب

Fig. 7-11. Ruins of the Sang-i Siāh palace destroyed by bulldozers and treasure hunters some years after the Iranian revolution.

تصویر ۷
Fig. 7.



تصویر ۸. (راست، بالا).
تصویر ۹. (چپ، بالا).
تصویر ۱۰. (راست، پایین).
تصویر ۱۱. (چپ، پایین).
Fig. 8. Top right
Fig. 9. Top left
Fig. 10. Bottom right
Fig. 11. Bottom left



تصویر ۱۲. راست:
بازسازی نیمه‌کاره رهاشده کاخ
سنگ سیاه
Fig. 12. Right:
Uncompleted
reconstruction of the
palace of Sang-i Sīāh

تصویر ۱۳. چپ:
بازسازی نیمه‌کاره رهاشده کاخ
سنگ سیاه
Fig. 13. Left:
Uncompleted
reconstruction of the
palace of Sang-i Sīāh

تردید نیست رویه بیرونی این پاره‌آجرها - که استواری مغز چوبی ستون را پایداری می‌بخشیدند - از گچ بسیار نرمی پوشیده و بارنگ زرد بسیار ملایم نزدیک به سپیدی آراسته شده بوده است. تکه‌های بزرگ و کوچک این پوشش بیشتر نزدیک پایه‌ستون‌ها - به‌ویژه در سوی خاورین تالار - به دست آمد.

بدنه و سرستون‌ها - از این دو ساختار نیز نشانی نیافتیم، اما کم‌وبیش دور هر پایه‌ستون یا سنگ‌های پی، یافته‌هایی به دست آوردیم که بی‌گمان جز تکه‌های سرستون کاربرد دیگری ندارند. بیشترین این یافته‌ها، چشم عقاب که برای سرستون‌ها استفاده می‌شدند، چین پوزه شیر و تکه‌هایی از سنگ‌آهک به‌شکل پر هستند. در کاخ چرخ‌آب و بردک‌سیاه هم برابر این یافته‌ها به‌دست آمده است. گمان اینکه بر فراز ستون‌ها، سرستون‌هایی گچین بوده که بخش‌های چشمگیر آن چون چشم، چین پوزه و... با ساختاری جداگانه بوده که به آن‌ها می‌چسبیده است.

دیوارها - جز چهار آستانه سنگی که پیوند ایوان‌ها به چهارسوی تالار است، پیرامون دیگر بخش‌های آن، یک دیوار خشتی به بلندی نامشخص و به‌سبب برای یک متر و ۲۰ سانتی‌متر کشیده شده بوده است. تنها از این دیوار جز در ایوان شمالی - که بخش کمی از آن را یافتیم - هیچ نشانه دیگری به دست نیامد. ستبرای دیوار دورتادور در دو سوی درگاه‌ها برای ایستایی درها کمی بیش است.

پوشش کف - کف تالار مرکزی، ایوان‌های چهارسو و اتاق‌ها از دو رج آجر به‌اندازه (۳۳×۳۳×۸) سانتی‌متر که رویه و کنار آن‌ها با زفت (قیر طبیعی) به یکدیگر چسبیده و یکپارچه شده بودند پوشیده شده بوده است. هرچند بخش‌هایی کم و پراکنده از این کف بیش به دست نیامد، داغ آجر زیرین بر جابه‌جای زیرسازی کف یا شکسته‌های دو آجر چسبیده با زفت (به‌ویژه در سوی باخترین) نمایانگر ویژگی این کف آجرین است.

بنیان و زیرسازی

بست‌ها و پاره‌ها - تنها در پایه‌ستون‌های تالار مرکزی نشانه‌های بست و پایه‌ها دیده شدند. در یک نمونه از تَرَک سنگ میانی با سه



پیش از بازسازی امامزاده جعفر در محمدآباد، سنگ سپید مربع مکعب گونه‌ای را به نشانه ضریح آنجا گذاشته بودند. چهار رویه بیرونی این سنگ نرم‌تراش و بر رویه زبرین بیرونی جای دایره‌ای با تراش نرم ریز دیده می‌شد. آیا این یکی از سنگ‌های پایه‌ستون تالار سنگ سیاه است یا کاخی دیگر؟ نمی‌دانیم. امروز پس از دگرگون شدن ساختار امامزاده - بدون کمترین فضای روحانی و عرفانی پیشین - این سنگ هم دیگر نیست.

شالی‌ستون - از سنگ شالی‌ستون در تالار کاخ سنگ سیاه کوچک‌ترین نشانه‌ای به دست نیامد؛ اما از آنجا که پایه‌ستون کاخ‌های چرخ‌آب و بردک‌سیاه (دشتستان) و پاسارگاد (دشت مرغاب) شالی‌ستون دارند، سنگ سیاه نیز از این چارچوب زیباشناختی بیرون نیست. از این رو، با پلکانی بودن پایه‌ستون‌ها، اگر از هر بر سنگ زبرین ۱۰ سانتی‌متر بکاهیم، می‌بایست قطر شالی‌ستون‌ها ۶۷ تا ۶۸ سانتی‌متر و بلندی آن نیز به همین نسبت بین ۱۴ تا ۱۷ سانتی‌متر بوده باشد.

آنچه این گمان را به‌یقین بسیار نزدیک‌تر می‌کند اینکه در کاوش ایوان شمالی یک شالی‌ستون سپیدرنگ با پنج شیار قاشقی افقی، با اندازه‌های قطر زبرین ۳۹/۶، قطر زیرین ۳۴/۶ و ستبرای ۱۰/۴ سانتی‌متر، به دست آمد. بر این پایه، به‌یقین پایه‌ستون‌های تالار مرکزی هم شالی (قاشقی؟) داشته‌اند.

تنها یک نمونه است که با دیگر پایه‌ستون‌ها ناهمگون است. در نخستین رج سوی خاورین تالار، تراش رویه زبرین سنگ میانی به‌جای چهارگوشه دایره‌ای است به قطر ۶۰ سانتی‌متر. برای این ناهمگونی در بین پانزده ستون همگون و هم‌تراش اندیشه‌ای نداریم. ستون‌ها - در کاوش کاخ سنگ سیاه یک نمونه ستون برپا و استوار به دست نیامد، چه از ویرانی یکپارچه، سیل و بارش‌های پرآب موسمی همه‌ستون‌ها فرورفتاده‌اند؛ اما یافته‌هایی پراکنده و نشانه‌هایی جابه‌جا ما را به ساخت و پرداخت آن‌ها رهنمود است. به‌بیشترین گمان مغز ستون‌ها تیرهای چوبی بوده که دورتادور آن‌ها را آجرهایی چند بر - و بیشتر دوزنقه‌ای با یک بر نیم‌گرد - می‌پوشانیده است. بر رویه‌های این پاره‌آجرها هنوز ملاط گچ (به‌گویش بومی: چاری) سختی برجای مانده بود.

چهارمین و پنجمین - بدون کمترین نشانه، حتی سنگ‌های پی هم بر جای نبودند.
ششمین - تنها سنگ زیرین بر جای خود.
هفتمین - بدون کمترین نشانه، حتی سنگ‌های پی.
هشتمین - تنها سنگ زیرین که با کمی جابه‌جایی بسیار خوب مانده است.

ایوان‌ها - درست در میانه دیوارهای پیرامون تالار مرکزی چهار آستانه سنگی گسترده سیاه‌رنگ است که به چهار ایوان گرداگرد تالار در چهارسوی باز می‌شوند.

در زمان آبادانی، آسمانه این چهار ایوان بر دو رج ستون استوار و پایدار بوده است، اما پس از کاوش تنها چند پایه‌ستون آن‌هم شکسته یا ناقص بیش بر جای نمانده بود. جز برابری ساختاری و قرینه‌سازی - که هنر ویژه رازی‌گری هخامنشیان است - تنها در دو سوی ایوان باختری دو اتاق کوچک بدون ستون نیز ساخته و پرداخته شده بوده است.

ویژگی رازی‌گری هر ایوان به‌گونه‌ی چکیده چنین است:

ایوان باختری - با نگرش به ساختار کمی دیگرگونه ایوان باختری و از آنجا که گمان می‌کنیم از این ایوان به تالار میانی و دیگر ایوان‌ها راه می‌برده‌اند، نخست به آن می‌پردازیم.

رویه پاخور این بخش که پیش از کاوش جابه‌جا پوشیده از ساقه‌های خشک گندم درو شده‌ی دیم، بوته و علف‌های خودرو بود شب بسیار کم و ملایم داشت، آن‌گونه که در سوی جنوب ۴۵ سانتی‌متر و سوی شمالی کمی کمتر یعنی نزدیک ۳۸ تا ۴۰ سانتی‌متر است.

در یک دید فراگیر، ایوان باختری دربرگیرنده دو رج ستون هشت‌تایی (شانزده ستون) از شمال به جنوب و دو اتاق روبه‌روی هم در دو سوی ایوان. پیوند این اتاق‌ها با ایوان و نیز پیوند ایوان با تالار میانی با آستانه‌های سنگی گسترده است.

ایوان باختری راست‌گوشه‌ای است و سوی باخترین آزاد و رو به باغ (۶) یا حیاط (۷).

فاصله پایه‌ستون‌ها در راستای خاوری - باختری ۳/۱۰ متر، در راستای شمالی جنوبی ۲/۱۶ متر و تا دیوار خاوری ۳/۳۰ متر و تا دیوار شمالی ۲/۴۰ متر است. هرچند سوی باخترین این ایوان آزاد است، با نگرش به دیوار باختری اتاق شمالی ایوان و گمان بر راستای آن به سوی جنوب اندازه‌ای نزدیک ۸۰ سانتی‌متر را برای این سو به شمار می‌آوریم.

ترکیب پایه‌ستون‌های ایوان باختری از سه سنگ، زیرین (سیاه‌رنگ)، میانی (سپیدرنگ) و شالی‌ستون (سپیدرنگ؟) با شیارهای قاشقی راست به چپ بوده است. بر این پایه، ستونی با مغز چوبی و رویه‌ای گچی استوار بوده است که بر فراز آن‌ها سرستون‌ها نگاه‌دارنده آسمانه آن بوده‌اند.

ویژگی ساختاری - تراش و اندازه در سه سنگ پایه‌ستون ایوان باختری را که در سه ایوان دیگر نیز همسان و برابر هستند می‌توان این‌گونه برشمرد: سنگ سیاه زیرین - مکعب مستطیل، اندازه هر بر ۶۳ سانتی‌متر،

بست دم‌چلچله‌ای (درازای ۲۷ سانتی‌متر / درازای دو سر دم چلچله ۷ تا ۸ سانتی‌متر / کمرگاه بست ۴ تا ۵ سانتی‌متر) کاسته و دو سوی آن را میخ‌های آهنین استوار نموده‌اند. در نمونه‌هایی چند نیز وصله یا پاره‌ای از سنگ هم‌رنگ و هم‌جنس خود را بسیار استادانه جایگزین و با چسب سرخ‌رنگی (بوته بومی غرق) چسبانده و چنان جاسازی نموده‌اند که تنها مرز آن‌ها به‌گونه خط نازکی دیده می‌شود.

کانسار سنگ‌های کاخ سنگ سیاه - سنگ‌های سپید کاخ از گونه سنگ‌های آهکی (Lime Stone) است که ویرانه‌های کانسار، گونه استخراج و بریدن سنگ‌ها از کوه و راه باستانی آن در «راه‌دار» نزدیک کارخانه سیمان برازجان است اما با همه بررسی و پژوهش زمین‌ریخت‌شناسی بلندی‌های دشتستان هنوز به کانسار سنگ سیاه‌رنگ این کاخ (و نیز کاخ بردک‌سیاه) دست نیافته‌ایم. گونه آن نزدیکی و برابری بسیار دارد با کانسار سیوند فارس؛ اما این گمان که آن‌ها را از راهی چنین دور و دشوار آورده باشند دور از ذهن است.

تالار - پس از پایان کاوش، در یک دید فراگیر، دیگر ویژگی و برجایی پایه‌ستون‌های تالار را این‌گونه می‌توان شمرد:

از شانزده پایه‌ستون تالار تنها در یازده ستون یک یا دو سنگ آن‌ها بر جای بودند و از بقیه تنها سنگ‌های پی که چکیده آن این‌گونه است:

رج سوی باخترین، از شمال به جنوب:

نخستین پایه‌ستون - سنگ زیرین وازگونه، سنگ سپید افتاده و لغزیده از آن در گوشه جنوب باختری. نبشته آمد که تراش زیر میانی این سنگ دایره‌ای است به قطر ۶۰ سانتی‌متر و دیگرگونه با همه سنگ‌های سپید میانی.

دومین - تنها سنگ زیرین، کم‌وبیش در جای روز نخستین. سومین - تنها چند سنگ لاشه تخت به‌گونه سنگ‌های پی.

چهارمین - سنگ زیرین کم‌وبیش در جای نخستین، با پاره‌ای گوشه آن ترمیم‌شده، کمتر از نیمه سنگ سپید جابه‌جاشده که این نیز با پاره‌ای سنگ هم‌رنگ خود ترمیم‌شده است.

پنجمین - تنها سنگ زیرین، دونیم‌شده و کناری افتاده. سنگ‌های پی دیده می‌شدند.

ششمین - تنها سنگ زیرین، کمی گشته به سوی باختر. هفتمین - دو تخته سنگ سیاه‌رنگ به‌جای پایه‌ستون بر جای بودند. نخستین ۱×۴/۵۰ متر و دومین ۴/۶×۰/۶ متر، لبه زیرین این سنگ تراشی زبر و درشت دارد چون پی و بی‌گمان با همین کاربرد بوده است و ۳۵ سانتی‌متر از رویه زبر آن تراشی نرم و آبگینه‌گون دارد. با همه این ویژگی‌ها این دو سنگ پایه ستون نیستند.

رج سوی خاورین، از شمال به جنوب:

نخستین پایه‌ستون - سنگ سیاه زیرین کم‌وبیش بر جای روز نخست و بخش کوچکی از سنگ میانی بر روی آن.

دومین - سنگ زیرین بر جای روز نخستین، سنگ میانی با سه بست دم‌چلچله‌ای کنار آن افتاده بود که در جای خود گذاشتیم.

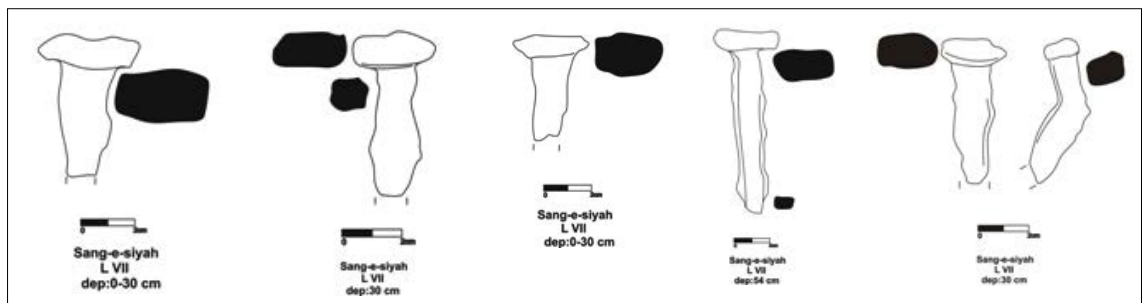
سومین - تنها چیدمان سنگ‌های لاشه سپیدرنگ کمی تخت به‌گونه چهارگوش برای پی.

این شالی ستون سنگی است گرد، سپیدرنگ، یکپارچه به سبزی برای ۱۰/۴ سانتی متر، قطر رویه زیرین ۳۹/۶ سانتی متر و قطر رویه زیرین ۳۴/۶ سانتی متر که بر روی آن یک گردی به قطر ۰/۰۵ متر با ژرفایی بین ۳ تا ۳ میلی متر کنده شده است، که کاربرد آن را نمی دانیم. آیا درون آن سرب گداخته می ریخته اند؟ آیا گونه ای مادینه برای نرینه تیر چوبی مغز استخوان است؟ آیا یک کار نیمه تمام است؟ پاسخی برای هیچ یک نداریم و هر اندیشه ای می تواند درست یا نادرست باشد. پرسش بی پاسخ دیگر آنکه سنگ میانی که این شالی ستون روی آن استوار می شده است در ایوان شمالی سیاه رنگ است و در ایوان باختری سپیدرنگ. آیا شالی ستون ایوان باختری سیاه رنگ بوده یا دو سنگ میانی و شالی هردو سپید؟ این را هم نمی دانیم. آراستگی تنها شالی ستون به دست آمده پنج شیار قاشقی از راست به چپ و از زیر به زبر است که گودی آن ها کم و کمتر می شود. آخرین شیار به برجستگی کوچک دالبرگونه ای می پیوندد که رویه ستون زیرین ستون بر روی این دالبر استوار می شده است. ساخت و پرداخت شیارها به گونه ای است که لبه تیز و برجسته و فرورفتگی شیار سایه روشن های دل نشین و چشم گیری را به وجود می آورد. ویژگی پایه ستون های ایوان باختری چون اندازه ها، گونه استواری سنگ هم بر روی یکدیگر، تراش های نرم، نیمه زبر و زبر... در همه ایوان های کاخ سنگ سیاه برابر، همسان و همگون است، جز سنگ زیرین سپیدرنگ ایوان شمالی. از شانزده پایه ستون ایوان باختری، تنها در سه ستون آن هم فقط سنگ زیرین بر جای بودند. از بقیه یا سنگ های پی یا هیچ و این بازگویی آن است که چه اندازه کاخ سنگ سیاه در درازای هزاره ها ویران شده است. رج سوی باخترین از شمال به جنوب: نخستین پایه ستون - سنگ سیاه زیرین بر جای نخستین روز.

بلندا باریشه ۲۷ تا ۲۷/۵ سانتی متر و رویه بیرونی رو به چشم که تراشی نرم و آبگینه گون دارد ۲۱/۵ سانتی متر است. هر بر رویه بیرونی سنگ زیرین ۹/۵ سانتی متر تراشی نرم و هموار دارد که سنگ میانی چون پلکان بر روی آن استوار می شده است.

سنگ سپید میانی - از این سنگ حتی یک نیمه هم به دست نیاوردیم. نشانه های ما جز شکسته های پراکنده از این سنگ - آن هم دوروبر پایه ستون ها - چیزی بیش نیست. بخش چهارگوشه رویه بیرونی سنگ سیاه زیرین که تراشی زبر زبر دارد بهترین نشانه است. اندازه هر بر این چهارگوشه ۴۴ سانتی متر است. از این رو، می بایست بی گمان یک مکعب با برهای ۴۴ سانتی متری روی سنگ زیرین استوار می شد. این مکعب سپیدرنگ چه اندازه بلندا داشته است؟ نمی دانیم. شاید به اندازه سنگ سیاه زیرین یعنی ۲۱/۵ سانتی متر، شاید کمی کمتر مثلاً ۱۷ تا ۱۷/۵ سانتی متر؛ اما این اعداد تنها بر حدس و گمان است نه یقین و درستی. آیا بر روی این سنگ سپید میانی سنگ سومی هم بوده است؟ به بیشتر گمان نه، چه اگر این سنگ به گونه پلکانی روی آن استوار می شده است، قطر شالی ستون بیش از این رویه است. اگر این سنگ هم اندازه و برابر سنگ میانی بوده، یعنی دو سنگ سپید همسان روی هم گذاشته شده بوده اند، این نیز از چارچوب زیباشناختی و قرینه سازی رازی گری هخامنشیان بیرون است. از این رو، تردیدی نیست که بر روی سنگ میانی شالی ستون استوار می شده است.

شالی ستون - در کاوش ایوان باختری کمترین نشانه حتی یافته ای کوچک از تکه های شکسته شالی ستون به دست نیامد؛ اما در کندوکاو ایوان شمالی یک شالی ستون درست و بدون کمترین شکستگی یافتیم که ناگزیریم به درستی آن را برای پایه ستون های دیگر ایوان ها نیز به شمار آوریم.



تصویر ۱۴.
میخ های آهنی که برای درهای
تالار به کار می رفته است. طرح:
زهره زهبری
Fig. 14. Iron nails used
for the doorways of
the hall (drawn by Z.
Zehbari).

دومین - سنگ زیرین بر جای نخستین روز، دوروبر آن شکسته‌های سنگ میانی که چندتایی یک‌رویه آن‌ها تراشی نرم دارد. سومین - تنها سنگ‌های پی به‌گونه یک چهارگوشه، روبه‌ای روی هم‌رفته تخت و رنگی سیاه دارند.

چهارمین و پنجمین - هیچ نشانه‌ای، حتی سنگ‌های پی هم نبودند. ششمین - سنگ زیرین بر جای نخستین روز.

رج سوی خاورین از شمال به جنوب:

از نخستین پایه‌ستون تا ششمین - تنها سنگ‌های پی و دیگر هیچ. این سنگ‌ها کم‌وبیش چهارگوشه، بیشتر سیاه‌رنگ، (رسوبی لایه‌لایه) که ملاط گل آن‌ها با زیرسازی کف ایوان یکپارچه شده است. کف - در کاوش ایوان باختری نشانه‌ای از کف به دست نیامد، تنها روبه‌ای سخت به‌گونه زیرسازی از خاک رس. بیشترین گمان اینکه کف این ایوان نیز چون تالار میانی با یک یا دو آجر که روی هم گذاشته شده و با ملات زفت چسبیده بودند پوشیده شده بوده است. اتاق‌های دو سو - در دو سوی شمال و جنوب ایوان باختری دو اتاق کوچک است که در سه ایوان دیگر نیست. از این دو، تنها اتاق شمالی کندوکاو شد و خطوط اصلی اتاق جنوبی با نگرش به قرینه و روبه‌رو سازی هخامنشیان در نقشه کشیده شد.

ساختار و ویژگی‌های اتاق شمالی - اتاقی است کم‌وبیش چهارگوشه در گوشه شمال-شمال باختری تالار میانی. پیش از کاوش، روبه پاخور آن هموار و تخت می‌نمود. میانگین برداشت خاک از این روبه به ۰/۳۰ متر هم نرسید.

درازا و پهنای درون آن ۷/۵۰ × ۷/۲۰ متر و ستبرای دیوارها همه به یک اندازه یعنی ۰/۸۸۵ متر است. مغز دیوارها از خشت است و بر روبه بیرونی آن پوشش نازکی از گچ در بخش‌های زیرین برجای مانده این دیوار (نزدیک کف) که اندود گچ بهتر مانده، بارنگ سبز روشن چون سبز مغز پسته‌ای آراسته شده بوده است.

از کف آجرین - که چندتکه پراکنده آن را یافتیم - چیزی بر جای نمانده، اما زیرسازی آن از خاک رس کوبیده، تخت شده و بسیار سختی است. تنها پیوند آن با تالار گاه از گذرگاه دیوار جنوبی است. آستانه گذرگاه سنگی است سیاه، یکپارچه که در میان دیوار خاوری و رج خاوری پایه‌ستون‌های ایوان کار گذاشته شده است. پهنای ورودی اتاق ۶۸ سانتی متر است که کم‌وبیش برابر پایه‌ستون‌هاست. درازای همه سنگ از سر تا بن ۲/۱۳ متر است، اما جز پله و حاشیه دو سو، اندازه درازای گذرگاه آستانه که تراشی نرم و آبگینه‌گون دارد ۱/۰۷ متر و پهنای آن ۸۵/۵ سانتی متر است.

اتاق جنوبی - با نگرش به ساختار کاخ سنگ سیاه و ویژگی روبه‌رو و قرینه‌سازی در رازی‌گری هخامنشیان بی‌گمان اتاق سوی جنوبی هم چون اتاق شمالی بوده است. از این رو، آنچه در ساختار اتاق شمالی نبشسته آمد برای اتاق جنوبی هم صادق است. آستانه - درست در میان دیوار خاوری ایوان و به‌درستی بین چهار پایه‌ستون سوی چپ و راست آن، آستانه‌ای است که گذرنده را به تالار میانی کاخ راه می‌برد.

آستانه سنگی است سیاه‌رنگ، یکپارچه با دو بریدگی در دو سو به

گونه حرف C بیشترین درازای آن ۳/۵۱ متر، کمترین آن ۲/۲۷ متر، اما تنها ۱/۷۰ متر آن تراشی نرم و آبگینه‌گون دارد که گذرنده بر روی آن گام می‌گذاشته است. بیشترین پهنای سنگ آستانه ۱/۲۲۵ متر در بخش‌های دو سو با تراش زبر ریز، اما پهنای آن برای گذرنده با تراش بسیار نرم ۱/۱۸ متر است. این سنگ بین ۴۳ تا ۴۷ سانتی متر ستبرای دارد که ۶ سانتی متر از آن آبگینه‌گون است برای کاربرد پله و بقیه آن ریشه است با تراشی زبر و ناهموار.

جز این بخش صیقلی شده، در دو سوی سنگ آستانه راست‌گوشه‌هایی است ناقص - چه بخشی از یک بر آن به‌گونه C است، با تراشی زبر ریز، هاشور و خط‌خط یا نرم‌تراش. راست‌گوشه سوی راست ۱/۱۸ تا ۱/۲۲۲ × ۰/۸۵ متر چهار سوراخ به‌گونه یک مادگی و یک فرورفتگی کنده شده است. سه مادگی که در مرز نرم‌تراش هستند اندازه‌هایی کم‌وبیش برابر دارند؛ ۱۱/۵ × ۹/۵ × ۶ سانتی متر، ۱۱ × ۸/۵ × ۵ سانتی متر و ۱۰ × ۶ × ۱۱/۵ سانتی متر و اندازه تنها مادگی در زبر سنگ که به لبه پله چسبیده ۱۱ × ۱۱ × ۵ سانتی متر است. تراش و فرورفتگی زبر سنگ که برابری چندانی با مادگی‌ها ندارد ۱۲/۵ × ۱۲/۵ × ۱۲ سانتی متر و کاربرد آن چفت‌وبست در بوده است. در راست‌گوشه دیگر سو چپ: ۱/۱۸ تا ۱/۲۲۲ × ۰/۹۴ متر نیز پنج سوراخ به‌گونه مادگی و نیز بخشی از قوس پاشنه در کنده شده است. تنها مادگی در بخش زبرین راست‌گوشه ۹ × ۸/۵ × ۵ سانتی متر، سه مادگی در یک رج نزدیک مرز گذرنده به اندازه‌های ۱۱ × ۱۱ × ۶، ۱۱ × ۴ × ۴، ۱۰ × ۷، ۱۳ × ۱۰ × ۷ سانتی متر و تنها مادگی زیرین ۱۱ × ۵ × ۱۱ سانتی متر است. نه تنها این فرورفتگی‌ها که برای استواری چارچوب (به گمان بسیار چوبی) در بوده‌اند اندازه‌هایی نزدیک و برابر دارند، بل کم‌وبیش نیز روبه‌روی یکدیگرند.

پاشنه در - به‌گونه یک استوانه ناقص درازا ۱۰/۵، قطر ۱۱/۵ سانتی متر در لبه سنگ کنده شده است. نبشته آمد که در دیگر سو یک فرورفتگی است با کاربرد چفت‌وبست. چندین میخ آهنی زنگ‌زده در این سو به دست آمد که به‌گمان بسیار از چارچوب یا در چوبی یکپارچه ایوان باختری است که رو به تالار باز می‌شده است (طرح میخ‌ها).

زیرسازی - گل رس کوبیده بسیار سخت شده، زبرترین لایه زیرسازی است که روی خاک بکر کنار دالکی ریخته‌اند. روی آن نزدیک ۱۰ تا ۱۴ سانتی متر خاک روشن است (برای جلوگیری از رانش زمین). سپس دوباره لایه گل رُس تا زیر پوشش کف آجری تالار.

از آنجا که روبه زیرین سنگ آستانه ناهموار بوده و فرورفتگی‌هایی چند دارد، با گذاشتن سنگ و کلوخ آن را تراز و هموار نموده‌اند.

ایوان شمالی - سراسر دیوار شمالی تالار میانی را این فراگرفته و آستانه سنگی آن درست در میان است. در سوی راست این ایوان اتاق شمالی ایوان باختری است و در سوی چپ بخشی از ایوان خاوری است که به هیچ‌یک از این دو راهی ندارد. از شمال رو به دشت و زمین‌های گسترده‌ای دارد که نمی‌دانیم چه در خود نهفته دارند، جز یک رج آجر گسسته از سر و بن که کاربرد آن را هم ندانستیم.

کندوکاو ایوان شمالی از هر دیدگاه به فرجام رسید و چون به برابری‌های آن در ایوان جنوبی دست‌یافتیم، کاوش آن را برای از

آستانه سنگی است سیاه‌رنگ، یکپارچه با دو بریدگی در دو سو به‌گونه حرف (c). بیشترین درازای آن ۳/۴۰ متر، کمترین ۳/۳۰ متر و پهنای آن ۱/۲۲ متر، اما تنها یک راست‌گوشه $۱/۶۹ \times ۱/۲۲$ متر آن تراشی نرم و آبگینه‌گون دارد که گذرنده بر این رویه گام می‌گذاشته است.

رنگ سنگ زیرین	سپید	سیاه
اندازه هر بر	۶۳/۵	۶۳
بلندا بدون ریشه	۲۹/۳	۲۱/۵ و ۲۷/۵ تا ۲۷
چهارگوش میانی رویه زیرین	۳۳×۳۳	۲۸×۲۸
تراش چهارگوش	خطوط موازی زبر درشت	زبر درشت درهم، نوک کلنگی

* اندازه‌ها بر حسب سانتی متر است

در دو سوی سنگ آستانه دو راست‌گوشه ناقص (به‌سبب بریدگی بخشی از یک بر که به شکل حرف C است)، گوشه راست $۱/۱۸$ تا $۱/۲۲ \times ۱/۸۲$ متر و سوی چپ $۱/۱۶ \times ۰/۹۵$ متر. بر رویه سوی راست هفت سوراخ مادگی کنده شده است؛ دو زبر $۱۱ \times ۷ \times ۵/۵ \times ۶/۵$ سانتی متر و $۶ \times ۳ \times ۰/۳$ سانتی متر/ دو زبر $۱۱ \times ۷ \times ۵/۵ \times ۳$ سانتی متر و سه مادگی پی هم‌درمرز نرم تراش؛ $۹ \times ۷ \times ۰/۴$ و $۱۰ \times ۷ \times ۰/۴۵$ و $۱۰ \times ۷ \times ۰/۴۵$ سانتی متر راست گوشه ناقص سمت چپ، با اندازه $۱/۱۶ \times ۰/۹۵$ متر، رانیز هفت مادگی است؛ دو زبر $۱۱/۵ \times ۷ \times ۵/۵$ و $۴/۵ \times ۴ \times ۰/۳۵$ سانتی متر/ دو زبر $۱۴ \times ۷ \times ۰/۴$ و $۳ \times ۲/۵ \times ۰/۴$ سانتی متر و سه مادگی هم‌درمرز نرم تراش؛ $۹/۵ \times ۷ \times ۰/۵$ و $۱۰ \times ۷/۵ \times ۰/۶$ و $۸ \times ۵ \times ۰/۵$ سانتی متر. رویه این دو راست‌گوشه با تراش نرم و خطوط مورب و موازی پوشیده شده که بی‌گمان برای جلوگیری از سایش است.

در دوروبر این سنگ آستانه نیز یک میخ آهنی زنگ‌زده به دست آمد. ایوان خاوری – گسترده‌ترین ایوان گردآورد کاخ سنگ سیاه است. میانگین برداشت خاک‌های رویه پاخور تا زیر کف ایوان، که چون دیگر جاها گل رس سخت شده است، در سه سوی شمال، خاور و جنوب ۳۰، ۲۵ و ۴۰ سانتی متر است. از این رو، با نگرش به دیگر بخش‌ها که رویه‌ای کم و بیش تخت و هموار دارند، در اینجا زمین کمی پست و بلند است و این نیست مگر شدت تخریب و ویرانی به‌ویژه در سوی جنوب ایوان. نیمه شمالی این ایوان کم‌وبیش کاوش نشد، اما بی‌کمترین تردید نیمه جنوبی آن درست قرینه و برابر نیمه کاوش شده است.

ایوان خاوری چون دیگر ایوان، راست‌گوشه‌ای است از درون به اندازه $۴۱/۱۰ \times ۸/۹۰$ متر که با افزودن ستبرای دیوارها از بیرون این راست‌گوشه $۴۲/۱۰ \times ۹/۹۰$ متر است.

پس از کندوکاو نیمه شمالی نشانه‌های چهارده پایه‌ستون به دست آمد که بی‌گمان نیمه کاوش نشده جنوبی هم همین‌گونه است. از این رو، ایوان خاوری ایوانی است با دو رج ستون چهارده‌تایی، یعنی ۲۸ ستون. آسمانه ایوان در زمان آبادانی بر فراز این ۲۸ ستون استوار بوده است که امروز از همه آن‌ها تنها یک پایه‌ستون بر جای است و بس.

دست ندادن زمان نیمه‌کاره‌ها کردیم و به دیگر جاها پرداختیم. از این رو، بخشی از ایوان کندوکاو نشد.

ایوان شمالی راست‌گوشه‌ای است از درون به اندازه $۲۵/۸ \times ۲۰/۶۰$ متر با دیوارهایی به‌ستبرای $۱/۲۰$ متر در سه سو که شانزده ستون در دو رج هشت‌تایی در راستای درازا آسمانه آن را در زمان آبادانی برپا می‌داشتند. پس از پایان کندوکاو، از این شانزده ستون تنها دو سنگ زیرین پایه‌ستون بیش به دست نیامد و جای چهارده ستون دیگر، جز چند سنگ لاشه پی، هیچ چیز دیگر نبود. ساخت و پرداخت این دو پایه‌ستون و بی‌گمان دیگر ستون‌ها چون تالار باختری است که پیش‌تر نبشته آمد. اندازه دو رج پایه‌ستون‌ها تا دیوار خاوری و باختری $۱/۹۰$ متر، اندازه بر پایه‌ستون‌های جنوبی تا دیوار شمالی $۳/۲۰$ متر و اندازه دو رج پایه‌ستون‌ها از یکدیگر $۲/۸۵$ متر است. اندازه بر پایه‌ستون‌های رج شمالی تا راستای گمانی دیوار شمالی ایوان خاوری و نیز راستای گمانی اتاق شمالی ایوان باختری ۹۰ سانتی متر است.

آنچه در کاوش این ایوان سخت ارزشمند افتاد یافتن تنها شالی‌ستون این کاخ است، شالی دورافتاده، پرت‌شده و کنارمانده از پایه‌ستون‌ها در ژرفای ۱۷ سانتی متری خاک با شیارهای قاشقی است که به ناگزیر در دیگر ایوان‌ها هم به‌عنوان الگو جای دادیم. چگونگی پایه‌ستون‌های این ایوان این‌گونه بودند: رج سوی شمال از خاور به باختر:

از نخستین پایه‌ستون تا پایه‌ستون هفتم – از این هفت پایه‌ستون تنها سنگ‌های لاشه تخت و یک‌دست از گونه سنگ‌های آهکی رسوبی لایه‌لایه بر جای بودند و بس.

پایه‌ستون هشتم – سنگ زیرین (سپیدرنگ) بر جای روز نخست.

رج سوی جنوب از خاور به باختر:

پایه‌ستون نخستین و دومین – تنها سنگ‌های لاشه رسوبی پی.

پایه‌ستون سوم – سنگ زیرین (سپیدرنگ) بر جای روز نخست.

پایه‌ستون چهارم تا هشتم – تنها سنگ‌های پی بر جای روز

نخست و دیگر هیچ.

در ساختار ایوان شمالی با دیگر ایوان‌ها دیگرگونی‌هایی است این‌گونه: کف – از کف بنیادین چیزی بر جای نیست رویه آن پوشیده از شکسته آجرها، آن هم درهم‌ریخته، جابه‌جا افتاده و پراکنده. بیشترین این ویرانی در سوی خاورین است. زیرسازی کف – چون دیگر بخش‌ها – گل رسی است سخت، کوبیده و تخت‌شده که جابه‌جا تکه‌های کوچک سیاه زفت و شکسته آجرها در این گل بژ رنگ فرونشسته‌اند.

رج آجرها – در فاصله ۵۵ سانتی متری رج نخست پایه‌ستون‌ها، در ژرفای ۲۷ سانتی متری رویه پاخور یک رج آجر (۲۰ درسته و یک آجر دونیمه) به درازای $۷/۲۱$ متر به دست آمد. اندازه آن‌ها چون آجرهای تالار $۸ \times ۳۳ \times ۳۳$ سانتی متر است و ملاط زفت بین آن‌ها $۱/۵$ تا ۱ متر ستبردارد. بیشترین گمان اینکه آجرها بر جای روز نخست هستند و رجی از آجر فرش حیاط جلوی ایوان شمالی است.

آستانه – درست در میان دیوار جنوبی ایوان و به‌درستی بین فضای چهار پایه‌ستون راست و چپ آن، آستانه‌ای است که گذرنده را به تالار میانی کاخ راه می‌برد.

جدول ۱.

مشخصات اندازه و رنگ

پایه‌ستون‌های دو کاخ «پاسارگاد»
و «سنگ سیاه»

Table 1. Size and color of the column bases from the palaces of Pasargadae and Sang-i Stāh.

آنچه پس از کاوش در نیمه شمالی ایوان خاوری به دست آمد این گونه بود:

رج خاورین زیرین از شمال به جنوب:

از نخستین پایه ستون تا هفتم - تنها سنگ های لاشه پی، کمی تخت، لایه لایه، به گونه یک چهارگوشه، سیاه یا خاکستری رنگ، فرورفته و کار شده در گل رس زیر ساخت کف.

رج خاوری زیرین نزدیک به دیوار تالار از شمال به جنوب:

از نخستین پایه ستون تا پنجم - تنها نشانه های پی به گونه ای که در رج پیشین آمد.

پایه ستون ششم - تنها سنگ سیاه زیرین کم و بیش بر جای روز نخست. اندازه و ساخت و پرداخت آن چون پایه ستون های دیگر ایوان هاست.

پایه ستون هفتم - تنها پی پایه ستون ها بر جای است.

فاصله این دو رج پایه ستون با یکدیگر $3/20$ متر، رج زیرین با دیوار تالار $3/65$ متر، رج زیرین با راستای دو گوشه گمانی دیوار 90 سانتی متر، دو پایه ستون در راستای شمالی $2/05$ تا $2/07$ متر و اندازه فاصله این دو رج پایه ستون تا دیوار شمالی $2/60$ متر است.

کف - پراکندگی شکسته آجرها و تکه های زفت بیشترین بخش رویه کف ایوان خاوری را پوشانده بود که نزدیک تالار میانی بیش از دیگر جاها بود، گویی سیلابی سخت همه چیز را در هم کوبیده و آنجا گرد آورده است. ملاط زفت در هر دورویه شکسته آجرها هنوز بر جای بودند. اندازه آجرها در این ایوان نیز برابر دیگر جاها بود، یعنی $33 \times 33 \times 8$ سانتی متر (و تنها در یک مورد $33 \times 32 \times 8$ سانتی متر). ستبرای ملات زفت نیز برابر دیگر جا نبود چه، بین 5 تا 10 سانتی متر (و بیشتر، 7 سانتی متر) می شدند (در بخش های دیگر 1 تا $1/5$ سانتی متر)، این ستبرای گاه در گوشه ها بیش از 10 سانتی متر بودند. این دوگانگی از این رو بود که ایوان باختری بیش از هر جای دیگر به کناره دالکی نزدیک است و آسیب پذیرتر از نم رودخانه است. بر رویه زیرین پاره ای از آجرها (چون تالار میانی) که زفت آن ها ریخته بود نقش حصیر به گونه یک رج به فاصله 5 سانتی متر دیده می شد. از این رو، بی گمان خشت های خام را پیش از گذاشتن در کوره روی حصیر چیده بودند که رد و نشان آن برجای مانده بود.

از دیگر ویژگی های ساختار این ایوان یک سنگ آهکی سپیدرنگ در گوشه شمال باختری ایوان بود که از گونه کاربرد درست آن اندیشه ای نداریم.

آستانه: درست در میانه دیوار باختری و بین فضای هفت پایه ستون زبر و زیر آن، آستانه ای است برای گذرنده و رفتن به تالار میانی.

آستانه این ایوان نیز چون دیگر ایوان ها سنگی است سیاه رنگ، یکپارچه با دو بریدگی در دو سو به گونه حرف C، راست گوشه به اندازه $3/50 \times 0/90$ متر؛ اما تنها بخش میانی آن، که راست گوشه ای به اندازه $1/18 \times 1/70$ متر است رویه نرم آبگینه گون و درخشان دارد که پله ای به پهنای 5 سانتی متر از هر سو از پهنای آن کاسته است. راست گوشه زبره تراش رو به جنوب $1/18 \times 0/90$ متر و زبره تراش

سوی شمال $1/18 \times 0/88$ متر. هر دو راست گوشه را چون دیگر آستانه ها مادگی هایی چند است در زیر، زبر و مرز نرم تراش، کم و بیش به اندازه مادگی های دیگر سنگ های آستانه.

ایوان جنوبی - با نگرش به نقشه کاخ سنگ سیاه بی گمان و برین باوریم که ایوان جنوبی ساختاری برابر و همسان چون ایوان شمالی دارد. از این رو، تنها به کاوش در سوی شمال آن پرداختیم که رویه آن بیش نیست. از این رو، کمترین کندوکاو در این ایوان شده است.

شیب این بخش از جنوب به شیارهای ژرف و بریدگی های خاورین رودخانه دالکی است. میانگین برداشت خاک 35 سانتی متر و جز شیب تند که گویای ویرانی و تخریبی سخت است تک و توک یافته های به دست آمده نیز گویای از هم پاشیدگی و درهم ریختگی یک باره است.

ایوان جنوبی راست گوشه ای است به اندازه $2/25 \times 0/60$ متر که شانزده ستون (دو رج هشت تایی) که در زمان آبادانی آسمانه ایوان بر فراز آن ها استوار بوده است. از این دو رج ستون تنها بخشی از رج شمالی که نزدیک ترین آن به دیوار جنوبی تالار است کندوکاو شد و از شش پایه ستون، تنها 5 سانتی متر از سنگ زیرین دومین از سوی خاور برجای مانده بود و از پنج پایه ستون دیگر تنها سنگ های پی و دیگر هیچ.

فاصله پایه ستون ها در راستای خاوری - باختری $1/65$ متر و در راستای شمالی - جنوبی $2/85$ متر است. اندازه تنها رج پایه ستون های کاوش شده از بر بیرونی دیوار جنوبی تالار چون ایوان شمالی $3/20$ متر و اندازه بر پایه ستون ها تا بر بیرونی دیوار خاوری یا باختری $1/90$ متر و با بر جنوبی پایه ستون ها در راستای همین دیوارها با خطی گمانی 90 سانتی متر است.

آستانه - آستانه ایوان جنوبی نیز چون سه ایوان دیگر است. در میانه فضای چهار ستون راست و چپ ایوان و دو رج پایه ستون های تالار. یک سنگ راست گوشه یکپارچه سیاه رنگ با دو بریدگی در دو سو به گونه C به اندازه $3/35 \times 1/22$ متر. اما پهنای آبگینه گون آن برای گذرنده $1/70$ متر است. جز پله به پهنای 6 سانتی متر که تراشی نرم در سراسر درازای آستانه دارد، دو راست گوشه دو سو (که برابر هم نیستند) رویه ای زبره تراش یا هاشورگوشه دارند. راست گوشه سوی باختری سه مادگی در زبر به اندازه های 10×5 ، 12×4 و 3×8 سانتی متر دارد. ژرفای این سه مادگی بین 3 تا 3 سانتی متر است. راست گوشه سوی دیگر (راست) نیز کم و بیش همین گونه است با مادگی هایی برابر ساختار این سوی.

گاه نگاری

هر چند همه بخش های کاخ سنگ سیاه کاوش نشده و نزدیک یک دهم آن همچنان دست نخورده در زیر خاک برجای مانده است، می توان به برابری و گاه نگاری آن پرداخت. به درستی آگاهیم که یکی از ویژگی های سازه های هخامنشی قرینه سازی در رازی گری آن است. با نگرش به این ویژگی، می توان بخش کاوش نشده را نیز روی نقشه کشید و بی کمترین تردید مهر درستی بر آن گذاشت.

در یک دید همه سویه تالار میانی، ایوان ها، آستانه آن ها، اتاق های کناری و حتی میان سرا (حیاط) ما را به آسانی و درستی به سوی کاخ بارعام (تالار بارعام) کوروش در پاسارگاد راه می برد. با همه نابرابری های ناچیز که ناشی از تجربه اندوزی رازی گران کاخ بار پس از ساخت و برپایی کاخ سنگ سیاه است، برابری های آن چندان است که گریزی جز

پیش از برپایی پاسارگاد و پارسه پرداخت. بر پایه یک فرضیه نه‌چندان قطعی و مسلم و کم‌وبیش مبهم و سخت سست، در اواخر هزاره دوم پیش از مسیح، آریایی‌ها - و از جمله پارسیان که به نوشته هرودت ساختاری از شش طایفه شهری و روستایی و چهار طایفه چادرنشین داشتند - در کنار یکدیگر بار سفر می‌بندند و به‌ظاهر به‌سبب سرمای سخت و کاهش منابع زیستی از سیبری یا کناره‌های دریاچه اورال و با گذر از رشته‌های کوه‌های بلند البرز خود را به نجد ایران می‌رسانند. اینان پیش پارسیان نیز در کناره اورال یا دشت سیبری می‌زیستند و از دیرباز با این «سرما» و «طبیعت سخت» خو گرفته بودند و آن را جداناپذیر از زیست‌بوم خود به‌شمار می‌آوردند.

در آغاز هزاره نخست پیش از مسیح، کوچندگان ماد در «گوتیوم» (کردستان امروزی) و پارسیان در کناره‌های دریاچه ارومیه و دوروبر آنجا خوش کردند و چادرهای خود را برپا ساختند. این پرسش بسیار مهم هنوز همچنان بی‌پاسخ‌مانده است: چگونه اقوام طوایف و دولت‌های کوچکی که از دیرباز دوروبر گوتیوم یا کناره‌های دریاچه ارومیه می‌زیستند و برای یک بند دست خاک و یک وجب زمین خون‌ها می‌ریختند این طوایف کوچنده بیگانه را پذیرا شدند؟ چه، می‌بینیم پس از چند سده پارسی‌ها بر اثر فشار قبایل کوچک و دولت‌های توانمندی چون اورارتو در شمال باختری، آشور در باختر و حتی مادهای هم‌سفر در جنوب و باختر به کوچی دیگر ناگزیر می‌شوند. بر پایه این فرضیه نه‌چندان استوار، مادها ماندگار می‌شوند و پارس‌ها رو به جنوب و دریای پارس و امپراتوری ایلام می‌آوردند و ایلامی‌ها که از یورش‌های هر از چند گاه آشوریان در تنگنا بودند آن‌ها را در خاک خود پذیرا می‌شوند و جای می‌دهند.

تا چه اندازه این رویداد تاریخی بر پایه‌ای راستین استوار است؟ به‌درستی نمی‌دانیم! شاید حتی کمتر از یک فرضیه. لوکونین نوشته: «هنوز خاستگاه اصلی ایرانیان «پارسی‌ها» روشن نشده است» (کخ، ۱۳۸۷: ۱۱). به‌هرروی، پارس‌ها از سراسر کناره شمالی دریای پارس در خوزستان و فارس تا مرز مرکزی نجد ایران پراکنده می‌شوند و به ناگزیر در اطاعت از ایلامی‌ها مثلاً بر پایه سالنامه آشوری در ۹۶۱ پیش از مسیح درنبرد «خلوله» در کنار سربازان ایلامی، انزانی و اللیبی‌ها با ستاخریب پادشاه آشور جنگیده‌اند (پیرنیا، ۱۳۱۱: ۲۲۷/ کخ، ۱۳۸۷: ۱۳، به‌استناد هینتس). در هوشمندی پارس‌ها کمترین تردیدی نیست؛ چه، آنگاه که ایلام ناتوان بوده با دشمن سرسخت آن‌ها آشور از در دوستی درآمده و چون ایلامیان به توانمندی دست می‌یافتند، دیگر بار راه اطاعت و سازش با آنان را پیش گرفتند. جنگ میان ایلام و آشور که با وقفه‌هایی کوتاه‌مدت دوباره آغاز می‌شد، سرانجام این هردو قدرت توانمند را از توان انداخت، اما در این مقاطع حساس است که پارس‌ها آرام‌آرام و با هوشمندی تمام حکومت‌های کوچک بومی نیمه‌مستقل را پی‌ریزی کردند.

پارسیان از چندین و چند قبیله و طایفه کوچنده تا شاهنشاهی هخامنشی راهی بسیار سخت اما کوتاه را پیمودند. باید گفت سرپرست و بزرگ قبایل پارس که روی به جنوب آورد هخامنش (از ۷۰۰ تا ۶۷۵ پ.م) بود و پس از او پرسش «تهیسیپ» یا «چیش‌پیش» (از ۶۷۵ تا ۶۴۰ پ.م)؟. پس از مرگ چیش‌پیش، قبایل پارسی به دو قبیله کوچک و بزرگ بخش شدند که بر هریک از آنان یکی از پسران چیش‌پیش

چشم بستن بر آن‌ها نیست. به دیگرگونه، بی‌گمان بن‌مایه کاخ سنگ سیاه الگو و نقشه شایسته‌ای بوده برای کاخ بار با پانک کردن نقش‌های نه‌چندان شایسته و زیبا با ساختاری منسجم‌تر و استوارتر، همان‌گونه که کاخ بردک سیاه نیز الگویی بوده برای ساختار کاخ اختصاصی کوروش در همین دشت.

در یک دید فراگیر، کاخ بارعام نیز دربرگیرنده موردهایی است همچون: یک تالار مرکزی ستون‌دار، چهار ایوان ستون‌دار (که یکی گسترده‌تر از سه دیگر است)، دو اتاق در دو سوی ایوان جنوب باختری، چهار درگاه سنگی در میانه ایوان‌ها برای پیوند آن‌ها به تالار مرکزی و حتی میان‌سرا که راستای آن نیز در راستای میان‌سرای کاخ سنگ سیاه است. این نقشه دقیقاً همان نقشه کاخ سنگ سیاه است با زیباشناختی‌هایی بیش. چه پس از برپایی کاخ سنگ سیاه رازی‌گران هوشمند آن به کسری‌ها، نقص‌ها، نازیبایی‌ها و نقاط سست و ضعف پی برده و آن‌ها را در برپایی کاخ بار عام اصلاح می‌کنند. برابری و نابرابری‌های این دو کاخ را می‌توان در جدول زیر این‌گونه برشمرد: جداول ۱، ۲ و ۳.

نخستین ارزیابی‌ها

با کاوش کاخ سنگ سیاه (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷) و بردک سیاه در دو فصل (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ و ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۳) با یک فاصله بیست و چندساله و پیدایش اتفاقی کاخ چرخاب هنگام کندن کانال برای لوله‌کشی آب (۱۳۵۰) و همچنین بررسی بخش‌هایی از حوزه دشتستان به‌دست نگارنده در سال‌های ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۷۳، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و شناسایی بیش از بیست و چند کاخ هخامنشی دیگر در این منطقه که بدبختانه امروز بخش‌هایی ناچیز از آن‌ها برجای است از یک سو، و همچنین گوردختر در بُز پَر (تنگ ژم) از دیگر سو که دیری است شناخته‌شده، چشم‌اندازی دیگر و راهی گشوده می‌شود که پیمودن آن چندان هم آسان نیست.

هرچند گوردختر (آرامگاه کوروش جوان؟) نخستین نشانه هخامنشیان در این منطقه بوده است، کمتر باستان‌شناس یا پژوهشگری از خود پرسیده چرا و چگونه هخامنشیان در دل کوه‌های پرت آرامگاهی شبیه آرامگاه کورش بزرگ ساخته و پرداخته‌اند و پیوند آن با این همه نشانه دوروبر خود و دشت پاسارگاد چیست؟

این نشانه‌ها و یافته‌های باستان‌شناختی که بسیار روشن و آشکار شاخص‌ترین عناصر رازی‌گری هخامنشیان در دشتستان را نشان می‌دهند بیانگر دیرپایی آنان در این بخش از گستره شاهنشاهی هخامنشی هستند. اکنون کمترین گمانی نیست؛ کاخ سنگ سیاه، کاخ بردک سیاه، کاخ چرخاب، کاخ تپه‌ای، باغ شاهویی^۳، کاخ مازه شهریاری، برج باغ میل، گوردختر و دیگر نشانه‌ها از این دست در زمره این شواهد و مدارک باستان‌شناختی‌اند.

اینک با این همه نشانه ارزشمند، این پرسش مطرح می‌شود که این گستردگی آثار هخامنشی در دشتستان برای چیست و چرا؟ مگر نه اینکه از دیرباز خاستگاه آنان را حوزه فارس (به‌ویژه پارسه و پاسارگاد) می‌جستیم؟

برای پاسخی درست به این پرسش، ناگزیر باید دست‌کم به پنج سده

۳. نام یک نفر از اهالی درودگاه.

ویژگی پایه ستون ها	کاخ سنگ سیاه-دشتستان/بrazجان- روستای جتوط
گونه پایه ستون ها و اندازه هر يك از سنگ ها در تالار میانی	۱۶ ستون در دو رج ۸ تایی سیاه زیرین-مکعب مستطیل ۱/۱۷×۱/۱۷، بلندا ۰/۳۱۵، پله ۰/۰۱ سپیدمیانی-مکعب مستطیل ۰/۹۷۵×۰/۹۷۵، بلندا ۰/۲۷، پله ۰/۰۱ سپیدزیرین-مکعب مستطیل ۰/۷۷۶×۰/۷۷۶، بلندا ۰/۲۲۵
گونه پایه ستون ها و اندازه هر يك از سنگ ها در ایوان (باختری شمالی)	۱۶ ستون در دو رج ۸ تایی سپید زیرین ۰/۶۳۵×۰/۶۳۵، بلندا ۰/۲۹۲ (سپید زیرین)
گونه پایه ستون ها و اندازه هر يك از سنگ ها در ایوان خاوری	۲۸ ستون در دو رج ۱۴ تایی
گونه پایه ستون ها و اندازه هر يك از سنگ ها در ایوان نیمروزی (جنوبی)	۱۶ ستون در دو رج ۸ تایی
گونه پایه ستون ها و اندازه هر يك از سنگ ها در ایوان باختری	۱۶ ستون در دو رج ۸ تایی سیاه زیرین-مکعب مستطیل ۰/۶۳×۰/۶۳، بلندا ۰/۲۱۵، پله ۰/۰۹۵ سیاه زیرین-مکعب مستطیل ۰/۴۴×۰/۴۴، بلندا ۰/۱۶۵
اندازه اتاق ها	شالی-سپید (?) قطر بزرگ زیرین ۰/۳۹۶، قطر کوچک زیرین ۰/۳۴۶، ستبرای ۰/۱۰۴ اتاق گوشه شمال باختری اتاق گوشه جنوب باختری

جدول ۲.

اندازه ابعاد و اجزاء کاخ سنگ سیاه
Table 2. Color, size and components of the Sang-i Sīāh palace

* اندازه ها بر حسب متر است

ویژگی رازیگری	کاخ بار کوروش	کاخ سنگ سیاه-دشتستان/بrazجان- روستای جتوط
اندازه همه رویه (تالار و چهار ایوان)	۵۶×۴۲ = ۲۶۲۰ مترمربع	۵۴×۴۱ = ۲۲۱۴ مترمربع
رویه تالار میانی	۲۲/۱۴ × ۳۲/۳۵ = ۷۱۶ مترمربع	درونی ۲۰/۵۰ × ۲۴/۴۰ = ۵۰۰۲ مترمربع بیرونی ۲۲/۹۰ × ۲۶/۵۰
رویه ایوان باختری (شمالی)	درونی ۲۵/۲۵ × ۲۰/۶۰، بیرونی ۲۱/۸۰ × ۹/۴۵	
رویه ایوان خاوری	درونی ۹۰/۸۰ × ۴۱/۱۰، بیرونی ۲۱/۸۰ × ۹/۴۵	
رویه ایوان نیمروزی (جنوبی)	درونی ۲۵/۲۵ × ۲۰/۶۰، بیرونی ۲۱/۸۰ × ۹/۴۵	
رویه ایوان باختری	درونی ۵۰/۸۰ × ۲۴/۳۵، بیرونی ۲۵/۵۵ × ۹/۷۰	
فاصله پایه ستون ها از یکدیگر در تالار میانی	فاصله بر دو پایه در راستای خاوری-باختری ۵/۶۰ فاصله بر دو پایه ستون در راستای باختری-نیمروزی ۱/۶۰	
فاصله پایه ستون ها با دیوار در تالار میانی	فاصله بر پایه ستون با دیوارهای خاوری و باختری ۶/۳۰ فاصله بر پایه ستون با دیوارهای باختری و نیمروزی ۲/۱۰	
ستبرای دیوار	۱/۶۲ تا ۱/۶۴	۱/۲۰
ساختار کف	سنگی به ستبرای نزدیک ۰/۴۰	آجرین (۰/۳۳×۰/۳۳×۰/۰۸)، دو آجر با ملات زفت به ستبرای ۰/۱۸ تا ۰/۱۹

جدول ۳.

اندازه ابعاد و اجزاء کاخ سنگ سیاه
Table 3. Color, size and components of the Sang-i Sīāh palace

* اندازه ها بر حسب متر است

قبیله کوچ‌نشین و بی‌سرزمین وارث ثروتمندترین بخش آسیای باختری شدند، اما این شکوفایی و برتری یک‌باره نبود.

در سال‌های ۶۹۰ تا ۶۷۰ پیش از میلاد، کم‌وبیش پارس‌ها مستقل یا نیمه‌مستقل بودند. هرچه ایلام بر اثر جنگ با آشور ناتوان‌تر و فرسوده‌تر می‌شد، پارس‌ها نیرو و جانی بیشتر می‌یافتند و در همین دهه‌های زرین است که به ساختن شهرها روی آوردند، یعنی درست آن مقطع تاریخی که آرامگاه گوردختر، کاخ‌های دشتستان (به‌ویژه کاخ بزرگ بردک‌سیاه) و نشانه‌هایی که در آغاز نبشته به آن‌ها اشاره شد بر پا می‌شوند. گوردختر را پروفوسور واندنبرگ به‌درستی از آن کوروش نخست (پدر بزرگ کوروش بزرگ) می‌شناسد و سزا چنین است.

زمانی که واندنبرگ گوردختر را تنها از دیدگاه مقایسه و برابری آرامگاه کوروش نخست شناخت و تأکید کرد که این بنا الگویی بر پایه آرامگاه کوروش در پاسارگاد بوده است، نه کاخ سنگ‌سیاه کاوش شده بود، نه کاخ بردک‌سیاه و نه دشتستان شناسایی گردیده بود. او تنها پی برد که گوردختر آرامگاه کوروش نخست است، اما متأسفانه هرگز به بررسی و شناسایی بسیاری تپه‌ها، تل‌ها و آثار هخامنشی دوروبر آن نپرداخت و بدبختانه تاکنون هم آن‌گونه که شایسته این همه اثر آشکار در این دامنه است جز یک‌دو تن هیچ باستان‌شناسی به آن نپرداخته است و امروزه هرچند کاوش‌ها پراکنده و پژوهش‌ها بدون پیوند تاریخی است، در انتساب این آرامگاه به‌نیای کوروش بزرگ گمان‌ها سخت کم و ناچیز است.

سخن پایانی

با این پیشینه و چکیده تاریخی و آنچه روی داده، اینک می‌توانیم به تاریخ کاخ‌ها، بناها، تالارها و این همه آثار پراکنده در دشتستان دست‌باییم. به بیشترین گمان، نخستین حوزه‌ای که پارسیان از دست ایلامی‌ها می‌ستانند و خود در دست می‌گیرند دشتستان است و به احتمال بسیار منطقه بُز پُر یا پشت پر، یعنی همان جایی که آرامگاه نیای کوروش بزرگ است. سپس این حوزه گسترش یافته و سراسر دشتستان امروزی را در برمی‌گیرد. از این‌رو، دشتستان سرزمین مادری هخامنشیان است.

کاخ بردک‌سیاه یکی از صدها کاخ‌شهر باستانی هخامنشی‌ها «تموکن» است. شناسایی و بررسی این منطقه که از سوی نگارنده در چندین فصل انجام یافته گسترش آن را تا محوطه باستانی «توج» یا «نور» و تا زیر لایه‌های دوره ساسانی و اسلامی آن، با رویه‌ای نزدیک ۳۰ تا ۴۰ هکتار، یقین می‌نماید. اگر در فرضیه کوچ پارس‌ها از استپ‌های سبیری یا کناره‌های دریاچه اورال تردید کنیم (که بسیار جای تأمل و تردید دارد)، می‌توان پیشنهاد کرد که خاستگاه پارس‌ها در حوزه دشتستان تا تنگ ازم بوده است. پذیرش قبایل کوچک پارسیان در این نقطه ایران دست‌کم تردیدی ناچیز دارد و پذیرفتنی‌تر از کوچ قبایلی چند از یک جای سردسیر به یک جای گرمسیر است. این کوچ با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای از یک جای سرد به یک جای گرم، گذشته از گذر از کوهستان سخت البرز، حتی با تندرستی مردان و به‌ویژه زنان و بچه‌ها که با آن سرما انس گرفته و بدن‌شان پایداری یافته است همخوانی ندارد.

پارسیان نخستین شهرهای خود را در این حوزه بنا می‌کنند و چون کوروش نخست می‌میرد، او را در همان‌جا به خاک می‌سپارند. چند

فرمان میرانده است. قبیله یا گروه بزرگ را که دربرگیرنده پارس‌های اصیل و نجیب‌زاده بود کوروش نخست (از ۶۴۰ تا ۶۰۰ پ. م.) راهبری و هدایت می‌کرد. او پدر کمبوجیه نخست و پدر بزرگ کوروش بزرگ است. گروه کوچک را – که بیشتر قبایل خرده‌دست و نه‌چندان اصیل پارس‌ی بودند – آریارمن (که خود را شاه پارس می‌نامد) و پس از او آرشام، سپس ویشتاسب و سرانجام داریوش بزرگ (از ۵۲۲ تا ۴۸۶ پ. م.) راه می‌برده‌اند و از همین روی است که داریوش در سنگ‌نبشته بیستون می‌گوید: «از دیرگاهان تخمه ما شاهان بودند.»

جنگ‌های خانمان‌برانداز و پیاپی آشور و ایلام سرانجام سقوط شوش را در پی داشت؛ اما پس از چند گاهی بازماندگان ایلام از پای افتاده، با مادها و بابلی‌ها و چندین و چند دولت کوچک بومی دیگر هم‌داستان شده، به آشور یورش بردند و نینوا سرنگون و به آتش کشیده شد و اسطوره‌مانایی آشوری‌ها در هم شکست. در این زمان هخامنشی‌ها توانمند بودند و حتی شاهک‌هایی محلی داشتند، اما با زیرکی از زیر بار این روبرویی شانه خالی می‌کنند، چه می‌دانستند در صورت پیروزی هم توانمندی خود را از دست می‌دهند.

چند گاهی پس از سقوط نینوا، ایلام – که تمامی نیروی خود را هزینه جنگ با آشوریان کرده بود – از پای می‌افتد و پارسیان توانا و تازه‌نفس که نیروی خود را بیهوده صرف جنگ نکرده‌اند یکه‌تاز و صاحب بیشترین بخش‌های ایلام می‌شوند. با نابودی یکسره آشور و از پای افتادن ایلام و درگیری بابل در جنگ‌های داخلی، تنها دو قدرت سیاسی بر جای می‌مانند: مادها در باختر و پارس‌ها در جنوب و سراسر آسیای باختری با زمین‌های سبز و ثروت بیکران و نیروی کار بسیار. طبیعی است که کوچندگان و هم‌سفران دیروز (به نوشته هرودت) بر سر این سفره پربرکت بر روی یکدیگر بایستند و خنجر بکشند. گزارش جنگ میان این دو قدرت دشوار است. به نوشته کنسیاس، در نخستین نبرد کوروش شاه پارس به‌سختی از استیاک (اژدی‌دهاک) شکست می‌خورد و به پاسارگاد می‌گریزد. درنبرد دوم نیز چنین است. در این نبرد وضع پارسیان چنان یأس‌آور و عقب‌نشینی ایشان چنان با بی‌نظمی توأم بود که زنان از حصار قلعه بیرون آمدند و جنگ‌آوران را به پیکار ترغیب می‌کردند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۵۱۷). به گفته کنسیاس، به‌ظاهر چندین جنگ خونین دیگر روی می‌دهد که پارسیان شکست می‌خورند، اما سرانجام باخیمان بزرگان ماد و هم‌داستانی پارت‌ها و قول مساعد کوروش به هارپاگ، مادها شکست می‌خورند، هگمتانه سقوط می‌کند، استیاک پنهان‌شده دستگیر و به هرکانه تبعید و پس از چندی به‌دست خواجه‌ای کشته می‌شود، کوروش دختر و زن او را به همسری می‌گیرد و تمام ثروت هگمتانه را به پارس می‌برد.

با شکست این هم‌سفران دیروز (بازهم به نوشته هرودت)، کوروش «آقا» و «صاحب» سراسر آسیای باختری می‌شود. آیا او شایسته چنین سروری‌ای است و مادها مستوجب چنین شکست و خواری‌ای هستند؟ این را باید سرنوشتی که تاریخ ایران را نوشت پاسخ دهد. در آغاز سال ۷۰۰ پ. م. که پارس‌ها بر اثر فشار آشوری‌ها، مادها و اورارتوها رو به جنوب آوردند و در سراسر ایلام به‌گونه قومی خراج‌گزار (?) سپر بالای ایلام در برابر آشور، نیروی کار، اجیر و برده (?) یا ... تا ۵۵۰ پ. م. که پیروزی کوروش بزرگ بر سپاه ماد و سقوط هگمتانه پایتخت مادها است، یعنی در درازای نزدیک به یک سده و نیم پارس‌ها از یک

پی‌نوشت

۱. کاخ سنگ سیاه در بخش سعدآباد، روستای جتوط با مختصات جغرافیایی زیر جای دارد: ۵۱ درجه و ۹ دقیقه درازای جغرافیایی و ۲۹ درجه و ۲۱ دقیقه پهنا جغرافیایی.
 ۲. رنگ سبز مغز پسته‌ای یا زیتونی بر روی دیوارهای کوشک هخامنشی تنگ بلاغی نیز مشاهده شده است (نک: عطایی، ۱۳۸۶). علی‌اکبر مختار تجویدی نیز از وجود رنگ بر روی بیرونی ستون‌ها در کاخ‌های برزن جنوبی تخت جمشید گزارش داده است (تجویدی، ۱۳۵۵).

کتاب‌نامه

الف) فارسی
 مختار تجویدی، علی‌اکبر. ۱۳۵۵. *کاوش‌های پنج‌ساله تخت جمشید*. شیراز. پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن. ۱۳۱۱. *تاریخ ایران باستان*. انتشارات شرکت مطبوعات. جبهانی، ابوالقاسم بن احمد. ۱۳۶۸. *اشکال العالم*. ترجمه علی بن بدالسلام کاتب. با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری. انتشارات به‌نشر.
 دیاکونف، ا. م. ۱۳۴۵. *تاریخ ماد*. ترجمه کریم کشاورز. تهران. بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
 سرفراز، علی‌اکبر. ۱۳۵۰. *کشف کاخی از عهد کوروش کبیر در ساحل خلیج فارس*. باستان‌شناسی و هنر ایران، ۷، ۸، ۱۹ تا ۳۲.
 کخ، ماری. ۱۳۸۷. *از زبان داریوش*. انتشارات کارنگ.
 یغمایی، اسماعیل. ۱۳۷۰. *گزارش کاوش کاخ سنگ سیاه برازجان*. بایگانی سازمان فرهنگی بوشهر (منتشر نشده).
 عطایی، محمدتقی. ۱۳۸۶. *تنگ بلاغی: نخچیرگاهی (۶) از دوره هخامنشی*. مجله باستان‌شناسی، ۲ (۳)، ۱۳۸۵، ۶۷ تا ۵۷.

گاهی پس از سقوط هگمتانه و آرامش نسبی در آسیای باختری، آنگاه که کوروش بزرگ آسوده‌خاطر از آشور نابودشده و دستیابی به بابل است، به دشت پاسارگاد روی می‌آورد و پس از مرگ وی آرامگاهی چون نیای خود – ولی باشکوه‌تر، بزرگ‌تر و شایسته‌تر – در دشتی سبز و آباد برپا می‌دارد؛ چه، زمانی نیست که آرامگاه او نیز چون نیای وی محصور در کوه‌های بلند باشد.

این کوتاه‌اندیشی است اگر گمان کنیم کوروش بزرگ از پاسارگاد بر نیمی از آسیا فرمان می‌رانده است. در این دشت جز آرامگاه کوروش تنها سه تالار است که روی هم رویه آن‌ها ۵۴×۶۴ مترمربع می‌شود. آیا به‌راستی تمامی شاهنشاهی هخامنشی و سازمان‌های گسترده اداری، نظامی، مالیاتی، جاسوسی و هزارها هزار تشکیلات حکومتی در این سه تالار بوده است؟! پارسی‌ها هرگز سرزمین مادری خود یا دست‌کم نخستین حوزه‌ای که استقلال خود را به دست آورد فراموش نکردند و از یاد نبردند، جز آرامگاه نیای خود. آنان در همین خاک پرورش یافتند، بالنده شدند و به توانایی رسیدند.

کاخ سنگ سیاه با ساختاری برابر و بسیار نزدیک به تالار بار عام در آرامگاه کوروش بزرگ، یکی از بسیار کاخ‌هاست که در فاصله فرمانروایی کوروش نخست تا کوروش بزرگ برپا شده است و بردک سیاه بخش بسیار کوچکی است از شهر گسترده «تموکن» هخامنشی است که باید آن را مرکز اداری - سیاسی هخامنشیان به شمار آورد.

کاوش‌های باستان‌شناختی قلعه یزدگرد: گچ‌گنبد غربی*

شادروان مسعود آذر نوش

مجموعه تاریخی قلعه یزدگرد در منطقه «بان زرده» در شهرستان دالاهو و در استان کرمانشاه واقع شده است. قلعه یزدگرد که در واقع اطلاق جز بر کل است، تنها نام یکی از دژهای تأسیسات دفاعی گسترده در این مجموعه باستانی است. از جمله آثار شاخص دیگر این مجموعه، «جای دار» و «گچ‌گنبد» (محوطه میدان) است. شرق شناسانی چون «سر هنری کرسویک رولینسن» و «کلنل چریکوف» پیش از کاوش‌های قلعه یزدگرد به سرپرستی کیل این مجموعه را دیده بودند. ادوارد ج. کیل که پیش از انجام کاوش‌هایش در این باستان‌گاه، تاریخ سده پنجم م. دوره ساسانی، را برای آن پیشنهاد کرده بود پس از نخستین فصل کاوش‌اش به این نتیجه رسید که بخش عمده آثار مجموعه قلعه یزدگرد از اواخر دوره اشکانی است. با همه این‌ها، این مجموعه شامل آثاری از دوره اشکانی، ساسانی و اسلامی است. کاوش‌های کیل، که در این مقاله با نام «هیئت مشترک» موسوم است، با وقوع انقلاب متوقف شد؛ اما به دلیل اینکه آثار کشف‌شده همچنان از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در ایران دوره اشکانی برخوردار است؛ هیئت ایرانی در سال ۱۳۸۶ کاوش در این محوطه را از سر گرفت. این نوشتار به بررسی و ارائه دستاوردهای کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه گچ‌گنبد غربی می‌پردازد. همچنین به بررسی ویژگی‌های معماری آن و توصیف و بازسازی احتمالی آن، و افزون بر این، پیش از جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، مقایسه‌ای میان ساختارهای کشف‌شده واحدهای ۱ تا ۸ خواهد کرد.

کلیدواژه‌گان: بان زرده، دوره اشکانی، قلعه یزدگرد، گچ‌گنبد غربی

Archaeological Excavations at Qal'eh-i Yazdgird: Gach Gumbad West

Massoud Azarnoush

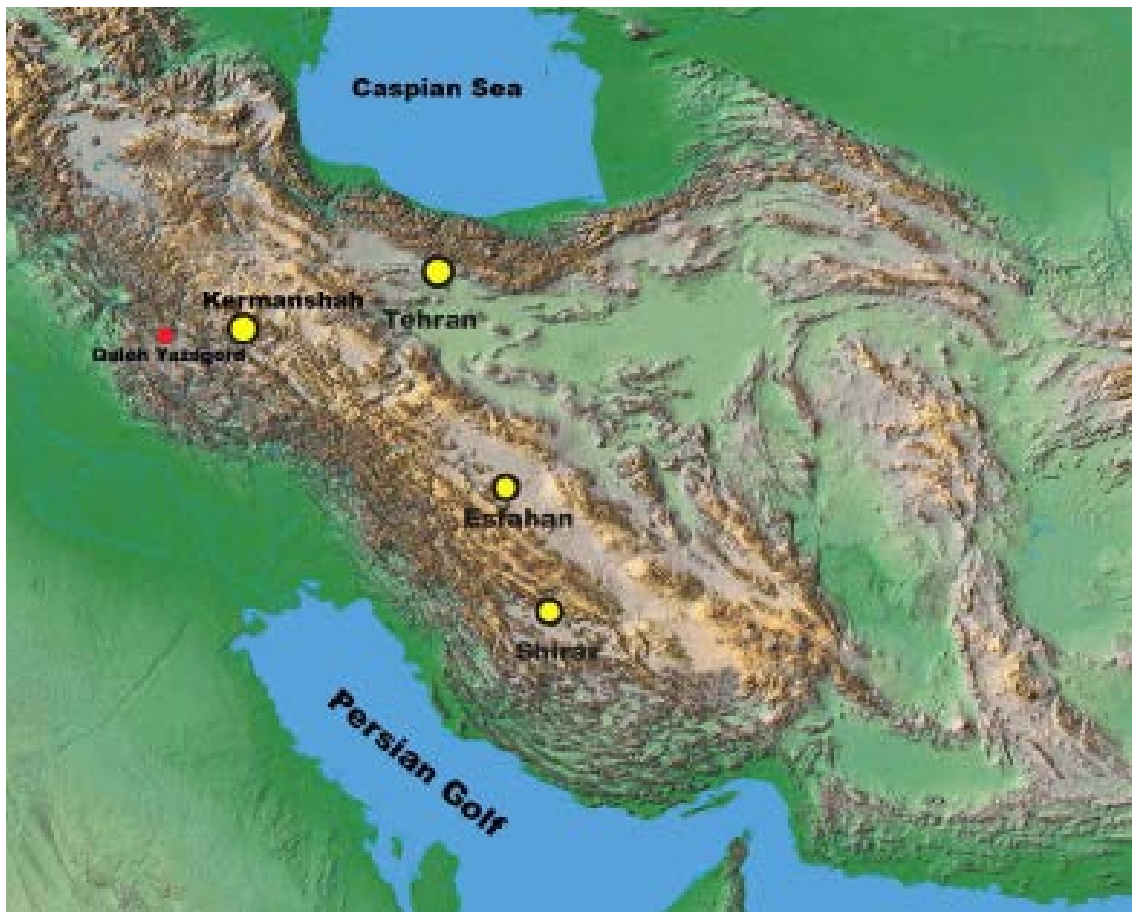
The historical complex of Qal'eh-i Yazdgird is located in the Ban Zardeh basin in the district of Dalaho in Kermanshah Province, western Iran. The whole monumental complex is mentioned under the name of Qal'eh-i Yazdgird, which is one of the defensive forts of the complex. The other significant sites of the complex include Jay-e Dar and Gach Gumbad (Maydan).

Prior to archaeological excavations conducted by Edward J. Keall, two Orientalists, Sir Henry Creswicke Rawlinson and Colonel E. I. Tchirikov, made visits to the site. Keall initially suggested the Sasanian date 5th A.D. for the entire complex; however, subsequent to the first season of excavations he came to realize that the complex contains archaeological sites from Parthian, Sasanian and Islamic periods. Keall's excavations, which will be referred to as "Joint Expedition" in this paper, were abruptly terminated following the Iranian Islamic revolution in 1979. Given the significance of the excavated materials within Parthian Iran, the Iranian expedition resumed the archaeological excavations at the site in 1386/2007.

This article sets out to explore the results of the excavations conducted at Gach Gumbad West. It also provides a full description and analyses of the architectural characteristics of the building, as well as its tentative reconstruction. In addition, the article aims to compare the form and layout of architectural units 1 to 8.

Keywords: Ban Zardeh, Parthian, Qal'eh-i Yazdgird, Gach Gumbad West.

* نوشتار حاضر تکمیل شده مقاله‌ای است تحت عنوان «کاوش‌های باستان‌شناختی قلعه یزدگرد» که شادروان دکتر مسعود آذر نوش در واپسین روزهای حیاتش مشغول نوشتن آن برای دهمین کنگره بین‌المللی باستان‌شناسی ایران در بندرعباس بود. اما مرگ ناپختگامش این فرصت را از ایشان گرفت که مقاله را به اتمام برساند. بر مبنای مقاله ناتمام و همچنین گزارش‌های توصیفی او از کاوش‌های قلعه یزدگرد (آذر نوش، مسعود، کاوش‌های باستان‌شناختی مجموعه قلعه یزدگرد محوطه گچ‌گنبد غربی، مرکز اسناد پژوهشگاه باستان‌شناسی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶، جلد دوم)، با تغییرات مختصری در متن، اصلاح برخی از شماره لوکوس‌ها روی نقشه‌ها و تصاویر که با گزارش کاوش‌ها تطابق نداشت و همچنین با افزودن نقشه‌ها و تصاویر که برگرفته از گزارش کاوش‌ها است مقاله مذکور تهیه شده است. لازم به ذکر است که مقاله حاضر تنها به توصیف بقایای معماری مکشوف از گچ‌گنبد غربی می‌پردازد. ضمناً این مقاله توسط آقای یوسف مرادی به مجله ارائه گردیده است.



تصویر ۱.
نقشه موقعیت جغرافیایی
مجموعه معروف به قلعه یزدگرد
در غرب ایران.
Fig. 1. Location of
the Qal'eh-i Yazdigird
Complex in western Iran.

بازدید از منطقه بان زرده به شرح مختصری از آثار تاریخی این منطقه پرداخته است. در برخی از گزارش‌های بعدی نیز گه گاه از این محوطه یاد شده است.^۲

کاوش‌های قلعه یزدگرد، به سرپرستی ادوارد ج. کیل (Edward J. Keall)، از سال ۱۹۷۵ م. (برابر ۱۳۵۴ هجری خورشیدی) آغاز شد و تا سال ۱۹۷۹ م. ادامه یافت. کیل، پیش از انجام کاوش‌ها، تاریخ سده پنجم م.، عصر ساسانی، را برای تمامی این آثار پیشنهاد کرده بود^۳ اما پس از نخستین فصل کاوش به این نتیجه رسید که بخش عمده آثار قلعه یزدگرد از اواخر دوره اشکانی است.^۴ گرچه آثار ارزشمندی نیز از دوره ساسانی و اسلامی در کنار بقایای عصر اشکانی به‌جای مانده است. آثار ساسانی از بقایای یک آتشکده و ملحقات آن در محوطه معروف به «قلعه داور»^۵ تشکیل می‌شود.

2. Ibidem.

3. Keall, "Qal'eh-I Yazdigird. A Sasanian Place Stronghold in Persian Kurdistan", pp. 99-121.

4. Keall, "Qal'eh-i Yazdigird (Survey of Excavations in Iran 1974-1975)", pp. 161 - 164; Idem, "Qal'eh-I Yazdigird: First Season of Excavations, 1975," pp. 386 -387; Idem, "Qal'eh -I Yazdigird: The Question of its Date", pp.1-9.

۵. طی سال‌های ۱۳۸۶-۱۳۸۷ یک هیئت ایرانی به سرپرستی آقای یوسف مرادی کاوش‌های گسترده‌ای را در این محوطه آغاز کرده و امید می‌رود که انتشار نتایج این برنامه پژوهشی اطلاعات مفید تازه‌ای درباره آتشکده قلعه داور فراهم سازد.

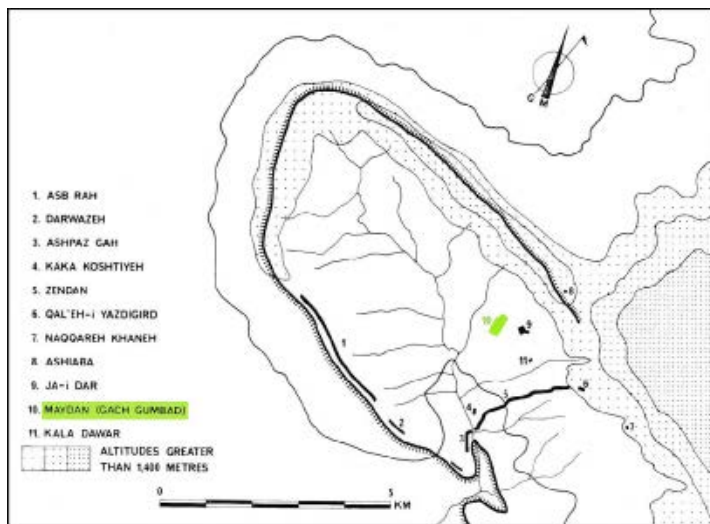
۱- موقعیت جغرافیایی

مجموعه آثار تاریخی قلعه یزدگرد در روستای «بان زرده» از توابع شهرستان دالاهو، استان کرمانشاه، در ۴۵ درجه و ۵۷ دقیقه طول و ۳۴ درجه و ۳۳ دقیقه عرض جغرافیایی، واقع است (تصویر ۱). قلعه یزدگرد در واقع تنها نام یکی از دژهای تأسیسات دفاعی گسترده‌ای است که تمامی مجموعه را در برمی‌گیرد. این دژ، همچون چند نمونه مشابه در همین مجموعه، بر فراز ستیغ یکی از کوه‌های مشرف بر حوزه بان زرده بنا شده و به خاطر تسهیل توصیف، نام آن به‌تمامی این محوطه باستانی اطلاق شده است. وسعت محدوده‌ای که این مجموعه در آن پراکنده است به بیش از سی کیلومتر مربع بالغ می‌شود. «جای دار» و «گچ‌گنبد» (محوطه میدان) از جمله آثار شاخص این مجموعه وسیع است (تصویر ۲ و ۳).

۲- پیشینه پژوهشی

سر هنری کرسویک رولینسن (Sir Henry Creswicke Rawlinson) نخستین پژوهشگری است که از قلعه یزدگرد بازدید کرده است.^۱ پس از او کلنل چریکوف در سال ۱۸۴۹ میلادی ضمن

1. "...In this report of 1839 to the Royal Geographical Society ..."
(Keall, "Qal'eh-I Yazdigird. A Sasanian Palace Stronghold in Persian Kurdistan", p. 99; Idem, "Qal'eh-I Yazdigird: First Season of Excavations, 1975", p.380).



تصویر ۲. راست: تصویر ماهواره‌ای از مجموعه معروف به قلعه یزدگرد در منطقه بان زرده.

Fig. 2. Right: Google satellite image of the Qal'eh-i Yazdigird Complex in the Ban Zardreh basin.

تصویر ۳. چپ:

نقشه موقعیت مکانی مجموعه‌های تاریخی واقع در مجموعه معروف به قلعه یزدگرد.

Fig. 3. Left: Location of archaeological sites within the Qal'eh-i Yazdigird Complex (Keall, 1982: fig. 1).

کاوش‌های قلعه یزدگرد یاد خواهد شد، عملی گردید.^۶ فصل نخست این برنامه گسترده، در دو مقطع زمانی متفاوت که هر یک بر یکی از بخش‌های غربی و شرقی محوطه گچ‌گنبد / میدان متمرکز بود، از آذرماه ۱۳۸۶ آغاز گردید و در پایان خردادماه ۱۳۸۷ به انجام رسید. آب‌کندی ژرف این دو بخش را از یکدیگر جدا می‌سازد (تصویر ۴ و ۵). در کنار برنامه کاوش دو برنامه دیگر نیز آغاز و بخش‌هایی از آن‌ها به انجام رسید؛ یکی از این دو، تهیه نقشه مجموعه آثار قلعه یزدگرد بود.

۸. حمایت‌های جناب آقای اسدالله بیرانوند، رئیس محترم سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه، از طرح پژوهشی کاوش‌های قلعه یزدگرد این اندیشه را از قوه به فعل درآورد. از آقای بیرانوند به خاطر حمایت‌های بی‌بسیار ایشان بسیار سپاسگزارم. مساعدت‌های جناب آقای یوسف مرادی، معاون پژوهشی سازمان میراث فرهنگی استان کرمانشاه نیز، اگر نبود بسیاری از برنامه‌های گروه قلعه یزدگرد به سرانجام مطلوب نمی‌رسید. از آقای مرادی، و همکارانشان در میراث استان، که همواره بار هیبت بوده‌اند صمیمانه تشکر می‌نمایم. برای انجام این کاوش‌ها، هیبت ایرانی قلعه یزدگرد متمادی در روستای بان زرده اقامت داشت و به خلاف انتظار، زمستانی سرد و برفی را در این مکان گرمسیری تجربه کرد. گرما و آفتاب اواخر بهار منطقه زرده، همان‌گونه که انتظار می‌رفت، گاه طاقت‌فرسا بود. علی‌رغم این دشواری‌ها و مهم‌تر از آن، با وجود سختی شرایط زیستی، اعضای هیبت با اشتیاق فعالیت‌های میدانی این برنامه پژوهشی را به پایان بردند. با چند استثناء همگی اعضا در کاوش‌های گچ‌گنبد غربی و شرقی سهیم بودند. این همکاران عبارت‌اند از:

کیوان امیری، باستان‌شناس؛ کاظم برهانی، مرمتگر؛ رویا تاجبخش، باستان‌شناس و عضو هیبت علمی دانشگاه آزاد همدان؛ غلامرضا جونوز، طراح؛ میثم حسین‌زاده، باستان‌شناس؛ سامان حیدری، زمین‌شناس؛ مصطفی رشیدی، باستان‌شناس؛ علی شریفی، باستان‌شناس؛ سمیرا صفرخانی، باستان‌شناس؛ حمید فدایی، مرمتگر و عضو هیبت علمی پژوهشکده حفاظت و مرمت پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری؛ علی قاسمی، باستان‌شناس؛ محسن قاسمی، عکاس؛ عباس قدرتی، نقشه‌بردار؛ مرتضی گراوند، باستان‌شناس؛ سپیده مازیار، باستان‌شناس؛ سینا نوبی، مرمتگر؛ سپاس‌دار همگی این یاران راه هستیم. دو تن از میان آن‌ها ما را با همکاری‌های بی‌بسیار و به‌گونه‌ای مطلوب در اختیار مراجع مسئول قرار گیرد؛ خانم بررسی‌ها و کاوش‌ها به سرانجام رسد و به‌گونه‌ای مطلوب در اختیار مراجع مسئول قرار گیرد؛ خانم تاجبخش مسئولیت هماهنگ‌سازی متون گزارش‌ها را بر عهده داشتند و آقای شریفی نیز امر چیدمان رایانه‌ای آن‌ها را، به خاطر شکیبایی‌شان در تحمل دشواری‌ها و خستگی‌های این مسیر از این دو بسیار سپاسگزارم.

آقای عباس قدرتی، نیز یکی از مهم‌ترین برنامه‌های هیبت را که نقشه‌برداری‌های متعدد بود به انجام رسانیدند. انجام این نقشه‌برداری‌ها گاه با دشواری بسیار همراه بود. برای تحمل این سختی‌ها از آقای قدرتی و شرکت نقش‌وران ماد تشکر می‌کنم.

کاوش‌های قلعه یزدگرد از حمایت پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و به‌ویژه رئیس محترم وقت سازمان جناب آقای دکتر سید طه هاشمی و جناب آقای دکتر حسن فاضلی نشلی، رئیس محترم پژوهشکده باستان‌شناسی نیز برخوردار بوده است. از جناب آقای دکتر سید طه هاشمی و آقای دکتر فاضلی و همکارانم در پژوهشکده باستان‌شناسی به خاطر صدور به هنگام مجوز کاوش، و از جناب آقای دکتر رسول وطن‌دوست رئیس محترم پژوهشکده حفاظت و مرمت پژوهشگاه که به‌سرعت به درخواست هیبت قلعه یزدگرد پاسخ مثبت گفته و ما را در حفاظت از گچ‌بری‌های مکشوف یاری کردند، سپاسگزارم.

بسیاری دیگر نیز ما را یاری کردند که در این مختصر امکان ذکر نام همگی آنان نیست. از این یاران و کسان دیگری که ممکن است نامشان از قلم افتاده باشد، هم به خاطر کمک‌هایشان در اجرای این برنامه و هم به خاطر بزرگواری‌شان در بخشایش فراموش‌کاری نگارنده این سپاس‌نامه تشکر می‌کنم.

همچنین کیل در محوطه معروف به تپه رش به بقایایی از دوره ساسانی برخورد کرد.^۶

پژوهش‌های کیل، که از این پس در گزارش حاضر با نام «هیبت مشترک» از آن یاد خواهد شد، با آغاز جنبش‌های اجتماعی منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی متوقف گردید. بدین ترتیب فعالیت‌های پژوهشی و کاوش‌های هیبت مشترک تنها مدت محدودی دوام یافت. علی‌رغم این محدودیت، کیل موفق شد گوشه‌هایی از تأسیسات عظیم دوره اشکانی این محوطه را معرفی نماید. ناگفته پیداست به دلیل فقر اطلاعاتی ما در مورد دوره اشکانی در درون مرزهای سیاسی ایران امروز این کشف از اهمیت بسیار برخوردار است.

حتی پس از گذشت سه دهه، و علی‌رغم آغاز کاوش چند محوطه دیگر که امید به کسب اطلاعات مربوط به عصر اشکانی را افزایش داده است، هنوز همان آثاری که از کاوش‌های هیبت مشترک حاصل شده است مهم‌ترین مجموعه مکشوف از دوران اشکانی ایران را تشکیل می‌دهد.

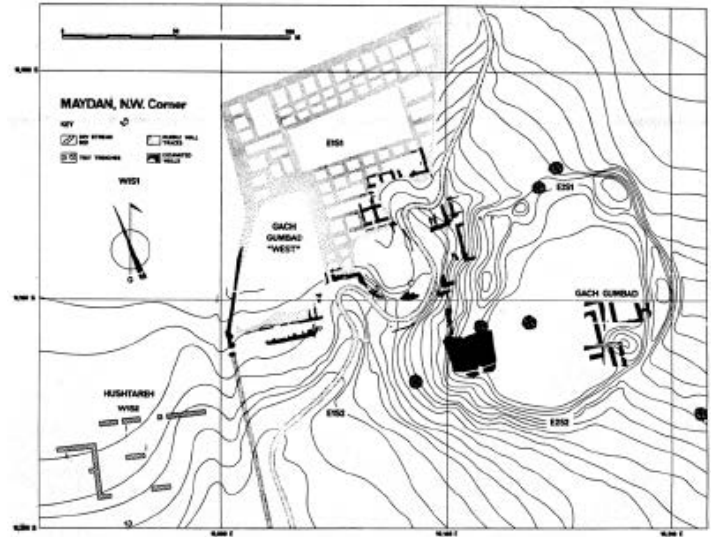
۳- دور تازه فعالیت‌های پژوهشی

۳-۱- درآمد

با توجه به موارد فوق‌الذکر بود که از سال‌ها قبل به پیشنهاد رئیس وقت پژوهشکده باستان‌شناسی^۷، پیگیری کاوش‌های قلعه یزدگرد در دستور کار آن پژوهشکده قرار گرفت. با وجود این، به دلایل گوناگون، آغاز پژوهش‌های نوین در این محوطه تا سال ۱۳۸۶ به تعویق افتاد. سرانجام دور تازه فعالیت‌های پژوهشی با حمایت سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه، توسط هیبتی که در گزارش حاضر از آن با عنوان «هیبت ایرانی»

6. Keall, 'Qal'eh-I Yazdigird. A Sasanian Place Stronghold in Persian Kurdistan', pp. 107-108.

۷. این مسئولیت را در آن هنگام جناب آقای ناصر نوروز زاده چگینی عهده‌دار بودند. از ایشان به خاطر این توجه خاص به آثار قلعه یزدگرد سپاسگزارم.



گچ‌گنبد و بخش‌هایی از کاخ که توسط هیئت مشترک حفاری شده بود، یعنی بخش گچ‌گنبد شرقی، معطوف گردد.

۳-۲-۱- معماری

۱-۱-۲-۳ ویژگی‌های عمومی

در محوطه گچ‌گنبد غربی، بخش‌هایی از چندین فضای معماری توسط هیئت مشترک مشخص و در گزارش‌های ارائه‌شده از سوی هیئت مذکور با شماره‌های ۱۳۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳ و ۲۳۴ نام‌گذاری شده بود (تصویر ۶). فصل نخست از دور دوم کاوش‌ها، یعنی کاوش‌های هیئت ایرانی، در مجاورت این فضاها صورت گرفت.^۹ برخی از فضاهای گزارش‌شده توسط کیل به واحدهای معماری مکشوف توسط هیئت ایرانی تعلق دارد. در این گزارش فضاهای مذکور با همان شماره قیدشده در گزارش هیئت مشترک، شماره‌هایی که در بالا آمد، خوانده‌شده‌اند و برای تفکیک آن‌ها از آثار اشکانی آشکارشده در فصل کاوش‌ها حروف اختصاری S.K.، به نشان‌فضا-کیل^{۱۰}، به آغاز آن‌ها افزوده‌شده است. هیئت ایرانی به بازپیرایی و در صورت لزوم تکمیل کاوش و توصیف مجدد این فضاها نیز پرداخت. کاوش‌های این فصل منجر به شناسایی هشت واحد مستقل معماری در گچ‌گنبد غربی گردید. در تصویر ۸ این واحدها از شرق به غرب، به ترتیب با شماره‌های ۱ تا ۸ مشخص‌شده‌اند. تمام این واحدها متعلق به اواخر دوره اشکانی است.

موضوع این طرح، علاوه بر تهیه نقشه موقع نگاری (توپوگرافیک) قسمت‌های بزرگی از محوطه، نقشه‌برداری مسیر حصار دفاعی بیرونی مجموعه بود. بخش غربی این دیوار از ستیغ کوه‌های مشرف بر دشت ذهاب می‌گذرد و تهیه نقشه آن مستلزم اقامت چندروزه در این منطقه کوهستانی و دوردست، و انجام کاری بی‌وقفه بود. نقشه جنبه غربی و جنوب غربی این دیوار که در نقشه ارائه‌شده توسط ادوارد کیل (تصویر ۳) به صورت تقریبی (شماره‌های ۱ تا ۳) مشخص شده، به طول چند کیلومتر و با تأکید بر بخش‌های برپا و فرورویخته، تهیه شد. امیدواریم که در فصول آینده، پس از بررسی مسیر دیگر بخش‌های این دیوار دفاعی، امکان تهیه نقشه قسمت‌های باقی‌مانده و دژهای وابسته به آن‌ها، از جمله دژ معروف به قلعه یزدگرد که بر یکی از قله‌های جانب جنوب شرقی محوطه ساخته‌شده است، نیز فراهم آید.

انجام یک بررسی پیمایشی یکی دیگر از برنامه‌های هیئت ایرانی قلعه یزدگرد در نخستین فصل فعالیت‌های پژوهشی دور جدید در این محوطه باستانی بود. از یک سو احتمال می‌رفت که برخی از آثار موجود در این قلمرو گسترده از دید پژوهشگران قبلی پنهان مانده باشد و از دیگر سو، این امکان وجود داشت که از هنگام انجام نخستین بررسی‌ها تاکنون، با گسترش فعالیت‌های کشاورزی و باغداری، بخش‌هایی از آثار که قبلاً شناسایی شده بودند از میان‌رفته باشد. شناخت این هر دو مورد ضرورت داشت. علاوه بر این هیئت ایرانی کاوش‌های قلعه یزدگرد اصرار داشت تا منابع آب و معادن گچ موجود در محدوده جغرافیایی موضوع پژوهش را شناسایی نماید.

۳-۲-۲ کاوش‌های گچ‌گنبد غربی

در کاوش‌های این فصل عمده توان هیئت صرف پژوهش در بخش‌هایی شد که هیئت مشترک فرصت تفحص گسترده درباره آن را نیافته بود. بدین ترتیب در محوطه گچ‌گنبد / میدان، که بنای کاخ بزرگی را در خود دارد، در آغاز، حفاری در بخش گچ‌گنبد غربی متمرکز گردید، پیش از آن که توان هیئت به رابطه میان توده حجیم

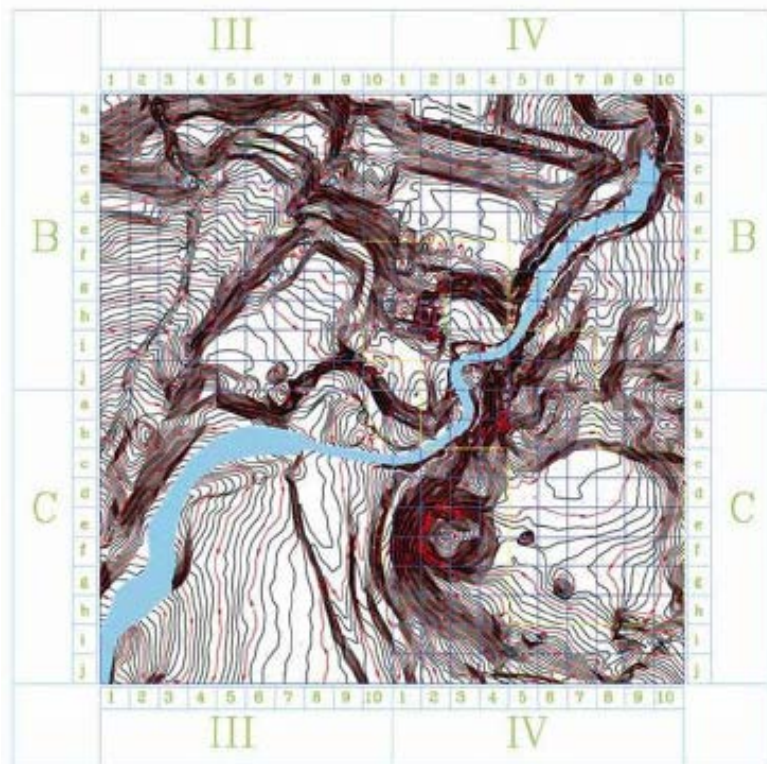
تصویر ۴. راست: پلان بقایای معماری مکشوف در گچ‌گنبد غربی و شرقی توسط هیئت مشترک.

Fig. 4. Right: Plan of the architectural structures recovered by the "Joint Expedition" from Gach Gumbad West and East (Keall, 1982: fig. 9).

تصویر ۵. چپ: دور نمای از محوطه گچ‌گنبد (میدان).

Fig. 5. Left: General view of Gach Gumbad (Maydan).

۹. قبل از آغاز دور تازه کاوش‌ها، نخست محوطه میدان با مربعات ۱۰۰×۱۰۰ متر شبکه‌بندی شد. این مربعات با استفاده از حروف بزرگ الفبای انگلیسی و اعداد لاتین شماره‌گذاری گردید، مثل: IV A. سپس هر یک از این مربعات بزرگ به شبکه‌ای از مربعات ۱۰×۱۰ متر تقسیم گردید و از پی آن، به کمک حروف کوچک الفبا و شماره‌های معمول انگلیسی، هر یک از این مربعات کوچک‌تر، در درون هر یک از مربعات بزرگ از غرب به شرق، شماره‌گذاری گردید. بدین ترتیب هر یک از مربعات ۱۰×۱۰ متر محوطه میدان با یک شماره مرکب از حروف بزرگ انگلیسی و شماره‌های لاتین، که معرف مربع بزرگ ۱۰۰×۱۰۰ است، و بعد توسط شماره‌های الفبایی چایی کوچک و اعداد معمول انگلیسی، مشخص می‌شود. مثل: AIVa1 که معرف نخستین مربع کوچک در گوشه شمال غربی مربع بزرگ AIV است (تصویر ۷).



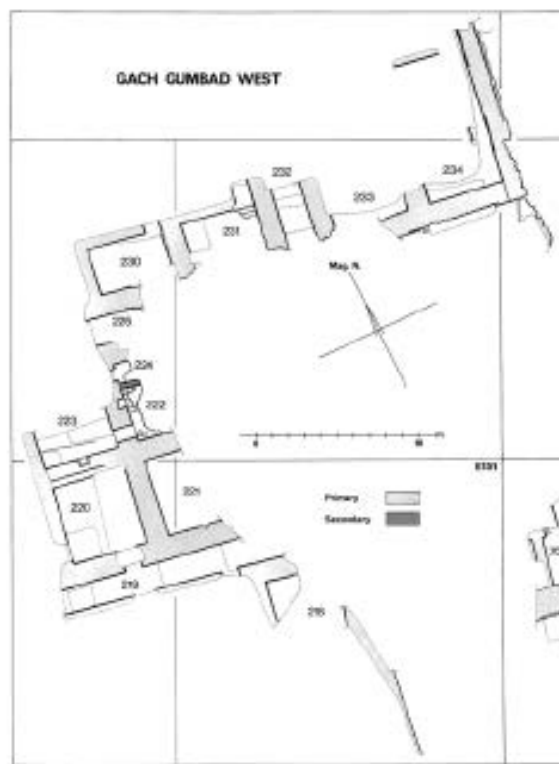
تصویر ۶. راست:
نقشه پلان بقایای معماری
مکشوف در گنج گنبد غربی توسط
هیئت مشترک.
Fig. 6. Right: Plan of the
architectural structures
recovered by the "Joint
Expedition" from Gach
Gumbad West (Keall,
1982: 17)

تصویر ۷. چپ:
نقشه توپوگرافیک و شبکه
مربعات در محوطه گنج گنبد
(میدان).
Fig. 7. Left:
Topographic map of
Gach Gumbad (Maydan).

این دیوار، از میان رفته باشد. از دیوارهای جنوبی واحدهای ۳ و ۴ نیز چیزی باقی نمانده و بدین خاطر هرگونه اظهار نظر در مورد وجود یا عدم وجود راه ارتباطی این واحدها با راهروی S.K.225 غیرممکن است. ارتباط واحد ۲ به راهروی S.133، از طریق درگاهی در دیوار جنوبی S.K.233، این واحد را با واحدهای ۵ و ۶ از هر نظر قابل مقایسه خواهد بود.

فضاهای S.102، S.106، S.101 و S.K.233 به ترتیب از شمال به جنوب، این واحد را شکل می‌بخشند. طول و عرض فضای S.106 به ترتیب $4/60 \times 4/10$ متر است (تصویر ۱۰). فضای S.106 دارای دو درگاه است، درگاهی در شمال غرب که ارتباط این فضا را با فضایی باز و بزرگ در شمال این واحد می‌سازد و درگاهی در جنوب غرب و هم‌راستای درگاه فوق‌الذکر، که به فضای S.102 در جنوب ارتباط دارد.

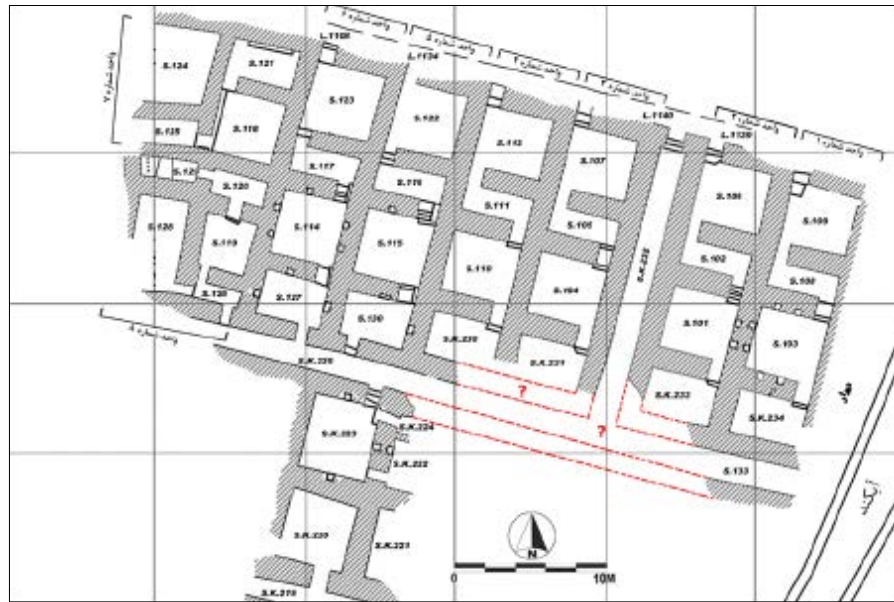
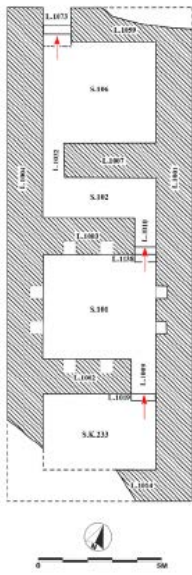
نمای جنوبی دیوار شمالی فضای S.106 در کاوش‌ها آشکار شده اما فعالیت‌های کشاورزی در شمال واحد شماره ۲، باعث آسیب دیدگی شدید رج‌های فوقانی این دیوار و درگاه شمال غربی شده است. به‌علاوه، شخم‌زنی باعث به هم ریختن نظم قطعات سنگ در رج‌های فوقانی ساختارهای باقی‌مانده این بخش شده است. از این رو در برخی موارد، تشخیص یک ساختار به هم ریخته از آوار سنگ بسیار دشوار بود. گمانه‌زنی در شمال درگاه ورودی این واحد به شناسایی بخش محدودی از یک سنگ‌فرش انجامید که به احتمال بسیار، این سنگ‌فرش بخشی از یک پیاده‌رو را تشکیل می‌دهد تا با توجه به ارتفاع کمتر فضای S.106 نسبت به فضای باز (?). شمال درگاه



واحدهای شماره ۱ تا ۶ نه تنها بر نقشه‌ای یکسان ساخته شده‌اند، بلکه در اندازه فضاها نیز بسیار به یکدیگر شبیه‌اند (تصویر ۸). تفاوت‌های ناچیز در اندازه‌های آن‌ها به احتمال بسیار، بیشتر معلول ساختار خشن مصالح ساختمانی و رخداد‌های بعدی - از جمله فرسایش و رانش است تا خواست معمار در طراحی واحدهایی متفاوت؛ از این رو توصیف یکی از واحدها ما را از توصیف تمامی آن‌ها بی‌نیاز می‌سازد. بدین منظور واحد شماره ۲، به‌عنوان واحد نمونه این مجموعه برگزیده شد و طرحی فرضی از آنچه که گمان می‌رود معمار در اندیشه داشته برای توصیف آن در انداخته شد (تصویر ۹).

۲-۱-۲-۳- واحد شماره ۲ - توصیف و بازسازی فرضی - تصویر ۹

واحد شماره ۲ در مربعات BIVg4 و BIVf4، در غرب کارگاه کاوش گنج‌گنبد غربی و در مجاورت بلافاصل واحد شماره ۱ واقع شده است. راهروی S.K.232 در غرب واحد شماره ۲ کشیده شده و احتمالاً تا جنوبی‌ترین نقطه این واحد ادامه داشته است (تصویر ۸). مع‌هذا، تخریب منتهی‌الیه جنوبی این راهرو مانع از آن است که بتوان با اطمینان از تداوم آن تا مرز جنوبی واحد شماره ۲ سخن گفت. به‌علاوه مشخص نیست که آیا واحد شماره ۲ به راهروی S.133، در جنوب، نیز باز می‌شده یا خیر. شرایط مشابهی بر واحدهای ۱، ۳ تا ۴ نیز حاکم است زیرا دیوار جنوبی واحد شماره ۱ سخت و پیران شده و این امکان وجود دارد که در ارتفاعی بالاتر از رج سنگچین موجود دیوار مذکور، درگاهی تعبیه شده بوده که اکنون با فرسایش و تخریب



تصویر ۸. راست:

پلان واحد‌های معماری مکشوف در محوطه گنج‌گنبد غربی.

Fig. 8. Right: Plan of the architectural structures recovered from Gach Gumbad West.

تصویر ۹. چپ:

پلان واحد شماره ۲ در محوطه گنج‌گنبد غربی.

Fig. 9. Left: Gach Gumbad West; plan of unit 2.

آن است. درگاه جنوبی ارتباط این فضا را با فضای S.101 را که در جنوب واقع شده میسر می‌سازد. بخش فوقانی دیوارهای جانبی این درگاه تخریب شده و تنها در حدود ۱/۵۵ متر از ارتفاع این دیوارها باقی مانده است. پهنای درگاه ۹۰ سانتی‌متر و درازای آن کمی کمتر از ۱/۴۰ متر است.

در داخل درگاه مورد بحث و جنوب آن، پلکانی متشکل از دو پله قرار دارد که طول هر پله ۹۰ سانتی‌متر، عرض آن ۳۰ سانتی‌متر و ارتفاع آن ۲۵ سانتی‌متر است. این پلکان اختلاف ارتفاع کف فضاهای S.101 و S.102 را جبران می‌کند (تصویر ۱۲).

درگاه مذکور در مرحله بعدی استفاده از این فضاها، با دیوارکی مسدود شده است. این دیوارک به عرض ۴۰ سانتی‌متر است که از ارتفاع آن حدود ۶۰ سانتی‌متر باقی مانده است.

فضای S.101 به ابعاد ۴/۴۰×۴/۶۰ متر است (تصویر ۱۳). بخش‌هایی از یک کف گچی در حاشیه دیوارهای این فضا آشکار شده است. کف مذکور در عمق ۸/۶۵- متری از نقطه ثابت اندازه‌گیری واقع است. ظاهراً آوار فرورویخته از سقف موجب تخریب کف، به شکل دایره‌ای وسیع، در محدوده مرکزی این فضا شده که تنها بخش‌هایی از آن باقی مانده است. اندود گچی دیوارهای فضای S.101 نسبتاً سالم مانده است. در نمای غربی دیوار شرقی فضای S.101، دو طاقچه دیده می‌شود. طاقچه‌های مذکور به ترتیب به ابعاد ۵۰×۴۴×۴۳ و ۳۵×۴۰×۴۲ سانتی‌متر است. این طاقچه‌ها در ارتفاع ۱/۴۰ متری از سطح کف واقع شده‌اند (تصویر ۱۴).

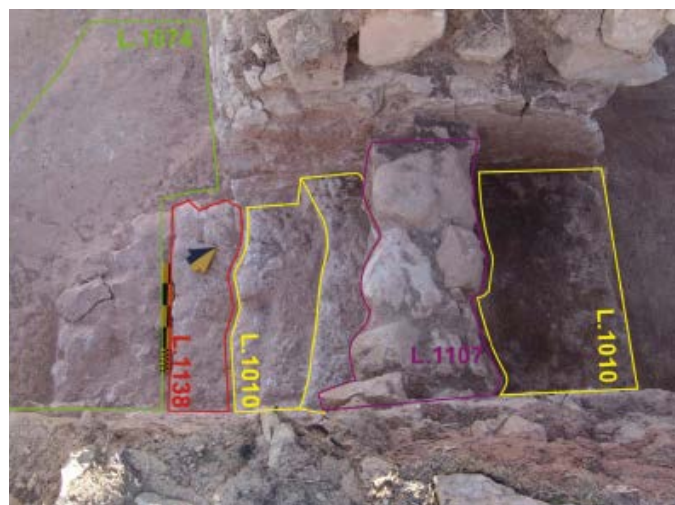
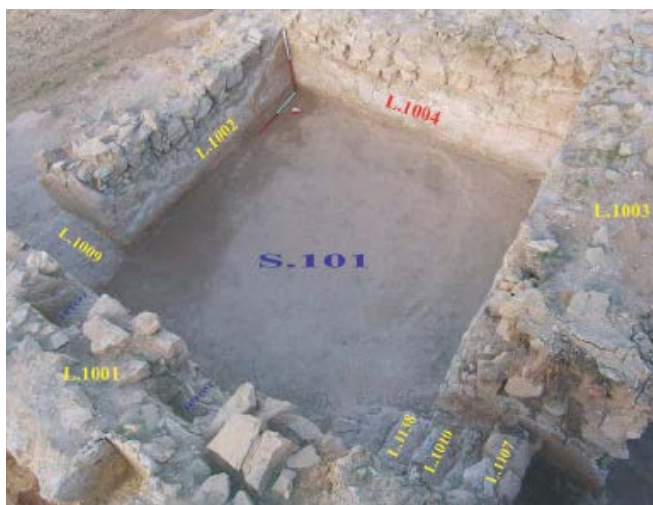
درگاهی در جنوب شرقی فضای S.101 ارتباط این فضا را با فضای واقع در جنوب آن، یعنی S.K.233 فراهم می‌سازد. کف این درگاه در عمق ۸/۳۰ متری قرار دارد. کف مذکور مسطح و اندود گچ آن هنوز قابل تشخیص است. در حدود ۱/۶۰ متر از ارتفاع دیوارهای جانبی این درگاه باقی است. پهنای درگاه ۹۰ سانتی‌متر و درازای

یادشده و دیوار واقع در شرق آن، از جریان آب باران به پایین دست جلوگیری نماید.

پهنای درگاه، ۱ متر و درازای آن معادل عرض دیوار شرقی یعنی ۱/۴۰ متر است. در حدود ۱/۲۰ متر از ارتفاع دیوارهای جانبی این درگاه باقی مانده است. پلکانی متشکل از سه پله اختلاف سطح فضای بلندتر و باز (?) شمالی و فضای S.106 را جبران می‌کند. متأسفانه کف فضا مشخص نبود؛ با این حال ممکن است کف درگاه جنوبی، هم‌تراز با کف فضا ساخته شده باشد.

در گوشه‌های شمال شرقی و جنوب شرقی فضای S.106 دو اجاق تعبیه شده است. اجاق گوشه شمال شرقی از گل ساخته شده و به شکل بیضی است که ارتفاع آن ۱۴ سانتی‌متر، قطر بزرگ آن ۷۶ سانتی‌متر و قطر کوچکش ۴۶ سانتی‌متر است. اجاق جنوب شرقی به خلاف سایر اجاق‌ها که گلی هستند از قطعات آجر و لاشه‌سنگ‌های تخت مارنی ساخته شده است. عمق این اجاق ۵ سانتی‌متر، قطر درونی آن ۶۰×۷۰ سانتی‌متر و قطر بیرونی آن ۹۰×۱۰۰ سانتی‌متر است. احتمال می‌رود که مصالح و ساختار متفاوت این اجاق نمایشگر تعلق آن به زمانی پس از دوره اصلی بنا باشد. ممکن است وجود اجاق‌ها دلیلی بر باز بودن این فضا باشد (تصویر ۱۰).

کف درگاه واقع در گوشه جنوب غربی فضای S.106 مسطح است. در حدود ۱/۳۰ متر از ارتفاع دیوارهای جانبی این درگاه باقی مانده است. پهنای آن ۹۰ سانتی‌متر و درازای آن ۱/۴۰ متر است. این درگاه در شمال غربی فضای S.102 قرار دارد. فضای اخیر دارای پلان مستطیلی است به طول و عرض ۱/۸۰×۴۶۰ که در راستای شرقی- غربی واقع است (تصویر ۱۱). اگرچه اثری از کف ساخته شده این فضا باقی نمانده اما برخی شواهد حاکی از آن است که احتمالاً کف این فضا در عمق ۷/۶۵ متری از نقطه ثابت اندازه‌گیری قرار داشته که هم‌سطح با آستانه درگاه جنوبی



تصویر ۱۰. (راست، بالا): نمایی از فضای S.106، واحد شماره ۲، گنج‌گنبد غربی.

Fig. 10. Top right: Gach Gumbad West; unit 2, room 106.

تصویر ۱۱. (چپ، بالا): نمایی از فضای S.102، واحد شماره ۲، گنج‌گنبد غربی.

Fig. 11. Top left: Gach Gumbad West; unit 2, room 102.

تصویر ۱۲. (راست، پایین): نمایی از درگاه L.1010 و پله‌های مرتبط به آن.

Fig. 12. Bottom right: Doorway L.1010 and its staircase.

تصویر ۱۳. (چپ، پایین): نمایی از فضای S.101، واحد شماره ۲، گنج‌گنبد غربی.

Fig. 13. Bottom left: Gach Gumbad West; unit 2, room 101.

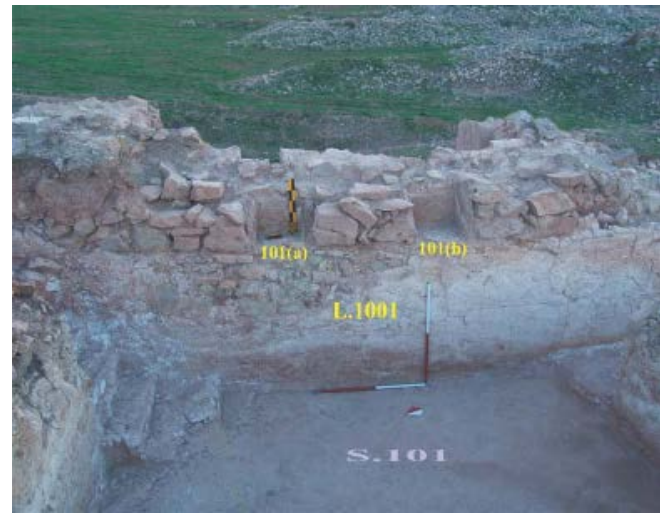
۳-۲-۱-۳ - راهروی S.K.232 - توصیف و بازسازی فرضی - تصویر ۸

راهروی S.K.232 در غرب واحد شماره ۲ و در راستای شمالی-جنوبی احداث شده است. دیوار شرقی راهرو، میان این دو فضا مشترک است. (تصویر ۱۶). بخش اعظم راهروی S.K.232 در مربع BIVf4 و منتهی‌الیه جنوبی آن در مربع BIVg4 قرار دارد. درازای راهرو ۱۸/۵۰ و پهنای آن ۱/۷۵ متر است. بر بخش‌هایی از دیوارهای این راهرو هنوز آثار اندود گچ دیده می‌شود. قسمت‌هایی از کف راهرو، که از شمال به جنوب دارای شیب است، در حاشیه دیوارهای آن به‌دست‌آمده است. درگاهی به عرض ۱/۲۰ متر در منتهی‌الیه شمالی این راهرو قرار دارد. کف این درگاه با سه پله به فضای باز (?) شمال واحدهای شش‌گانه می‌پیوندد. پله اول به طول ۱/۲۰ متر، عرض ۳۵ سانتی‌متر و ارتفاع ۳۵ سانتی‌متر است. پله دوم نیز به طول ۱/۲۰ متر، عرض ۳۵ سانتی‌متر و ارتفاع ۱۵ سانتی‌متر است. پله سوم نیز به طول ۱/۲۰ متر، عرض ۵۲ سانتی‌متر و ارتفاع ۲۵ سانتی‌متر است.

آن حدود ۱/۴۰ متر است. یک پله به ابعاد ۲۵×۳۰×۹۰ سانتی‌متر به بر جنوبی این درگاه می‌پیوندد و آن را به شمال شرقی فضای S.K.232 مرتبط می‌سازد. اختلاف سطح پلکان یادشده نسبت به کف درگاه ۲۵ سانتی‌متر است.

فضای S.K.233 به طول ۴/۶۰ و عرض ۳ متر در راستای شرقی-غربی قرار دارد (تصویر ۱۵). از دیوارهای جنوبی و غربی این فضا تنها بخش‌های محدودی به ارتفاع چند رج باقی‌مانده است. بخش اندکی نیز از یک کف گچی، در نزدیکی پلکان قابل‌رؤیت است که در عمق ۸/۸۰ متری قرار دارد.

همان‌گونه پیش‌ازین اشاره شد راهروی S.133 تا جنوب راهروی S.K.233 امتداد می‌یافته. تخریب منتهی‌الیه جنوب غربی فضای S.K.232 مانع از اظهارنظر قطعی درباره چگونگی ارتباط این راهروهاست. از این‌رو آشکار نیست که آیا راهروهای S.K.232 و S.133 (و امتداد احتمالی آن، S.K.225) به یکدیگر مرتبط بوده‌اند و یا اینکه تنها راه دسترسی به S.K.233، درگاه شمالی آن، بوده است.



۶) محل ورودی واحد مورد بحث در گوشه شمال غربی این فضا و در ضلع غربی آن، که اثری از وجود احتمالی دیوار در آن مشاهده نشده، پیشنهاد گردید. در این فضا کف ساخته شده‌ای مشاهده نشد. ملات بین سنگچین‌های دیوار این فضا شسته شده و به ندرت بقایای آن بر روی دیوارها باقی مانده است و رج‌های فوقانی دیوارهای آن تخریب شده است به گونه‌ای که حداکثر ارتفاع بلندترین دیوار موجود در این فضا به ۱/۴۰ متر بالغ می‌شود.

فضای شماره S.125 در جنوب فضای S.124 واقع است. فضای مذکور به شکل مستطیلی است که عرض آن ۱/۴۵ متر و طول آن برابر طول S.124 و ۵/۱۰ متر است. به دلیل تخریب دیوار غربی این فضا تخمین دقیق طول آن ممکن نیست، اما مقایسه شکل کلی این فضا با فضاهای مشابه در واحدهای شش‌گانه قبلی، همچون مورد فضای S.124، بازسازی فرضی آن را امکان‌پذیر می‌سازد. از این فضای مستطیلی، سه دیوار شمالی، شرقی و جنوبی مشخص شده است. دیوار شمالی این فضا به تمامی آشکار شده است. این دیوار ۴/۴۰ متر طول دارد. بر غربی دیوار مذکور نیز روشن شده است. از این رو، احتمال می‌رود که درگاه ارتباطی دو فضای S.124 و S.125 در غرب این دیوار واقع بوده ولی اکنون، به دلیل ویرانی دیوار غربی واحد ۷، نمی‌توان وجود درگاه پیشنهادی را در این نقطه قطعی شمرد، هرچند که مقایسه میان تناسبات و جای فضای S.125 در جمع فضاهای واحد ۷ و فضاهای مشابه در واحدهای ۱ تا ۶، به ویژه نحوه ارتباط فضاهای اخیر با فضاهای مجاور آن‌ها در واحدهای شش‌گانه مذکور، این احتمال را تقویت می‌نماید.

درگاهی در جنوب شرق ارتباط این فضا را با فضای S.118 برقرار می‌سازد. لوغازی از گچ به پهنای ۱۰ سانتی‌متر، در قسمت جنوبی درگاه و به قرینه بر جنوبی دیوار L.1049 روی دیوار L.1051 دیده می‌شود. فضای S.118 در ابعاد ۴/۵۰ × ۴/۱۵ متر ساخته شده است. در حاشیه، در مجاورت دیوار L.1049- از مقابل درگاه L.1101 تا L.1085- ساختاری به شکل یک سکو ساخته شده که به نظر می‌رسد کرسی چینی دیوار باشد (L.1116). ردیف فوقانی

منتهی‌الیه جنوبی این راهرو تخریب شده است. همان‌گونه که در بالا آمد، مشخص نیست آیا راهروی S.K.232 از جنوب به راهروی S.133، و امتداد غربی آن (؟) S.K.225 ارتباط می‌یافته یا خیر.

۴-۱-۲-۳- واحد شماره ۷ - توصیف و بازسازی فرضی - تصویر ۲۰

واحد شماره ۷ در غربی‌ترین بخش محوطه کاوش فصل اخیر گچ‌گنبد غربی، در مربعات BIVE1 و BIIIe10 واقع است (نقشه شماره ۳). آثار مکشوف در این مربعات، هم از شمال به جنوب دارای شیب هستند و هم از شرق به غرب. واحد شماره ۷ به شکل مربعی است که به چهار فضا تقسیم شده است. فضاهای S.121 و S.118 در نیمه شرقی این واحد و فضاهای S.124 و S.125 در نیمه غربی آن واقع شده‌اند (تصاویر ۱۷ تا ۱۹).

فضای S.124 را سه دیوار در جهات شمالی، شرقی و جنوبی پدید آورده‌اند. ابعاد این فضای به دلیل تخریب نیمه غربی آن به دقت روشن نشده است. طی کاوش‌ها ۴/۶۰ متر از درازای دیوار شمالی این واحد آشکار شده است. علی‌رغم ویرانی بسیار، هنوز بقایای اندکی نیز از دیوار غربی این فضا باقی مانده است. وجود این آثار و همچنین به کمک ابعاد دیوارهای شرقی و جنوبی آن که به‌طور کامل آشکار شده است، پیشنهاد طول و عرض نسبتاً دقیق آن را امکان‌پذیر می‌سازد. از این رو گمان می‌رود که عرض فضای مورد بحث برابر طول دیوار شمالی آن، یعنی ۴/۶۰ و طول آن ۵/۱۰ متر بوده باشد. به‌رغم آشکار شدن تمامی درازای دیوار شمالی فضای S.124، درگاهی در آن مشاهده نشد. مع‌هذا، با توجه به مشابهت کلی شکل و ابعاد این فضا با فضاهای شمالی واحدهای ۱ تا ۶ و به‌ویژه نحوه جایگیری درگاهی‌ها و ورودی‌های فضاها در واحدهای مذکور، احتمال وجود درگاه ورودی این واحد در نقطه‌ای نزدیک به گوشه شمال غرب آن بسیار است. به‌علاوه در بقایای مکشوف از بر شرقی دیوار غربی فضای S.124 نیز اثری از درگاه مشاهده نمی‌شود. از این رو در بازسازی فرضی این واحد (نقشه شماره

تصویر ۱۴، راست:

نمایی از اطرافچه‌های دیوار شرقی فضای S.101، واحد شماره ۲، گچ‌گنبد غربی.

Fig. 14. Right: Gach Gumbad West; unit 2, room 101, niches on the eastern wall.

تصویر ۱۵، چپ:

نمایی از فضای S.K.233، واحد شماره ۲، گچ‌گنبد غربی.

Fig. 15. Left: Gach Gumbad West; unit 2, room 233.



تصویر ۱۷. (چپ، بالا):
نمایی از فضاهای S.121 و S.118، واحد شماره ۷، گنج‌گنبد غربی.
Fig. 17. Top left: Gach Gumbad West; unit 7, rooms 118&121.

تصویر ۱۹. (چپ، پایین):
نمایی از فضای S.125، واحد شماره ۷، گنج‌گنبد غربی.
Fig. 19. Bottom left: Gach Gumbad West; unit 7, room 125.



تصویر ۱۶. (راست، بالا):
نمایی از راهرو S.K.232، واحد شماره ۲، گنج‌گنبد غربی.
Fig. 16. Top right: Gach Gumbad West; unit 2, corridor 232.

تصویر ۱۸. (راست، پایین):
نمایی از فضای S.124، واحد شماره ۷، گنج‌گنبد غربی.
Fig. 18. Bottom right: Gach Gumbad West; unit 7, room 124.

۵-۲-۳- واحد شماره ۸ - توصیف و بازسازی فرضی - تصویر ۲۰

واحد شماره ۸، در جنوب واحد شماره ۷- در مربعات BIVf1، BIVg1 و BIIIf10 و همچون این واحد، در غربی‌ترین قسمت محوطه کاوش فصل اخیر گچ‌گنبد غربی، واقع است (تصویر ۲۲). کلیه فضاهای این واحد در شیب واقع‌اند؛ آثار کاوش شده در مربع BIVf1 در بالاترین ارتفاع و آثار موجود در مربع BIVg1 در کمترین عمق قرار دارد. این واحد به شکل مربعی است که در ساختار نهایی از شش فضا تشکیل شده. فضاهای S.113، S.129 و S.128 در نیمه غربی و فضاهای S.120، S.119 و S.126 در نیمه شرقی این واحد قرار دارند؛ اما جدایی S.113 و S.129 حاصل تحولات و دخالت‌های بعدی است و به احتمال زیاد، این هر دو در اصل فضای واحدی را تشکیل می‌داده‌اند.

دسترسی به واحد شماره ۸ تنها از طریق درگاه شماره L.1123 و راهروی S.K.225 در جنوب این واحد، امکان‌پذیر است، هرچند که ویرانی بخش جنوب غربی فضای S.128 هرگونه اظهار نظر قطعی را در این مورد غیرممکن ساخته است.

در گوشه جنوب شرقی فضای S.K.225 درگاهی به عرض ۷۰ سانتی‌متر ایجاد شده که دارای طاق هلالی است. ارتفاع کف درگاه تا زیر سقف، ۱/۵۵ متر است. کف آن با قطعات آجر مفروش شده است. این کف با یک پله به ارتفاع ۴۰ سانتی‌متر به راهروی S.K.225 راه می‌یابد.

فضای S.126 دارای پلان مستطیلی است به طول و عرض ۱/۴۰ × ۳/۱۰ متر (تصویر ۲۳). علاوه بر درگاه جنوبی دو درگاه دیگر، یکی در منتهی‌الیه جنوبی ضلع غربی و یکی در منتهی‌الیه غربی ضلع شمالی این فضا وجود دارد. درگاه غربی ارتباط این فضا را با فضای S.128 ممکن می‌سازد. درگاه شمالی این فضا، ارتباط این فضا و فضای S.119 را میسر می‌سازد. فضای S.126 دارای کفی از گچ بوده که تنها بخش کوچکی از آن، در نیمه شرقی و در جلوی درگاه جنوبی سالم مانده است و سایر قسمت‌های آن، شاید بر اثر فشار آوار، تخریب شده است. بخش فوقانی دیوارهای این فضا به شدت آسیب‌دیده و تخمین ارتفاع دقیق آن‌ها ممکن نیست. قسمت‌هایی از نمای دیوارها آندود گچ هنوز برجاست. سکوی شیبه یک پله با ابعاد ۱ × ۱/۵۰ در داخل درگاه غربی تعبیه شده است. حدود ۱/۴۵ متر از ارتفاع دیوارهای جانبی این درگاه باقی مانده است. پهنای درگاه ۱ متر و درازای آن ۱/۵۰ متر است.

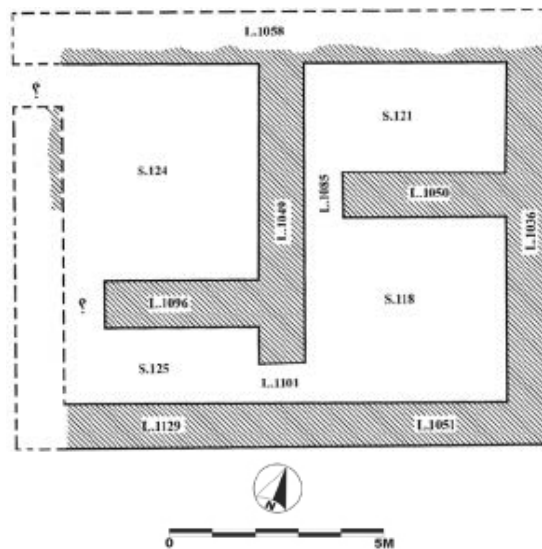
فضای S.128 که به واسطه درگاه غربی به فضای S.126 می‌پیوندد، مستطیلی است به ابعاد ۶/۲۰ × ۳/۴۰ متر. از آنجاکه اثری از کف گچی در این فضا به دست نیامده احتمال می‌رود که از بستر طبیعی در این بخش پس از تسطیح به‌عنوان کف استفاده شده باشد. حداکثر ارتفاع موجود دیوارهای این فضا حدود ۲ متر است. نیمه جنوبی دیوار ضلع غربی این فضا به شدت تخریب شده و اثری از آن باقی نمانده است. بر قسمت‌هایی از دیوارهای شمالی، شرقی و جنوبی این فضا هنوز بقایای آندود گچ باقی است.

دیوارها در این فضا به‌مانند دیگر دیوارها دچار تخریب زیادی شده است. تمامی دیوارهای این فضا آندود گچ دارند. این آندود در برخی از قسمت‌ها ریخته. کف این فضا نیز از بین رفته است. با این حال، در صورتی که لوکوس L.1116 را به‌عنوان کرسی دیوار L.1049 قلمداد کنیم، می‌توان پیشنهاد نمود که کف این فضا، بر سطح فوقانی کرسی مذکور و در عمق تقریبی ۷/۵۵- متری از نقطه ثابت اندازه‌گیری قرار داشته است.

در گوشه جنوب شرقی این فضا دو قطعه لاشه‌سنگ تخت و از نوع شیست دیده می‌شود که یکی به‌صورت عمودی و دیگری به‌صورت مایل کار گذاشته شده است. ساختار مذکور احتمالاً به‌عنوان اجاق مورد استفاده قرار گرفته است؛ زیرا آثار سوختگی و خاکستر نیز روی آن مشاهده شد.

در گوشه شمال غربی فضای S.118 درگاه دیگری قرار دارد که ارتباط این فضا را با فضای واقع در شمال آن، یعنی S.121 میسر می‌سازد. این درگاه ۹۰ سانتی‌متر پهنای و ۱ متر درازا دارد. بخش فوقانی درگاه فروریخته و تنها حدود ۱/۱۰ متر از ارتفاع دیوارهای جانبی درگاه باقی مانده است. کف این درگاه هم‌سطح با فضای S.121 است در حالی که ۶۰ سانتی‌متر بالاتر از کف فضای S.118 قرار دارد. در مقابل این درگاه احتمالاً پله‌ای وجود داشته که تخریب شده و تنها داغ آن روی دیوار واقع در شرق درگاه یادشده مشهود است.

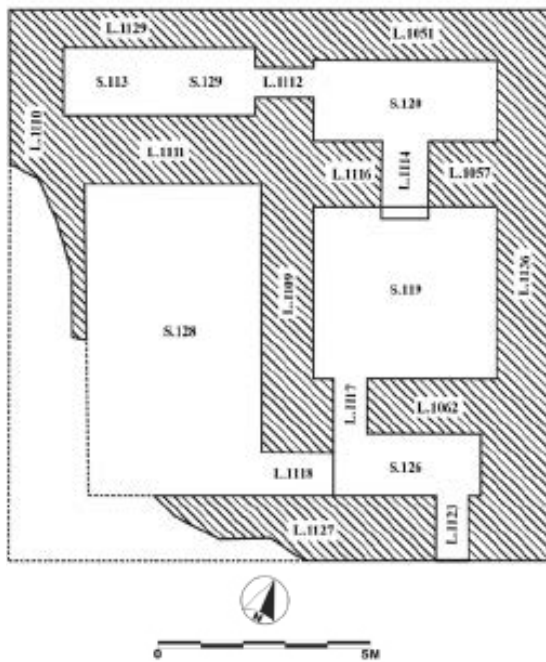
فضای S.121 به شکل مستطیلی است به ابعاد ۲/۶۰ × ۴/۵۰ متر. در حاشیه دیوار ضلع شمالی و چسبیده به آن، ساختاری به طول ۳/۸۰ متر، پهنای ۳۵ و ارتفاع ۴۰ سانتی‌متر مانند یک سکو ایجاد شده که احتمالاً کرسی دیوار را تشکیل می‌داده است. بر روی نمای دیوارهای جنوبی و شرقی هنوز کمی از آندود گچ باقی مانده اما دو دیوار دیگر فاقد آندود است. ملات بین سنگچین دیوارها در این قسمت شسته شده است. حداکثر ارتفاع دیوارهای این فضا به ۱/۴۰ متر می‌رسد.



تصویر ۲۰.

پلان واحد شماره ۷ در محوطه گچ‌گنبد غربی.

Fig. 20. Gach Gumbad West; plan of unit 7.



تصویر ۲۱.

پلان واحد شماره ۸ در محوطه
گچ گنبد غربی.

Fig. 21. Gach Gumbad
West; plan of unit 8.

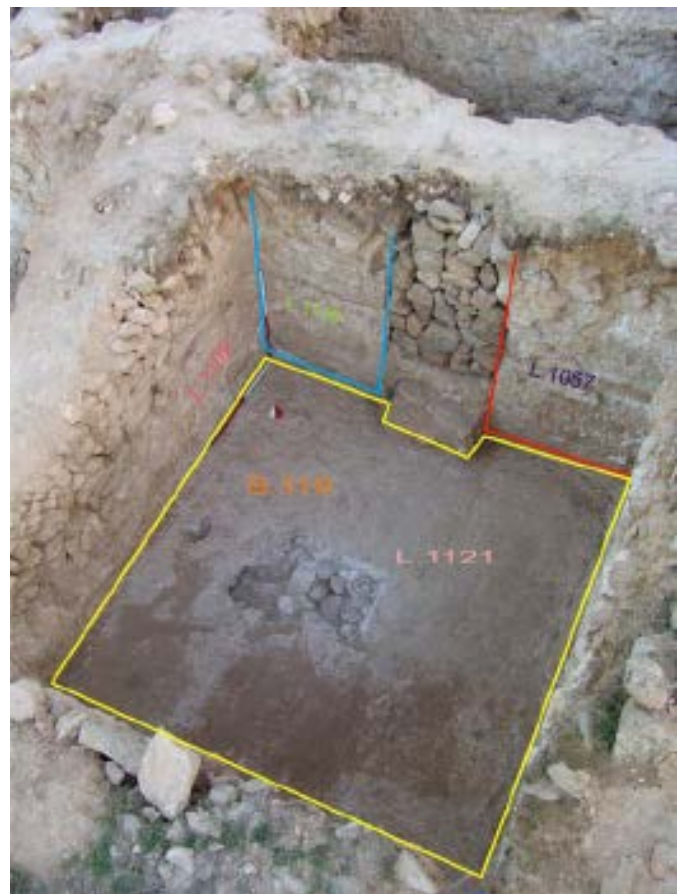
فضای S.120 در شمال فضای S.119 واقع شده است. این فضا مستطیلی به ابعاد $۱/۸۰ \times ۳/۶۰$ و رانش دیوارها تا حدودی شکل منظم آن را دگرگون کرده است. فضای S.120 دارای کفی گچی است که بخش قابل توجهی از آن باقی مانده است. رج های فوقانی دیوارها دچار تخریب شده و این ویرانی در دیوار غربی بیشتر دیده می شود. بلندترین ارتفاع باقی مانده از این فضا $۲/۸۰$ متر است (تصویر ۲۴). این فضا از طریق درگاهی با طاق هلالی به فضای S.119 مرتبط می شود. پهنای درگاه مذکور ۹۰ سانتی متر و درازای آن $۱/۴۰$ متر است. ارتفاع کف درگاه تا زیر قوس طاق آن حدود $۱/۳۵$ متر است. از آنجا که کف فضای شمالی (S.120) در ارتفاعی بالاتر از کف فضای S.119 واقع شده است، پلکانی چسبیده به نمای جنوبی درگاه تعبیه شده بوده است. محاسبه ابعاد دقیق این پله به دلیل تخریب شدید آن دشوار است اما به نظر می رسد که حدود ۳۵ سانتی متر ارتفاع، ۲۵ سانتی متر عرض و ۹۰ سانتی متر طول داشته باشد.

در دیوار غربی فضای S.120 درگاه دیگری گشوده شده که ارتباط بین این فضا را با فضای S.129 میسر می سازد. پهنای این درگاه ۶۰ سانتی متر است. درگاه سقفی هلالی شکل داشته که سخت آسیب دیده است. ارتفاع کف درگاه تا زیر سقف درگاه $۱/۶۵$ متر است. فضای S.129 چهارگوشی است با ابعاد $۱/۴۰ \times ۴/۵۰$ متر. اثری از کف در این فضا به دست نیامد. بلندترین ارتفاع باقی مانده از دیوار این فضا $۱/۷۰$ متر است. کاوش ها نشان می دهد که فضای S.129 در دوره های بعدی به دو فضای S.113 و S.129 تقسیم شده است.

به هنگام کاوش، ساختار نعلی شکلی در نیمه جنوبی فضای S.128 شناسایی گردید که به نظر می رسد در دو مرحله ایجاد شده است. در مرحله نخست سکویی به طول حدود ۱ متر و ارتفاع تقریبی ۵۰ سانتی متر در حاشیه غربی دیوار شرقی برپا و گچ اندود شده است. در مرحله دوم، روی این سکو در جانب غرب دیوار شرقی ساختار نعلی شکل فوق الذکر از شمال غرب و حاشیه آن دیوار آغاز شده، با انحنا در برابر ورودی این فضا پایان می یابد. این ساختار احتمالاً مربوط به دوره کوچ نشینی است. در قسمت شمالی فضای S.128 سکویی آجری تعبیه شده که چهار عدد از آجرهای آن باقی مانده. ابعاد آجرها $۳۱ \times ۳۱ \times ۷$ سانتی متر است. در نیمه جنوبی فضای S.128 آبراهه ای وجود دارد که احتمالاً دارای پوششی از سنگ های تخت بوده است که فقط یکی از آن ها بر سر جای خود باقی مانده است. جهت آبراه در راستای شرقی - غربی است که از کناره های غربی دیوار شرقی و با درازای $۲/۴۰$ متر و پهنای ۳۵ سانتی متر با یک انحنای محدود در جهت غرب ادامه می یابد، اگرچه به درستی مشخص نیست که این آبراه از چه نقطه ای آغاز شده و به کجا می انجامیده است، اما تا زیر دیوار فوق الذکر امتداد داشته است.

درگاهی در جنوب غربی فضای S.119 ارتباط آن را با فضای S.126 برقرار ساخته. پهنای این درگاه ۶۳ سانتی متر و درازای آن $۱/۱۰$ متر است. حداکثر ارتفاع دیوارهای جانبی این درگاه به $۱/۴۰$ متر بالغ می گردد. کف درگاه دارای اندود گچ است. علاوه بر این درگاه ورودی دیگری در قسمت شمالی این فضا قرار دارد حداکثر ارتفاع دیوارهای جانبی این درگاه نیز به $۱/۴۰$ متر بالغ می گردد. کف درگاه دارای اندود گچ است. علاوه بر این درگاه، ورودی دیگری در قسمت شمالی این فضا قرار دارد. این درگاه دارای سقف هلالی شکل است. پهنای درگاه معادل ۹۰ سانتی متر و درازای آن $۱/۴۰$ متر است. ارتفاع کف درگاه تا زیر قوس طاق آن حدود $۱/۳۵$ متر است. از آنجا که کف فضای شمالی (S.120) در ارتفاعی بالاتر از کف فضای S.119 واقع شده است، پلکانی چسبیده به نمای جنوبی درگاه تعبیه شده. محاسبه ابعاد دقیق پله به دلیل تخریب شدید آن دشوار است اما به نظر می رسد که حدود ۳۵ سانتی متر ارتفاع، ۲۵ سانتی متر عرض و ۹۰ سانتی متر طول داشته باشد.

فضای S.119 چهارگوشی ناقص به ابعاد تقریبی $۳/۴۰ \times ۳/۶۰$ متر است. (تصویر ۱۵). کف این فضا گچ اندود ایجاد شده که کاملاً سالم مانده و تمام سطح را در برمی گیرد. اختلاف عمق کف فضای S.119 در شمال و جنوب در حدود ۳۰ سانتی متر است. همچنین به دلیل رانش دیوارها، نقشه این واحد کمی دچار چرخش شده است. این چرخش در فضای S.119 به روشنی دیده می شود و به همین دلیل ابعاد این فضا نیز از شکل مربع خود خارج شده به گونه ای که اکنون نیمه شمالی آن عریض تر از نیمه جنوبی است. باینکه امتداد جنوبی دیوار غربی و امتداد شرقی دیوار جنوبی بسیار آسیب دیده و قسمت های زیادی از آن ریزش کرده است هنوز روی نمای تمامی دیوارهای احاطه کننده فضای S.119 اندود گچ مشهود است. بیشترین ارتفاع دیوار در این فضا $۲/۵۰$ متر و کمترین آن ۷۰ سانتی متر است.



تصویر ۲۳. (چپ، بالا):

نمایی از فضاهای S.126، واحد شماره ۸، گچ‌گنبد غربی.

Fig. 23. Top left: Gach Gumbad West; unit 8, room 126.

تصویر ۲۵. (چپ، پایین):

نمایی از فضای‌های S.120 و S.119، واحد شماره ۸، گچ‌گنبد غربی.

Fig. 25. Bottom left: Gach Gumbad West; unit 8, rooms 119&120.

تصویر ۲۲. (راست، بالا):

نمایی از فضاهای واحد شماره ۸، گچ‌گنبد غربی.

Fig. 22. Top right: Gach Gumbad West; unit 8.

تصویر ۲۴. (راست، پایین):

نمایی از فضای S.119، واحد شماره ۸، گچ‌گنبد غربی.

Fig. 24. Bottom right: Gach Gumbad West; unit 8, room 119.

کتاب‌نامه

- Keall, E. J. 1967. *Qal'eh-I Yazdigird. A Sasanian Palace Stronghold in Persian Kurdistan*. Iran V, 99-121.
- 1976. *Qal'eh-I Yazdigird: First Season of Excavations, 1975*. in Proceedings of the IVth Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh-İrân-e-Bâstân, Tehran Iran, 3rd-8th November, 1975. Tehran; Iranian Center for Archeological Research. 380-390.
- 1976. *Qal'eh-i Yazdigird (Survey of Excavations in Iran 1974-1975)*. Iran XIV, 161-164.
- 1977. *Qal'eh -I Yazdigird: The Question of its Date*. Iran XV, 1-9.
- 1982. QAL'EH-I YAZDIGIRD. An Overview of the Monumental Architecture. Iran XX, 51-72.

در برخی از فضاها، آثاری از کف گچی به دست آمد؛ با این وجود ممکن است در مواردی از بستر طبیعی پس از هموارسازی، به‌عنوان کف استفاده‌شده باشد از آنجاکه واحدهای مذکور در شیب تپه ایجاد شده‌اند، به‌منظور تسهیل در عبور و مرور، کف برخی از درگاهی‌ها به شکل چند پله ساخته شده است. وجود پلکان‌های انفرادی در مقابل برخی درگاه‌ها نیز به همین دلیل است.

بررسی و مطالعه بناهای قاجاری و اوایل پهلوی شهرستان دره شهر

مطالعه موردی: قلعه «پور اشرف»، «قلعه میر غلام هاشمی» و «قلعه جهانگیرآباد»

آرش لشکری^۱، مجید ساریخانی^۲، اکبر شریفی نیا^۳

بناهای بجای مانده از اواخر دوران قاجاریه و اوایل پهلوی شهرستان دره شهر، از جمله شواهدی است که می توان با استناد به آن ها، تحولات نظامی، اجتماعی و اقتصادی آن دوران را درک کرد. اهداف اصلی این پژوهش، ابتدا توصیف ساختار معماری هر یک از این آثار و سپس بررسی علل ساخت و در نهایت مطالعه الگوی پراکنش آن ها در این شهرستان است. بر این اساس پرسش های اصلی پژوهش عبارتند از: ۱. پلان بناهای مورد مطالعه از چه الگویی پیروی می کند؟ ۲. براساس مطالعات تاریخی، دلایل ساخت این گونه بناها در شهرستان دره شهر چه بوده است؟ ۳. الگوی پراکنش آن ها از چه عواملی پیروی کرده است؟ نتایج مطالعات به عمل آمده نشان می دهد، بناهای قاجاریه و اوایل پهلوی شهرستان دره شهر عبارتند از قلعه پور اشرف از اواخر دوره قاجاریه و با تاریخ ساخت یا تعمیر و مرمت ۱۳۳۵ ه.ق، خانه پهلوی میر غلام هاشمی و خانه پهلوی جهانگیرآباد که بر اساس منابع تاریخی این بنا نیز متعلق به همسر دوم میر غلام هاشمی بوده است. علل ساخت این گونه بناها در شهرستان دره شهر، ابتدا درگیرهای نظامی قشون دولت مرکزی به فرماندهی صید محمدخان پور اشرف با شورشیان منطقه بوده است. سپس با سرکوب این شورش ها و حاکم شدن میر غلام هاشمی، قلعه پور اشرف و سایر بناهای نوین کارکردهای دیگری یافته و محلی برای جمع آوری مالیات و رسیدگی به امور اجتماعی و اقتصادی منطقه شدند؛ بنابراین وضع مالیات بر تولیدات کشاورزی را می توان یکی از دلایل مهم و اصلی مکان گزینی این بناها در مناطق خوش آب و هوا و حاصلخیزی چون شیخ مکان، هاشم آباد و جهانگیرآباد دانست. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و براساس مطالعات میدانی و کتابخانه ای به سرانجام رسیده است.

کلیدواژه‌گان: دره شهر، قلاع، قاجاریه، اوایل پهلوی، معماری، الگوی پراکنش.

Study and Investigation of Monumental Buildings from Qajar and Early Pahlavi Periods in Darreh Shahr County;

Case Studies: Qal'eh-i Pour Ashraf, Qal'eh-i Mir Gholam Hashemi, and Qal'eh-i Jahangir Abad

Arash Lashkari¹, Majid Sarikhani², Akbar sharifinia³.

The historical buildings from the late Qajar and early Pahlavi periods of Darreh Shahr are the evidence based on which, one can understand the military, social and economic developments of these periods. The main objectives of this research are: first, to describe the architectural structures of each of these buildings, and second, to examine the reasons for their construction and, third, to study their distribution patterns in the region. Accordingly, the main questions of the study are: 1. What pattern does the layout of these buildings follow? 2. How explainable is, on the basis of historical studies, the reasons for the construction of these buildings in Darreh Shahr County? 3. What factors did their distribution pattern follow?

The results of the study show that the historical buildings belonging to Qajar and early Pahlavi eras in Darreh Shahr County include Pour Ashraf Castle from the late Qajar period (date of construction or repair backs to 1335 AH), and houses of Mir Gholam Hashemi and Jahangir Abad from the Pahlavi period. The latter is assumed to be belonged to the second wife of Mir Gholam Hashemi. The initial reason for the construction of these buildings was the military conflicts between the regional rebellions and the military forces of the central government under the command of Seyd Mohammad Khan Pour Ashraf. Having the rebellions suppressed and with the accession of Mir Gholam Hashemi to power, the buildings of this type including Qal'eh-i Pour Ashraf and newly constructed buildings (Qal'eh-i Mir Gholam Hashemi and Qal'eh-i Jahangir Abad) served as places for tax collection and tackling socio-economic affairs. Finally, the increased importance of taxation on agricultural affairs, good-weathered, fertile-soil and water-filled areas such as Jahangir Abad and Sheikh Makan were the factors that advocated the construction of these buildings at these positions. They provided proper supervision of tax collection among nearby peasants and farmers. The methodology of this research is descriptive-analytic and has been conducted based on field and library studies.

Keywords: Darreh Shahr, Castle, Qajar, Early Pahlavi, Architecture, Distribution pattern.

۱. عضو هیئت علمی پژوهشکده باستان شناسی
۲. عضو هیئت علمی دانشگاه شهرکرد، گروه باستان شناسی
۳. دانشجوی دکتری باستان شناسی دوره تاریخی دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده مسئول)

1. Faculty member at the Iranian Center for Archaeological Research (ICAR);

laskari.arash@gmail.com;

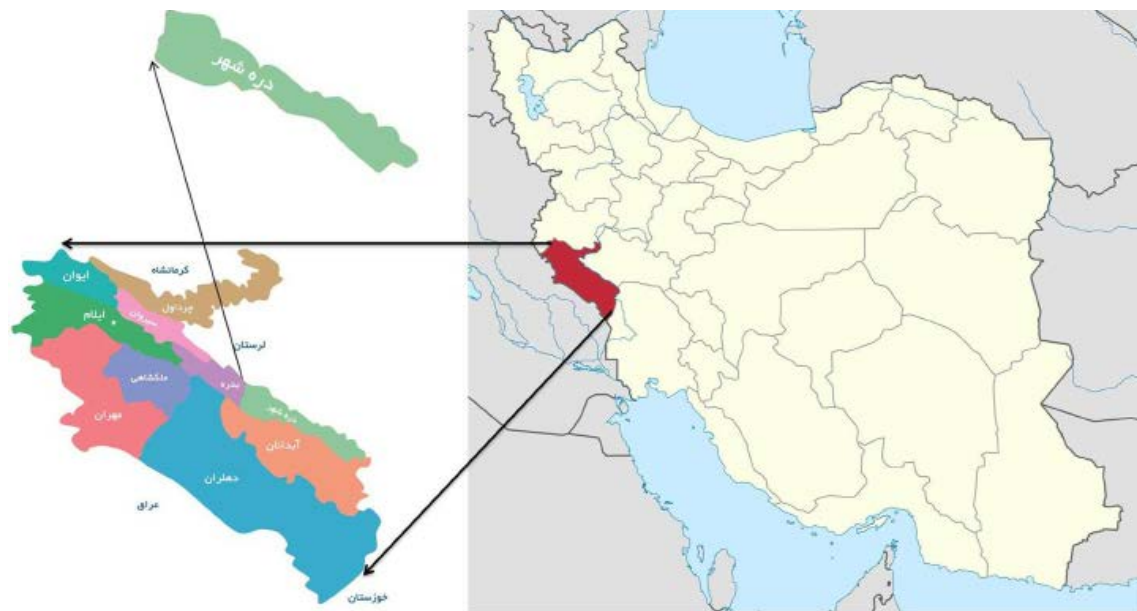
2. Faculty member at Shahrekord University, Department of Archaeology; sarkhanimajid@yahoo.com;

3. Ph.D candidate of Historic Archaeology, Department of Archaeology, Bu Ali-Sina University; akbarsharifinia@yahoo.com;

درآمد

شهرستان دره شهر از توابع استان ایلام، به عنوان نقطه مرزی مابین دو استان لرستان و ایلام، شاهد تحولات چشمگیر نظامی، سیاسی و اجتماعی بسیاری در دوران قاجاریه و اوایل پهلوی بوده است (تصویر ۱). دلیل چنین ویژگی را می‌توان ابتدا در نقطه مرزی واقع شدن این شهرستان و سپس در توانمندی محیطی آن به لحاظ اسکان جمعیت و گذران زندگی به روش‌های مختلف کشاورزی و دامداری در نظر گرفت. از سویی دیگر وجود رشته کوه مرتفع و کشیده کبیرکوه و در نتیجه ایجاد پناهگاهی امن برای یاغیان و فراریان روزگاران گذشته، از دیگر ویژگی‌هایی است که می‌توان علاوه بر موارد فوق، در بررسی چشم‌انداز محیطی و منطقه‌ای شهرستان دره شهر در نظر گرفت. متأسفانه فقر منابع مکتوب در رابطه با شهرستان دره شهر، تاریخ، فرهنگ و تمدن آن، نهنها گریبان گیر دوران پیش از قاجاریه گردیده، بلکه اندک منابعی که در رابطه با این دوران به چاپ رسیده است، آمیخته با تعصبات طایفه‌ای و بعضاً شخصی است. بنابراین در استفاده از این منابع باید کمال دقت و بی‌طرفی را رعایت نمود. از سویی، علیرغم وجود چنین ضعفی، به نظر می‌رسد، وجود آثار و بناهایی از این دوران و بررسی کلی و جامع آن‌ها در ارتباط با یکدیگر، بازگوکننده برخی تحولات نظامی، اجتماعی و اقتصادی شهرستان دره شهر است. بر این اساس، ساختار معماری و موقعیت جغرافیایی دو عامل بسیار مهمی هستند که در مطالعه آثار و بناهای بجای مانده از اواخر دوران قاجاریه و اوایل پهلوی اهمیت بسزایی دارند. بنابراین بر اساس ضرورت‌های مطرح‌شده، اهداف اصلی این پژوهش، توصیف ساختار معماری هریک از این آثار و سپس بررسی علل ساخت و در نهایت مطالعه الگوی پراکنش آن‌ها در شهرستان دره شهر و چهارچوب اصلی آن بر اساس پرسش‌های زیر است: ۱. گونه شناسی بناهای مورد مطالعه از چه الگویی پیروی می‌کند؟ ۲.

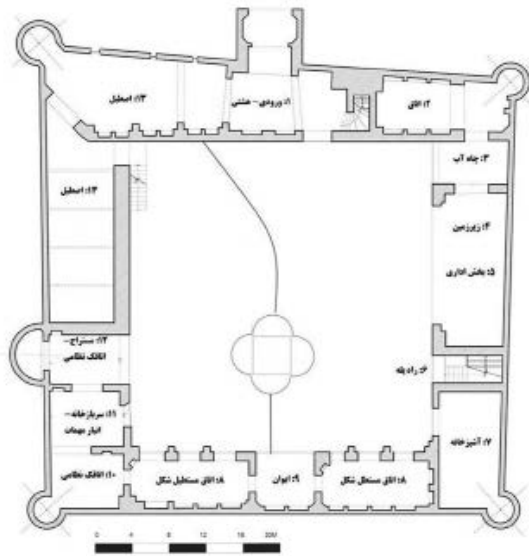
بر اساس مطالعات تاریخی، علت یا علل ساخت این‌گونه بناها در شهرستان دره شهر چگونه قابل تبیین است؟ ۳. الگوی پراکنش آن‌ها از چه عامل یا عواملی پیروی کرده است؟ در رابطه با پیشینه پژوهشی بناهای مورد مطالعه در این پژوهش، می‌توان به مواردی همچون؛ «قلاع و استحکامات نظامی» نوشته، کاظم ملازاده و مریم محمدی (۱۳۸۵)؛ که در آن به معرفی قلاع و استحکامات نظامی و تاریخی ایران و توصیفاتی از قلعه پوراشرف پرداخته می‌شود، «بررسی قلعه‌های قاجاری ایلام» نوشته روبا ارجمندی (۱۳۸۴) که در آن نویسنده قلاع قاجاریه استان ایلام را از منظر مطالعات معماری و باستان‌شناسی مورد مطالعه قرار می‌دهد، «معرفی اجمالی قلعه‌های باستانی استان ایلام» نوشته حبیب‌الله محمودیان (۱۳۸۳) که در آن نویسنده به توصیف کوتاهی از قلاع استان ایلام می‌پردازد، «نگاهی نو به قلعه میرغلام هاشمی، با توجه به عناصر سازنده بنا (قلعه یا کاروانسرا)» نوشته مجید ساریخانی و دیگران (۱۳۹۱) که در آن نویسندگان از منظر مطالعات معماری بنای میرغلام هاشمی را کاروانسرای از اوایل دوره پهلوی می‌دانند، «قلعه پوراشرف و تأسیسات جانبی آن» نوشته صدراله اسدیگی (۱۳۷۸) که آن نیز گزارشی است از سوی میراث فرهنگی استان ایلام با نگاهی به عناصر معماری و کالبدی قلعه پوراشرف، «الگوهای طراحی معماری قلعه‌های استان ایلام در دوره قاجار» نوشته جمال‌الدین سهیلی و دیگران (۱۳۹۴) که در آن نویسندگان بر اساس یک مطالعه تطبیقی، سبک غالب و شاخصه‌های مشترک معماری قلاع قاجاریه استان ایلام را استخراج کرده‌اند، در این پژوهش، بناهای مورد مطالعه منتسب به دوره قاجار و با عنوان قلعه معرفی شده‌اند، «بررسی و تحلیل قلعه پوراشرف شهرستان دره شهر» نوشته اکبر شریفی‌نیا و مجید ساریخانی (۱۳۹۴)، که در آن نویسندگان تحلیلی جامع بر ساختار معماری این بنا و اهمیت آن در اواخر دوره قاجار داشته‌اند،



تصویر ۱.

موقعیت جغرافیایی شهرستان دره شهر در استان ایلام (تهیه شریفی‌نیا).

Fig.1. Geographical location of Darreh Shahr County in Ilam Province (drawn by Sharifinia).



تصویر ۲.
پلان قلعه پوراشرف در شهرستان دره شهر (شریفی نیا؛ ساریخانی، ۱۳۹۴: ۷۲)
Fig. 2. Plan of Pour Ashraf Castle located in Darreh Shahr County (Sharifinia, Sarikhani, 2015: 72).

به صورت یک طبقه ساخته شده است. البته باید گفت که در بخش هایی که تعداد طبقات کمتری دارند با احداث دیوارهایی متناسب با ارتفاع ضلع شمالی، که امروزه بخش هایی از آنها قابل مشاهده است، اختلاف ارتفاع اضلاع مختلف بنا، مرتفع شده است. همان گونه در پلان بنا مشاهده می شود، ورودی اصلی در ضلع شمالی آن قرار دارد. در این ضلع که به صورت دوطبقه طراحی و ساخته شده است، طبقه دوم محل سکونت خانواده خان و به صورت اتاق هایی مستطیل شکل است که از طریق درگاه هایی با طاق هلالی به یکدیگر متصل می شوند. در طبقه زیرین این بخش از بنا، بخش های ورودی یا هشتی بنا به ابعاد تقریبی $۷/۲۰ \times ۲/۳۰$ متر، اسطبل و راهپله ای جهت دستیابی اتاقک بالایی سردر ورودی قرار

تصویر ۳.
نمای از ضلع شمالی قلعه پوراشرف (دید از شمال، عکس از شریفی نیا).
Fig. 3. A view of the northern side of Pour Ashraf Castle, view from north (photo by Sharifinia).

و... اشاره کرد. همان گونه که مشاهده می شود تاکنون پژوهشی جامع با در نظر گرفتن بناهای اواخر دوره قاجاریه و اوایل دوره پهلوی در شهرستان دره شهر به جهت دستیابی به وجه تسمیه دقیق این گونه بناها و تحولات تاریخی، اجتماعی و اقتصادی شهرستان دره شهر با استناد به این گونه شواهد معماری صورت نگرفته است.

روش تحقیق

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعات میدانی (عکس برداری، طراحی و تهیه پلان، مصاحبه های شفاهی) و مطالعات کتابخانه ای به سرانجام رسیده است.

یافته های پژوهش

در این بخش از پژوهش، ساختار معماری هر یک بناهای مورد مطالعه جهت بررسی وجه تسمیه آن به صورت جداگانه بررسی و تحلیل فضایی و کاربردی خواهد شد و سپس با استناد به آن در بخش های بعدی، علل ساخت و چرایی مکان گزینی آن ها در سطح جغرافیای طبیعی شهرستان دره شهر بحث خواهد شد.

قلعه پوراشرف

قلعه پوراشرف با فاصله تقریبی ۶/۴ کیلومتری، در شرق شهرستان دره شهر و در روستای شیخ مکان واقع شده است. این بنای تک ایوانی پلانی نزدیک به مربع دارد و مساحت آن تقریباً ۱۴۷۰ مترمربع است (تصویر ۲).

متناسب با نیاز ساکنین این بنا، تعداد طبقات قلعه پوراشرف متفاوت است. به این ترتیب که ضلع شمالی بنا، دوطبقه، ضلع شرقی آن نیز با احتساب بخش زیرزمین آن، دوطبقه و مابقی اضلاع آن



و غلات ساخته شده است. بیشتر ساختار فضایی ضلع غربی بنا، به اسطبل آن با ابعاد تقریبی $۱۶/۲۰ \times ۳/۲۳$ متر اختصاص یافته است. علاوه بر اسطبل در این بخش از بنا، یک اتاق با مساحت کم و چسبیده به برج ضلع جنوب غربی بنا که می‌توان کاربری آن را نظامی و در ارتباط مباحث دفاع و اسلحه‌خانه تعریف نمود و یک اتاق که امروزه به توالت (مستراح) بنا اختصاص یافته است، قرار دارد. البته این بخش از بنا نیز در فضای داخلی برج دفاعی ضلع غربی قرار دارد و با توجه به وجود تیرکش‌هایی بر روی دیواره آن، به نظر می‌رسد، کاربری اولیه این بخش، نظامی بوده است (لوح ۱).

برج‌های نظامی نیم‌دایره که در چهارگوشه قلعه پوراشرف ساخته و با تیرکش‌هایی که در نشانه‌گیری و مکان‌گزینی آن‌ها در بدنه برج‌ها نهایت دقت نظامی به کاررفته است، از دیگر عناصر معماری مهم این بنا محسوب می‌شوند. ساختار درونی برج‌ها در زوایای قلعه به صورت سه طبقه است و به نظر می‌رسد مسیر ارتباط درونی آن‌ها از طریق سوراخ‌هایی باشد که با قطر مناسب طراحی و از آن‌ها برای تبادل وسایل نظامی استفاده شده باشد. مسیر ورود به بخش زیرین برج‌های نظامی از طریق درگاه‌هایی با طاق هلالی از طبقه اول، بخش دوم از طریق پشت‌بام قلعه و بخش سوم آن‌ها نیز با احداث راه‌پله‌هایی که امروزه در زوایای جنوب غربی شواهد آن‌ها موجود است، فراهم می‌شده است (لوح ۲). به نظر می‌رسد با اضافه شدن برج دفاعی دیگری به ضلع غربی بنا، این قسمت از قلعه پوراشرف اهمیت بیشتری در بحث دفاع از ساکنین قلعه داشته است. در نهایت قلعه پوراشرف با مصالحی چون قلوه‌سنگ‌های تراشیده، تراشیده و

دارد. بیشترین مساحت این بخش از بنا، مربوط به بخش اسطبل آن است که علاوه بر درگاه اصلی بنا، سه درگاه دیگر با طاق هلالی در امتداد دیوار اصلی آن در نظر گرفته شده است. درگاه ورودی قلعه پوراشرف درون یک طاق گهواره‌ای، با یک بیرون آمدگی، مزین به تزیینات آجری (ابعاد تقریبی آجرها $۲۰ \times ۱۰ \times ۴$ سانتی‌متر) با نقوش طاق‌نماها و قاب‌های مستطیل شکل است. با استناد به کتاب تاریخ لرستان (ایزدپناه، ۱۳۶۳: ۵۳۹) اتاقک بالایی سر در ورودی نیز مزین به تزیینات آجری و به صورت ستون‌دار با طاق هلالی ساخته شده است. مهم‌ترین بخش ضلع شمالی قلعه، کتیبه ورودی آن است که بر اساس آن این بنا در سال ۱۳۳۵ ه.ق، توسط صید محمدخان پوراشرف ساخته شده است (تصویر ۳).

ضلع شرقی بنای پوراشرف از بخش‌هایی چون زندان یا محل بازداشت موقت که همان بخش زیرزمین بنا بود، چاه آب، محل خان‌نشین یا اداری آن که در بالای بخش زیرزمین قرار داشت، به همراه راه‌پله‌ای جهت دسترسی به پشت‌بام بنا و آشپزخانه تشکیل شده است. به همین ترتیب ضلع جنوبی نیز متشکل از بخش‌هایی چون ایوان بنا به ابعاد تقریبی $۲/۷۳$ متر عرض، $۳/۳۰$ متر ارتفاع و $۴/۱۰$ متر عمق، اتاق‌هایی مستطیل شکل به ابعاد تقریبی $۸/۱۰ \times ۳/۲۰$ متر، بخش سربازخانه متصل به برج دفاعی ضلع جنوب غربی و بخش‌هایی از آشپزخانه قلعه است. در این بخش و در ضلع جنوب شرقی و متصل به دیوار آشپزخانه، سکوهایی توخالی به ابعاد تقریبی، $۳/۲۰$ متر طول، ۶۵ سانتی‌متر ارتفاع و ۴۸ سانتی‌متر عمق و عرض ۹۴ تا ۹۲ سانتی‌متر با سوراخ‌هایی در بدنه آن‌ها به جهت ذخیره حبوبات

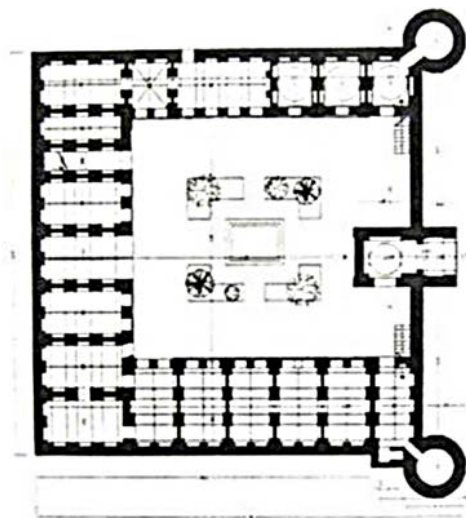


لوح ۱

نمایی از اضلاع مختلف قلعه پوراشرف (عکس از شرقی‌نیا).

Plate. 1. Views of different sides of Pour Ashraf Castle (photos by Sharifinia).

راست، بالا: ضلع غربی
چپ، بالا: ضلع شرقی
راست، پایین: ضلع جنوبی
چپ، پایین: ضلع شمالی
Top right: Western side
Top left: Eastern side
Bottom right: Southern side
Bottom left: Northern side



تصویر ۴.

پلان بنای میرغلام هاشمی
(شریفی نیا؛ شاکرمی، ۱۳۹۶:
۲۳۹).

Fig. 4. Plan of Mir Gholam Hashemi building (Sharifinia; Shakarami, 2017:239)

سکونت زنان و اتاق‌های ضلع غربی مکان نشست و اسکان مردان بوده است. برای این منظور، دری در ضلع غربی قرار داشت که علاوه بر ورودی اصلی بنا، محل آمدوشد مردان به اتاق دو دری با ابعاد $7/30 \times 3$ متر محسوب می‌شد (لوح ۳). ایوان بنا دارای طاق ضربی و در ضلع جنوبی آن به جهت ممانعت از تابش مستقیم آفتاب فصل تابستان به ابعاد $6/90 \times 3/17$ متر قرار داشت. آب مورد نیاز این بنا، از طریق جوی باریکی از رودخانه سیکان منشعب و با عبور از ایوان جنوبی و حوض مرکزی، از ضلع شمالی بنا خارج می‌شد. پشت‌بام بنا، مسطح و راه دستیابی به آن از طریق راهپله‌هایی است که در زوایای شمال غربی و شمال شرقی آن قرار دارند. در زوایای جنوب غربی و جنوب شرقی این بنا، اتاق‌هایی به جهت استقرار نگهبانان، با پنجره‌ها و طاقچه‌هایی با طاق هلالی و به ابعاد $1/78 \times 2/42$

لوح ۲.

راست: نمایی از برج شمال غربی قلعه پوراشرف و تیرکش‌های آن؛
چپ: راه‌های ورودی به طبقات مختلف برج‌های دفاعی (عکس از شریفی نیا).

Plate. 2. Right: A view of the northwestern tower of Pour Ashraf Castle showing arrow slots; Left: Entrance ways to different floors of the fortified towers (photos by Sharifinia).

ملات گچ، دارای سقفی مسطح است که دسترسی به آن از طریق راهپله‌هایی در اضلاع شمالی، غربی و شرقی بنا قابل دسترسی است. فضای درونی تمام بخش‌های قلعه مزین به تزییناتی چون طاق‌های هلالی و جناغی است. از دیگر تزیینات به‌کاررفته در فضای داخلی این بنا می‌توان به به‌کارگیری طاق‌نماهایی در درون قاب‌های هندسی مستطیلی اشاره کرد که لبه فوقانی آن‌ها با چینش آجرهایی متوالی و در یک ردیف و با یک زاویه، آراسته شده است. در هر بخش از این بنا، طاقچه‌هایی با طاق هلالی و بخاری‌های دیواری نیز به‌کاررفته است (شریفی نیا و شاکرمی، ۱۳۹۶: ۲۳۱ تا ۲۳۱؛ شریفی نیا و ساریخانی، ۱۳۹۴: ۸۴ تا ۸۴).

قلعه میرغلام هاشمی

این بنا در $7/63$ کیلومتری غرب شهرستان دره‌شهر و در روستای هاشم‌آباد قرار دارد. پلان این بنا از نوع یک ایوانی و مساحت آن در حدود $1/050/7$ مترمربع و ساخته شده از مصالحی چون قلوه‌سنگ، ملاط گچ، کاه‌گل (اندود)، الوار ساخته شده از چوب بلوط و چوب است (تصویر ۴).

همان‌گونه که در پلان بنای میرغلام هاشمی مشاهده می‌شود، این بنا دارای یک حیاط مرکزی به ابعاد تقریبی $21/60 \times 18/5$ متر و ۱۸ اتاق با تزیینات طاقی شکل در اطراف آن است که همه اتاق‌ها به‌طور مستقیم به حیاط مرکزی راه دارند. درگاه این اتاق‌ها دارای طاق هلالی و سراسر فضای داخلی آن‌ها با تزیینات طاقی شکل و نمای ورودی آن‌ها، با طاق‌نماها و جرزهایی قطور و پهن مزین و مستحکم شده است. براساس گزارش‌های میدانی (۱۳۹۵)، اتاق‌های ضلع شرقی این بنا که از طریق درگاه‌هایی به یکدیگر راه داشتند، محل





لوح ۳.

بنای میرغلام هاشمی راست: دید از جنوب غرب؛ چپ: دید از جنوب شرق (عکس از شریفی‌نیا).^۲

Plate . 3. Mir Gholam Hashemi building, right: view from southwest; left: view from southeast (photos by Sharifinia).



لوح ۴.

راست: بنای میرغلام هاشمی (دید از شمال غرب)؛ چپ: نمایی از ورودی بنا (دید از شمال، عکس از شریفی‌نیا).

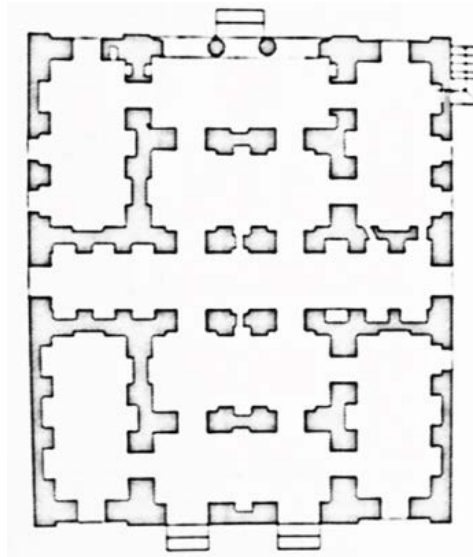
Plate . 4. Right: Mir Gholam Hashemi building, view from northwest; left: A view of the building entrance, view from north (photos by Sharifinia).

ورودی بنای میرغلام هاشمی در ضلع شمالی و با یک پیش‌آمدگی، جلوتر از دیوار اصلی بنا ساخته شده است. بنا بر گزارش‌های میدانی، در بنا درگذشته چوبی، گل‌میخ کوبی شده و دارای کوبه‌های فلزی بوده است. اهمیت ورودی بنا بیشتر به خاطر قرارگیری سنگ‌نوشته‌ای است که تاریخ ساخت بنا را پس از بیان اشعاری در وصف شاهنشاه دوران خود و ذکر القابی در این باره، در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی بیان می‌کند.^۲ در اضلاع ورودی بنا، سکوهایی تعبیه شده (پاخوره) که به نظر برخی از ساکنین محلی، مکان استقرار موقت اشخاص پیش از دریافت مجوز ورود به بنا بوده است. پس از آن هشتی بنا با تزیینات طاقی شکل و به ابعاد ۴/۲۰×۳/۲۰ متر قرار دارد. علاوه بر این، بر بالای ورودی بنا، اتاقکی با درگاه‌های طاقی شکل، مشابه اتاقک‌های زوایای جنوب غربی و شرقی بنا قرار دارد که به گفته ساکنین محل، محل نگهداری برخی مواد غذایی و محل اسکان تفنگچیان خان بوده است (لوح ۴).^۲

قلعه جهانگیرآباد

بنای جهانگیرآباد در روستای عباسی‌آباد (جهانگیرآباد) در جنوب شهرستان دره شهر واقع شده است. این بنا با مساحتی در حدود ۲۹/۴۰×۲۰/۵ متر و به صورت تقریباً مستطیل شکل و همانند بنای میرغلام هاشمی در جهت شمالی-جنوبی و با مصالحی از قلوه‌سنگ و ملاط گچ ساخته شده است (شریفی‌نیا و شاکرمی، ۱۳۹۶: ۲۴۵ تا ۲۴۶، تصویر ۵).

از دیگر اجزای معماری بنای میرغلام هاشمی، برج‌های زوایای شمال غربی و شمال شرقی آن است که بدون هیچ‌گونه تمهیدات نظامی، محل احداث سرویس بهداشتی بنا و نگهداری اسباب و وسایل مربوط به بنا گزارش شده است. در بدنه این برج‌ها، سوراخ‌هایی تعبیه شده است که نقش تهویه هوای داخل برج‌ها را بر عهده داشتند. نمونه‌های قابل مثالی از این گونه طراحی را می‌توان در بدنه برج‌های کاروانسراهای رباط کریم، زواره و... مشاهده کرد (سیرو، ۱۹۴۹: ۲۴۳).



تصویر ۵.

پلان بنای جهانگیرآباد (ارجمندی، ۱۳۸۴).

Fig . 5. Plan of Jahangir Abad building (Arjmandi, 2005).

بحث (گونه‌شناسی، علت ساخت و دلایل مکان‌گزینی)

امروزه هر سه بنای فوق‌الذکر که شرحی بر ساختار معماری و عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها گذشت، بانام قلعه در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده‌اند. این در حالی است که به‌غیراز بنای صید محمدخان پوراشرف، هیچ‌گونه عنصر معماری نظامی در ساختار معماری بناهای میرغلام هاشمی دیده نمی‌شود. برج و باروها که برجسته‌ترین و خارجی‌ترین نشانه در شناسایی قلاع ایران بیان می‌گردند (زارعی و باباکمال، ۱۳۹۳: ۲۰۱). به‌صورت چندطبقه و بلند، تیرکش‌ها، اسطبل درونی قلعه، چاه آب، زندان یا بازداشتگاه موقت، محل اسکان و استقرار نظامیان، بخش اداری، محل ذخیره مواد غذایی آن، ازجمله ویژگی‌های معماری نظامی به‌کاررفته در طراحی و ساخت قلاع ایران محسوب می‌شود که متناسب با شرایط سخت نظامی و موقعیت‌های مختلف مواقع بحرانی آن پیش‌بینی و اجرا شده است (جدول ۱). بنابراین به نظر می‌رسد بنای صید محمدخان پوراشرف در شهرستان دره‌شهر را باید دارالاماره‌ای (همان: ۲۰۰) از اواخر دوره

همان‌گونه که در پلان بنا مشاهده می‌شود، قرینه‌سازی اصل بارز ساختار معماری آن است. این بنا دارای دو ایوان ورودی اصلی در اضلاع شمالی و جنوبی است. به نظر می‌رسد با توجه به ستون‌دار بودن ایوان جنوبی و تزیینات مقرنسی و شمعی شکل در سرستون‌های آن، این بخش از بنا ورودی اصل آن باشد. در دیگر اضلاع شرقی و غربی بنا نیز ایوان‌های ورودی کم‌عرضی به‌کاررفته است که در نتیجه آن، مساحت بنا به دو بخش با ساختار همانند و قرینه تقسیم‌شده است. هر یک از این بخش‌ها دارای دو اتاق به‌صورت عرضی و دو اتاق طولی با طاق جناغی است. دسترسی به هرکدام از این بخش‌ها از طریق درگاه‌هایی با طاق هلالی و دسترسی به پشت‌بام بنا از طریق پلکانی در ضلع جنوب غربی بنا که به‌صورت مستقل و خارج از طراحی داخلی آن ساخته‌شده، امکان‌پذیر شده است. به‌طورکلی بنای جهانگیرآباد دارای ۶ اتاق، ۲ ایوان ورودی اصلی، ۲ ایوان ورودی فرعی و ۲ زیرزمین است که متناسب با شیب زمین و در ضلع شرقی بنا ساخته‌شده‌اند (ارجمندی، ۱۳۸۴: ۱۶۹، لوح ۵).

حصارهای مرتفع و مستحکم	این حصارها با ارتفاع و پهنای مناسب و با مصالح بومی منطقه ساخته می‌شد.
دیوارهای مرتفع لبه بام	در این قسمت، روزه‌ها و کنگره‌هایی تعبیه می‌شد تا نگهبانان ضمن دیده‌بانی، در مواقع هجوم دشمن از آن‌ها تیراندازی کنند. گاهی در بالای این درها و دروازه‌های ورودی، کانال‌هایی را برای ریختن مواد مذاب بر روی مهاجمین تعبیه می‌کردند.
برج و باروها	این برج‌ها در دوره اسلامی با قطرهای مختلف ساخته می‌شدند. برج‌های کم قطر بیشتر به‌صورت توپر و برج‌های حجیم‌تر با فضاهای خالی و کاربردی در میانه، به‌صورت سه‌طبقه و با تیرکش‌هایی در بدنه به ابعاد مختلف، ساخته می‌شدند.
دروازه‌ها و درهای ورودی قلعه	دروازه‌های اصلی قلعه‌ها معمولاً دارای پوشش طاقی و دری چوبی و مستحکم بودند که برای جلوگیری از آتش زدن درها توسط دشمن، آن‌ها را با روکش فلزی پوشش می‌دادند (درهای فلزی و سنگی نیز موجود بوده است).
اتاق‌هایی در بالای درهای ورودی	این اتاق‌ها، در بالای درهای ورودی، دارای روزه‌هایی بودند تا ورود و خروج افراد را بررسی و کنترل نمایند.
آب‌انبارها	در مواقع بحرانی و جنگ، که دروازه قلعه بسته می‌شد، آب موردنیاز ساکنین قلعه را تهیه می‌کردند.
خندق	در قسمت‌های مختلف قلعه، به‌خصوص در اضلاع اصلی بنا ازجمله نقاط آسیب‌پذیر قلعه، کنده می‌شد.
گرمابه درون قلعه	در جهت تأمین امور بهداشتی قلعه مورداستفاده قرار می‌گرفت.
اسلحه‌خانه	محل تجهیزات نظامی قلاع بود.
سربازخانه	محل استراحت و سکونت سربازان قلعه بوده است.
انبارهای آذوقه	محل نگهداری خمره‌های مواد غذایی در مواقع حساس نظامی بودند.
زندان	محل زندانی نمودن سربازان مهاجم به قلاع بودند.
اسطبل	محل نگهداری چهارپایان (که بیشتر از اسب استفاده می‌شد) در داخل فضای قلعه.

جدول شماره ۱.

فضاها و عناصر معماری در قلاع ایران در دوره اسلامی (ساریخانی؛ دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۴).

Table 1. Spaces and architectural elements used in Persian castles dated to the Islamic period (Sarikhani et al. 2012: 164)

لوح ۵.

راست: نمایی از بنای جهانگیرآباد (دید از شمال شرق)؛ چپ: ایوان ورودی ضلع جنوبی بنا (عکس از شرقی‌نیا).

Plate 5. Right: A view of Jahangir Abad building, view from northeast; left: Entrance porch of southern side of the building (photo by Sharifinia).





شواهد موجود نشان می‌دهند، سرآغاز ساخت این گونه بناها در شهرستان دره شهر، قلعه صید محمدخان پور اشرف است. بر اساس منابع مکتوب سال ۱۲۹۵ شمسی برابر با ۱۳۳۴ ه.ق. به بعد سرآغاز درگیری‌ها و زدوخوردهای بین طوایف از یک سو و از سوی دیگر، درگیری‌های نظامی ستاد مرکزی ارتش به سرپرستی امیر احمدی در منطقه لرستان است (میر، ۱۳۸۷: ۲۲ تا ۲۳؛ رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۳۶ تا ۳۷؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۱۰۷ تا ۱۱۹). تنگه شیخ‌مکان نیز شاهد درگیری‌های بسیار زیاد نظامی در این دوران بود (رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۳۶ تا ۳۷). بنابراین براساس مصاحبه‌های شفاهی، در این شرایط سخت نظامی و یانگیری‌های منطقه، صیدمحمد پور اشرف بنای نیمه‌کاره کار خود را در منطقه آرمو رها ساخته (لوح ۶) و به‌سرعت در منطقه شیخ‌مکان ساکن و شروع به ساخت یا مرمت دوباره قلعه نمود.^۷ پس از مرگ صید محمدخان، ابتدا فرزندش علی محمدخان و سپس میرغلام رضاخان جانشین پدر گردید (میر، ۱۳۸۷: ۸۳؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۲: ۲۰۷). در این دوران و بر اساس منابع به چاپ رسیده، اغتشاشات نظامی و درگیری‌های منطقه‌ای با کمک ستاد مرکزی ارتش کاهش چشمگیری داشته و در نتیجه منطقه دره شهر در یک امنیت و آرامش بهتری از سوی سرلشکر امیر احمدی به میر غلامرضاخان هاشمی تحویل داده شد (میر، ۱۳۸۷: ۳۷ تا ۳۸). پس از این میرغلام هاشمی در دو منطقه سیکان (هاشم‌آباد) و دره شهر (جهانگیرآباد) دو قلعه و ساختمان برای پذیرائی از مأموران دولتی، میهمانان و... ساخت (همان: ۸۵). به این ترتیب، کاربری بناهای میرغلام هاشمی آشکار و عدم وجود هرگونه عنصر نظامی در کالبد معماری بناهای منتسب به ایشان آشکار می‌شود.

بنابراین بر اساس مطالعات تاریخی و بررسی کالبد معماری بناهای مورد مطالعه، علت ساخت چنین بناهایی در شهرستان دره شهر، ابتدا نیاز نظامی و پس از آن نیاز اجتماعی و مالی منطقه بوده است که در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت.

ازسوی دیگر، براساس منابع مکتوب، میر صید محمدخان

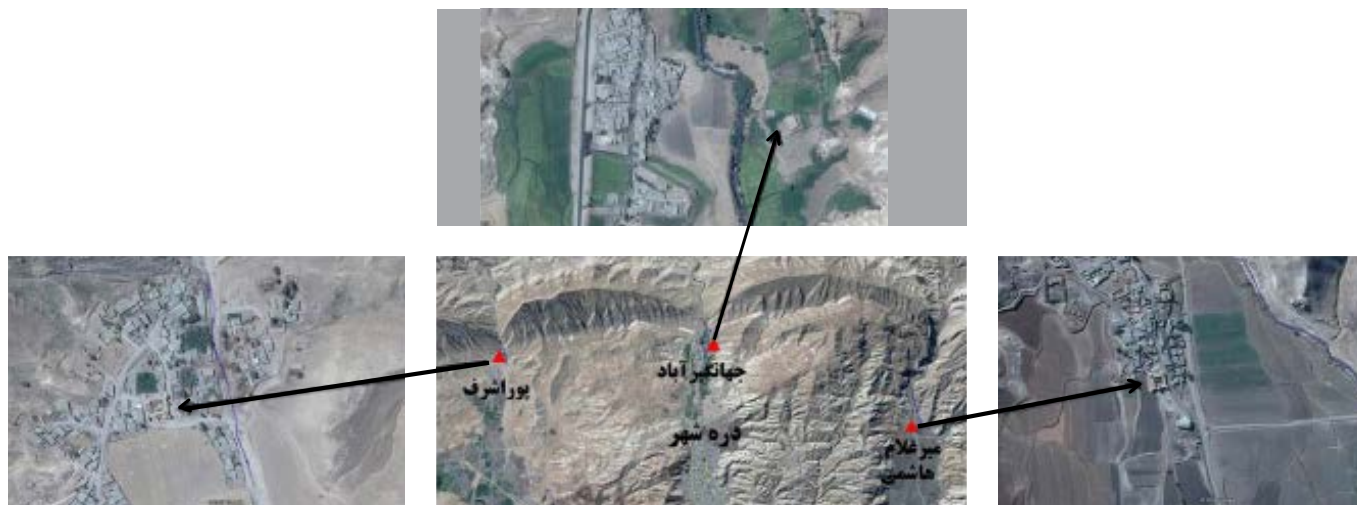
قاجاریه دانست که محل سکونت حکام و خانواده‌هایشان، دیوانیان و سران برجسته نظامی در کرسی ولایات بودند.

از سوی دیگر، بکار بردن عنوان قلعه در سنگ‌نوشته ورودی بنای میرغلام هاشمی از اوایل دوره پهلوی در روستای هاشم‌آباد که شرح آن گذشت، تنها نکته‌ای است که محققین با استناد به آن در پژوهش‌های خود، عنوان قلعه را برای وجه تسمیه این بنا بکار گرفته‌اند (محمودیان، ۱۳۸۳: سهیلی و دیگران، ۱۳۹۴: ۸، ۳؛ میر، ۱۳۸۷: ۸۴ تا ۸۵). این در حالی است که به‌غیر از فضاهای فوقانی برج‌های زوایای شمال غربی و شمال شرقی بنا و اتاقک‌های زوایای ضلع جنوبی آن، که بر اساس مصاحبه‌های شفاهی، گاه محل حضور تفنگچیان اندک خان و گاهی نیز محل حضور ایشان برای بازدید از زمین‌های کشاورزی اطراف خود بود، هیچ‌گونه عنصر معماری نظامی در ساختار معماری بنا میرغلام هاشمی مشاهده نمی‌شود.^۸ براساس مطالعات کتابخانه‌ای، به‌کارگیری عنصر معماری برج‌های نیم‌دایره که هیچ‌گونه کارکرد نظامی نداشته‌اند، در طراحی پلان بسیاری از کاروانسراهای ایران همچون حیدرآباد (جاده بیاض-رفسنجان)، کاروانسرای اتابکی (جاده قم-کاشان)، کاروانسرای خاور (کاور) و... مشاهده می‌شود (کیانی، ۱۳۷۳). بنابراین و براساس مصاحبه‌های شفاهی با ساکنین قدیمی بنای میرغلام هاشمی، در شهرستان دره شهر بناهای شاخص و مهم که محل سکونت شخص خان در گذشته بود، در بین عوام با عنوان قلعه شناخته می‌شدند. به همین دلیل به نظر می‌رسد، عنوان قلعه در کتیبه ورودی بنا نیز، تنها بر خواسته از ذهنیت عوام و نمای مرتفع برج و باروهای آن باشد. این در حالی است که ساختار معماری این بنا و شرایط سیاسی و اجتماعی پیش‌آمده در زمان برپایی آن - که به آن خواهیم پرداخت - در تکمیل مصاحبه‌های شفاهی با ساکنان محلی این روستا، کاربری این بنا را خانه‌ای که محل سکونت شخص خان و خانواده ایشان بوده است، می‌دانند. بر این اساس بنای جهانگیرآباد نیز، نه یک قلعه بلکه همانند بنای میرغلام هاشمی، خانه‌ای پهلوی است که در شرح شرایط تاریخی و سیاسی بیشتر به کاربری آن خواهیم پرداخت.

لوح ۶.

بقایای بجای مانده از قلعه صیدمحمدخان پور اشرف در دهستان آرمو، راست: موقعیت جغرافیایی قلعه نسبت به دهستان آرمو، چپ: نمایی از دیوارهای اصلی قلعه (دید از جنوب و جنوب غرب، عکس از شریفی‌نیا).

Plate 6. The remnants of the castle of Seyd Mohamad Khan Pour Ashraf in the rural district of Aramu; right: Geographical location of the castle in relation to Aramu; left: A view of the main walls of the castle, views from south and southwest (photos by Sharifinia).



لوح ۷. موقعیت جغرافیایی بناهای مورد مطالعه در شهرستان دره شهر. Plate 7. Geographical location of the studied buildings in Darreh Shahr County (Google earth)

۱۳۳۵ ه.ق، خانه پهلوی میرغلام هاشمی و خانه پهلوی جهانگیرآباد که بر اساس منابع تاریخی این بنا نیز متعلق به همسر دوم میرغلام هاشمی است. بنابراین ضروری به نظر می‌رسد که نسبت به اصلاح وجه تسمیه بناهای منتسب به میرغلام هاشمی در این شهرستان، اقدامات لازم از سوی اداره کل میراث فرهنگی استان ایلام صورت گیرد. از سویی دیگر و با استناد به مطالعات معماری و تطبیق آن‌ها با متون تاریخی به چاپ رسیده در رابطه با تاریخ سیاسی و نظامی شهرستان دره شهر، علت اصلی ساخت بناهای فوق‌الذکر در این شهرستان، ابتدا مسائل و ضرورت‌های نظامی است. این نیاز به‌طور قابل‌لمسی در معماری قلعه پور اشرف (برج‌های نظامی، تیرکش‌های آن، زندان و بازداشتگاه قلعه و...) خود را نشان می‌دهد. با سپری شدن دوران درگیری و اغتشاش و جانشین شدن میرغلام هاشمی بجای پدر به دستور سپهبد امیراحمدی، سکون و آرامشی در شهرستان دره شهر حکم‌فرما می‌شود. در این شرایط میرغلام هاشمی به‌عنوان نماینده دولت در این شهرستان، مأمور تنظیم امور اجتماعی و نظارت بر امور اقتصادی با استفاده از قوای انتظامی و نظامی خود بود. بر این اساس و با اهمیت یافتن مسئله مالیات و کم شدن درگیری‌های نظامی و یاگیری‌ها، دومین علت ساخت خانه‌های میرغلام در شهرستان دره شهر، نظارت بر مراکز مهم تولید محصولات کشاورزی به جهت تأمین دقیق مالیات شهرستان و امور اجتماعی آن بوده است. بنابراین با دور شدن از مباحث نظامی زمان صید محمدخان پور اشرف، شکل و ساختار بناهای دوران میرغلام هاشمی نیز متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی، از عناصر معماری نظامی فاصله گرفته است. علاوه بر این امروزه نیز مناطق سیکان (هاشم‌آباد)، دره شهر (جهانگیرآباد) و شیخ‌مکان از مراکز مهم و حاصلخیز کشاورزی شهرستان دره شهر محسوب می‌شوند، بنابراین الگوی پراکنش بناهای مورد مطالعه در این پژوهش، در راستای اهداف اقتصادی دولت مرکزی و بر اساس طرحی از پیش تعیین‌شده، متناسب با آب‌وهوا مساعد، پربابی این مناطق و حاصلخیزی زمین‌های کشاورزی آن‌ها بوده است.

املاک سیمه را از غلامرضاخان والی پشتکوه اجاره و بین برادران خود برای استفاده و زراعت تقسیم می‌کرد. مناطق سیکان، چمکلان و قسمتی از دره شهر غربی و شیخ‌مکان از جمله این مناطق حاصلخیز بودند. در دره شهر یا سیمه رسم بر این بود که در نزدیکی‌های فصل درو و رسیدن محصول و غلات از جانب خان و مالک منطقه، زراعت هر زارع محاسبه و بر اساس آن مالیات توافق شده برای شخص خان برداشت و تحویل انباردار می‌شد (میر، ۱۳۸۷: ۱۴ تا ۱۲). برای نمونه در این باره بیان شده است که دختر همسر دوم میر غلامرضاخان هاشمی که در خانه جهانگیرآباد حضور داشت در غیاب پدر، امور زراعی، محلی و ... را سامان می‌داد (همان: ۸۴). بنابراین به نظر می‌رسد مهم‌ترین شاخص در بحث مکان‌گزینی بناهای مورد مطالعه در شهرستان دره شهر، دسترسی به مناطقی بود که اهمیت بسیاری در بحث کشاورزی و تأمین مالیات سیستم مرکزی را داشت. وجود منابع آب سرشار رودخانه سیکان در روستای هاشم‌آباد، رودخانه دره شهر در جهانگیرآباد و رودخانه شیخ‌مکان^۴ در روستای شیخ‌مکان، علاوه بر ایجاد آب و هوایی بسیار مناسب در این مناطق که امروزه نیز شاهد آن هستیم و نیز خاک حاصلخیز، بیشترین تأثیر را در بحث کشاورزی و حاصلخیزی زمین‌های زراعی این مناطق داشتند (لوح ۷).

نتیجه‌گیری

از گذشته‌های دور تا به امروز، معماری هر دوره‌ای متأثر از عوامل مختلف محیطی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی آن دوران است. بدون شک دستیابی به وجه تسمیه دقیق و درست این‌گونه بناها در مناطق مختلف ایران و گونه‌شناسی آن‌ها به‌ویژه در مناطقی که با فقر شدید منابع مکتوب در رابطه با تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن‌ها مواجه هستیم، امری بسیار راهگشا در کشف لایه‌های درونی چنین رخدادهایی است. بر اساس مطالعات صورت گرفته، بناهای قاجاریه و اوایل پهلوی شهرستان دره شهر عبارت‌اند از قلعه پور اشرف از اواخر دوره قاجاریه و با تاریخ ساخت یا تعمیر و مرمت

پی‌نوشت

کتاب‌نامه

۱. بُدز دیرکوند شخصی باوقار، میر تیمورخان رئیس آن دیار، چون فخرامت بود، میر مرشدش، صید محمدخان پور اشرفش، او به گلزار جنان چون بار بست، ارجمند خویش برجایش نشست، شاه احمد خسرو ایران پناه، دو لقب بخشید او را از عطا، در نخستین بر وزارت شد شعار، اشرفش فرمود بر کل عشار، سال ایلان نیل بد اندر جلی، غره ماه ربیع‌الاولی، هم بنای قلعه و هم طرح باغ، کرد اتمامش به شش مه با دماغ، کاخ باغی دلگشا بهتر ز گنج، شد تمام در الف و سیصد سی و پنج، بارالها بانی این کاخ و باغ، دودمانش برفروغد چون چراغ، ۱۳۳۵ ه.ق. لازم به ذکر است، امروزه مصرع آخر سنگ‌نوشته درگاه ورودی قلعه پوراشرف تخریب‌شده است، بنابراین نگارندگان با استناد به تنها مدرک باقی‌مانده از تصویر کتیبه ورودی بنا که در کتاب تاریخ لرستان موجود است، تاریخ دقیق بنا را استخراج کرده‌اند (جهت کسب اطلاعات بیشتر ر.ک به: ایزدپناه، ۱۳۶۳: ۵۴۰).
 ۲. نصر من الله و فتح القریب، در زمان شهنشاہ دوران، ناجی ملک ملت ایران، پهلوان پادشاه ملک عجم، کرد این زمین چو باغ ارم، میر هاشمی نسب غلامرضا، که بود خادم امام رضا، خواست باشد از خدای مبین، ساخت این قلعه بهشت امین، بهر تاریخ گرگشایی لب، باغ فردوس می‌نماید طلب، ۱۳۰۳.
 ۳. بر اساس مصاحبه شفاهی با همسر ملاپهرام در روستای هاشم‌آباد که در بنای میرغلام هاشمی فعالیت داشته‌اند.
 ۴. به علت رشد درختان لیمو موجود در حیاط بنای میرغلام هاشمی و در نتیجه ایجاد مانعی برای عکس‌برداری، نگارندگان تصاویر پیش از مرمت بنا را انتخاب نموده‌اند.
 ۵. بر اساس مصاحبه‌های شفاهی، یک بازداشتگاه موقت در ضلع غربی بنا و خارج از محیط اصلی آن برای زندانی کردن افراد سرکش و باغی ساخته شده بود که امروزه از بین رفته است.
 ۶. جهت کسب اطلاعات بیشتر در این باره ر.ک به: والی‌زاده معجزی، محمدرضا. ۱۳۸۰. تاریخ لرستان روزگار قاجار، تهران. انتشارات حروفیه. صص ۲۵۱ تا ۲۵۷.
 ۷. رزم‌آرا، علی. ۱۳۲۰. جغرافیای نظامی ایران (لرستان). تهران. سلسله انتشارات. صص ۳۶ تا ۳۶.
 ۷. براساس برخی مصاحبه‌های شفاهی، قلعه پوراشرف بر روی ویرانه‌های یک بنای قدیمی ساخته شده است، در برخی از منابع نیز به این نکته اشاره شده است (میر، ۱۳۸۷: ۱۸).
 ۸. متأسفانه امروزه شاهد خشک شدن رودخانه شیخ‌مکان به علت بارش کم هستیم.
- ارجمندی، رویا. ۱۳۸۷. بررسی قلعه‌های قاجاریه در استان ایلام. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- اسد بیگی، صدر اله. ۱۳۷۸. قلعه پوراشرف و تأسیسات جانبی. آرشیو میراث فرهنگی.
- ایزدپناه، حمید. ۱۳۶۳. آثار باستانی و تاریخی لرستان. تهران. انتشارات آگاه. چاپ دوم.
- رزم‌آرا، علی. ۱۳۲۰. جغرافیای نظامی ایران (لرستان). تهران. سلسله انتشارات. چاپ اول.
- زارعی، محمدابراهیم؛ بدالله حیدری باباکمال. ۱۳۹۳. اهمیت قلاع و استحکامات دوره قاجار منطقه شهیداد در برقراری امنیت اجتماعی حاشیه غربی کویر لوت. پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۶، ۲۱۱ تا ۲۱۵.
- ساریخانی، مجید. اکبر شریفی‌نیا. ندا قنبری. ۱۳۹۱. نگاهی نو به قلعه میرغلام هاشمی، با توجه به عناصر سازنده بنا (قلعه یا کاروانسرا). نامه باستان‌شناسی، دوره دوم، شماره ۲، ۱۷۳ تا ۱۶۱.
- سپهلی، جمال‌الدین؛ مهناز محمودی زرنندی؛ زینب صالحی. ۱۳۹۴. الگوهای طراحی معماری قلعه‌های استان ایلام در دوره قاجار، فصلنامه مطالعات شهر ایرانی اسلامی، سال ششم، شماره ۲۱، ۴۷ تا ۳۱.
- سیرو، ماکسیم. ۱۹۴۹. کاروانسراهای ایران و ساختمان‌های کوچک میان راه‌ها. ترجمه عیسی بهنام. تهران. سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.
- شریفی‌نیا، اکبر؛ مجید ساریخانی. ۱۳۹۴. بررسی و تحلیل قلعه پوراشرف شهرستان دره‌شهر. فصلنامه اثر، شماره ۷۱، ۸۴ تا ۶۷.
- شریفی‌نیا، اکبر؛ طیبه شاکرمی. ۱۳۹۶. باستان‌شناسی و تاریخ دره‌شهر (سیمره)، تهران. پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- کیانی، محمد یوسف؛ ولفرام کلایس. ۱۳۷۳. کاروانسراهای ایران. تهران. انتشارات سازمان میراث فرهنگی.
- محمودیان، حبیب‌الله. ۱۳۸۳. معرفی اجمالی قلعه‌های باستانی ایلام، ایلام. گویش.
- ملازاده، کاظم؛ مریم محمدی. ۱۳۸۵. قلاع و استحکامات نظامی. تهران. انتشارات سوره مهر.
- میر، ناصر (خانجان). ۱۳۸۷. از سیمره تا سیمره. قم. دارالمنشیر اسلام. چاپ اول.
- والی‌زاده معجزی، محمدرضا. ۱۳۸۰. تاریخ لرستان روزگار قاجار. تهران. انتشارات حروفیه.
- _____ ۱۳۸۲. تاریخ لرستان روزگار پهلوی. تهران. انتشارات حروفیه.



Archaeology

Journal of the Iranian Center for Archaeological Research
ISSN: 2645-4629

Vol.3, No.1, Spring 2019

Archaeology: From Hammer to Pen [Hekmatollah Mollasalehi](#)

Potential Applications and Limits of C14 Dating: Based on the Findings from Haft Tappeh [Behzad Mofidi Nasrabadi](#)

The Distribution and Continuity of the Prehistoric Settlements in the Region West of the Karkheh River in Lowland Susiana, Southwestern Iran [Ali Zalaghi](#)

Excavation at Tepe Chalow: Some Evidence of “Bactria-Margiana Archaeological Complex” (BMAC) in the Plain of Jajarm, Northeastern Iran [Ali A. Vahdati](#), [Raffaele Biscione](#), [Margareta Tengberg](#), and [Marjan Mashkour](#)

"The Dagger Itself is After Something Else" The Biography of Daggers with Crescent-Shaped Guards in the Near East [Babak Rafiei Alavi](#)

Sang-i Siāh: a Palace that No Longer Exists: Excavation at the Achaemenid Palace of Sang-i Siāh; Dašteštān-Bushehr [Ismail Yaghmaie](#)

Archaeological Excavations at Qal'eh-i Yazdgird: Gach Gumbad West [Massoud Azarnoush](#)

Study and Investigation of Monumental Buildings from Qajar and Early Pahlavi Periods in Darreh Shahr County; Case Studies: Qal'eh-i Pour Ashraf, Qal'eh-i Mir Gholam Hashemi, and Qal'eh-i Jahangir Abad [Arash Lashkari](#), [Majid Sarikhani](#), [Akbar sharifinia](#)